بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

فهرست مندرجات

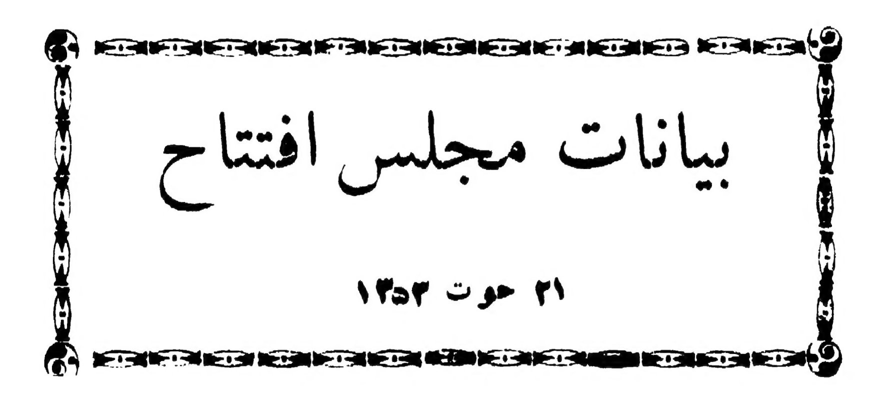
بسم الله الرحمن الرحیم

خطبه قدس است بملک قدیم

پیشگفتار

چون بلخ را اتحاف و آرزوی تمامی های دولت جمهوری افغانستان حفظ میراثهای علمی، عرفانی، هنری، فرهنگی و هنری دانشمندان است که در طول تاریخ این سرزمین کهن مصدر خدمات قابل وصفی شده اند جای بسی خوشوقتی است که به سلسله جلسات علمی و مجالس یاد بود ابوریحان بیرونی، مولانا جلال الدین بلخی و بایزید روشان اینک سیمینار بین المللی بزرگداشت یکی از فرزندان گرانمایه بلخ یمین الدین امیرخسرو فرزند سیف الدین محمود بلخی ۶۵۱ – ۷۲۵ هـ ق ۱۲۵۳ – ۱۳۲۵ م با اشتراک دانشمندان افغانی، هندی، ایرانی، اتحاد شوروی و بنگله دیش بتاریخ سه شنبه ۲۱ حوت ۱۳۵۳ در تالار رادیو افغانستان در تالار مجموعه طرزی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور دایر گردید و ساعت یک بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۴ حوت ۱۳۵۳ در کابل بپایان یافت .

صفحه



بیانات مجلس افتتاح

۲۱ حوت ۱۳۵۲

این سیمینار علمی ثمرنیکی بار آورده در استحکام دوستی و تماسهای بیشتر علما ودانشمندان کشور های شامل سیمینار بیش از بیش افزود چنانچه «طرح کابل» یکی از فیصله های پنج مرحله یی اعضای این مجلس است که درمورد تهیه، ترتیب، طبع و نشر آثار گرانبهای خطی وچاپی امیرخسرو تصویب نموده اند.

اعضای علمی شامل سیمینار از خدمات ارزنده دانشمندانی که درمورد تحقیق احوال وآثار، طبع و نشر کتابهای نظم و نثراین شاعر وعارف در کار زحمت کشیده اند به نیکی یاد آور شده آرزو کردند تا با «طرح کابل» از هیچگونه همکاری دریغ نفرمایند.

قبل برین یک رساله به سلسله (اطلاعات عامه) درباره زندگانی وآثار امیرخسرو بقلم دکتور روان فرهادی ازمجله آریانا استخراج و چاپ شده وهمچنین سه جلد آثار گزیدهٔ امیرخسرو به کوشش مشترک یکعده دانشمندان بامقدمه و اهتمام دکتور روان فرهادی در ۱۳۵۳ بچاپ سیده است.

هنگام نشرسه جلد گزیده آثار امیر خسرو وعده داده بودیم تا مجموعه بیانات و مقالات مجلس امیرخسرو طبع و نشرگردد. در جریان مجلس علمی منعقده کابل دانشمندان شامل سیمینار نشراین مجموعه را توصیه کردند. بنابران وزارت اطلاعات وکلتور مجموعهٔ مقالات خوانده شده درمجالس را که درتقدیم وتاخیرمضامین آن نکات سال زندگی شاعر در نظر گرفته شده است برای علاقه مندان ادبیات و هنر ومحققینی که میخواهند دربارهٔ احوال وآثار امیر خسرو مضامین تحقیقی به دست داشته باشند تقدیم نموده موفقیت علمایی را که زحمت اشتراک درین مجالس را متقبل شده اند آرزو میکند.

وهم امید وار است در آینده راجع به سبک شعری امیرخسرو، نفوذ و تاثیر نظم و نثر امیرخسرو برمکتب ادبی دری هند و شعرای منسوب باین مکتب، تاثیر و نفوذ سنائی غزنوی و نظامی برسبک شعری امیرخسرو، نوآوریهای امیرخسرو بلخی در موسیقی هند، امیرخسرو وعرفای زمانش، مضامین بیشتر و مفصلتری باین مناسبه طبع و نشر گردد. (وزارت اطلاعات و کلتور)

امیر خسرو
مرد دانش و بینش
وسزاوار حق شناسی بی پایان

راز بقای ملت‌ها: حفظ میراث گرانبهای فرهنگی و شناسائی کامل واقعیت‌ها

پیام ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

هموطنان عزیز، دانشمندان گرامی!

مسرورم که یکبار دیگر موقع میسر میگردد تا محفل یاد بود یکی از فرزندان این سرزمین را بوسیله این پیام افتتاح نمایم.

دو ماه قبل در جلسات علمی و تحقیقی یادبود و تجلیل یکی از مدافعان سرسخت آزادی و تمامیت وطن ما بایزید روشان توسط دانشمندان افغانی و کشورهای دوست تذکار بعمل آمد و در تحلیل احوال و آثارش یک صفحه از تاریخ مبارزات آزادیخواهی مردم ما در برابر تجاوزات بیگانه در انظار مردم جهان علاقهٔ خود، تجدید شد.



پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور حین قرائت پیام ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به مناسبت افتتاح سیمینار امیر خسرو بلخی - در تالار رادیو افغانستان.

امروز که از هفتصد مین سال تبارز عرفانی امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی تجلیل بعمل می‌آوریم، به جنبه های عرفانی ثقافت باستانی خویش در آثار پرارزش این شاعر متصوف دقیق میشویم، و سلسله پهناور معارف اسلامی را که از سنایی غزنوی تا جلال الدین بلخی آفاق بیکران را طی کرد دنبال می‌نمائیم. امیرخسرو شاعر متصوف، عالم متفکر و عارف کامل بود.

ما یاد بود این دانشمند گرامی را با اظهار حق شناسی بی پایان در برابر دانش و پیشروی احترام و تجلیل مینمائیم و با افتتاح سیمینار تحقیق احوال و تحلیل آثارش، توسط این پیام، سخن مختصری به نسل های امروز و فردا میسپاریم، و آن اینکه: بزرگترین راز بقای ملتها در پهلوی حفظ میراث گرانبهای فرهنگی شان، شناسایی کامل واقعیت ها بیست که قانون تکامل اجتماعی آنرا در جلو شان قرار داده است و مردم ما خوشبختند که با درک این واقعیت بزرگ، غنای فرهنگی خود را از نسلی به نسلی به شکل متکامل تسلیم نموده و با وصلت گذشته با حال، ساختمان زندگی فردای خود را، با تضمین و امیدواری، تکامل و پیروزی نمایند.

نارفته ره رونده بجایی نمیرسد

ناچار رفته‌اند ره آنکه رسیده اند

کوشش برای شناختن مفاخر علمی، هنری، عرفانی و ادبی...

بیانیه پوهاند دوکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور در افتتاح مجلس بزرگداشت امیر خسرو بلخی

همکاران محترم مهمانان عزیز!

برای وزارت اطلاعات و کلتور جای بسی خوشنودیست که مجلس یاد بود یکی از فرزندان گرانمایه بلخ یمین الدین امیرخسرو فرزند سیف الدین محمود بلخی با شترک دانشمندان کشورهای دوست و برادر در وطن اصلی آن استاد بزرگ ادب و هنر برگزار میشود.

همانطوریکه در پیام شاغلی رئیس دولت و صدراعظم ذکر شده است راز بقای ملتها در پهلوی حفظ میراث گرانبهای فرهنگی شان سیاسی کامل و واقعیت هایی است که قانون تکامل اجتماعی آنرا در جلو شان قرار داده است.

بدین سبب است که تجلیل و یاد و بود و کوشش برای شناختن مفاخر علمی، هنری، عرفانی و ادبی ما در پالیسی کلتوری ما بعنوان یک اصل مهم شناخته شده است.



ابتکاراتی درموسیقی موفق شد که گذشته از تخلید نامش در عالم هنر خود او هم منزلت یک حلقه وصل درمله های برادری و فرهنگی مردم افغانستان ومردم هندرا پیدا کرد .

وزارت اطلاعات و کلتور گزیده آثار نظم ونثر امیر خسرو را درسه جلد نشر کرده تابدین وسیله توجه علاقه مندان را برای تحقیقات مستند علمی جلب نماید یقین کامل دارم که دانشمندان محترمی که درین مجمع علمی اشتراك ورزیده اند بادقت وتعمق که از ایشان انتظار میرود حق آن استاد بزرگ را ادا خواهند نمود وبخصوص درمورد این نکات که قابل بررسی وتحقیق بیشتر است روشنی خواهند انداخت: نفوذ امیرخسرو بلخی برمکتب دری هند و شعرایی منسوب باین مکتب، تاثیر ونفوذ سنایی غزنوی ونظامی بر سبک شعری امیر خسرو، نوآوریهای امیر خسرو بلخی در موسیقی هند، ارزش منظومه های مطلع الانوار، شیرین وخسرو، مجنون ولیلی آئینه سکندری وهشت بهشت دراد بیات دری .

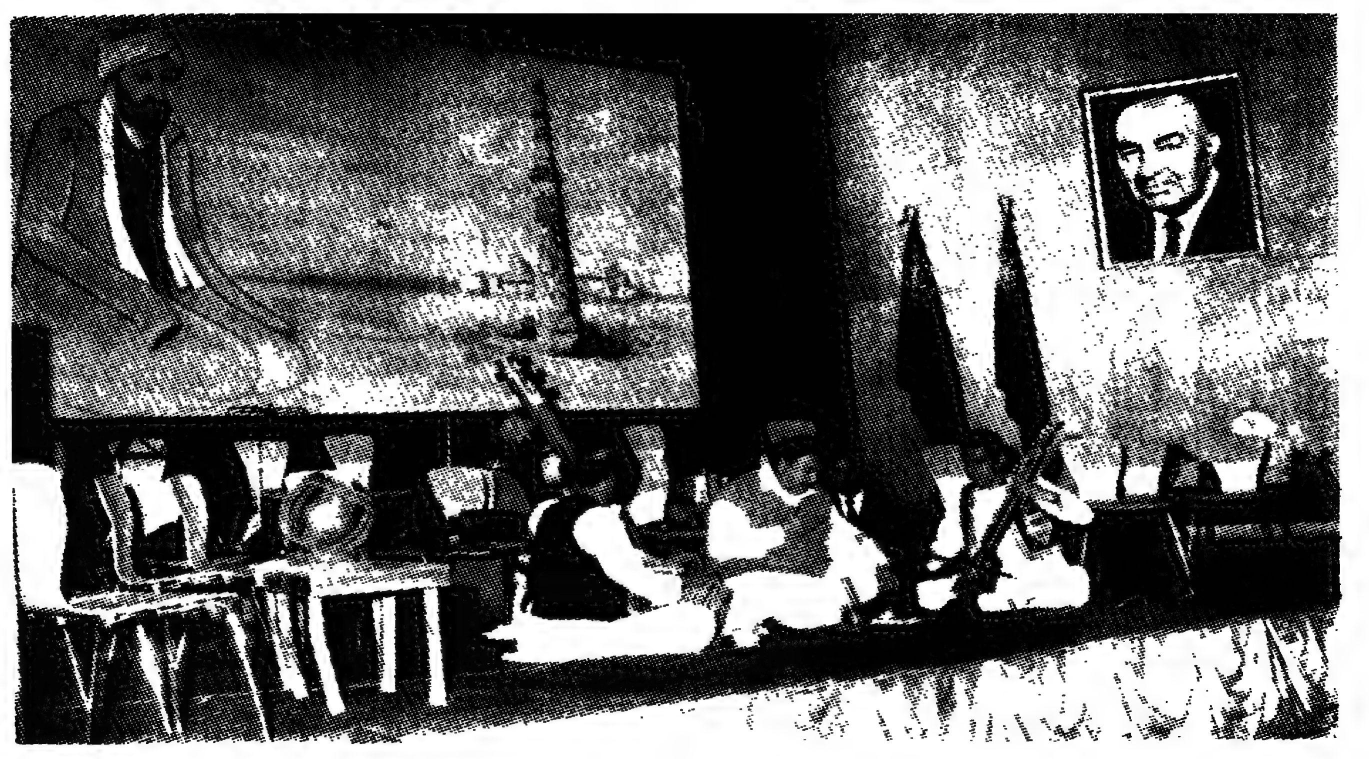
بیگمان بحث هاییکه درین مجمع علمی درباره تحقیقات مربوطبه زندگینامه وآثاروافکار امیرخسرو بعمل خواهدآمد نه تنها سهم این فرزند شایسته بلخ رادرگسترش فرهنگ روشن خواهد نمود بلکه به پرورش روحیه تفاهم وهمکاری علمی نیز که دنیای امروز به آن نیازمند است مدد خواهد رساند .

موفقیت اشتراک کنندگان این مجلس وخشنودی مهمانان گرامی دانشمندان کشور های برادر ودوست رادر ایام اقامت ایشان درافغانستان ارزومندم.

امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی یکی از فرزندان بلخ است که در قرن هفتم هجری در آن هنگام که سیر ادب بر اثر حمله چنگیز در این ناحیه آسیا به توقف و رکود تهدید میشد با سرودن اشعار شیوای عارفانه و داستانی و تاریخی که تعداد ابیات آنها کمتر از یکصد هزار بیت نبود راه را برای گسترش ادب دری و نشر فرهنگ خراسان در سرزمین هند باز کرده همانطوریکه یک فرزند دیگر بلخ مولانا جلال الدین در همان روزگار بیرق عرفان را در سرزمین ترکیه برافراشت و در نتیجه خدمات این دو بزرگمرد بلخی نهال ادب و عرفان بارور گردید و فیض آن تا عصر ما دوام یافت .

امیرخسرو در بیست سالگی بعنوان شاعری بلند آوازه و عارف شرب شناخته شد و بحساب سالهای شمسی اکنون از آغاز شاعری وی هفت قرن میگذرد او در راه خدمت بادب و هنر تا پایان زندگی از پای ننشست و اکنون از وفات او شش و نیم قرن کامل سپری شده است و این هردو مناسبت شایسته یادگار است .

امیرخسرو نخستین بنیانگذار سبکی در شعر دری است که بعدها راه تکامل پیمود و اخیرا به سبک هند شهرت یافت و اکثر شاعران افغانستان در قرنهای اخیر به آن توجه داشتند. وی علاوه بر کسب افتخار بنیانگذاری سبک مزبور از آنجا که در موسیقی نیز استاد توانا بود از راه تلفیق موسیقی خراسانی با موسیقی هند به نوآوریها و



یکدسته از هنرمندان رادیو افغانستان حین اجرای موسیقی قوالی که موجد آن امیر خسرو بلخی است .

خیر مقدم دانشمندان افغانی

از : پوهاند میر حسین شاه

دانشمندان و ادبای افغانستان سرفراز و شادمانند که در این آستانهٔ نوبهار بمناسبت مجلس بزرگداشت امیرخسرو بن سیف الدین محمود بلخی، از دانشمندان کشورهای دوست و برادر پذیرائی میکنند.

امیرخسرو یکی از سخنوران بزرگ جهان و از استادان بزرگ ادب دری است.

علاقمندی افغانستان به امیرخسرو جنبه های خاص دارد و آن اینکه شاعران و ادبای افغانستان در هفت قرن گذشته امیرخسرو را به حیث یکی از استادان عالیمقام خویش شناخته و پیروی کرده اند.

مقام برازندهٔ زبان و ادب دری در هند در طی هفت قرنی که از آغاز شاعری امیرخسرو می گذرد تحت تأثیر آن استاد بزرگ بوده توسعه و ترقی ادب دری در طی قرن ها در سرزمین پهناور هند وابسته و موازی

با پیشرفت ادب در افغانستان می باشد. مکتب های ادبی زبان دری که در هند نمو یافته است مرهون خدمات ادبای خراسان است و بنا بر ین میراث مشترک افغانستان و هند به حساب میآید. بنا بر این ادبای افغانستان در شناسائی ارزش والای سخندان امیر خسرو، پیشقدم بوده اند. پنج قرن پیش از امروز، در زمان عظمت تمدن تیموری هرات، در خراسان برای جمع آوری اشعار و دیگر آثار امیر خسرو، مساعی دامنه دار صورت گرفت. دانشمندان معاصر افغانی -از زمان و اصل کابلی و ملک الشعرا قاری عبد الله- به آثار امیر خسرو توجه عمیق داشته اند. از آن به بعد نیز آثاری بصورت رساله و مقاله از مؤسسات علمی افغانستان نشر شد.

تصمیم انعقاد این مجلس به مقصد بزرگداشت آن سخنور بزرگ و انعقاد مجالس علمی بعد از قیام جمهوریت افغانستان مطابق پالیسی مد برانه کلتوری دولت و ارشادات عالیه شخص رهبر انقلاب و مؤسس جمهوریت افغانستان است که به تجلیل از آثار بزرگان تاریخی و ثقافی کشور علاقه جدی دارند.

مندرجات پیام بنیان گذار جمهوریت افغانستان که قبلاً مطالعه شد نمایانگر این حقیقت بوده و منبع الهامات برای تجلیل از رجال بزرگ علمی دیگر کشور و تحقیق در آثار ایشان می باشد.

دانشمندان کشور های دوست ما برای معرفی سخن و مقام ادبی

دانشمندان افغانی ـ مسرت دارند که علاوه بر رساله کوتاه ـ درباره زندگانی و آثار امیر خسرو سه جلد گزیدهٔ آثار او را به همه مهمانان گرامی خویش هدیه دهند :

جلد اول منتخبات شامل غزلیات و قصاید ـ جلد دوم حاوی مجمل مثنوی های خمسه ـ و جلد سوم گزیده یی از مثنوی های دیگر و آثار منثور امیرخسرو بلخی (معروف به دهلوی) است .

خشنودی مزید ما در ینجاست که در طی مجالس علمی ـ که روزهای آینده منعقد خواهد شد ـ از آثار دانشمندان گرانقدری که بحیث مهمان ما تشریف آورده اند استفاده خواهیم نمود و نتایج مطالعات ارزنده ایشان را بعد از ختم مجلس چاپ خواهیم کرد .

در پایان مراتب محبت و ارادت خالصانه خویش را ـ به دانشمندان کشور های دوست که چندروزی در کشور اصلی و زادگاه پدر امیر خسرو تشریف دارند تقدیم می نمائیم و امیدواریم مهمانان گرامی ما از روز های اقامت خویش ـ در وطن اصلی امیر خسرو خاطرات نیکی به کشور های خود برده و سلامهای صمیمی ما را به ادبا و دانشمندان خویش ابلاغ نمایند .

امیرخسرو- تلاشهای دامنه‌دار نموده اند. یک قرن پیش از امروز یکعده دانشمندان هندی برای چاپ‌متن مثنوی‌های خمسه و مثنوی های واقعه‌نگاری و دیگرآثار امیرخسرو بمساعی‌علمی پرداختند که ازآن نتایج عمده بار آمد. از جمله تلاشهای تازه‌ای که برادران هندی ما درین زمینه بذل کرده اند چاپ دیوان امیرخسرو در لکنهو در سال ۱۹۶۷ به کوشش داکتر انورالحسن است کتاب معروف دکتور محمد وحید میرزا دانشمند هندی در بیان احوال وآثار امیر خسرو یک منبع عمدهٔ تحقیق درزبان انگلیسی است که مقام ارجمندآن تا حال محفوظ و مانند آن کتاب دیگری درین موضوع نشرنشده است.

دانشمندان کشور برادر ما ایران در معرفی اشعار و زندگانی امیرخسرو خدمات ارزشمند نمودند طبع دیوان امیر خسرورا با مقدمه استاد مرحوم سعید نفیسی و همچنین مقاله علمی استاد مرحوم محمد معین را قابل ذکر میدانیم.

دانشمندان کشورهای دوست و همسایه ما اتحاد شوروی درراه شناسائی آثار و پندار امیرخسرو بذل‌مساعی فاضلانه‌می نمایند چاپ انتقادی سه‌مثنوی‌ازجمله مثنوی‌های خمسه که تا کنون به کوشش دانشمندان شوروی صورت گرفته است موجب قدردانی شایان‌ماست ازینجاست که اشتراک دانشمندان برجسته هند، ایران‌و اتحادشوروی- درین مجلس بزرگداشت امیرخسرو فرزند امیر سیف‌الدین بلخی شادمانی دانشمندان و همه‌مردم ادب‌دوست و سخن‌پرور این سرزمین است.

نابغه ایکه فرهنگ مشترک مارا غنی ساخته است

گفتار پروفیسر عابدی
از طرف دانشمندان هندی

جلالتمآب پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور جمهوریت جوان افغانستان و حضار نهایت گرامی!

باعث خوشوقتی و خوشحالی همه ماست که درین مجلس بزرگداشت حضرت امیرخسرو بلخی دهلوی بمناسبت مرور هفت قرن از آغاز شاعری و گذشت شش و نیم قرن از وفات آن سخنور شهرهٔ آفاق و عارف بزرگ اشتراك مینمائیم.

بنده از طرف دولت هند و از طرف خود و همکاران و هنرمندان هندی اظهار تشکر می نمایم که وزارت محترم، مارا برای شرکت درین مراسم تجلیل آن شاعر بزرگ و نامور دری دعوت نموده مفتخر ساخته است.

حضرت امیرخسرو یکی از نابغه های بزرگ آسیا و هنرمند چیره دست میباشد که فرهنگ مشترك مارا غنی و ثروتمند ساخته است.

آثار رنگارنگ وی در زمینه های شعر و ادبیات دری و موسیقی ابتکاری و تصوف هند و اسلامی و زبانهای اردو و هندی کلتور مشترك مارا هرچه بیشتر قوی تر نموده است. افکار این شخصیت جهانی و پسر آسیائی مارا از تنگنای ملت و نژاد و سرحدات ساخته خود ما بالاتر میبرد.

پیام مدیر عمومی یونسکو

به مناسبت مجلس بزرگداشت شاعر نامور امیر خسرو بلخی و تذکار مرور هفت قرن از آغاز سخنوری او تبریکات و بهترین تمنیات خود را اظهار داشته آرزومندم این مجلس که وقف شاعر بی همتای تاریخ آسیای میانه است قرین موفقیت باشد.

احمد مختار ابمباو

مدیر عمومی یونسکو

پاریس

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم توجهات و اهتمامات بی نظیری نسبت به پیشرفت و ترویج علم و دانش معارف و فرهنگ مبذول میگردد .

سیمینار بین المللی یادبود امیرخسرو یکی از نمایندگان برجسته رنسانس شرق و همچنین شرکت دانشمندان افغانستان ، هند ، ایران و اتحاد شوروی در کارهایش مظهر آن میباشد که آفریده های حکیم امیرخسرو گنجینه مشترکی است که به ملل کشور های دوست تعلق دارد . و شرق شناسان اتحاد شوروی که مطالعات دامنه داری در این زمینه نموده و مینمایند و متون انتقادی آثار وی را به چاپ رسانده و میرسانند برای خود افتخار بزرگی میدانند که دست بدست سایر کشورهای عضو این سیمینار بین المللی به پژوهش های خود در باره خلقیات این سخنور بزرگوار ادامه دهند . میخواهم از طرف خود بگویم :

هرچه بینی در جهان پیری پذیرد دمبدم
جز محبت‌های انسانی که باشد جاودان
آدمی دارد شرف در زندگی از دوستی
ورنه کس خیری ندیده از عناد ناکسان
شوروی همواره پرچمدار صلح و دوستی است
اندراین پیکار هرجا پیشتاز و پاسبان

موفقیت ها و کامیابیهای دوستان دانشمند را در سیمینار بزرگداشت امیرخسرو نامدار از صمیم دل خواهانم .

آفریده‌های امیرخسرو گنجینهٔ مشترك ماست

از پروفیسور انورعلی یف دانشمند شوروی

جلالتمآب معاون صدراعظم، جلالتمآبان وزرای حکومت افغانستان و سفرای کبار، خانم‌ها و آقایان محترم و دوستان گرامی!

اجازه بفرمائید از طرف اکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، از جانب انستیتوی شرق شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، انستیتوی آسیا و افریقا در جزو پوهنتون مسکو و از نام ٦٥ هزار نفر عضو انجمن دوستی و روابط کلتوری اتحاد شوروی با جمهوریت افغانستان به حضار محترم و دانشمندان برجسته اعضای سیمینار بزرگداشت امیرخسرو بهترین تبریکات و تهنیت های صمیمی ما را تقدیم دارم.

شرق شناسان اتحاد شوروی، کشوری که بعد از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، بیش از چهار هزار و یا نصد کتاب به میلونها نسخه تنها بزبان روسی درباره تاریخ، اقتصاد، ادبیات و هنرهای افغانستان، ایران و هندوستان تالیف نموده اند. بسی خوشوقت و مسرورند از اینکه در کشور همسایه دوست ما جمهوریت افغانستان به رهبری

امیرخسرو که همعصر با سعدی می زیست توانست که در قلمروی پهناور آثار با ارزش را به وجود آورد و قدرت و اعتبار ادبی زبان دری را تا اقصی نقاط آسیای جنوب غربی بکشاند. ارزش فرهنگی و ادبی شاعر موجب شد که او را به حق قالی سعدی گرداند.

اهمیت دیگر امیرخسرو در فرهنگ اسلامی به مناسبت رویه و مشرب فکری اوست و گواه برین امر آن است که عارف معروفی چون نظام الدین اولیاء که از بزرگان مشایخ عصر حوزهٔ خود بود احترامی زاید الوصف بدان شاعر داشت. چنانکه روایت کرده اند که نظام الدین دربارهٔ امیرخسرو گفته است: همه می دانید که روز قیامت از هر کس خواهند پرسید که چه آوردی؟ چون از من بپرسند می گویم: سوز سینهٔ خسرو آوردم.

و امیرخسرو خود گفته است:

اشک خسرو همه خون است و حذر زین دریا
کاین نه موجی است که از دجله و جیحون خیزد

یا

خسرو از مزمهٔ عشق نهان نتوان داشت
هر کجا عود بر آتش بنهی، بو آید

و باز در غزل دیگری گفته است:

یا بند زین پس از غزل خسرو، اهل دل
سوزی که در فسانهٔ مجنون شنیده اند

بیاد و بود
یکی از سالاران فرهنگی

پیام رئیس دانشگاه تهران

انعقاد مجلس بزرگداشت امیرخسرو شاعر نامدار و بزرگ زبان دری در شهر کابل موجب مسرت کلیهٔ متکلمان بدین لسان شیرین است. لذا اینجانب از طرف شخص خود و هیأت علمی دانشگاه تهران برگذاری این مجلس با ارج را به برگذارندگان و شرکت کنندگان تبریک می گویم و توفیق آنان را خواستارم. تردید نیست که از راه خطابه های علمی و تحقیقی که به این مجلس ارائه خواهد شد نکته های تازه ای در زمینهٔ شناخت احوال و افکار آن شاعر به دست خواهد آمد و مقام والای او در جهان کنونی شناخته تر و پایداری فرهنگ اصیل و گسترده ای که توسط امیرخسرو در بخش بزرگی از آسیا در طی هفت قرن رواج یافت، روشن تر خواهد شد.

پیام رئیس دانشگاه تهران توسط بناغلی ایرج افشار دانشمند ایرانی درمجلس بزرگداشت امیر خسرو بلخی قرائت شدوموصوف درختم این پیام علاوه نمودند :

اما چند کلمه ای هم به عنوان عرض ادب به محضری چنین عزیز که از اهل ادب تشکیل شده است ازجانب هیأت ایرانی عرض می کنم و آن ابراز مسرت وتشکر ست که امکان شرکت ما را بدین مجمع شریف داده اید .

اینک که به مناسبت بزرگداشت امیر خسرو برای سومین بار به افغانستان آمده ام، احساس می کنم که هر نفر پاره های دل مرا بیشتر با خود می کشد و محبت و بزرگواری برادران عمیق تر در جوهر جان می نشینند .

بزرگداشت امیر خسرو هم از لحاظ گسترش زبان دری در شبه قارهٔ هند و هم از لحاظ کثرت آثار و هم از لحاظ جنبه های ادبی و عرفانی و هم از لحاظ تاریخ نگاری منظوم و منثور و هم از لحاظ ضبط استعمالات فارسی رایج در هندوستان در قرن هفتم واجب می نمود .

زمن پرس ذوق سخنهای خسرو

که من آن ره و ساز را می شناسم

چنین شاعری که سراپا شور و شوق بوده یکی از سالاران فرهنگی است که زبان شیرین شاعران ما نمایشگر جلوات آن است. همچنانکه ادبا و دانشمندان برادر افغانی تحقیقات متعددی درباره امیرخسرو دارند، دانشگاه تهران مسرت دارد که عده‌ای از اعضای هیأت علمی آن درراه شناسائی این شاعر بزرگ قدمها برداشته اند و از جمله استادان فقید بدیع الزمان فروزانفر، سعید نفیسی و محمد معین تجسس های بسیار ارزنده در احوال و آثار او کرده اند. نیز استاد ذبیح الله صفا فصلی از کتاب تاریخ ادبیات در ایران را بدین گوینده نامی اختصاص داده. همچنین سعی شده است که مقداری از نسخ خطی آثار شاعر و عکس آنها در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد برای تحقیقات پژوهندگان ادبیات فارسی جمع آوری شود و طبعاً در اختیار کلیه کسانی است که میخواهند درین زمینه به بحث و تجسس بپردازند. البته دانشگاه تهران آماده است که در راه نشر آثار امیرخسرو نیز وسایل هر نوع همکاری مشترک را فراهم سازد.

پیام خود را با چند بیت از آن شاعر نامور ختم می کنم:

ای باد سلام دلم آنجا برسانی

بوئی ز لبم بر کف آن پا برسانی

یکبار رسانی تو سلام همه عشاق

صد بارش ازان من تنها برسانی

دیرینه پیامی که برون داده ام از دل

پرورده به خونهای دل آنجا برسانی

(هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه تهران)

لزوم شناسایی شاعران و عرفای بزرگ برای نسل جوان

از پوهاند دوکتور غلام صدیق محبی
رئیس پوهنتون کابل

کمال مسرت دارم در سلسلهٔ اجتماعات علمی مطالعه محیط، سرگذشت و آثار امیرخسرو فرزند امیر سیف الدین محمود بلخی را که به سلسلهٔ مجلس بزرگداشت آن استاد گرامی سخن منعقد میشود اشتراک میورزم.

علاقمندی مقامات علمی افغانستان به امیر خسرو بیشتر از جهت نظر به پیوند های استوار آثار وی با تحول نظم و نثر دری در این ناحیهٔ جهان پیدا شد. پیشرفت زبان دری در نیمقارهٔ هند در زمان سلاطین افغانیهٔ هند و دیگر سلاله ها نتیجهٔ همکاری با ثمر فرهنگی مردمان خراسان بمردمان نیمقاره هند بوده است.

به همین لحاظ از اقدام عالی دولت افغانستان اظهار خوشوقتی می‌کنیم و با اظهار امتنان وافر از محبتهای دوستان افغانی این چهار بیت را که از امیرخسرو است مهرمایهٔ سفرخود می‌سازیم :

از دل پیام دارم ، بردوست چون رسانم
آنجاکه اوست باری خودرادرون رسانم
آن بادراکه آرد از تو پیامم ای جان
یک جان چه باشد اورا ، صدجان فزون رسانم
جان میبری زسینه ، وزدل گرانی غم
تو دست خود مرنجان ، تامن برون رسانم
گفتی که خود مراکس چون باکسی رساند ؟
چون در حضور باشم ، دانی که چون رسانم

د دې لرغوني هېواد اوسېدونکي حق لري چه خپل بډاى معنوي ميراث ولمانځي

د ښاغلي محمد صديق روهي،
د پښتو ټولنې د رئيس له خوا

ښاغلو پوهانو، د سيمينار محترمو غړو، درنو اوريدونکو

د هېواد د نامه وزامنو لمانځنه او د سترو سلي وياړونو يادونه، د جمهوري دولت د کلتوري پاليسي يو مهم او ارزښتناک ټوک بلل کېږي.

که چېرې مونږ د افغانستان تاريخ په څېر ولولو دا به راته جوته شي چه د دې خاورې زامن نه يوازې د هېواد پالنې او خپلواکۍ ساتنې د لارې قهرمانان دي بلکه د علم او ادب په ډګر کې يې هم خپل ابتکاري قدرت او نبوغ ښودلى دى. د افغانستان خلکو د ډېرو لرغونو وختو راهيسې د مرکزي ايشيا په مدنيتونو کې ځرګنده برخه اخستې او په ادب، فلسفه او هنر کې يې ډېر نوښتونه او عالي کسان د نړۍ د سيمې ته وړاندې کړي دي. د تاريخي واقعيتونو په استناد، د دې لرغوني هېواد اوسېدونکي

از آنجا که آثار و پندار شاعران و عرفای بزرگ ما نند امیرخسرو جزء عمده فرهنگ ملی ما میباشد و شناسائی آنرا برای نسل جوان خویش لازم می شناسیم اظهار امید میکنم که این مجالس علمی با اشتراک دانشمندان کشورهای عزیز و دوست ما در تحقیق بیشتر راجع به یکی از صفحات زرین تاریخ ادب و عرفان ما ثمربخش باشد .

عقیده داریم همکاری مقامات تحقیقی علمی همه کشور های ذیعلاقه در شناسائی جنبه های عمدهٔ گنجینهٔ گرانبهای کشور که با داشتن ارتباط خاص به هریک از ما ـ ضمناً میراث مشترک مردمان ما میباشد متضمن منافع علمی و فرهنگی است .

امیدوارم در نتیجهٔ این مجالس علمی نه تنها در بارهٔ سرگذشت و پندار امیرخسرو فرزند امیرسیف الدین محمود بلخی پیشرفت های قابل توجه صورت گیرد بلکه برای تحقیقات آینده در زمینه های مختلف طرح های سودمند بمیان بیاید .

تهیهٔ متن انتقادی همه آثار امیر خسرو (آن که از حوادث زمانه ایمن مانده و تا امروز بدست ما رسیده است) یکی از خدمات مهمی است که جز با همکاری دانشمندان و مراکز علمی همه کشور های ذیعلاقه نمیتواند بوجه نیکو صورت گیرد .

نشر متن کامل انتقادی همه آثار امیرخسرو به دانشمندان افغانستان و دیگر کشورهای دوست موقع خواهد داد تا راجع به جنبه های مختلف سخنوری و پندار امیرخسرو بلخی (مشهور به دهلوی) در آینده خدمات مهمتری انجام دهند .

با این چند کلمهٔ مختصر برای اشتراک کنندگان افغانی و مهمانان کشورهای دوست ما که درین مجالس اشتراک مینمایند از درگاه خداوند توفیق مسالت میدارم .

اوضاع سیاسی و اجتماعی

محیط امیرخسرو بلخی

نوشته از: پوهاند میر حسین شاه

حدود هشتصد سال قبل در ۶۱۶ هجری حملهٔ چنگیز بر آسیای مرکزی، خراسان و افغانستان آنروز شروع شده هجوم قبایل تاتار برماوراء النهر و خراسان که از جمله آبادترین بلاد عالم و مرکز علم و تمدن و صنعت جهان عصر خودش شمرده می شد (۱) به ویرانی و سقوط مدنیت منتهی شد. ولی از جانب دیگر ایجاد، توسعه و استحکام مدنیتی را در پنجاب و شمال هند میسر کرده امیرخسرو نه تنها شاهد این جریان بود بلکه در آن سهم قابل توجه داشت. باثر این حمله عده ای از قبایل و مردمان خراسان از بلخ و اطراف آن و از دیگر بلاد چون غزنه و هرات به پنجاب و هند هجرت کردند. یکی ازین قبیله ها قبیله لاچین بود که یمین الدین ابوالحسن خسرو و پدرش سیف الدین محمود به آن تعلق داشت. قبیلهٔ امیرخسرو در بلخ جاگزین شده و فرهنگ زبان دری را گزیده بودند. سیف الدین محمود با این قبیله پس از هجرت از بلخ و اقامت در غور بند

حق لري چه خپل بها ای معنوی میراث ولمانځي. پر خپلو استعدادونو باور ولري. د روښانه مستقبل امېدونه په زړونو کې وکري، او له خپل تاریخ نه د سلمی غرور، پرځان و یسا توب، او هېواد پالنې درس زده کړي.

د اطلاعاتو او کلتور وزارت چه د افغانی تولنې د فرهنګی میراث د ساتنې او بالنې په ترڅ کې د هېواد د نومیالو شخصیتونو لمانځنه او یادونه کوي، د داخل یې د بلخی امیرخسرو د مړینې د شپږسوه پنځوسم کال په مناسبت سیمینار جوړ کړی دی. دا باوري خبره ده چه د دغسې علمي سیمینار جوړونه سربېره پردې چه اکادمیک ارزښت لري، زمونږ د تاریخ او کلاوري مشخصاتو د روښانولو په لاره کې هم یو ارزښتناک او مهم ګام ګڼل کیږي. امیرخسرو که څه هم د خپل عمر زیاته برخه او په یوه بل روایت ټوله برخه، له خپل پلرنی ټاټوبی څخه د باندې تیره کړې ده مګر په کلتوري لحاظ، د امیرخسرو د تفکر د ودې، د ده ژبه، سایکالوجي، معتقدات، ارزښتونه او ایډیالونه له هغې سیمې سرچینه لري چه مهم تاریخي مرکزې غزنی و. د دغه یه خاوره کې چه د امیرخسرو د افکارو او آثارو د خپرولو د یاره کومه زمینه برابره شوې ده د هغې بنسټ افغانانو او بیا په تیره غزنوی محمود اینبی و، ور پسې غوریانو، خلجیانو، لودیانو د غه شتمن فرهنګی میراث د مغلو دوري نه پر پښود او د هند په نیمه قاره کې د دري ژبې د پرستراو نومیالی شاعران او لیکوال پیدا شول.

د امیر خسرو د ژوند د حالاتو او آثارو په برخه کې زمونږ نامتو پوهانو او محققینو ډېرې علمي څېړنې کړې دي چه یه خپل وار به په دې سیمینار کې وا وړول شي. زه د پښتونولنې د نماینده ګي د دې سیمینار د جوړونې په هکله د اطلاعاتو او کلتور د محترم وزارت اقدام د قدر وړ بولم او هیله لرم چه په دې سیمینار کې به د افغانی کلتور د غنا دیل بیل اړخونه و څېړل شي او ګټورې نتیجې به لاس ته راشي.

سیاست واداره :

درعهد سلاطین معزیه و شمسیه دولت تابع نظام فیودلی بود و پادشاه از بین امرائیکه حقوق مساوی داشتند انتخاب می شد. قانون معین وراثت در سلطنت وجود نداشت. بعد آخلجی ها و تغلق ها قدرت سلطنت را بیشتر ساختند و پادشاه را از اعضای خانوادهٔ سلطنتی انتخاب نمودند.

پادشاه کارها را توسط دو مجلس اجرا میکرد:

(۱)ـ دیوان خاص یا مجلس خلوت.

(۲)ـ دیوان عام یا بار عام.

دایون خاص انجمن اداری یا مشورتی بود که در آن افسران بزرگ ملکی و نظامی جمع بودند و به پادشاه مشوره می دادند. در دیوان عام پادشاه بحیث ممثل قدرت اعلای اجرائی و قضائی بار میداد. معاینه سپاه و قبول شعرا در دیوان عام به حضور امرأو درباریان صورت می گرفت (۷) ـ

کابینه (باصطلاح امروز) مشتمل بود از چهار وزیر :

(۱) وزیر مالیه .

(۲) وزیر حربیه ـ صاحب دیوان یا عارض ممالک ـ

(۳) صاحب دیوان اشرف یا دیوان انشأ.

(۴) صاحب دیوان رسالت (۸) گاهی هم نایبی به نام نایب ملک تعیین میشد که وظیفهٔ او بلند تر از وزیر بود. علاوه بر دیوان های وزرأ دوایر دولتی دیگری نیز وجود داشت مثلاً دیوان قاضی ممالک دفتر زراعت یا دیوان امیر کوهی ـ دفتر پوست یا دیوان صاحب برید .

مملکت از نظر اداری به ولایات تقسیم شده بود که والی یا مقطع در رأس آن قرار داشت. حفظ امنیت و جمع مالیات از وظایف مهم مقطع بود. تعداد ولایات در طول سلطنت دهلی اختلاف داشت معمولا بین بیست و بیست و پنج ذکر شده است .

عسکر مشتمل بود بر گارد سلطنتی (یا جاندار) که فرمانده اعلای آنرا (سرجاندار) می گفتند (۹) قوای مرکزو ولایات و قطعات رؤسای قبایل

نظر به روایتی و سپس در پشتونستان امروز (۲) به هند آمد و بدربار شمس الدین التمش (۶۰۷-۶۳۳) از امرای سلسلهٔ افغانی پیوست و به مواجب هزار و دو صد تنگه در سال، سمت امارت یافت (۳) عمادالملک یکی از بزرگان دربار که سمت عارض ممالک را داشت دختر خود را به نکاح سیف الدین بلخی داد.

شمس الدین التمش مرد علم دوست و عرفان پرور بود که در محیط فرهنگ و ادب و تصوف خراسان نشو و نما یافته و با ارباب تصوف و شیوخ و خانقاه ارادت داشت (۴) نورالدین مبارک غزنوی بهاءالدین زکریای ملتانی، خواجه قطب الدین بختیار کاکی، جلال الدین تبریزی، نجیب الدین نخشبی، قطب الدین کاشانی در دهلی نزد او جمع بودند. (۵)

دانشمندانی که از مراکز مهم مدنیت در خراسان و آسیای مرکزی به هند می‌آمدند دیگر راه مراجعت به اوطان شان نداشتند و یا تشویقی که از ایشان در هند و ستان بعمل می آمد اقامت در آنجا را ترجیح میدادند.

سی سال بعد از التمش غیاث الدین بلبن در اصلاح راه‌ها کوشید (۶) و حکومت دهلی را از طرف غرب تا بنگال توسعه داده و از طرفی مقابل هجوم پیهم و سالانه مغول را از جانب شمال غرب گرفت بطوریکه پسرش محمد قاآن که بعدها معروف به خان شهید شد جان خود را بر سر این کار گذاشت و امیرخسرو مدتی با سارت رفت. و بعد از وی خلجیان سلطنت مقتدری را در هند بوجود آوردند. با استقرار حکومت و تعمیم امنیت و بهبود راه‌ها دانشمندان و شعرا و صوفیان به آسانی توانستند به شهرها و قرای هند سفر کنند و با مردمان آن بلاد بیشتر محشور باشند دولت نیز با استفاده از رجال و تشکیلات اداری محلی توانست آن کشور بزرگ را بهتر اداره کند. باین ترتیب خراسانیان با خود ثقافت اسلامی خراسانی را به هند بردند و آن با سنن و آداب هندی امتزاج یافت و از ترکیب این دو وضع تازه یی در سیاست و اجتماع هند شمالی به وجود آمد که وجوه مختلف آنرا ذیلاً می بینیم

در هر پرگنه چهار مامور مشغول کار بودند:

(۱) مامور اداری

(۲) تحصیل دار وخزانه دار

(۳) دو اسین دفتر.

یکی بزبان دری و دیگری بزبان هندی یکی از مامورین قابل توجه منصف بود که وظیفه تحصیل مالیات و فیصله منازعات زراعتی را داشت و درست معادل بود باآنچه در زمان موریا راجو که RAJUKA میگفتند کوچکترین واحد قریه بود و مامورین مؤظف آن خوط و مقدم و چودری و پنواری.

خوط اصلاً کلمه سراتهی است به معنی مستاجر مالیات ارضی، این شغل در تون کن و قسمتی از مراتهه ارثی بوده و مؤظف ان ماموریت جمع مالیات را به عهده داشت (۱۶).

زبان دولت در ادارات دری بود اما در غالب موارد مخصوصاً در مراجع عمومی مثلا مسکوکات و کتیبه ها دری و هندی هردو بکار برده می شد. وجود زبان هندی را در دفاتر مالیاتی قرأو دعات قبلاً دیده یم و اما استعمال زبان سنسکریت در سکه ها تاریخ نسبتاً قدیمی تری دارد. در مسکوکات سلطان محمود که در شهر لاهور ضرب و ان شهر بنام محمود پور یاد شده است ذکر یکتایی خداوند و اینکه محمد پیامبر خداست آمده است: اوه بکتم ایکم محمده اوه تاره،ورو ی دیگران: (ایم ذکه محمود پوره گهی) کلمهٔ اوه تاره، که اصلا معنی دیگری دارد به معنی پیامبر گرفته شده است. باینگونه همچنان که کلمات و اذکار مقدسه اسلامی در زبان دری (که از خانواده اوستا و پهلوی است) ترجمه شده است در زبان علمی هند نیز آمده است.

روی یکی از سکه های طلائی محمد غوری مضروب در هند یک طرف سکه لکشمی نشسته و طرف دیگرآن عبارت شری محمد سام به خط دیوناگری نوشته شده است.

التتمش در بعضی از مسکوکات خود زبان سنسکریت را بکار برده بود روی یکی از سکه های نقره ئی وی گاو خوابیده نقش و بدور آن مستنصر امیرالمؤمنین به خط دیوناگری یعنی خط متداول سنسکریت نوشته شده بود، روی دیگر صفحه اسپ سوار جوان دیده میشود که بدور آن عبارت

هند و افسران نظامی به سه دسته تقسیم شده بودند: خان-ملک و امیر که پدر امیر خسرو در زمان التمش باین عهده اخیر مقرر شد.

مجال بحث بیشتر در مقام و وظایف ماموریت عسکری و ملکی سلطنت دهلی در این مختصر میسر نیست تفصیل آنرا در کتب اختصاصی این رشته باید جست (۱۰) اکنون صورت ترکیب این نظام اداری را می بینیم:

اداره ملکی حکومت دهلی در واقع ادامه طرز اداری قدیم بود با اندکی تغییر مخصوصاً در نامها تا بتواند بما وضع و حال جدید سازگار آید. (۱۱) در عهد غیاث الدین بلبن در دیوان عرض (که در تشکیلات اداری اسلامی تاریخ قدیمی دارد) دفتری بنام راوت عرض ساخته شد (۱۲) وآنرا به جد مادری امیر خسرو (عماد الدین) کذا شنند واو در حدود سی سال این وظیفه را به عهده داشت راوت در گجراتی و با ندک تغییر یعنی روت RAUT در مرهتی به معنی سواره نظام است. با ایجاد این وظیفه اختیارات زیادی به راوت عرض داده شد ضیا الدین برنی گوید: «و سلطان بلبن حرمت و حشمت راوت عرض بواجبی مراعات کردی و فرموده بود که زیر دست خانان و ملوک بلبنی او نشیند و در دیوان عرض او مطلق العنان باشد و هر سواری که در وقت عرض راوت را مستعد و چالاک نمودی مواجب او از گذشته زیادت کردی و او را جامه دادی و بنواختی.....» (۱۳) به قولی، راوت یکی از قبایل هندی است و عماد الملک از آن قبیله بود و از اینجهت وظیفه او را در دیوان عرض راوت عرض گفتندی (۱۴).

القاب رای - راو - رای رایان برای امرای محلی هند استعمال می شد. علاء الدین خلجی به رام دیو راجه دیو گیر، لقب رای رایان داد (۱۵) در تشکیلات اداری و لایات علایم این ترکیب بیشتر موجود بود، واحد اداری کوچک ولایات عبارت بود از «پرگنه»-پرگنه در تشکیل اداری اهمیت زیاد داشت زیرا در آنجا مامور مستقیماً با زارع در تماس بود

ترجمه‌دری آن این است: منار پیروزی پادشاه عالیجاه علاءالدین (۱۸).
امیر خسرو در خزاین الفتوح به ترمیم منار قدیم در مسجد قبة‌الاسلام (معروف به قوة الاسلام) و منار قطب اشارتی دارد (۱۹). و در مثنوی نه سپهر نیز عمارات دهلی را ترسیم کرده است.

در ادارات دولتی رجال اداری هند مشغول کار بودند. اشتغال شخصیت های اداری هندی در ماموریت های ملکی و نظامی در تاریخ افغان ها در هند سابقه بسیار طولانی دارد به قول ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی تلک با احمد حسن کار، دبیری داشت (۲۰) و سوندرسپاه، سالار سپاه هندوان بود. و نیز پس از وفات سلطان محمود بسرش سیوندرای را با سپاه هندی مقابل یکی از امرای لشکر باغی (ایاز) فرستاده نام رجال بزرگ عسکری هندی چون ثراین، جی سن، بی جی رای، مکرر در کتب تاریخ آمده است (۲۱).

در دورهٔ سلطنت دهلی مخصوصاً خلجی، هندیان وظایف بزرگ اداری را برعهده داشتند ازانجمله است مثلا برنج تن **BRINJTAN** کوتوال (غالباً کوتوال دهلی). جلال الدین خلجی سنداهر را با مواجب صد هزار جیتل و کیسل درساخت (۲۲). کتیبه ئی مورخ به ۱۳۱۶ که در جوده‌پور کشف شد میرساند که علاء الدین خلجی یکی از هندوان را خزانه دار مقرر نموده بود. (۲۳) ملک نایک که یکی از امرای بزرگ لشکر سلطان علاءالدین خلجی بود و مشار الیه او را باسی هزار سوار مقابل مغلان فرستاد هندو بود (۲۴).

علوم وادبیات:

اوایل قرن ۷ هجری ۱۳ میلادی از نظر علوم و ادبیات مخصوصاً علوم اسلامی ترقی داشت و برهمنان در توسعه و ترقی ادب سنسکریت تلاش میکردند عهد امیرخسرو عهد تلاقی هردو فرهنگ خراسانی اسلامی و فرهنگ سنسکریت بود.

درآغاز این قرن معزالدین غوری پس از سفرهای فراوان در پنجاب و هند بسال ۶۰۲/۱۲۰۵ در دهمیک (جهلم پنجاب) کشته شد و بعد از او رجال معروف دربار وی، قطب الدین ایبک(۶۰۲-۶۰۷/۱۲۰۵-۱۲۱۰)

(شري خليفه) حک گردیده است (۱۷) . باید دانست که تا پیش از زمان امیرخسرو زبان هندی بحیث زبان علمی یا ادبی یا اداری بکار نمیرفت و محض زبان گفتاری بود ، یگانه زبان ادبی هند که مقام عمده داشت سنسکریت بود و اشکال تحول یافته آن بنام پراکریت (مرحلهٔ وسطی) .
امیرخسرو خود در مثنوی نه سپهر عظمت زبان سنسکریت را می ستاید و از بعد زبانهای هند سخن میگوید و می نگارد که با آموختن سنسکریت و بعضی از زبان ها عمت گماشته است .
یکی از سکه های قابل توجه عصر امیرخسرو سکهٔ نقره ئی است که به یکروی آن تصویر اسپ نقش شده و در قسمت بالائی «چهج» به خط ناگری خوانده میشود که حرف بعد آن محو شده ، برروی دیگر آن حروفی است محو شده به خط ناگری . آیا این سکه متعلق به ملک چهجو علاؤالدین محمد کیشلوخان یا کشلی خان است که برادرزاده غیاث الدین بلبن و اولین مشوق امیرخسرو در زمان نوجوانی شاعر بود و خسرو در وصف او گفته بود :

بود پنهان آفتاب آندم که صبح
همدمی یاد عنبر بو نمود
صبح را گفتم که خورشیدت کجاست
آسمان روی ملک چهجو نمود

کذلک در سکه های زمان علاء الدین خلجی سکه یی است که به یک روی آن سلطان الاعظم علاء الدنیا والدین و روی دیگر آن شری سلطان علاء الدین بخط دیوناگری آمده است .
و اما کتیبه : در پالم کتیبه ای پیدا شد به زبان سنسکریت مورخ به ۱۳۳۷ و کرمی ۱۲۸۰ میلادی ، درین کتیبه راجع به رفاه حال مردم و توجه دولت به امور عامه مطالبی آمده است .
در پایهٔ جناح چپ که در مدخل طبقهٔ چهارم قطب منار ساخته شده است عبارتی بزبان سنسکریت و خط ناگری حک شده است که

تنها به نثر محدود نمانده به نظم نیز کشیده شد علاوه بر کتاب هایی که در فوق ذکر آن رفت کتبی چون ملحقات طبقات ناصری – تاریخ فیروز شاهی ضیاء الدین برنی و تاریخ فیروز شاهی عفیف سراج، تالیف گردید. توجه باین رشته بحدی بود که امیر خسرو خودش مامور نوشتن تاریخ شد و مثنوی های قران السعدین و مفتاح الفتوح راساخت و خزاین الفتوح را در احوال علاء الدین خلجی نوشت و مثنوی عشقیه را در بیان عاشق شدن خضرخان پسرعلاء الدین خلجی بردول رانی دختر راجه کرن، فرمانروای گجرات به نظم آورد (۲۷) و در مثنوی نه سپهر شرح وقایع را داد و واقعه نگاری منظوم و منثور به زبان دری قسمت مهم فعالیت ادبی امیرخسرو بود.

در شعرو ادب نیز در ین دوره شعرای بزرگی چون ابونصر ناصری امیر روحانی تاج الدین ریزه و مولانا شهاب الدین مهمره و عمید فخرالکلام تولکی پیدا شدند شهاب الدین مهمره استاد امیر خسرو و همان شخصی است که امیرخسرو درحق اودرآخرین ابیات مثنوی های خمسه گفته بود :

من بدو عرض کرده نامهٔ خویش
او به اصلاح رانده خامهٔ خویش
دید هرنکته را رقم برقم
رنج برخود نهادو منت هم

مولانا شهاب الدین مدت مدید در قید حیات بود زیرا امیرخسرو در یکی از تالیفات اخیرزندگانی خود یعنی رسایل اعجاز (که پنج رساله در نگارش و انشاء و ادب میباشد) نوشته است که مولانا این اثر او را اصلاح و تکمیل کرده است.

این ادبا و شاعران بزرگ از یکطرف افکار و سنن ادبی غزنه و خراسان را در هندی پرورانده‌ند و از طرف دیگر محیط و فکر هندی در

در لاهور و ناصرالدین قباچه (۶۰۲-۶۲۵/۱۲۰۵-۱۲۲۷) در پنجاب جنوبی و سند حکومت کردند و در حوالی همین آوان شمس الدین التتمش (۶۰۷-۶۳۲/۱۲۱۰-۱۲۳۶) اساس دوره شمسیه دهلی را گذاشت و به توجه این سه رجل بزرگ اداری، سه شهر مهم پنجاب و سند و هند یعنی لاهور، اچهه و دهلی از مراکز مهم علوم اسلامی و ادب دری گردید مخصوصاً آنکه اندکی بعد از اثر حملهٔ مغول بر آسیای مرکزی و افغانستان رجال معروف و اهل علم و ادب خراسان (افغانستان امروز) به هند مهاجرت نمودند زبان دری و افکار علمی و سنن ادبی غزنی و خراسان را به آن شبه قاره بردند .

حسن نظامی نیشا بوری در ۶۰۲/۱۲۰۵ کتاب تاج الماثر را در تاریخ معاصر خود به فارسی مسجع و مرصع بنام قطب الدین ایبک نوشت و علاوه بر فن تاریخ نویسی مکتب انشای ادبی و نثر متصنع دری را نیز در شبه قاره کشود .

کتاب پرتوی راج راسا در احوال پرتوی راج از امرای جوهان دهلی و اجمیر به انشای (چند) شاعر تدوین شد . یدر وجد چند از اهالی لاهور بودند وچون زبان دری در ان وقت در لاهور زبان دولتی بود و نفوذ بسیار داشت کلمات زیاد آن زبان درین کتاب آمده (۲۵) سدید الدین محمد عوفی کتاب جوامع الحکایات و لباب الالباب را انشا نمود و محمد منصور مبارکشاه و قاضی منهاج سراج کتابهای آداب الحرب والشجاعه وطبقات ناصری را تالیف نمودند .

با آمدن این رجال علمی و ادبی نه تنها شعر و ادب دری در هند نمای توسعه یافت بلکه رشته دیگری از علوم در تاریخ ثقافی هند افزوده شد و آن عبارت بود از تاریخ نویسی . تاریخ نویسی در هند تا ظهور حکومت غوری ها توسعه و ترقی نداشت وغیر از پورانا ها تنها کتابی که در تاریخ نوشته شده بود عبارت بود از راجه ترنگینی بقلم کلهنه در احوال راجگان کشمیر، اما از قطب الدین ایبک به بعد بنا بر ذوق علمی پادشاهان و احتیاج دولت (۲۶) کتب مهم و مفید در تاریخ بوجود آمد و این کار

(سیده به معنی اردو- پانی به معنی آب است).

اما خسرو یگانه کسی است که هندی ودری را بطور شیرو شکر به هم آمیخته و البته هیچ کس نمیتواند چون او از عهده همچو کاری برآید :

شوخی هندو ببین کودین ببرداز خاص وعام
رام من هرگز نه شد هرچند گفتم رام رام
رفتم به تماشا به کنارجویی
دیدم به لب جوی زن هندویی
گفتم صنما بهای زلفت چه بود
فریاد برآورد که در درمویی

در درموبی-بمعنی هرتار موی من قیمتش یک دانه در است، و در در هندی- برو گم شو ای قلاش، و نیز:

چو بکشاد ند تیر بی خطارا
بزاری گفت هی هی تیرمارا

یعنی وای ! به من تیر انداخت . و با شاید به شوخی گفته است:

حرفی بجاز کس نه شنیدم به ملک هند
غیراز همینکه گفت به مطرب بجاء بجاء

بجاء در زبان هندی به معنی بنواز (سازرا) میبا شد .

آمیختن هندی با دری به طرز شیروشکرپایه گذار وشالودهٔ تحول نوین ادبی بود که در حدود سه قرن پس از امیرخسرو بار ورشد و آن آمیزش مطلق دری با هندی و ظهور زبان جدیدی بنام زبان اردو میبا شد زبان اردو ملتقا و نقطه مزج و فرهنگ خراسان و فرهنگ هند گردید .

اشعارشان مؤثر بود از یک بیت تاج الدین ریزه مزبور که از شعرای زمان التتمش بود این امتزاج فرهنگی یعنی فرهنگ هندی و خراسانی به خوبی معلوم میشود :

مولد و منشاء مبین در خاك هندوستان مرا

نظم و نثرم بین که از آب خراسان آمده

امیرخسرو نه تنها ستایشگر زبان سنسکریت بود بلکه بزبان هندی علاقه زیاد داشت و میگفت :

غلط کردم گراز دانش زنم دم

نه لفظ هندی است از پارسی کم

این امتزاج را بیشتر ساخت و علاوه بر وصف قلاع و صحاری عمارات و مساجد و گل و گیاه هند :

چه بینی ارغوان و لاله خندان

که رنگی هست و بویی نیست چندان

گل مارا به هندی نام زشت است

وگرنه هر گلی باغ بهشت است

گزین گل خاستی در روم یا شام

که بودی پارسی یا تازیش نام

شدی معلوم تا مرغان آن بوم

چه سان غلغل زدندی در ری و روم

کلمات هندی را هم بطور واضح و روشن یعنی بقصد علنی ذکر کردن آن و هم بطور پنهان چنانکه غالباً در گفتار مصطلح بوده بکار برده و قبل از و نیز الفاظ هندی در اشعار دری آمده بود سنائی مثلاً گفت :

نه در آن معده خدره میده نه در آن دیده قطره پانی

سوی منظر قاب وقوسین شدم
دران بارگاه معلا نبود
نگه کردم اندر دل خویشتن
درآن جاش دیدم دگر جا نبود

مطابق عقیدهٔ بهکتی نیز در طریق طلب و راه عشق علم ظاهری و مطالعه شاستراها سالک را بجایی نمیرساند (۲۸).
مدتی بعد از امیر خسرو کبیر اشعاری گفته است که محل تلاقی پندارهای صوفیان اسلامی و پیروان بهکتی عنده میبا شد.
اما امیر خسرو در سالهای واپسین زندگانی یعنی در دیوان نهایة الکمال قصیده ای گفته است که چند بیت آنرا تقدیم میداریم:

سپاس آن کردگاری را که شد ز امرش جهان پیدا
نهان از دیدهٔ پیدا و در چشم نهان پیدا
گمان‌ها گم شده در روی یقین کم یقینا هم
که در صدق یقین است و نه در کذب گمان پیدا
جمالش از همه پنهان و رازش از خرد پنهان
نشانش در همه پیدا و ذاتش بی نشان پیدا
نه روحست او که با اجسام گویم خارج و داخل
نه جسم است او که باشد همچو جسم او را مکان پیدا
معمایی است کانرا کس نیارد خواند جز عارف
هران نقشی که کردست او به لوح کن فکان پیدا

عرفان :

قبل از ورود اسلام در هند بعضی فرقه های هندوان در جستجوی عرفان بودند چنانکه کلمهٔ بهکتی در تاریخ فرهنگ هند نام درخشان دارد. با ورود اسلام در هند تصوف اسلامی وارد آن سر زمین گردید رجال صوفیه گرچه از جزئیات عقاید هندوان بر کنار بودند مگر عقاید و سلوك بهکتیان را قدردانی کردند زیرا بهکتیان خود را خدا شناس و مخاص در خدادوستی میخواندند وعرفای مسلمان را گرامی می شمردند. یکی ازعلمای معاصر هندو بنام کشیتی موهن سن که از دوستان رابندرا ناتهه تاگور بود و صاحب یک رساله معروف در مذهب هند ومیبا شد. نگاشته است که : «تاثیر این مذهب بزرگ یعنی اسلام بر مذهب هندو خلاقانه بوده است.» سخنان عرفان خلاصه سوالاتی بود که هر کس نزد خود طرح میکرد :

نهانی از نظر ای بی نظیر از بس عیان هستی
عیان شد سر این معنی که میگویم نهانستی
گهی گویم نهانستی گهی گویم عیانستی
نه اینستی نه آنستی هم اینستی هم آنستی

واما منطق از محدود تجاوز نمیکند فلسفه دو بین است علم کتب باعث عجب است وحجب پس به قلب خود نگه کن که عرش الله فی قلب المؤمن .

بکوه هری رفتم و قندهار
بدیدم در آن زیر و بالا نبود
به کعبه کشیدم عنان طلب
دران مقصد پیر و برنا نبود

محافل در آن جا جمع بودند جهت تسهیل افاده، زبانی بوجود آمد که بعدها اساس زبان اردو گردید (۳۰) نفس گیرای پیران طریقت در فرق مذهبی دیگر تأثیر کرد و در قرون بعد (۱۴ و ۱۵ م) عقیده بیکی به وجه تازه آن در تعلیمات راماننده او کبیر و گرو نانک و امثال ایشان پیدا شد و نیز از اثر تعلیمات صوفیان بزرگ عدهٔ زیادی ازمردمان پیرو این پیشوایان طریقت شدند ودین اسلام را قبول نمودند. (۳۱) اما متصوفین خود نیز متوجه سلوک عرفای هندی گردیدند بعضی از شیوه و آداب عرفای اخیرالذکر را پذیرفتند. شیخ فریدالدین گنج شکر مثلا کلمات هندی را در ذکر بکار برد. تعظیم به شیخ، آب دادن به مهمان هنگام ورود، دور دادن زنبیل تحلیق و سماع وچله، معکوس با آداب و مرتاضان هندی بسیار شبیه است. (۳۲)

آداب :

با معاشرتی که فرق مختلف مذهبی از قرن سیزده به بعد در هند داشتند توانستند سنن اجتماعی و آداب زندگی یکدیگر را به آسانی قبول نمایند، مسلمانها، نامهای هندی یا ترکیبی از آن نامها را انتخاب نموده بر خود گذاشتند.

ممدوح اول امیرخسرو کیشلوخان مثلا به ملک چهجو ملقب بود همچنین بین امرای معزالدین کیقباد ملک اتمر کچهن از معاصرین خسرو معروف است.

جد مادری خسرو، عارض راوت لقب داشت. و همچنان نامهای مانند فقیه سهدو شید پندت ملک عرن مار هندی و یا ترکیب هندی است، پوشیدن لباس های گرانبها استعمال شمشیر و خنجر مطلا وجواهر نشان چتر با الوان مختلف فیل های ازین بسته کاملا هندی است.

افزودن ادویه درغذا و تعدد انواع آن و استعمال پان که امیرخسرو آنرا برگ تنبول نامیده درچند جای می ستاید هندی است. برنی در تاریخ فیروز شاهی در بیان ضیافت های عماد الملک جد مادری

علی هجویری غزنوی که اقدم عرفای اسلامی در هند است دلیل وعقل را، وسیلهٔ معرفت می‌داند نه علت. پس عارف چون در آرزوی قرب ووصل شد وخود را پروانه وار برای سوختن حاضر کرد او را بروفق هدایت حجة الاسلام غزالی «لازم آید که به خلوت نشیند و به ذکر وورد مشغول شود وپی در پی لا اله الا الله» یا «الله الله» بگوید تا این الفاظ بطور بی اراده از زبان وی جاری شود وهمچنین مداومت نماید تا اشکال حروف مرتفع گردد وفقط معنی کلمه بطور لاینفک در قلب او بماند چون قلب بدین حالت برسد زود یا دیر نورخدا او را دریابد.

حافظ گوید :

از پای تا سرت همه نور خدا شود
در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

هردو (عارف و پیرو بهکتی) در صفائی دل می‌کوشند تا نورخدا ایشانرا دریابد :

گفتم : توان جمال تودیدن؟ به‌عشوه گفت:
گر صاف دل چو آئینه باشی ، هر اینه

هردو در راه سلوک پیروی شیخ وگرو را حتمی میدانند (۲۹) قرب عقیده پیروان دو فرقه‌را بیشتر به هم نزدیک ساخت ، بین سلسله های صوفیه ، سلسله چشتیه که امیرخسرو پیرو آن بود درعقاید عرفانی وسعت نظر بیشتری داشت . روایت کنند روزی شیخ نظام الدین اولیا بر طریقت چشتیه کلاهی برسر نهاده در کنار آب تماشای عبادت و پرستش هندوان مینمود ، امیرخسرو ظاهر شد ، شیخ متوجه شده فرمود : «این جماعت را می بینی ؟ هرقوم راست راهی ودینی وقبله گاهی»

وامیر خسرو بی تامل گفت :

من قبله‌راست کردم برسمت کج کلاهی

خانقاهای ایشان تا نیمه های شب باز بود مردم از ملل و نحل

طبقات :

مردم هند را از نظر طبقات اجتماعی در قرن سیزده به سه دسته می‌توان تقسیم کرد :

۱- اشراف- مشتمل بر پسران و نزدیکان پادشاه، امرای لشکر و وزراء و امثال آن، بین هندیان این دوره موقف طبقاتی راجپوت و وضع عالی اقتصادی ایشان محفوظ بوده .

۲- طبقه متوسط که تعداد آن از اولی بیشتر و مشتمل بود بر مامورین مالیات، قضات، مامورین پوستی و امثال آن- چون نویسندگان و معلمین بعضی از ین ها (یعنی کاتب ها و معلمین) به دربار مربوط بودند و مواجب بهتری داشتند عواید این طبقه به طور کلی مربوط به اراضی بود که کم یا زیاد باختیار ایشان گذاشته شده بود .

۳- اکثریت مردم: زارعین ودهاقین کارگر کسبه تاجران، ترکیب ثقافت خراسانی اسلامی و هندی بین صنعتگران و هنروران ودهاقین بیشتر مشهود بود .

این مردم نسبت به مردمان دیگر اختلاط بیشتری داشتند و مراسم و آداب یکدیگر را بآسانی می‌توانستند قبول نمایند .

علایق ازدواج بین مردمان مختلف وجود داشت- روایتی است که میگوید خواجه معین الدین چشتی با دختر راجه هندوی اجمیر ازدواج نموده(۳٦) بهترین نمونه این علایق معاشقه خضرخان پسر علاءالدین خلجی با دولرانی دختر راجه کرن والی گجرات بود که امیر خسرو

امیر خسرو گوید: وتنبول راوت حرض در لطافت و بسیاری معروف بود (۳۳) و نیز در وصف پان امیرخسرو می گوید:

شناسد آنکه مرد زندگانی است
که ذوق برگ خایی ذوق جانی است

در لباس پارچه و لباس های هندی مورد توجه بود در زمان امیرخسرو پارچه ای بود ابریشمی که آنرا دیو گیری می گفتند بنام دیو گر شهری در دکن خسرو در تعریف آن میگوید:

نکو دانند خوبان پری کیش
که لطف دیو گیری از کتان بیش
ز لطف آن جامه گوئی آفتابیست
و یا خود سایهٔ از مهتابیست

پوشیدن عمامه موسوم به چیره و پاگ هندی و از راجپوت گرفته شده بوده و هین باصطلاح کج کلاهان دهلی مرسوم بوده. استعمال انگشتری ـ گردن بند ـ گوشواره ـ ودست بند توسط مردان منشأ هندی دارد. ظهور خواجه معین الدین چشتی و تعلیمات چشتیه موجب تلفیق بیشتر موسیقی خراسانی و هندی گردید (۳۴) و امیرخسرو در آن سهم بارز داشت چنانیکه راجع به تلفیق آهنگ های خراسانی و هندی بواسطه امیرخسرو معلومات عمده به مارسیده است. (رجوع شود به فهرست مراجع مطالعات امیرخسرو در اخیر جلد سوم کتاب گزیده آثار امیرخسرو کابل ۱۳۵۳) ستار، که باحتمال نزدیک به یقین خسرو آنرا اختراع نموده ترکیب خوبی از موسیقی خراسانی و هندی است (۳۵) کلمهٔ کتار در اروپا از کلمه دری سه تار مشتق است اما این کلمه از شرق تا اروپا چند زبان طی کرده است تا گیتار شده؟ و علاوه بر آن آله موسیقی نیز تغییر شکل داده.

۹- حبیب الله کتاب مذکور صفحه ۲۶۳

۱۰- مثلا رجوع کنید به هندوستان کی عهد وسطی کا فوجی نظام
K. M. Ashraf, Life and conditions of the Peoples of Hindustan,Tripathi: As Pects of Muslim Administration Habibullah, the Foundation of Muslim Rule in India
وغیره

۱۱- Romila Thapav A History of India
دلکون، ۱۹۶۶ ج ۱ ص ۱۹۳

۱۲- Thaper، کتاب مذکور ص ۲۱۶ و نیز رجوع کنید به هندوستان کی عهد وسطی کا فوجی نظام ص ۷.

۱۳- تاریخ فیروز شاهی صفحه ۱۱۵

۱۴- Islamic Culture Oct. 1937.

۱۵- برنی، تاریخ فیروز شاهی صفحه ۳۲۶

۱۶- تری پاتی اثر مذکور صفحه ۲۵۶

۱۷- خلیق احمد نظامی- سلاطین دهلی کی مذهبی رجحانات، دهلی ۱۹۵۸ صفحه ۱۸۲

۱۸- جوشی، Some Nagari Inscription on the Qutb Minar.
سید یول اندیا جلد دوم ایشیا پبلشنگ هوس ۱۹۷۲ ص ۳

۱۹- امیر خسرو، خزاین الفتوح با هتمام محمد وحید مرزا چاپ ایشیاتیک سوسایتی کلکته ۱۹۵۳ صفحه ۲۴ و ۲۵

۲۰- تاریخ بیهقی با هتمام دکتر غنی و دکتر فیاض تهران ۱۳۲۴ صفحه ۳۰۷

۲۱- الیت جلد ۲، صفحه ۶۰ و نیز، گردیزی، زین الاخبار، تحشیه و تعلیق حبیبی، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۷ ص ۱۹۵

مثنوی عشقیه را در زمان آن پرداخت این علاقه در طبقات عوام بیشتر وجود داشت .

خلاصه در سایه ورود تازه واردان خراسانی یا قبایل دیگر از خراسان به مملکت هندوستان در اوایل قرن هفت هجری ترکیب زیبای ثقافتی . دنیت خراسانی و هندی بوجود آمد که مظاهر آن در سیاست و اداره و ادبیات وعلوم وسنن وآداب محیط هدآن زمان و قرون بعد روشن بودو امیرخسرو مثل اعلای این ترکیب و امتزاج .

مآخذ :

۱- بهار ، ملک الشعرا ، سبک شناسی جلد ۳ تهران-۱۳۲۱

۲- Mirza, Mohammad Wahid, the Life and works of Amir Khusrau, PunjabUniversity Lahore 1939.

۳- برنی ، تاریخ فیروز شاهی باهتمام سید احمد خان کلکته- ۱۸۸۲

۴- قاضی منهاج سراج ، طبقات ناصری باهتمام عبد الحی حبیبی - کابل ۱۳۴۱ جلد اول صفحه ۱۴۳ و ۴۴۲

۵- خلیق احمد نظامی ، سلاطین دهلی که مذهبی رجحانات ، دهلی ۱۹۵۸

۶- تاراچند ، در A short history of Indian People, کلکته ۱۹۵۳ صفحه ۱۲۲

۷- ایضاً تاراچند اثر مذکور صفحه ۱۲۶

۸- برنی ، تاریخ فیروز شاهی صفحه ۱۵۳ ، وظیفه منصدی دیوان رسالت صریحاً بیان نشده اما این شخص ظاهراً مکاتبات دپلوماسی و خارجی را بدست داشته و گویا کار وزارت خارجه را انجام میداده است . رجوع کنید به: Habibullah, ABM, The Foundation of MuslimRule in India. 1969 p. 239.



رنسانس شرق

پروفیسور انورمهدی ویچ علی‌یف

پایهٔ آثار امیر خسرو بلخی

از: پروفیسر انور مهدی ویچ علی یف (۱)

شرق شناسی سابق، گردآوری و مقایسه آثار کتبی دورانهای گذشته، و تعیین متن اولیه و صحیح را هدف اصلی خود میشمرد. اکنون براین وظایف، که اهمیت خودرا ازدست نداده، باید پژوهش های دارای خاصیت جدید اضافه گردد، ودر واقع نیزعلاوه میگردد. دانشمندان مستشرق، مخصوصاً در کشور من، سعی دارند، بررسی و مطالعهٔ دورانهای مختلف تاریخ علوم وفرهنگهای سرزمین های مشرق را منحصر بکشورها و مردمان جداگانه ای ننموده بلکه میکوشند این مسائل رادرارتباط باپیشرفت مدنیت درمنطقه‌های پهناور کره ارض

---

(۱) پروفیسر انور مهدی ویچ علی اف، پوهاند افتخاری پوهنتون کابل، دکتر افتخاری دانشگاه تهران،
رئیس کرسی زبانهای شرقی در مسکو.
رئیس انجمن دوستی اتحاد شوروی باافغانستان.

۲۲ ـ نظامی در Religion and Politics in India بمبئی ۱۹۶۱ صفحه ۲۸۹

۲۳ ـ خلیق احمد نظامی سلاطینِ دهلی کے مذهبی رجحانات صفحه ۷۶

۲۴ـ خلیق احمد همان کتاب صفحه ۲۷۹

۲۵ ـ سید محمد عبدالله ، ادبیات فارسی مین هندون کا حصه ، انجمن ترقی اردو ص ۶

۲۶ـحبیب الله در .The Foundation of Muslim Rule in India صفحه ۱۱

۲۷ ـ رجوع کنید به هاردی در ,Historians of Medieval India چاپ لوزاك لندن ـ ۱۹۶۰

۲۸ـ Tara Chand: Influence of Islam on Indian Culture, Allahabad 1963.

۲۹ ـ تا برا، دی هستری اف اندیا صفحه ۸ ۳۰

۳۰ ـ خلیق احمد نظامی میدیول اندین هستری اینڈ کلچر صفحه ۳۹

۳۱ـ جهت تفصیل رجوع کنید به تاراچند ، اندین کلچر صفحه ۱۳۳ به بعد .

۳۲ ـ .Y. Husain در Glimpses of Medieval Indian Culture بمبئی ۱۹۵۹ صفحه ۱۳۰

۳۳ـ ر. گ صفحه ۱۱۶ ـ ۱۱۷

۳۴ـ Islamic Culture Vol. xv , No.3, July 1941

۳۵ـ محمد وحید مرزا The Life and Works of Amir Khusrau صفحه ۲۱۰

۳۶ ـ پروفیسر نظامی Religion and Politics in India، صفحه ۳۲۳

اگر سیر تکاملی تاریخ را ازین نقطهٔ نظر بنگریم باید مراتب ذیل را خاطرنشان نمایم :«منطقهٔ میانه» مهد مدنیت های مصر باستان ـ سومر، آثور، بابل ، بلخ ،(باکتربان) هخامنشی بود . ولی در آغاز قرون وسطی تنها پنج کانون مدنیت نماینده عالم باستان در صحنه تاریخ بودند یعنی امپراتوری خان در آسیاي شرقی، دولت پارت (یا اشکانی) در ایران و بین النهرین ، امپراتوری یونان وروم در آسیای جلوی، افریقای شمالی واروپای غربی ، امپراتوری گوپتاها در هند و پادشاهی کوشانیان در آسیای میانه وافغانستان . حتی در این مرحله تاثیر مدنیت باستانی چین ، برمردمان آسیای شرقی و جنوب شرقی و تاثیر مدنیت هند براقوام مختلف خود هند و آسیای میانه وافغانستان و همچنین تاثیر مدنیت آسیای میانه و افغانستان برناحیهٔ شمال غربی هند، و درمردمان آسیای مرکزی ،وحتی چین ، مشاهده میگردد .

بودائیسم ، بطور عمده، از راه امپراتوری کوشان به چین نفوذ یافت رقص ها، آوازها، تزئینات وروش های کوشانی، در چین مشاهده میگردید . مدنیت اشکانیان، درحالت تاثیر متقابل با مدنیت یونان وروم بود . مدنیت یونان وروم دراروپا، آسیای جلوی وافریقای شمالی غلبه داشته و در زمان «هلی نیزم» حتی به آسیای میانه وافغانستان نفوذ کرد .

انقراض امپراتوری خان درچین ، اواخرقرن دوم آغاز شد و در اوائل قرن سوم، دولت پارتها سقوط کرد . بقیه دول بزرگ درقرن پنجم سقوط کرد .

لازم میدانم تنها این نکته را متذکر شوم ، که پادشاهی کوشانیان، در دورهٔ رونق خود، در واقع نقطه تلاقی و تمرکز مدنیت پارسی، هندی، چین «و هلی نیزم» بود ، که باید فرهنگ محلی را اغنی ساختند . (ضمناً، حفریات اخیر باستان شناسان شوروی نشان میدهد، که این مدنیت محلی قبل از کوشان، بسی درخشان بوده و با مدنیت های بین النهرین هم عصر میباشد)

باین موجب، جای تعجب نیست که فرمانروای پادشاهی کوشان کانیشکا ، دارای چهار لقب بود . دواپوترا (یعنی پسر آسمان)، شاگونانا

بررسی کرده و تاثیرات متقابل در ترقی فرهنگ، علوم و مدنیت های این منطقه های بزرگ را معلوم سازند. تاریخ بشریت، بعینه تاریخ تمام بشریت است و نه مردمان و کشورهای جدا گانه و منفرد. درک جریان تاریخ و تشخیص قانونمندی سیر تکاملی فقط با توجه به تاریخ بشر میسر است.

اینگونه طرز تحقیق و بررسی، با این نوع روش علمی بما امکان میدهد، از چارچوب باریک و تنگ مطالعه تاریخ ادبیات و علوم کشورها مردمان منفرد خارج شده به افق دید خود توسعه دهیم، منطقه های پهناوری را مورد نظر قرار داده به استنباطات وسیعی نائل شویم و قانونمندی های عمومی تکامل مدنیت ها را کشف نمائیم. اینگونه بررسی ها پژوهندگان را از تنگ نظری ها که موجب نابینائی دانشمند میگردد و او را دچار گمراهی میسازد سیری میکند. مطالعه این قانونمندی های کلی و عمومی سیر تکاملی، بموازات قوانین مخصوص همان رشته، راه جدید فعالیت علمی شرق شناسان است.

تاریخ هر مردم همیشه با تاریخ همسایگانش ارتباط دارد. این بستگی البته گوناگون است، لیکن همیشه وجود دارد. در تاریخ مردمان عواملی تاثیری می بخشد که بر اثر عمومیت زندگی اجتماعی بوجود آمده اند، و این عمومیت، اغلب جنبهٔ منطقوی دارد، یعنی گروه معین کشورهای همسایه را فرا میگیرد و ممکن است دامنهٔ وسیعتری بخود گرفته و گروههای کشورها را احتواء کند.

چنانکه میدانم، موزونیت سیر تاریخ، (علی الخصوص موزونیت کامل) وجود ندارد، و این ناموزونی، موقعیت و مقام کشورها، جزو عمومیت را متمایز میسازد. یک و یا چند کشور مقام عمده و عادی را احراز کرده و آنچه در ان و یا در آنها روی میدهد، در تمام اوضاع در حدود این عمومیت تاثیری می بخشد، و تاریخ کشورهای شرق نزدیک و میانه آسیای میانه و هندوستان (که منبعد آنها را منطقهٔ میانه خواهیم نامید) مثال روشنی است برتائید این گفته ما.

«بودساتوا ها» خطوط هنرهندی وعناصر هنر هلی نیزم و اثرات هنر تصویری چین وآسیای جلوی ، نظر ما را جلب خواهد کرد این تلفیق فرهنگ های مختلف حتی دراروپا نام سمبولیک یافته است ، وآنرا بنام کانیشکا نامیده اند .

اکنون به تاریخ امپراطوری خان توجه کنیم ، که با تاریخ رومان شبه جزیره کره(کوریا)مردمان آسیای جنوب شرقی و با تاریخ «سامان غرب »(درآنزمان چینی ها ترکستان شرقی وآسیای میانه را چنین مینامیدند)،وهمچنین باتاریخ قبایل متعدد باصطلاح بربر (که در شمال و شمال غرب سرحدهای چین زندگی میکردند)آمیختگی کاملی داشت .

زندگی تاریخ مردم چین ،توسط آسیای میانه ، باز ندگی مردمان هند و شرق نزدیک ارتباط داشت .

« بین دو امپراطوری عظیم - چین در شرق ،وروم درغرب ،روابط تجارتی ازراه دریا وخشکه وجود داشت .

همه اینها ،گواه برآنست که حتماً در عالم باستان ، عمومیت مشخص بین زندگی تاریخی خلقهای شرق وغرب بوجود آمد .

دورهٔ قرون وسطی، باوجودیکه وارث مدنیت دوران باستان است با جهان باستان فرق بنیادی دارد. اگر تمام دولتهای باستانی ، بر پایه برده داری بنیاد شده بودند ، باید گفت که دول قرون وسطی کشور های فئودالی بوده اند ، وقرون وسطی ،دورهٔ تثبیت (تثبیت ونه پیدایش) فئودالیزم می باشد .

از قرن سوم میلادی ،جریاناتی آغاز شد ، که به تثبیت فئودالیزم بعنوان سیستم حاکم اجتماعی واقتصادي منجرگردید .قرون وسطی ،دوره هاي پیدایش - تثبیت ورونق فئودالیزم رادر بر میگیرد .البته درجه و مقیاس تثبیت فئودالیزم ،درهریک از کشورهاي فوق الذکر متفاوت است .ولی ، اگر جریان را بطور کلی درزمینه تاریخ جهانی در نظر

شاکو (یعنی شاهنشاه) قیصر و مهاراجا باین معنی، القاب شهریاران چین، ایران، روم و هند را دارا بود.

بدین طریق، یونان باستان، تنها کشور اروپائی نبود، مستعمرات آسیائی آن، یونان را جنبه آسیائی نیز می بخشید. جنگهای یونان و پارس، گواه نزدیکتر بن تماس تاریخ یونان و تاریخ مردمان خاور نزدیک بود. تاریخ غرب، در زمان اسکندر مقدونی، دیگر تاریخ تنها غرب نبود و به تاریخ شرق مبدل میگردید. در عالم «هلی نیزم» که پس از لشکر کشی های اسکندر بوجود آمد، عموماً تقسیمات شرق و غرب وجود نداشت، در آنزمان یونان اروپائی، مصر افریقائی، سوریه آسیای جلوی، و باکتریا آسیای میانه، بیک درجه قسمتهای جهان «هلی نیزم» بشمار میآمدند.

در دوره روم نیز بمشکل میتوان تقسیمات شرق و غرب را تطبیق کرد. امپراطوری روم، بهیچوجه، تنها اروپائی نبود، نه از جهت جغرافیائی، و نه از نظر سیاسی و فرهنگی و حتی دینی چنانکه در امپراطوری روم، طی آخرین صد ساله های وجود آن (میترائیزم و عیسویت) غلبه داشت و پدیده ای بود بیکسانه از «شرقی و غربی». تماس نزدیک تاریخ امپراطوری روم، با تاریخ مردمان ساکن در اطراف آن در آسیا و افریقای شمالی نیز بخوبی معلوم است.

آیا پادشاهی کوشانیان چگونه دولتی بود؟ آن در آسیا واقع بود، و بنابرین به شرق تعلق داشت. ولی اراضی باکتریای سابق، کشور دارای مدنیت هلی نیزم شامل آن بود. اراضی افغانستان فعلی با امپراطوری خان نیز روابط دایمی داشت و این بمعنای نفوذ مدنیت چینی بآن و نفوذ بودائیسم ازدیار کوشانیان به چین بود. دولت کوشانی درزمان رونق خود درواقع تلاقی و تراکم مدنیت پارسی، هندی، هلی نیزم و چین بود که پایه فرهنگ محلی را غنی تر کرده بودند. و اگر به آثار فرهنگی مندیگک، بگرام گندهارا، هده بامیان، کابل، فندقستان، باکتریان توجه کنیم درتمثیل بوداو

در آسیای جلوی ومیانه (البته بودائیسم ومسیحیت در دوره باستان بوجود آمده بودند. لیکن فقط در دوره قرون وسطی به مذاهب جهانی مبدل شدند). اسلام در قرون وسطی بوجود آمده لیکن بسرعت حایز اهمیت جهانی گردید. بدین طریق معلوم شد که یعنی جامعه آن زمان، امکان اشاعه دامنه دار ادیان را فراهم آورد.

یک پدیده دیگری که در قرون وسطی عمومیت داشت نهضت دهقانی بود، نهضت دهقانی بعینه، در قرون وسطی دامنه وسیعی بخود گرفت که پیش از نظیر آن دیده نشده بود و این کاملاً طبیعی بود، چون در شرایط فئودالیزم، دهاقین توده های اساسی نفوس زحمتکش را تشکیل میدادند و طبقه متضاد اساسی، طبقه حاکم یعنی فئودالها بودند. سایر قشرها یعنی جامعه پیشه وران، مزدوران و تهی دستان شهرها در سراسر قرون وسطی فقط باتفاق دهقانان به مبارزه مبادرت می ورزیدند. این بود که مبارزه طبقاتی در قرون وسطی بشکل مصادمات طبقات متضاد اساسی جامعه فئودالیزم یعنی دهقانان و فئودالها صورت میگرفت.

بالاخره در این دوران، یعنی قرون وسطی، در منطقه میانه، زبان عربی رفته رفته انتشار بیشتری یافت. شعرا، علما، فلاسفه از خلقهای متعددی که در این منطقه پهناور زندگی میکردند، آثار خود را بزبان عربی مینگاشتند. عربی زبان بین المللی یا زبان دومینانت گردید. البته در کنار آثاری که بزبان بین المللی نوشته میشد، هر قومی، آثاری نیز به زبان محلی نیز از خود داشت. لیکن پیدایش زبان دومینانت، در انتشار و ترویج و تعمیم دست آورد های مردمان مختلف، در رشته ادبیات و علوم و هنرها، نقش بزرگی ایفاء کرده و این موفقیت ها را در دسترس تمام مردم این منطقه گذاشت.

در این دوره چه در آسیا چه در اروپا، چنانکه در فوق گفته شد، اقوام «جدید» بفعالیت پرداختند. بسیاری از آنها سرمنشاء ایجاد ملت های معاصر بودند. تمام روند تاریخی این دوران، در شرایط

بگیریم ، این فرقها شکل کلی تاریخ زمان را تغییر نمیدهد . جالب است که در ین دوره ، یعنی قرنهای سوم تا پنجم ، وقایع تاریخی مهمی رخ داد . این جریانات چه برای شرق و چه برای غرب جنبه عمومی داشت . مطلب من ظهور عده ای از خلق های با صطلاح جوان ما در صحنه تاریخ جهانی است (رومی ها در این قرون با گوتها ، واندالها ، الامانها ، لانگوباردها ، فرانکها ، هونها و سلاوها روبرو شدند ، چینی ها ، با هونها ، تبتی ها ، سیانبی ها ، ژوژانها ، منچورها ، تونگوسها و دیرتر با ترکها روبرو شدند . برخی از این اقوام بخصوص هونهای ایفتالی و ترکها به منطقه میانه نیز یعنی به آسیای میانه افغانستان هند و ایران حمله میکردند . تهاجم این اقوام « جوان » در مواردی به انهدام امپراطوریها و تأسیس کشورهای جدید در جای آنها منتهی میشد . و در موارد ، دیگر اقوام «جوان» در میان خلقهای اصلی و بومی منحل میگردیدند .

سپس ، نکته مشابه ، برای تاریخ مردمان قرون وسطی ، چه در شرق و چه در غرب ، این بود که ایشان مدنیت خود را با داشتن میراث باستانی ، یعنی مدنیت عالم باستان ، بوجود میاوردند . برای بعضی مردمان ، این ارث بلاواسطه و مستقیم می رسید ، چون آنان ، در سرزمین دول عظیم باستانی ، با مدنیت باستانی انکشاف می یافتند ، و اغلب خود در ایجاد این مدنیت شرکت مینمودند . برای مردمان دیگر ، این مدنیت ، مثل اینکه بیرونی بود . لیکن قدرت تمدن باستان ، بدرجه ای بود که تمام ملل ، بنحوی از انحاء ، تحت تأثیر آن قرار گرفته ودر دایره آن جذب میگردیدند . در « منطقه میانه » نه تنها مدنیت باستانی محلی بشمار میرفت ، بلکه تمام مدنیت باستانی بین النهرین ، یونان و روم نیز ، چه کلاسیک و چه هلنیزم نیز محلی و مستقر محسوب میگردید .

سپس ، این دوره ، یعنی قرون وسطی ، با اشاعهٔ ادیان جهانی توأم بود . بودائیسم در آسیای شرقی و مرکزی ، و قسما در آسیای میانه ، اسلام در آسیای میانه و جلوی و افریقای شمالی ، مسیحیت در اروپا و قسماً

پادشاهی کوشان حمله‌ور شده آنرا بتصرف درآوردند. پس از چندی امپراطوری گوپتاها را در هند نیزفتح کردند.

گروه دیگر، بسوی بحرخزر پیشرفته، سواحل شمالی آنرا، تا حدود شاخه‌های جنوبی جبال اورال اشغال کردند. بعد قبایل فتح شده را با خود برده و تا حدی با آنها مخلوط شده، بطرف غرب رهسپار گردیدند. در نیمه‌دوم قرن چهارم دولت خودرا در دشت‌های ولگای سفلی، دون و قفقاز شمالی تاسیس نمودند. در ربع آخر قرن چهارم، این گروهها، از دون که سرحد دولت گوت بود، گذشته اوست گوتهارا مغلوب ساختند و بسوی رود خانه دنستر حرکت و ویزی گوت هارا درهم شکسته به سرحدات امپراطوری روم رسیدند. در قرن پنجم، هجوم هونها به روم آغاز شد، واین امربه انتقال مرکزدولت هونها به قلب اروپا یعنی پانونیا منتهی گردید.

حالا به این سوال که تاریخ هونها در کجا گسترش یافت، فقط یک پاسخ میتوان داد. همه جا درسراسر دنیای کهن بنا برین تاریخ هونها رانتها در چارچوب تاریخ عمومی مردمان دنیای کهن، درقرون وسطی میتوان بیان نمود.

دوم ـ تاریخ قبایل ترک نیز ازحدود تاریخ تنها مشرق ویا تنها غرب خارج است. تاریخ ترکان در آسیا، درناحیه التای آغاز میشود. در قرن ششم، این قبایل، اتحادیه مقتدر قبیله‌وی تشکیل دادند، که مورخین غربی آنرا «خاقان ترک» مینامند. در آنزمان، سرزمین ترکان، دولت پهناوری را تشکیل میداد که از کوههای خینگان در شرق، تا سغدیانا در آسیای میانه (که ترکان آنرا ازدست هونهای افتالی گرفته بودند) امتداد داشت. مرکز این دولت درسواحل ارخون واقع درمغولستان شمالی امروز واقع بود. ولی حتی در آن زمانها، این دولت (که اتحادنا استوارعده زیادی از قبایل کوچی بود) عملا به دو قسمتی (که باهم ارتباط ضعیفی داشتند) تقسیم گردید: شرقی وغربی. هرکدام ازآنها، برای خودخاقانی داشت. باین موجب، سیر ما بعدی

آمیختگی عناصر مدنیت نوین با عناصر مدنیت قدیم ، صورت میپذیرفت . در این جریانات تاریخی ، ادیان نقش بزرگی ایفا میکردند .

تاریخ را توده های زحمتکش و مبارزه آنان پیش میبرد ولی برای تاریخ مشترک شرق و غرب اشتراک زندگی لازم بود . پس چنین بر میاید که در قرون وسطی در سراسر جهان قدیم ، فئودالیزم حاکمیت میکرد و آن ، روی خرابه های جهان برده داری باستان بوجود آمده بود .

آیا در قرون وسطی عمومیت زندگی تاریخی مردمان آسیا ، اروپا و شمال افریقا وجود داشت ؟ اینکه مردمان اروپا در زندگی تاریخی با همدیگر تماسهای نزدیکی داشتند مورد تردید نیست .

این حقیقت را نیز نمیتوان انکار نمود که مقدرات تاریخی خلقهای آسیای میانه و جلوی و هند ، پیوستگی داشت . مردمان شرق دور و خلقهای آسیای جنوب شرقی نیز بهم مربوط بودند . ولی آیا بطور کلی ، عمومیت زندگی تاریخی غرب و شرق وجود داشت ؟ چنانکه گفته شد ، در ادوار باستانی این عمومیت زندگی تاریخی مردمان شرق و غرب ایجاد شده بود . در قرون وسطی این عمومیت ، نه تنها از بین نرفت ، بلکه از لحاظ مقیاس وسیعتر ، و از حیث ماهیت پیچیده تر شد .

اکنون مهمترین وقایع تاریخی قرون وسطی را از نظر بگذرانیم .

اول - در اوایل قرون وسطی این عمومیت تاریخ مردمان شرق و غرب در تاریخ هونها آشکار گردید . در آغاز قرن چهارم ، هونها ، از آن قسمت قبیله که در آسیای شرقی در خاک آبایی خود ماندند ، بر امپراطوری تسین در چین هجوم آورده نصف شمال این امپراطوری را متصرف گردیدند .

گروههائی از این قسمت ، که در اواخر قرن دوم ، اوطان باستانی خود را ترک گفته بودند . بطرف غرب راهی شده ، برای مدتی در آسیای میانه متوقف گردیده و بعد دورتر رفتند . یک گروه از آنها ، که مورخین اروپائی آنها را هونهای افتالی مینامند ، در قرن پنجم بر

مردمانی که از اروپا آمده‌اند، نیز میتوان همین را گفت: آیا ممکن است درباره تاریخ بیزانس، روسیه کی یف، پادشاهی مسکو، بدون تاریخ ایران، خلافت مغولها وعثمانی سخن گفت؟

از این رو، تلاقی و آمیختگی زندگی تاریخی مردمان شرق وغرب در قرون وسطی، مسلم است. البته، این پیوستگی، در زمانهای مختلف و مردمان گوناگون (چه از حیث کیفیت و چه از لحاظ کمیت) فرق داشت. گاهی ممکن بود اصلا وجود نداشته باشد، ولی اگر تاریخ مردمان شرق وغرب را در قرون وسطی بطور کلی در نظر بگیریم، این پیوستگی زندگی تاریخی، همه جا وجود خارجی داشت. این امر، در جهت پیشرفت وتأثیر متقابل فرهنگها ومدنیت ها اثرات عظیمی باقی گذاشت. البته این جریان بررسی و تحقیق تاریخ مردمان جداگانه را، چه بزرگ و چه کوچک مستثنی نمیسازد، زیرا هر مردم، موجود قائم بالذات تاریخ بوده، و دارای سرگذشت خاصی است، وفعالیت تاریخی هرمردم سزاوار اهمیت تاریخی مستقلی است.

لیکن باید ولازم است، بموازات این تاریخ، گروههائی از مردمان را که براثر سیر زندگانی تاریخی خود باهم پیوستگی مخصوص دارند مطالعه وتحقیق نمود. مثلاً تاریخ قرون وسطای خلقهای آسیای شرقی یعنی چینی‌ها، کره‌ایها، ژاپنی‌ها، تاریخ مردمان سلاو، تاریخ خلقهای اروپای غربی، تاریخ مردمان هند، آسیای میانه خاور نزدیک وغیره. ولی اهمیت تاریخ عمومی قرون وسطی کمتر از این نیست، چون زندگی تاریخ مردمان جهان کهن، با تاریخ عمومی را بطه نزدیکی داشت این امر، همچنین، برای آن لازم است که آنگاه بسیاری از روندهای تاریخ خلقهای علیحده، وگروههائی از مردمان، در جلو نظر ما آشکارا و بوضوح مجسم خواهد شد. اگر، سیر زندگی تاریخی قرون وسطا را بطور کلی مد نظر قرارداده وبررسی کنیم، در این مورد متیقن خواهیم شد، که مشرق، در مدت مدیدی دارای نقش پیشرو بود. چون روندها و جریاناتی که بعداً برای شرق وغرب عمومیت پیدا

تاریخ ترکان ، در دو جهت صورت گرفت . تاریخ ترکان شرقی ، در همسایگی نزدیک چین جریان یافته و با تاریخ چین ارتباط نزدیکی داشت . حتی در قرن ششم ، فشار نیرومند ترکان بر چین شمالی محسوس شد . تصادمات ، در تمام مدت قرنهای ششم تا هفتم ادامه داشت . در این سالها ، خطر ترکان ، بزرگترین خطر خارجی برای چین محسوب میگردید . چین گاه با اسلحه و گاه بوسیله هدایا و باج ، مصونیت خودرا تأمین مینمود .

در قرن پنجم ، یعنی زمانیکه دولت واحد ترک وجود داشت ، ترکان غربی آسیای میانه ، ایران را فتح و با بیزنطه (بیزانس) رابطه برقرار کردند ، و از راه کشورهای باستانی متمدن ، بین شرق و غرب ، مشغول بازرگانی و تجارت وسیعی بودند . در سالهای بعد ، دولتهای ترک در آسیای وسطی و آسیای جلوی در هند و اروپا ، برقرار بودند پروا ضح است ، که تاریخ مردمان ترک را فقط در حدود شرق و غرب میتوان تشریح نمود .

سوم - تاریخ عربها نیز بهمین اندازه برای تاریخ شرق و غرب عمومیت دارد . در قرون وسطی ، دول عربی ، زنجیروار از عربستان تا آسیای میانه در سواحل افریقای شمالی ، تا اقیانوس اطلس و شبه جزیره ایبریا (هسپانیه) امتداد یافتند . تاریخ این دولتها در شرق ، تنها تاریخ خود عربها نبود بلکه تاریخ آسیای میانه ، و حتی شمال غربی هندوستان بود ، و تاریخ عربهای عربستان ، با تاریخ حبشه ارتباط داشت ، و در آسیای جلوی با تاریخ بیزانس ، و حتی کشورهای اروپای غربی پیوستگی یافت .

چهارم - تاریخ مغولان نیز بهمین نحواست . امپراتوری مغول ، در قرنهای سیزدهم تا چهاردهم ، از سواحل اقیانوس آرام تا سرحدهای غربی اروپای شرقی ، پدیده ایست که تعلق به شرق و غرب دارد . گمان نمیرود که چنگیزخان یا قوبیلای خان ، متصرفات خودرا به شرق و غرب تقسیم کرده باشند .

بدین منوال ، تاریخ خلقهائی را که در قرون وسطی تحرک داشتند میتوان تنها در چارچوب پهناور تاریخ جهانی بیان نمود در باره

بعنوان مثال، میتوان از ایتالیا نام برد که زندگی تاریخی مردم آن در قرن هشتم پیش از میلاد آغاز و تا دوران رنسانس خود دارای دورهٔ باستان چندین صد ساله و دورهٔ قرون وسطای چندین صد ساله بود نه تنها فرهنگ لاتین بلکه فرهنگ های نرمن هم جزو مدنیت دورهٔ باستان ایتالیا بود. اما مردمان باصطلاح جوان، که دارای سوابق باستانی نبودند بسرعت در راه فئودالیزم پیش رفته و تحت تأثیر ممالک متمدن بهمان مقصود که عبارت از ضرورت انقلاب فکری بود میرسیدند.

آنها کمبود تمدن دوران باستان خود را بوسیله استفاده از میراث باستانی مردمان باستان جبران میکردند میراث باستان هلینی و روم به میراث باستانی تمام خلقهای اروپائی مبدل شد میراث باستانی چین در دسترس مردمان آسیای شرقی و میراث باستانی منطقه مرکزی، در دسترس مغولان و ترکان قرار گرفت.

اکنون به اصطلاح رنسانس (رستاخیز ـ احیاً) توجه کنیم. ما میدانیم که خود نمایندگان این دوران در اروپای غربی یعنی هومانیستهای قرن ۱۵ و ۱۶، این نام را به عهد خود داده‌اند.

آنها میخواستند بدین طریق، امتناع و استنکاف خود را از قرون وسطی خاطرنشان سازند، چون در تصور آنان اصطلاح قرون وسطی نه تنها بمعنای فاصله زمان بین عالم باستان و زمان نو بود بلکه بمعنای دوری از مدنیت، معارف، تنویر افکار و از آن اصول زندگی اجماعي بود که ممیزهٔ جهان آنتیک یا باستان بوده است. برای هومانیست ها اصطلاح قرون وسطی با فرو رفتن در تاریکی و ظلمت بیک معنی بود. آنها بران عقیده بودند که رنسانس (یعنی رجعت به دوره آنتیک یا باستان) خلقهای اروپا را از این ظلمت وجهالت نجات داد. باین موجب معاصرین و (آزادی در قرن ۱۶) این دوران را «ری ناشیا» یعنی تولد نوین نامیدند. همان دوران پیشتر از این در چین (از طرف خاندان بویه در قرن (۸) «فوگو» نامیده شده بود (کلمه ایتالوی بمعنای احیاً است و ضمناً معلوم است که مطلب احیای میراث باستانی است. در زبان

کرده در شرق زودتر آغاز گردید. مثلاً در شرق زودتر از غرب ، هجوم به اصطلاح مردمان جدید بر دول متمدن کهن آغاز شد.

واقعاً، کوچ قبایل، که آسیا و اروپا را احتوا نمود، و سرانجام به ایجاد اقوام و دول جدید منجر شد، در شرق، مدت مدیدی پیش از اروپا آغاز گردید. در شرق زودتر از غرب بنای تأسیس دول مردمان با صطلاح جدید گذاشته شد. پیدایش فئودالیزم، بحیث پایه نظام اقتصادی اجتماعی ودولتی، زودتر از غرب بود. بالاخره، در شرق بود که بزرگترین دولتهای مقتدر فئودالی در قرون وسطی تشکیل گردید.

باید گفت که نطفه های عناصر سرمایه داری، در جامعه فئودالی در شرق، زودتر از غرب مشاهده گردید. شکی نیست که بر این پایه فرهنگ و مدنیت چینی، هندی، عربی، ایرانی، افغانی، و آسیای میانه ، وهمچنین ، تخنیک ــ هنر ، قوانین حقوقی، تعالیم سیاسی ، فلسفه، تاریخ شناسی، علوم و ادبیات زود تر ترقی یافته و مدت زیادی غنی تر و پرمعنی تر از غرب بوده است .

درعین حال، در شرق، شرایطی پیدا شد و نضج گرفت ، که بتدریج سیر تکاملی تاریخ را بطی کرده، و باعث کندی ترقی عناصر کاپیتالیستی گردید. چون چنین شرایطی در غرب بوجود نیامد، مرکز ثقل سیر تکامل جامعه انسانی، از شرق به غرب انتقال یافت و در نتیجهٔ این جریان معکوس آغاز گردید. بجای تهاجم دائمی شرق به غرب ، تهاجم غرب به شرق شروع شد .

هنگامیکه دانشمندان شوروی از این مواضع شروع به مطالعه و بررسی تاریخ شرق و غرب نمودند، حدود دانش تاریخی، وسعت یافت و افق چشم انداز ها گسترش پذیرفت. دورانهای مشابه در زندگی و تمدن تاریخی خلقهای شرق و غرب مقایسه شدند وخاصتهٔ روشن گردید که دوران رنسانس (رستاخیز، احیاً) ابتدا در میان خلقهای دارای زندگی و تمدن تاریخی، که لاینقطع و در مدت طولانی تکامل می یافت ، بوجود آمد .

این بود خاصیت عمده وعمومی رنسانس ،درحصه ایدیولوژی ،چه در شرق وچه درغرب ،درمنطقه های مختلف ،این رهائی فکر ازقیود ، اشکال گوناگون بخود میگرفت ،ولی ،بعقیده من، وجه مشترک این بود که منتد تفکر تغییر کرد .عده ای ازمستشرقین شوروی مانند اسناد دقیقه ن . ی . کنراد« درنظرات تئوری شناخت هومانیستها » وجود عناصر راسیونالیسم را آشکار دانسته خاطرنشان میسازد که « سنگ اول دوران عقل وخرد راهومانیستهای رنسانس گذاشتند: آنها بودند که تفکر بشری را براه راسیونالیسم هدایت کردند » .در واقع ، دران تحوای که دران دوران تاریخی پراهمیت ،درفکرانسانها روی داد، یعنی دردورانی که آنرا رنسانس نامیده اند ،این مهم تر ازهمه است تفکر رابه راه راسیونالیسم هدایت کردن ،عینا همان زمینه ای را بوجود آورد ، که کلید آنچه علائم رنسانس محسوب میگردد ،برپایه آن گذاشته شد ،یعنی اعتراض به دگماتیسم (عقاید تعبدی) بحیث اصول جهان بینی ،اعتراض به « اکزگتیک »(تعبیرات)وبه « گرمنوتیک » (تعبیرصحیح)بحیث شکل درک وشناخت دررشته های مختلف دانش ، بخصوص در ادبیات راسیو نالیسم ،پدیده های گونا گون داشت :

در ادبیات ایتالیا ،چین،دری ،فارس ،تاجیکی ،مانه تنها بامظاهر راسیونالیسم ،بلکه عرفان را نیز مواجه میگردیم .

درهرصورت ،این وظیفه شرق شناسان است که موضوع فوق را تحت مداقه قراردهند .

یک خصوصیت مهم دیگر دوران رنسانس ،ارتقای انسان به مقام اول است . انسان بحیث عالیترین مقام باعالیترین حقوق بمثابه عالیترین ارزش در مرکزهمه چیزها قرار گرفت .مابقی-جامعه و تاریخ ودنیا بان حدی ارزشمند ومهم است که به انسان مربوط است .اینها عکس العملی در برابرتصورات قرون وسطائی ،که مطابق آن ، طبیعت انسان و جهان خارجی، بحیث منشأ وسوسه وهوس و باعث هلاکت بود. فکر و اندیشه ماخذ خطرناکی بشمار میرفت که انسانها راگویا دچار گناه و کفر

چینی مفهوم باستان شامل خود اصطلاح است چون« فوگو » ازدو قسمت مرکب است « فو» یعنی رجعت ، باز گشت و« گو» یعنی باستان (رجعت به باستان) ، ولی در کتابهای شرف میانه و نزدیک این اصطلاح رونق و پیشرفت تلقی میشود و باین شکل معلول را علت قرار میدهد . (باید در نظرداشت که ویزاری در قرن ۱۶ (سالهای ۱۵۷۴ - ۱۵۱۱) زندگی میکرد . هنگامیکه دوران رنسانس در کشور اودر واقع بپایان رسیده بود مغان - یویه در نیمه دوم قرن ۸ و ربع اول قرن ۹ (سالهای ۸۲۳ - ۷۶۸)می زیست ،زمانیکه دوران رنساس در کشورش تازه شروع میشد ، این تفاوت نشان میدهد که نام دوران ، ممکن است ، توصیف استنتاجی آن باشد وممکن است شعاری باشد که تحت آن وارد تاریخ میگردد .

خلاصه ، اصطلاح رنسانس که دراروپا متداول شده بمعنای احیای میراث قدیم ، باز گشت یا رجعت به باستان است .

اکنون ، پس از انکه توضیح کردیم که خود نمایندگان آن دوران ، اصطلاح رنسانس رابچه معنی تعبیر مینمودند ،خوبست با ماهیت این دوران نو ، مهم و تاریخی آشنا شده و ببینیم در واقع مختصات آن چه بوده اند .

مسلم است که در حقیقت امر ، هیچگونه احیای میراث قوم در کار نبود ، و نمیتوانست بوده باشد .در واقع فلسفه نو، علوم سیاسی و حقوقی نو ، ادبیات نو ، هنر نو ، طبیعت شناسی نو ، بوجود میآمد . البته میراث قدیم میبایست باین امر مساعدت می کرد. واقعیت تاریخی ،در آستانه این دوران نشان داد ، که سیر تکامل زندگی اجتماعی و پیشرفت فرهنگ برپایه اصولی که دوره ما قبل بوجود آورده و تدوین کرده بود نمی توانست ادامه یابد . این اصول زمان باستان در شکل معینی منجمد شده و به دگم یا احکام تعبدی که فکر بشر را مقید ساخته وخلاقیت انسان را متوقف مینمود مبدل شده بود . برای ادامه پیشرفت لازم بود که این قیود باستانی برافگنده شود وراه فکر آزاد و خلاق پیش گرفته شود ،

انسان دوستی » بشکل داستانهای افسانه‌ای و اساطیری ظاهر شده و توسط اساطیر این فکر تلقین میشد که انسان شکل و همانند ارباب انواع است. انسان ـ صاحب آتش است که آنرا از دست ارباب انواع گرفته است. و این، درماهیت بان معنی بود که انسان با ارباب انواع دارای نیروی یکسانی میباشد. اما این نظریه، اهمیت بزرگی داشت، زیرا انسان بدون این اعتقاد به قدرت خود، به مشکل میتوانست زندگی و فرهنگ ایجاد کند: در آنزمان همه اینها بشکل آفریدن اساطیر عرض اندام میکرد.
بعدها در عهد باستان احکام « محبت نسبت به نزدیکان »، « محبت نسبت به انسان » « ترحم و همدردی » و « صلهٔ رحم » اعلام شد، ولی توسط ادیان که اساس تعلیمات و احکام آن‌دوره بود. اهمیت این نظرات، در تاکید غیرقانونی بودن تفریق انسانها به کامل العیاران (یعنی آزادان) و غیر کامل العیاران (یعنی بردگان) بود که در آنزمان رواج داشت.
اما هومانیسم رنسانس، عبارت از اعتماد انسان، در ارزشمندی شخصیتش بود، و آنهم از کلیه لحاظ عقل و ذکاوت، طبیعت، احساسات و اراده او. ضمناً، درک این ارزشمندی، با تصورات دائر بر استقلال شخصیت انسان، آزادی وخود مختاری وی توام بود. و این سومین نظریه هومانیسم نه بشکل اساطیر و داستانها و ادیان، بلکه در فلسفه (که همچنین درنظم و شعر بیان شده بود) مظاهر گردید عیناً همین هومانیسم است، که از لحاظ فرهنگی و تاریخی، اولین نشانی دوران رنسانس میباشد.
برای هومانیزم دوره رنسانس، نه تنها آنچه تائید میشد، بلکه آنچه رد میشد نیز جنبهٔ اختصاصی داشت. آنچه مانع آزادی معنوی انسان بود، رد میشد، و مانع عمده در ان عهد دگماتیسم، بحیث رویه نسبت به حقیقت و سکولاستیک بمثابهٔ طریقه شناخت حقیقت بود. رویه منفی، بطور مشخص علیه آن همه بود که در ان جوامع پناهگاه این دو پدیده بودند: درچنین تعالیم کنفوتسی یعنی فلسفه در ایتالیا کاتولیسیزم ولی هدف، رد و نفی خود فلسفه وخود مسیحیت نبود، بلکه رد ادعای

میکرد. جهان خارجی نیز، در ارتباط آن با انسان، علت و سوسه محسوب میگردید، و از اینجا نتیجه گرفته میشد، که باید از گیتی گریزان بود و با حوایج طبیعت انسانی، مبارزه کرد. بنا براین، در عهد رنسانس، نسبت به انسان رویهٔ دیگری، نسبت به قرون وسطی، پیش گرفته شد، و انسان واقعاً در مقام اول قرار گرفت. نکتهٔ اساسی در ارتقای انسان این بود، که مؤرخین چون میشله و بورک گاردت، آنرا «کشف انسان» نامیدند. این امر، قبل از هرچیز، دران مظاهر گردید که انسان میتواند خودش بطوریکه عقل و خردش، حکم میکند، فکر کند، و باین واسطه باید، از قید دگمها یا نصوص تعبدی آزاد شود. باین موجب این عقیده ظهور کرد که کامل العیاری طبیعت انسان، عیناً پایهٔ ارتقای انسان را در مقام اول هستی تشکیل میدهد، و ارتقا با قرار دادن انسان در نقطه مخالف چیزهای دیگر صورت نمیپذیرد، بلکه در پیوند با همهٔ آن انجام می پذیرد.

چنانکه میدانیم کالیوچچو ساموتاری (١٤٠٦ - ١٣٣١) و لئونارد و برونی ١٤٤٤ - ١٣٦٩ که هردو از پیروان پطرارکی بودند کلمه «هومانیا» را در آثار چیچرون دوران باستان یافته مصطلح نمودند، و بران بودند که این کلمه فرق عهد آنان را از قرون وسطی بهر راز هرچیز دیگر میتمایاند و معنای «هومانیا» را آن خاصیت انسان میدانستند که شخص شایستگی انسانی او بوده و شوق دانش آموزی را در انسان بوجود میاورد (جالب است که خان یویه نیز (٨٢٣ - ٧٦٨) کلمه ژن را که او نیز در سوابق آثار کنفوسی پیدا کرده بود مداول ساخت. به این سئوال که ژن یعنی چه ؟ کنفوسیوس خودش جواب داده بود:

«محبت نسبت به انسان» خان یویه طور دیگر گفت: «محبت نسبت به همه». بنا براین، درباره هومانیزم، کنفوسی و چیچرون مدتها قبل از دوران رنسانس سخن گفته بودند، ولی مهم اینست که چه ماهیتی بان می بخشیدند. در قدیم، نظریه هومانیزم «نوع پرستی - انسان پرستی -

اکنون ببینیم چه عواملی در شرق و غرب دوران رنسانس را بوجود آوردند؟ تعداد آنها بسیار است: عده‌ای جنبه محلی دارند، ولی برخی که علل اساسی میباشند مختص شرق و غرب هستند.

در اینجا، ما شاهد تظاهر قانونمندی عمومی سیر تاریخ هستیم، که در لحظه معین تکامل تاریخی خلقهای دارای مدنیت های بزرگ حتماً تبارز میکند. دوران رنسانس، در محیطی که تمدن شهری، با جوش و خروش ترقی میکند، با شرط وجود قشر متعدد نویسندگان، مورخین، فلاسفه و رجال اجتماعی، که با مدنیت شهری و با زندگی قشرهای مهم شهر ارتباط نزدیکی دارند، بوجود میآید، و اینکه در ایتالیای قرن چهاردهم، ترقیات و رونق شهرها، با کلیه عواقب اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن یکی از ویژه‌ترین پدیده‌های دوران رنسانس بود، برهمه کس معلوم و آشکار است، ولی همین احوال را، در چین قرن هشتم، و در منطقه میانه قرون نهم و سیزدهم مشاهده میکنیم (ایران، آسیای میانه، افغانستان و هند) شهرها ــ نه تنها بعنوان مراکز سیاسی و اداری و نظامی، بلکه بحیث مراکز تجارتی و صنعتگری و پیشه وری و فرهنگی رونق مییافتند. فرهنگیان و دانشوران و ادبای آن دوره، نه فقط سلطه قصرها و دربار شاهان و خوانین، بلکه نفوذ و تاثیر محیط اجتماعی و طبقاتی شهرها را نیز احساس میکردند.

البته در اطراف تعیین حدود و تواریخ، هنوز باید تحقیق کرد، ولی هم اکنون میتوان گفت که دوران رنسانس در چین، در قرنهای ۸ تا ۱۵ در منطقه میانه (ایران، افغانستان، آسیای میانه شمال غربی هند) در قرنهای ۹ تا ۱۳ یا بیشتر در اروپا در قرنهای ۱۴ تا ۱۶ ادامه داشت.

چنانکه گفته شد، رنسانس پدیده اتفاقی در تاریخ نیست، بلکه در تمام مناطق شرق و غرب که مرحله طولانی برده‌داری، با تمدن پیشرفته و مرحله طولانی فئودالیزم، با همینگونه تمدن پیشرفته را از سر گذرانده بودند، رونما گردید. میدانیم که در اروپا دوران رنسانس ابتدا در

آنها، باین بود که تنها منبع حقیقت محسوب گردند. در مقابل دگماتیسم آزادی فکر، و در مقابل سکولاستیک خلاقیت قرار داده شد و نو آوری دوران رنسانس، برای تاریخ فکر انسان، عبارت از همین بود.

آیا در شرق و غرب آزادی خلاقه فکر انسانی ازچه طرقی میسر میگردید؟ دو راه متفاوت مشاهده میگردد: راه راسیونالیزم و راه عرفان (میستیک). راسیونالیزم خواستار شناخت هستی از راه مطالعه آن بطریق تفکر منطقی وعقلانی بود، اما عرفان عقیده مند بود که این شناخت بطور مستقیم حاصل میگردد، یعنی بوسیلهٔ قربت با آنچه مورد شناخت است که نه تنها از راه عقل بلکه از راه کشف و وجد نیز میسر میگردد. اغلب این دو راه به نتایج یک سانی منتهی میشد.

بدین طریق آزادی فکر، درعوض دگماتیسم وخلاقیت بعوض انجماد فکر آمد. این بود نوآوری رنسانس در تاریخ فکر و اندیشه انسان.

باید خاطر نشان نمود که تحول در فکر اجتماعی، در دوران رنسانس، بنوبه اول، درفلسفه و شعر صورت گرفت. رونق ادبیات یکی از برجسته ترین علایم رنسانس اروپا و آسیا بشمار میرود. شگفتگی بی نظیر ادبیات درچین، آسیای میانه، افغانستان، ایران، هندوستان کشور های عربی و اروپا مشاهده میگردد.

رونق ادبیات، برپایه زبان ادبیات صورت می پذیرد. درچین، زبان بلا تغییرتا قرن بیستم ماند. در منطقه غربی، آمیختگی ادبیات یونانی ولاتینی، برپایه زبانهای ایتالوی و یونانی جدید، انجام گرفت. در منطقه میانه، ادبیات جداگانه یی که وجود داشتند، یعنی ادبیات اشکانی، سغدی، ساکائی وغیره بیک جریان پیوسته ادبیات جدیدی را بزبان دری بوجود آوردند. در رشته هنرها، درفلسفه نیز (که اغلب از ادبیات لاینفک بود) دگر گونیها روی داد. در ادیان نیز فرقه هائی بوجود آمدند.

باری، در این زمین پرنعمت و پربرکت، در قرنهای نهم تا سیزدهم رونق و شگفتگی بی‌نظیر علوم و فرهنگ مشاهده میشود، و آن رنسانس شرقی در «منطقه میانه» است. برخی از پدیده های رنسانس، در این منطقه، مدتی بعد پیش از قرن سیزدهم نیز عرض اندام کرد، که خارج از قواعد عمومی نیست، چون در اروپا نیز نظیران دیده شده است اما من در اینجا آثار علیشیر نوائی، جامی و بیدل را در نظر دارم و راجع به بیدل باید گفت که در باره این نابغهٔ مشرق زمین، هنوز علم و دانش آخرین کلام خود را نگفته است.

اگر در دوران باستان و قرون وسطی و جدید، ایدهٔ عمومیت و او نیورسالیزم سیاسی این منطقه، هردفعه، واهی و ناپایدار درمیآید باید گفت که این عمومیت و او نیورسالیزم، از لحاظ فرهنگ و تمدن قرون به حقیقت بود.

رودکی، فارابی، فردوسی، ابن سینا، منوچهری، البیرونی، ناصرخسرو سنائی، انوری، ابن رشد، خاقانی، نظامی، جلال الدین بلخی، سعدی، امیرخسرو، حافظ، جامی، نوائی، بیدل و بسیاری از دیگران نمایندگان رنسانس این منطقه میباشند. تنها فهرست اسامی این نامهای نامی، از رونق و درخشندگی ادبیات و فلسفه، علوم طبیعی و انسانی در آن قرنها گواهی میدهد این نامها، درعین حال گویای آن میباشند که تقریبا همه این نوابغ، در افغانستان، آسیای میانه، هند، ایران و کشور های عربی زندگی و خدمت علمی کرده و همه آنها نمایندگان مردمان این منطقه بزرگ میباشند یعنی ترکان، افغانان، پارسیان، تاجیکان، هندیها، عربها که مدنیت مشترک این منطقه را جذب نموده و افکار خود را بزبانهای دومینانت آن دوران که دری و عربی بود، و به زبانهای دیگر بیان نموده اند. (چنانکه میدانیم زبانهای دومینانت، که علما و ادبا در هرقوم آثار خود را بآن مینگاشتند، در ادوار مختلف، بقرار ذیل بود ند: یونانی، لاتینی، سانسکریت، عربی، دری).

ایتالیا که عیناً از جمله کشور های فوق الذکر بود، آغاز شده سپس رنسانس‌ها، در سایر کشور های اروپا بسیاری از آنچه را که در ایتالیا گذشت تکرار کردند.

چنانکه گفته شد، یکی از گروههای ممالک و مردمانی که تاریخ شان در طول قرنها بهم پیوستگی داشت «منطقه میانه» است که خلقها و کشور هائی از بین النهرین - درغرب، تا شمال غربی هند، در شرق، از آسیای میانه، در شمال، تا اقیانوس هند و خلیج فارس، درجنوب، شامل آن میباشند. دوران باستان این «منطقهٔ میانه» مدنیتی است که برپایه مدنیت سومری، مصری، آثوری، بابلی، هخامنشی، ماقبل کوشانی، الینی و کوشانی و هندی بوجود آمده. این مدنیت باستانی، از قرن چهارم پیش از میلاد، تا قرن پنجم بعد از میلاد، که پادشاهی کوشانیان تحت ضربات هونهای افتالیت دچار انقراض گردید، ادامه داشت. ولی نه فقط سوابق باستانی «خودی» اساس رنسانس این منطقه بود: از آثار نظامی، امیرخسرو، وجامی، و دیگران میتوان دید، که نمایندگان رنسانس شرق، چه معلومات عمیقی درباره فلاسفه یونان وروم وچین داشتند. در این مورد، بجاست بیاد آوریم که چگونه جامی، سخنور نامی، نشان داده که اسکندر، باتفاق استاد خود ارسطو، مشغول آموختن آثار سقراط وسایر فلاسفه آن‌عهد است، یا اثر نظامی گنجوی، ومناقشه ای را که درحضور اسکندر، راجع به پیدایش آسمان وزمین، یعنی هستی واقع شد، ودرآن نیز، بزرگترین فلاسفه آن دوران شرکت نموده اند بخاطر آوریم. در این آثار، تمام نامهای کبیردوران باستان دقیقاً نامیده شده وهمه این فلاسفه بنحوی از انحا، با «منطقه میانه» ارتباط داشتند. درآثار مذکور، این حکماء احیا شده ودرواقع، راجع به رنسانس سخن میرانند. این‌تنها یک مثال است، درباره موروثی بودن مدنیت.

* * *

باین موجب ، رجال پیشقدم علوم، فلسفه و ادبیات در «منطقه میانه» در قرنهای نهم تا سیزدهم و حتی پانزدهم از روی اصول خود، هومانیستهای واقعی بودند و معارف جدید و دانش جدیدی را بوجود آورده از مرحله تاریخی بین عصر خود و زمان باستان پا فراتر گذاشتند.

چنانچه گفته شده، پایه هومانیزم قرون نهم تا سیزدهم، در شرق، وسپس چهاردهم تا هفدهم در اروپا تمایل به این بود که در انسان عالیترین ارزشی دیده شود ، وخود این تمایل ، ناشی از تصدیق خود مختاری شخصیت انسان و استقلال آن از همه چیز غیر از طبیعت خویش و قوانین آن بود. ولی از مهمترین اصول سیاسی هومانیزم رنسانس تأیید ایده ال دولت دارای سازمان اجتماعی منظم ، مبتنی بر عدالت بود ، که توسط وحدت و قدرت مستحکم و تقویت شده باشد. این مطلب در آثار تمام نمایندگان واقعی رنسانس ، منجمله در «منطقه میانه» منعکس گردید. راجع به نظریه استیتیک (زیبا شناسی)، هومانیزم دوره رنسانس نیز (که آزادی فکر و احساسات را بمنزلهٔ منابعی ذاتا مختص به طبیعت انسان تشخیص میکرد) همین را میتوان اظهار نمود.

درباره وجود خطوط مخصوص رومانتیسم نیز، یعنی رمانتیسم رنسانس (لیلی و مجنون، پهلوان پلنگینه پوش در ادب گرجستان) و درباره رمانتیسم قهرمانی ، نیز میتوان سخن بمیان آورد و محققین امکان دارند، در این رشته ها نیز در آینده تحقیق بکنند با این نظریات، گرایش عمومی به واقعیت ، که با تمایل به بررسی بیطرفانه این واقعیت توام بود ، ارتباط داشت و این امر، بنوبه خود، به پیشرفت علوم مربوط به طبیعت خارج ، به ترقی دانش های تاریخی ، و به برداشتن گامهای نوو راسیونالیستی، در فلسفه منجر میگردید.

پس درینصورت، شرق شناسان مستحق اند، در مورد دوران قرنهای نهم تا سیزدهم ، اصطلاح عهد رنسانس را بکار برند، هما نطوریکه این اصطلاح را هومانیستهای اروپا در قرنهای ۱۵ تا ۱۷ ، مصطلح ساختند.

همه اینها نشان میدهد که علما و شعرای بزرگ نامبرده، بیک زمان بزرگ، بیک دوران درخشان، تعلق دارند که رنسانس نامیده میشود. در این دوران، شعرای بزرگی درخشیدند که آثارشان در خارج از حدود این منطقه جغرافیائی شهرت یافت، و تا امروز بلندآوازه اند.

در اینجا دانشمندان بزرگ فیلسوف را در می یابیم. فارابی بعنوان با نفوذ ترین ارسطو شناس در خارج از حدود این منطقه میانه شهرت داشت، او کاری را انجام داد که برای طریقه تفکر آن دوره بسیار لازم وضرور بود، یعنی ارسطوئسم را با پلاتونیسم پیوند داد. ابن سینا، دران دوره، برای غرب نیز بزرگترین عالم طب بشمار میرفت، یعنی علمی که دروازهٔ ورود به طبیعت شناسی بود. این رشد درغرب بعنوان «اوی رویس» معروف بود، وآور وئیسم اولین کانون فکر راسیونالیسم بود، همان اندیشه هایی که بعداً به دکارت، سپینوزا و لیبنیتس منجر گردید. اینها نیروی پرقدرتی بودند که ظلمت قرون وسطائی راپراگنده و راه دوران جدیدرا باز کردند وآن تحول بزرگ را در تاریخ فئودالیزم، که ما آنرا رنسانس مینامیم، ایجاد نمودند.

بدین منوال، درقرنهای ۹تا ۱۳، در این منطقه میانه، که دران زمان واقعاً به منطقه مرکزی تبدیل شده بود بزرگترین رونق علوم فلسفه، ادبیات و روشنگری رونما گردید. و نمایندگان پر ارج این رستاخیز، ارث فلسفی وعلمی جهان باستان رافرا گرفته، جهات تکامل فکر فلسفی وعلمی رامعین نمودند. آنها، ازتمام منابع مدنیت های قدیم، که مردمانشان درتاریخ خود باآنها سروکار داشتند، بهره گرفتند و آن چنانکه میدانیم میراث باستانی اروپائی، مخصوصاً آنچه برای اروپا وآسیا عمومیت داشت، دوره هلنیزم، مدنیت کهن هندو چین بود: آسیای میانه، ازقدیمترین ایام، محل تلاقی شاهراه ها به سوی مهمترین منابع مدنیت بشری بود، و خود یکی از مراکز این مدنیت بشمار میرفت.

مؤلفین «تاریخ سون» سپس متذکر میشوند «آسمان برای خود سرنوشتی دارد» درینجا برای «آسمان» کلمه‌ای بکاررفته که آنرا میتوان «طبیعت» ترجمه کرد آنوقت، جمله چنین تعبیر می گردد که در طبیعت (یا در هستی) همه‌چیز اتفاقی و تصادفی نیست، بلکه در هرچیز قانونمندی وجود دارد، بعد این فلاسفه گفتند که انسان دارای طبیعت است، پس طبیعت انسانی اساساً همان است که طبیعت «تمام اشیاء» تمام هستی ولی در هستی طبق طبیعت دیالتیک آن خوب و بد هست در اینصورت در انسان نیز خوب و بد هست.

عموما در چین از نظریه پنج عنصر اولیه طبیعت مادی، چه از قرون وسطی، و چه در دوران رنسانس استفاده میکردند لیکن در مورد اول برای اینکه برپایه آن تعلیمات و سحر و جادو خود را در میان گذارند، و در مورد دوم برای آنکه با کمک آن روند هستی را از راه ماتریالیزم درک نمایند.

دانشمندان هندی در ادامه صحبت از خمسه، میتوانند و دانتا را بیاد آورند، به پنج عامل که زندگی جامعه بشر را هدایت میکنند نیز میتوان اشاره نمود دولت و رعیت (یعنی قدرت دولتی و تابعیت) پدر و پسر (یعنی والدین و فرزندان) شوهر و زن (یعنی مرد و زن) مهتران و کهتران (یعنی نسلهای ارشد و جوان جامعه) بالاخره دوستان (یعنی افراد) به پنج وظیفه دولت نیز میتوان اشاره نمود: مقننه، اجرائیه، قضائیه، تربیوی، و تفتیشی. یا حواس پنجگانه بینائی، شنوائی، بویائی، مزه و قوه لامسه. پنج حالت: خوشی، خشم، میل، ترس، غم. پنج زنگک اساسی پنج لحن گام. راجع به تمام این علامات ممکن است توضیحات مفصلی داد. بنا براین اتفاقی نیست که شعراي رنسانس منطقه میانه، خمسه را انتخاب کرده اند. شکی نیست که برای توضیح مقصود آنها باید تحقیق ادامه پیدا بکند.

دوم: — مسئله ایست که در سیمینار ما بآن اشاره شد، ولی روشن نه گردید و آن تشابه و یا تکرار نام و نشان قهرمانان آثار نویسندگان بزرگ است. در واقع چرا نویسندگان بزرگی مانند:

چنانکه گفته شد، رونق ادبیات یکی از علایم برجسته رنسانس است.
با این مناسبت میخواستم ببعضی از نکات عمومی منطقه مورد بحث عطف توجه کنم

اول موضوع خمسه :

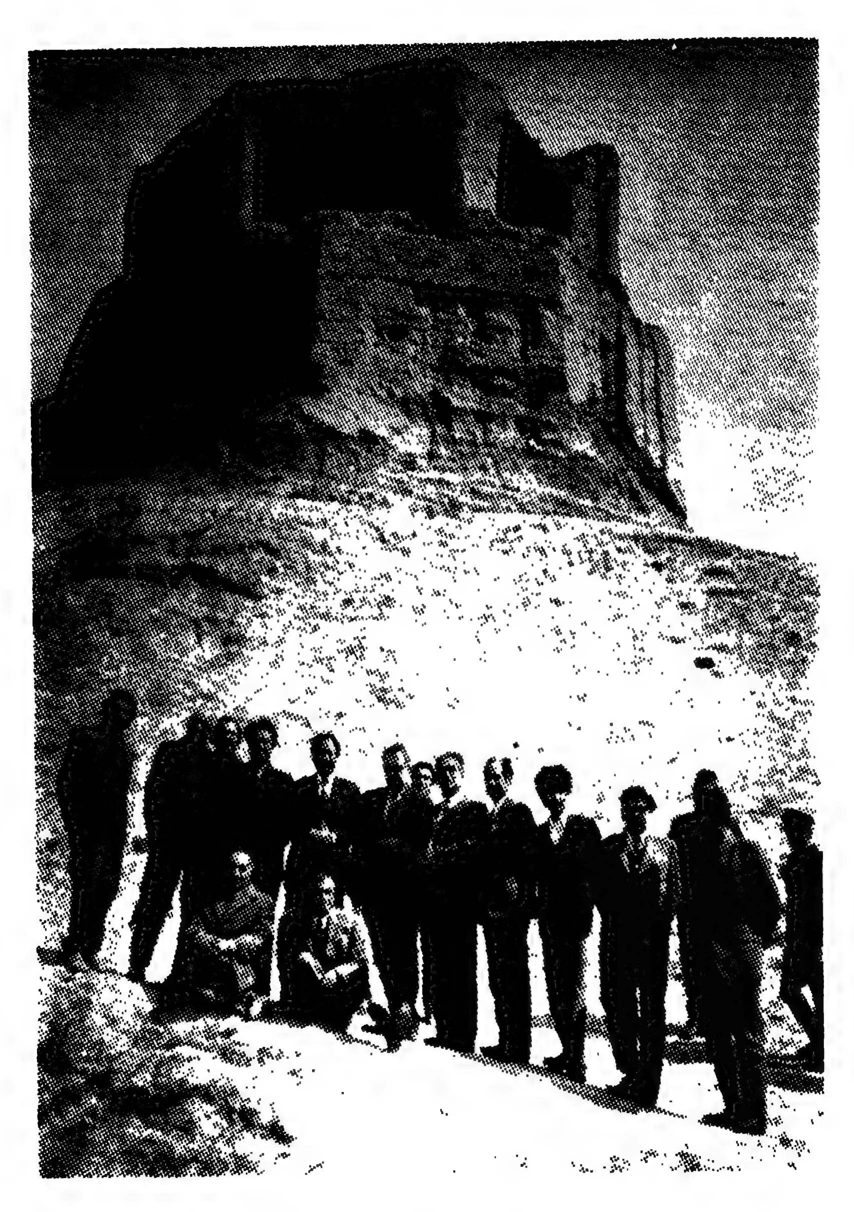
تعداد زیادی خمسه وجود دارد خمسه نظامی، امیر خسرو و نوائی.
در منطقه های دیگر خمسه کنفوسی وغیره.
آیا علت خمسه نویسی شعرای بزرگ چیست؟ شاید این اتفاقی است؟
رقم پنج - بزرگیست که دارای معنای عمیق فلسفی است حتی در قرن هفتم
قبل از میلاد در کتاب «ته-تسزون» (کتاب تحولات) در باره وجود
اضداد در هستی که مظهر آن روشنائی (یان) و سایه یا تاریکی (این)
است گفته شده در حرکت اضداد تحولات بوجود میاید، یعنی پدیده
های متنوع هستی و تنوع طبیعت مادی، مرکب از چند عنصر اولیه است که
تعداد شان به ۵ بالغ میگردد و طبیعت، هر کدام از آنها را بوسیله چیز
هائی که برای انسان بخوبی معلوم است مشخص کرده اند : یعنی آب-
آتش- چوب- فلز و زمین. در این باره در دومین اثر قدیمی کتیبه های
چینی، بنام شو- تسزین (کتاب تاریخ)، گفته شده بعداً باین نتیجه
رسیدند، که عناصر اولیه مذکور بیکدیگر تبدیل میگردند و گفتند
که پنج پدیده طبیعت همانا روشنائی و تاریکی است و توضیح دادند
که روشنائی و تاریکی موجدین آب، آتش، چوب، فلز و زمین هستند.
از همه اینها، فلاسفهٔ چین نتایج زیادی گرفته اند که نبودن وقت اجازه
تشریح آنها را نمیدهد مثلاً آنان باین نتیجه میرسند که روشنائی حرکت است
و تاریکی سکون، و این دو بیکدیگر تبدیل میگردند، و گردش دوره
وی آغاز میشود و گردش عناصر اولیه را با نظریه حرکت اضدادها
مرتبط ساختند و نظریه روند در زمان و مکان در طرح عمومی وارد
گردید، و تصویر چهار فصل سال برای نشان دادن جریان زمان، و فکر
تبدیل بعنوان علامت «زمان» قبول شد بدین طریق حرکت اضداد
که در طبیعت مادی صورت میگیرد، رولد بست که در فضا و مکان انجام
میپذیرد، و روند دیالتیک است و دیالتیک همانا اولین قانونی است که از طرف
اولین فلسوس مکتب «سون» فورمول بندی شد اولین تزتئوری ایست
که سرآغاز رنسانس فلسفی در چین بود.

تاریخی اینست ، که در یک عهد ، فعل اهمیت قطعی داشت ، و در زمان دیگر فاعل . با این سبب هرقدر از آغاز دوره رنسانس دور شویم ، نرمش و پلاستیک بودن چهره ها و آمیختگی هم آهنگ خصوصیات اخلاق قهرمانان بیشتر به چشم میخورد . سپس استخوانبندی و کمپوزسیون اثر واضحتر میشود ، و تمام اثر بیشتر تابع یک طرح هم آهنگ میگردد . راسیونالیسم فکر ، که مختص رجال رنسانس ، و یکی از مهمترین خصوصیت طرز فکر دوران بود ، در این نیز ظاهر میگردید . یک فرق دیگر آثار دارای قهرمانان مشابه دوران رنسانس ، در انست که هر مؤلفی آن خطوط و قایع و جریانات زندگی قهرمانان خود را بیشتر بر جسته میساخت ، که برای محیط او نزدیکتر بودند ، و در این باب ، ممکن است مثالهای زیادی آورد . ما فقط اکتفا باین میکنیم ، که امیرخسرو و زمانی زندگی میکرد که ادبیات دری زبان در هند رونق بسزائی یافته بود ، و ادبای دری زبان ، چه از آثاری که در سایر نقاط منطقه میانه بوجود آمده بودند ، و چه از افکار عمیق فلسفی و اجتماعی خود هند ، بهره مند بودند . در این دوره در هند که کمتر از تاخت و تاز مغول صدمه دیده بود ، جهت دموکراسی و هومانیسمی ، در ادبیات و اندیشه اجتماعی و فلسفی تقویت یافت ، که قبل از هر چیز ، انعکاس ترقیات شهرها ، و مبارزه اهالی صنعتگر و پیشه ور شهری ، علیه ظالم فئودالی و کاستها بود . در همین دوره ، شرایطی برای تماس نزدیک عنعنات فرهنگی محلی ، یعنی هندی ، با کشورهای مسلمان دیگر بوجود آمد ، و منجر به پدیدهٔ خاصی گردید که آنرا در بعضی آثار علمی ، فرهنگ عهد اسلامی هند مینامند .

بنا بر این ، دانشمندان و شعرای دری زبان هند ، تاثیر عمیق علوم و فلسفه و افکار اجتماعی محلی را در خود احساس مینمودند ، و در عین حال ، در ادبیات و علوم و اندیشه های اجتماعی هند ، اثرات عمیقی باقی گذاشتند . مثلاً امیرخسرو ، نه تنها بزبان دری شعر میگفت ، بلکه یکی از اولین شعرای زبان هندی بوده ، حتی برخی از اشعار خود را ، بزبان مردم (که آنرا دهلوی یا هندویی مینامید) نگاشته است .

نظامی، امیرخسرو، نوائی‌ودیگران ،قهرمانان وداستانهای یکدیگر رااقتباس میکنند ؟ ایافرقی میان این چهرهای ادبی در آثار شان وجود دارد ؟ به‌تمام این سوالات نیزبر پایه نظریه رنسانس شرقی وخصوصیات عمومی آن میتوان جواب داد .

ما گفتیم که‌دوران رنسانس ،هومانیزم رابوجودآورد .انسان در مرکزهمه‌چیز قرارگرفت. اگر از این نقطه‌نظر ،مسائل مروجه را بررسی کنیم ،خواهیم دید ،که‌نکته عمومی ،برای دوران رنسانس وادوارما قبل‌در این‌زمینه ،عبارت ازان‌است ،که‌هم‌آنجا و هم‌اینجا، ممکن است قهرمانان واحدي توصیف شده‌باشند ،و سیماي آنها نیز یکیست، یعنی‌آنها دارای خواص روشن یعنی مردانگی ،وفاداری شایستگی و بعضی‌ازیشان دارای‌خواص تاریک یعنی‌بزدلی، عهد شکنی پستی سیما شند .ولی ،در داستان پهلوانی منظوم یا منثور قرون وسطائی ،خوداین خواص ،به‌جالب‌ترین شکل تظاهرآن نشان‌داده شده ،در صورتیکه در منظومه های پهلوانی رنسانس اشخاص که مبین و مظهراین خواص‌هستند ،نشان داده شده اند ،وخود عمل مردانگی و جوانمردی دوستی و عشق و همچنین عهد شکنی و پستی بعنوان علامات‌نیرومندي یاسستی شخصیت انسان توصیف گردیده، بمنزله‌تظاهر خواص‌انسانی زنده، نه‌غیر متحرك ،بلکه درحرکت . درداستان پهلوانی قرون‌وسطائی ،شهامت‌وقهرمانی مدح شده ،ولی درمنظومهٔ‌پهلوانی رنسانس ،شخصی که این شهامت وقهرمانی را انجام‌میدهد ستوده‌شده .در داستان پهلوانی قرون وسطائی ،پستی نشان‌داده‌شده ،ولی در منظومهٔ رنسانس شخصی که مرتکب پستی میشود ترسیم‌شده. اکنون ،اگرازروی این‌اصل قهرمانان‌فردوسی، نظامی ،نوائی وامیرخسرو رامقایسه کنیم ،خواهیم دید که مرور زمان، خواص انسانی وانفرادی اخلاق، سیما وچهرهای خود آنان برجسته‌تر ومشخص تر میگردد .البته این مربوط به‌بزرگی شاعر و خاصیت اثراو نیست ،بلکه‌موضوع متدوطریقه توصیف است .اقتضای



اعضای مجلس علمی در پای برج عیاران بلخ .

باری، از آنچه گفته شد میتوان استنباط کرد که، رنسانس یک پدیده اتفاقی وتصادفی تاریخی نبوده، بلکه براثر تحولات زندگی اجتماعی رونما گردیده، ودرمناطق مختلف جهان، درنتیجه بوجود آمدن این شرایط مشاهده شده است. رنسانس اول درچین، بعد در «منطقه میانه» وسپس در اروپا به ظهور پیوست. رنسانس «منطقه میانه» از قرن نهم تا قرن سیزدهم ادامه داشته که دوران ترقیات شگرف فلسفه علوم وادبیات بوده است. دراین دوران، بزرگترین رجال علم ودانش و ادب، در جهان دست اندرکار بودند وآنان، چه از حیث ارتباط با این ملل وچه از لحاظ آثار خود، تعلق به منطقه داشته، ومیراث دوره رنسانس مفاخر ملل و کشورهای امروزی این منطقه پهناور راتشکیل میدهند. وظیفه شرق شناسان است که برپایه نظراتی که ذکر شد، به تحقیقات وبررسیهای خود در زمینه ادامه دهند.

فهرست مآخذ :

۱- نظم کلاسیک چین در دوره تان - مسکو ۱۹۵۶
۲- تاریخ جهان جلد های دوم، سوم، چهارم و پنجم - مسکو
۳- تاریخ کشورهای خارجی شرق درقرون وسطا - مسکو.
۴- ن. ئی. کنراد درباره زبان ادبی درچین وجاپان (مجله مسائل زبان شناسی، سال ۱۹۵۴ شماره ۳)
۵- ن. ئی کنراد - غرب و شرق - مسکو سال ۱۹۷۲
۶- ن. ئی. کنراد - درباره نفوذ بودائیسم به چین (مجله اکادمی علوم اتحاد شوروی).
مسائل ادبیات شناسی مقایسوی کنونی جلد ۱۸ نشرچهارم سال ۱۹۵۹
۷- ك. و. تره ور. آثار هنریونان و باکتری مسکو سال ۱۹۴۰
۸- ای. س. براگینسکی. دوازده مینیاتور مسکو ۱۹۶۶
۹- هنرقدیم افغانستان - کابل ۱۳۴۶

خلجیان
معاصر امیر خسرو بلخی
و هویت تاریخی ایشان

از: استاد عبدالحی حبیبی

پیوستگیهای فرهنگی مردم افغانستان با مردم نیم قارهٔ هند از زمان قبل تاریخ آغاز می شود و این مطلب از مقارنه و شباهت آثار مکشوفهٔ عصر پیش از تاریخ در وادی سند و ارغنداب و هیرمند ثابت می آید، و این روابط با هجرت قبائل آریایی از سرزمین آریانا (افغانستان کهن) به شمال هند در مدت سه و نیم هزار سال قبل تجدید و تحکیم میگردد، و بعد از آن با فتوح کوشانیان و هفتالیان (هیاطله) همین پیوستگی ها با انتقالهای فرهنگی از خاک آریانا به نیم قارهٔ هند دوام دارد، و ما شاهد بسا از تأثیرها و تأثرهای فرهنگی و دینی و ادبی هستیم که از خاک افغانستان به نیم قاره و از آنجا بدین سو روی داده است.

فرهنگ خراسانی افغانستان، بعد از قرن هشتم با فتوح اسلامی به هند سرازیر شد و در مدت پنج قرن اول دورهٔ اسلامی، غزنویان و غوریان توانستند آثار این فرهنگ را با ذخایر عظیم فکری و ادبی و فرهنگی بقلب هند و دهلی برسانند.

و ۳۲ تن حکمرانان بنگال را همه بدین معنی عنوان حکمداران پتهان دهلی داده است (۱) که اغلب این رجال و مؤسسان خاندانهای شاهی هند از مردم افغانستان و کسانی بودند، که با فاتحان غزنوی وغوری به نیم قارهٔ هند رفته و ساکن شده اند.

اما سیرو لسیلی هیگ Sir Wolseley Haig جلد سوم کیمبریج هستری آف اندیا را در سنه ۱۹۲۸م نشر کرد، که بر احوال حکمداران «ترك و افغان» در هند مشتمل است، و او خلجیان را با قید احتیاط منسوب و مشهور به افغان دانسته و گوید:

چون در هند نژاد دوم ایشان پدید آمد، انتساب خود را به عرق ترکی رد میکردند (۲).

از حدود سال ۶۰۲ هـ ق یعنی بعد از شهادت سلطان معز الدین محمد سام بسا رجال و شاهان افغانی را در هند می یابیم که برخی از عرق خالص پښتوزبان افغانی و جمعی نیز کسانی بودند، که از نژاد ترکی در خاك و دربار افغانستان نشوونما یافته و با افغانان مخلوط و افغانی گشته اند، و بنابرین مؤرخان مانند تهوماس و اسلاف او از مؤرخان هند ایشانرا «افغان = پتهان» دانسته اند، و او به ترك یا عرب هم نسبتی داشته اند. مثلاً خضرخان پسر ملك سلیمان هنگامیکه در سال ۸۱۷ ق دهلی را گرفت وی و اخلافش (بقول محمد قاسم فرشته) خود را به خانوادهٔ سادات منسوب داشتند. و یحیی بن احمد سهرندی چون تاریخ مبارکشاهی را در ۸۳۸ ق بنام پسرش مبارکشاه نوشت و نیز مورخان دیگر مثل شمس سراج عفیف در تاریخ فیروز شاهی و مؤلف منتخب التواریخ عبدالقادر بدایونی، این خانوادهٔ شاهی را «سید» شمرده اند.

ولی همین محمد قاسم فرشته گوید: «ملك سلیمان قبل ازین هرگز

---

(۱) وقائع شاهان پتهان ص ۷ طبع دهلی ۱۹۶۷ م

(۲) کیمبریج هستری آف اندیا ۳ / ۶۱

از جملهٔ مردم افغانستان که بهند رفتند ، افراد نظامی و رجال اداری قبیلهٔ خلجی بودند ، که در آنجا دودمانهای حکمرانی و دسته های رجال لشکری و اداری را تشکیل دادند و در اواسط قرن هفتم هجری که اوقات زندگانی و شهرت امیرخسرو است ، شاهان خلجی بر قسمت اعظم هندوستان شمالی حکمداری داشتند ، و فرهنگی که این شاعر شیوا بیان در ان پرورش دید ، مربوط است به دورهٔ حکمرانی این مردم که از افغانستان به نیم قارهٔ هند رفته و دانش و فرهنگ و ذخایر فکری و ادبی خود را در تشکیل « فرهنگ اسلامی هند » بکار برده بودند.

درین گفتار هدف من تنها این سخن است که دربارهٔ اصالت و هویت تاریخی مردم خلجی و ریشهٔ نسلی و لسانی ایشان تحقیقی بعمل آید و این مسئله روشن گردد ، که مردم خلجی حکمرانان شمال هند و معاصران امیرخسرو افغان بوده اند و آنچه ایشانرا ترک قلمداد کرده اند ، از نظر دلائل تاریخی پایهٔ استواری ندارد. و قول مؤلف تاریخ خلجیان ، Kishori Saran lal که خلجیان را از طوایف ترک شمرده (مقدمه این کتاب ص۷ طبع کلکته ۱۹۶۷ م) درخور تأمل است .

در جلسهٔ کانگرس تاریخ هند در سال ۱۹۳۹ م سخنگویی برین موضوع سخنرانی کرد که خلجیان ترک نبودند و این مقالت در کتاب رویداد آن کانگرس :

The Proceedings of Indian History Congress 1939.

طبع و نشر گردید ، ولی قبل ازین ایدورد تهوماس Edward Thomas محقق انگلیسی کتابی را بنام « وقایع شاهان افغانی دهلی »:

The chronicles of the pathan Kings of Delhi

در سنه ۱۸۷۱ م از لندن نشر کرده بود ، که در آن دورهٔ سلطنت دهلی را از ۱۱۹۳ م ۵۸۹ ق تا ۹۶۲ ق ۱۵۵۴ م یعنی عهد شاهی پنج خانواد حکمرانان مسلمان هند :

معزیه ـ خلجیه ـ تغلقیه ـ سادات ـ لودیه (مشتمل بر ۴۰ نفر حکمدار

غزنه که یاقوت نیزآنرا نزدیک غز نه در سر زمین زا بلستا ن ذکر کرده است . (۱)

از روی تحلیل لسانی، خلجی یا غلجی یا غلزی همان غرزی یعنی کوهزاد است (غر در پښتو کوه + زی یعنی زاده) که در ملحقات شاهنامه (ص ۳۳ ج ۵) داستان کک کوهزاد (۲) از سران افغان آمده و بقول ناظم ملحقات، در سرزمین زابل (بین غزنه و هلمند) در دشتی که بسوی هندوان راه داشت خرگاه نشین بود و کوهزاد عیناً ترجمهٔ غرزی پښتو است، که این خرگاه نشینان غلجی (کوهزاد) اکنون هم در همین سرزمین با چنین وضع غژدی نشینی زندگی دارند .

این نام همانطوریکه در زبان پښتو (غرزی = غلجی = خلجی) است، در زبان عربی غرج و در زبان دری کوهزاد است، که تمام این کلمات معنی و ترکیب مشابهی دارد، و این اصطلاح بسیار قدیمست زیرا پانینی Panini مؤسس گرامر سنسکریت (حدود ۳۵۰ ق،م) قبائل مرکز و شمال روهیته گری Rohita-giri یعنی هندوکش را روهیته گیری بس Rohita-giries نامیده (۳) که معنی آن همین کوهزاد یا غرزی = غلجی = خلجی باشد و ما میدانیم که هندیان این سر زمین را روه Roh گفتندی، و این کلمه را در حدود سنه ۹ ق هیون تسنگ چینی نیز ضبط کرده، و بعد از ۶۰۰ ق مؤرخان هند، سرزمین افغانستان را از هرات تا حسن ابدال روه میگفتند (۴) . و خود افغانان سکنهٔ آنرا روهیله خواندندی ، که معنی آن همان کوهزاد و غلجی = خلجی

---

(۱) معجم البلدان ۲ / ۳۸۱

(۲) در فراه تا کنون بقایای دژ کک کوهزاد بهمین نام معروفست .

(۳) هندوستان در نظر پانینی از دکتر اگروال، طبع پوهنتون لکهنو ۱۹۵۳ م

(۴) بنگرید تاریخ فرشته .

دعوی سیادت نمیکرد » (۱) و همین مطلب را مولوی احمد علی هندی هم عیناً نوشته است. (۲)

درحالیکه ذکاء الله مؤرخ متأخر هندی باین مقصد تصریحی دارد، که ملک سلیمان و پسرش افغان بودند نه سید عربی نژاد (۳).

چون در این مقالت موضوع کاوش و پژوهش ما تنها مسئله خلجی ورد نسبت ترکی ایشا نست، از شرح و تفصیل نظایر و امثلهٔ دیگر میگذریم و گوییم: با دلائل تاریخی و لسانی که در دست است توان گفت که خلجی همین غلجی کنونی و نام بعضی قبائل افغا نیست و همین ریشه در کلمات غرج - غرچه = غلچه و دیگر بسا کلمات تاریخی موجود است و «غ» به «خ» تبدیل گردیده، و غلجی بصورت خلجی درآمده است، و این تبدیل از قرون سوم و چهارم هجری در متون قدیم بنظر می آید.

رجال بزرگ خلجی که در هند امارت داشته و بعد از ۶۰۰ ق در سرتاسر هندوستان شمالی و کوهسارهای شمالی بنگال به بسط دین اسلام و ثقافت خراسانی + اسلامی پرداخته اند (۴) بموجب شرحی که منهاج سراج در طبقات ناصری داده، زیاده از (۱۵) نفراند و باز خانوادهٔ شاهان خلجی در دهلی از ۶۸۹ تا ۷۲۰ ق حکم رانده اند، تمام ایشان از عرق همین غلجیان افغانی اند، که بنام ایشان خلج تاکنون هم در افغانستان، اماکن زیاد موسوست، مانند خلج (متصل گزیو روزگان شمال قندهار) وخلج (۵) (وادی هامند) و خلج

---

(۱) تاریخ فرشته ۱۶۲ .

(۲) قصر عارفان ۳۳۱ طبع لاهور ۱۹۶۵ م .

(۳) تاریخ هندوستان ج ۹ .

(۴) طبقات ناصری ۱ / ۴۲۲ طبع ثانی حبیبی در کابل .

(۵) اصطخری نیز، همین خلج را در بلاد وادی هلمند ذکر کرده (ص ۲۴۵)

این خلج که در نسخه خطی حدود العالم بتحریف کاتبان خلخ شده، پیش از حدود العالم هم نزد جغرافیا نگاران معروف بود، زیرا ابن خرداذبه (۲۳۰-۲۳۴ ق) نیز از خلجیه نام برده و بین خلج و خلخ فرقی میگذارد و گوید:

«ترکان خزلخ (خلخ) نزدیک طراز مساکن زمستانی دارند، و هم بدانطرف مراتع زمستانی خلجیه واقعست.» (۱)

ازین بدید می آید که قبائل گردنده (کوچی) خلجی در آن زمان در موسم زمستان مطابق عادت کنونی خویش در وادیهای گرمسیر (بقول ابن خرداذبه جرمیه = گرم فارسی و جروم بلاذری و منهاج سراج) چراگاههای زمستانی داشته اند، چنانچه اکنون هم برخی ازیشان بدان نواحی روند، و ابن خرداذبه هم مراتع ایشانرا باین طرف نهر آمو گوید. (ص ۳۱)

جغرافیا نگار دیگر ابراهیم بن محمد اصطخری (حدود ۳۴۰ ق) می نویسد: «خلج گروهی اند از اتراک (غالباً جمع ترک بفتحتین) که در از منه قدیم بسرزمین بین هند و سیستان در پشت غور آمدند، ایشان رمه های گوسفند داشتند و زبان و لباس و قیافت شان به ترک ها می ماند.» (۲)

برخی از مستشرقان را عقیده برینست که این خلجیان از اقران هفتالیت اند. مارکوارت گوید: «خلج یا خولچ در منابع شامی (حدود ۵۵۴ م) بنام Khwlas ذکر شده و بعد از آن در سنه ۵۶۹ م سفیر زیمرکوس این نام را Xoliatai نگاشته است.» (۳)

---

(۱) المسالک و الممالک ۲۸.

(۲) مسالک الممالک اصطخری ۲۴۵.

(۳) تعلیقات مینارسکی بر حدود العالم ۳۴۷ بحواله ایرانشهر مارکوارت ۲۵۱ ببعد.

باشد. چنانچه در هندوستان جایی بنام روهیل کهند منسوب باین روهیله (کوهزاد) است، که مسکن افغانان مهاجر بهند بود.

در اسمای بلاد و قبائل گاهی غ به خ تبدیل شده، مانند خرخیز = قرغیز (۱) یا ساغر کنونی جنوب غور، که منهاج سراج آنرا ساخر ضبط کرده است. (۲)

محمد قاسم فرشت با اظهار شک و تردید از طبقات اکبری نظام الدین احمد بخشی هروی نقل کرده که خلجیان از نسل قالج خان داماد چنگیزخان اند، ولی این سخن صحت ندارد، زیرا ما می بینیم که این خلجیان یا غلجیان سه قرن قبل از چنگیز، هم درین سرزمین زابلستان سکونت داشتند و مؤلف نا معلوم حدود العالم در ۳۷۲ ق گوید:
«واندر غزنین و حدود این شهرکها که یاد کردیم، جای ترکان خلج است و مردمانی اند با گوسفند بسیار و گردنده اند برهوا و گیاه خوار و مراعی. و ازین ترکان خلج اندر حدود بلخ و تخارستان و بست و گوزگانان بسیار اند.» (۳)

دلیل دیگر این مدعا چنین است که همین خلجیان به شهادت منهاج سراج. سالها قبل از چنگیز و دامادش، در هندوستان تا کوهسار شمال بنگال حکمران بوده اند، و مورخ مذکور، فصل جداگانه را در طبقه ۲۰ کتاب خود بر احوال ایشان نوشته است، (۴) و او گوید که خلجیان از مردم حدود غزنه و گرمسیر غور بوده اند، و ادنی اشارتی هم به ترکی بودن ایشان ندارد، ولی دیگر امرای ترکی نژاد را با صراحت ترکی می نامد.

---

(۱) منتخبات طبایع الحیوان ۱۸

(۲) طبقات ناصری ۱/۳۸۷

(۳) حدود العالم ۶۴، که کلمهٔ خلج در نسخهٔ خطی واحد آن باشتباه کاتب، خلخ نوشته و طبع شده است.

(۴) طبقات ناصری ۱/۴۲۲ ببعد.

پس خلجی یا غلجی از بقایای آن ترکان و غزان نیستند که در عصر اسلامی به خراسان آمدند، بلکه قرنها قبل از اسلام، قبائل آریائی نژاد کوهزاد کوچی در تخارستان و زابلستان حکمران بودند، که نامهای اسلاف ایشان کوشی در کوچی امروزی و سها که در سهاك کنونی قبائل غلجی زاباستان باقی مانده و همچنین ریشه نام هفتل و یفتل و هفتالی در نامهای اماکن دیده میشود (۱) و همین کلمه غلجی (کوهزاد) در کوهساران بدخشان بشکل غلچه- غرچه موجود است، که دراد بیات دری هم انعکاس آن بمعنی مرد ساده دل و کوه نشین باقی بود، و ابوطیب مصعبی (حدود ۳۲۶ق) شاعر عصر سامانیان بلخی گفت:

صدواند ساله یکی مرد غرچه

چرا شست و سه زیست آن مرد تازی؟

نامهای کوچ و بلوچ که در ملحقات شاهنامه یکجا آمده و عرب آنرا بشکل های قفص و بلوص معرب کرده اند و کوچیان که جز و اعظم همین خلجی= غلجی اند، در سرزمین آریانه دارای تاریخ قدیمتری به نظر می آید و حتی برخی از اهل نظر را عقیده بر اینست که این کوچیان عمان اپا کوچیهٔ سنگ نوشته های هخامنشی باشد (۲) که قبل از اختلاط آریائیان هفتالی درین سرزمین وجود داشته اند.

---

(۱) در بیست کیلو متری شمال مغرب غزنه دریای کوچکی بنام افناله جاریست که در بند سلطان اوند، و قلعهٔ افناله هم بر کنار آن واقعست مربوط ناحیت جغتو که درین جا دو سنگ نوشته رسم الخط متأخر یونانی یکی تری رتنه بودائی و دیگری از جغتوشاد پور- و یماشاه یکی از شاهزادگان بقایای هفتالی است (رك: هفت کتیبهٔ قدیم تألیف حبیبی ص ۱۱ بیعد طبع کابل ۱۳۴۸ش)

(۲) اولد پرشن تألیف کینت ۱۶۵ طبع امریکا، و سبک شناسی بهار ۲/ ۶۷.

محمد بن احمد خوارزمی (۳۷۰ ق) گوید: «خلج و ترکان کبجیه (۱) در تخارستان دارای شأن و شوکتی بوده‌اند.» (۲)

این خلجیان همواره با افغانان یکجا ذکر شده‌اند، که لابد قرابت مسکن و نژاد با هم داشته‌اند. ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی (۴۱۳ ق) در شرح فتوح سبکتگین می‌نویسد: «افغانیه و خلج به سبکتگین اطاعت نموده و در خدمتش به عنف و اکراه داخل کرده شدند.» (۳) که ابن اثیر نیز عیناً همین روایت را آورده است (۴)

مینارسکی هم می‌نویسد که این مردم خلج اسلاف افغانان غلجی کنونی اند، که بارتولد و دیگر نیز در دائرة المعارف اسلام همین نظر را نوشته‌اند. (۵)

این سخن اکنون یقین اقرب گردیده که خلجی یا غلجی را با زابل شاهان پیوستگی خواهد بود، زیرا ایشان در همین زابلستان که تا کنون مسکن قبائل غلجی است حکمرانی داشتند، و اشکال ایشان که بر مسکوکات منقوش است عیناً به قیافت کنونی جوانان غلجی که بینی های کشیده و چشمان بادامی و موی انبوه و ابدان ستبر و توانا دارند می‌مانند.

---

(۱) در اصل کنجیه غلط طبع شده که در بیهقی کیچی و در طبقات ناصری منهاج سراج کوجی است و عرب آنرا قفص ساخته اند. در ملحقات شاهنامه کوج است، که اکنون هم در افغانستان کوچی گوییم، و این کلمه از بقایای نام کوشی - کوشان قرن اول قبل میلاد است.

(۲) مفاتیح العلوم خوارزمی ۷۲.

(۳) تاریخ یمینی ۲۶.

(۴) الکامل ۸/۳۴۸ و ابن اثیر در الکامل ۷/۱۱۶ مینویسد که یعقوب لیث خلجیه و زابل را فتح کرد.

(۵) تعلیقات مینارسکی بر حدود العالم ۳۴۸ طبع اکسفورد.

بدین تفصیل: کتابی خطی بفارسی فصیح مشتمل بر ذکر امات سلطان سخی سرور (۱) (در ملتان مشهور به «لکداتا» متوفا ۵۷۷ ق و مدفون شاه کوت دیرهٔ غازی خان) موجود بود (۲) که مؤلف آن معلوم نیست درین کتاب حکایتی از تاریخ غزنه تألیف ابوحامد الزاولی از امام حسن صغانی (متولد لاهور ۵۷۷ ق متوفا ۶۵۰ ق) منقولست و گوید: کابلانشاه «خخچل» که بقول یعقوبی در حدود ۱۶۳ ق زندگی داشت (۳) بیتی را به «لسان خلجیه» به لویک غزنه فرستاد.

چون این بیت را بنظر تحلیلی می نگریم، پښتوی بسیار قدیم است که آنرا «لسان خلجیه» گفته اند و معلومست که خلجیان، پښتو زبان بوده اند، که همین افغانان غلجی کنونی باشند. (۴)

-۴-

فخرالدین مبارکشاه مشهور به فخر مدبر مؤلف آداب الحرب و کتب دیگر که تاریخ خودرا مشتمل براحوال هند در ۶۰۲ ق نوشته لشکریان سلطان قطب الدین ایبک را عبارت از ترک و غوری و خراسانی و خلجی و هندی داند (۵) و ازین هم برمی آید، که در اوائل قرن هفتم هجری ترک و خلجی دو قوم جدا گانه بودند و اگر خلطی داستندی هر آینه بذکر جداگانه هر یک در یک سطر نیاز نیفتادی.

---

(۱) برای شرح حال وی رک: خزینة الاصفیا ۲۴۸/۲ و آب کوثر تألیف شیخ اکرام بزبان اردو، ص ۹۱ ببعد.

(۲) در سنه ۱۳۳۷ ش در کتابخانه خانقاه بازمحمد خلانی قندهاری درملیر کراچی دیده شد.

(۳) تاریخ الیعقوبی ۱۳۱/۳

(۴) برای تشریح این مطلب رک: رساله پښتو و لویکان غزنه تألیف عبدالحی حبیبی طبع کابل ۱۳۴۱ ش

(۵) مقدمه تاریخ مبارکشاه ۲۳ طبع لندن ۱۹۲۷ م

و همین مردم بودند که در قرن ٦ میلادی در افغانستان افزایش و نیرو یافته و برهنه تاخته، نام ایشان بشکل «خان» در آنجا باقیمانده، تا کنون هم در سرتاسر حد جزو لاینفک نام هر افغانست و باید گفت که خانان خلجی افغانی، ترک نبودند و برای این مقصد دلائل ذیل موجود است :

-۱-

محمود کاشغری (٤٦٦ق) که خود مرد ترک شناس ترک نژادی بود گوید: ترکمن ۲۲ قبیله اند، ولی دو قبیله خلجیه که با ترکان مشابهت دارند، از جمله ایشان شمرده نمی شوند (۱) و بنابرین همین مرد لغوی و مورخ ترک، در جاییکه قبائل ترک را با استیفاء تمام برشمرده و ضبط کرده است، نام خلج را در بین قبائل ترک نیاورده است.

-۲-

محمد بن نجیب بکران درحدود ٦٠٠ق چنین مینویسد: «خلج قومی از ترکان (شاید صحیح آن به فتحتین باشد) از حدود خلج بحدود زابلستان افتادند و در نواحی غزنین صحرا بیست آنجا مقام کردند... و خلج را مردمان به تصحیف خلخ خوانند.» (۲) ازین تصریح مؤلف جهان نامه پیداست که در انزمان خلجیان از قبائل ترکی بکلی علاحده بودند و التباس و تصحیفی بین کلمات خلج و خلخ موجود بود.

-۳-

دلیل بسیار قدیمی که درین باره توان گفت اینست که دریکی از مدارک قدیمه، زبان پښتو (افغانی) را «لسان خلجیه» گفته اند و چون پښتو مخصوصاً زبان افغانیست، پس خلج هم افغانست.

---

(۱) دیوان لغات الترك ۳/۳۰۷

(۲) جهان نامه ۷۳ به تصحیح کلمات خلج و خلخ.

(۸)

در ادبیات خود مردم افغان، خلجیان هند را همین غلجی افغانی می شمردند، مثلاً خوشحال خان ختک شاعر معروف پښتو (متوفا ۱۱۰۰ ق) در قصیدهٔ مطولی شاهان افغانی هند را می شمارد، و سلطان جلال الدین خلجی (۶۸۹-۶۹۵ق) را بصراحت غلجی ولایت شمرده و گوید:

بیا سلطان جلال الدین پر سریر کښیناست
چې په اصل کې غلجی د ولایتو (۱)

یعنی «بعد ازان سلطان جلال الدین که اصلاً ازغلجیان ولایت بود بر سریر هند نشست.» با صطلاح هندیان «ولایت» همین سرزمین افغانستان وخراسان بود، که در عصر انگلیسی برلندن و انگلستان اطلاق گردید.

ترك - ترك؟

اشتباهی که در بارهٔ ترك بودن خلجیان روی داده ناشی از دوعلت است:

اول: این که ساکه ها و کوشانیان وهونان ازماوراء آمو بر باختروتخارستان واراضی جنوب هندوکش سرازیر شده و ایشان آریائیان بادیه نشین دارای فرهنگ مشابه به ترکان التای و غرب چین بوده اند، وشاید مشترکات لسانی هم با ترکان داشته اند.

چون این مردم در سر زمین آریانه (افغانستان قدیم) با باشندگان سابق آن تاجیك و پښتون وغیره درآمیختند، وخلیجان هم که ازمردم قدیم افغانستان بودند، بنا برشباهت ومحشوریت ازایشان محسوب شده اند.

علت دوم اینست که در رسم الخط عربی همواره کلمهٔ ترك را ازنظر شهرتی که از اوائل عصر اسلامی نزد مورخان عربی زبان

(۱) کلیات خوشحال خان ختك ۶۶۹ طبع حبیبی در قندهار ۱۳۱۷ش

-۵-

طوریکه گفتیم: منهاج سراج که به امور خراسان وزابلستان بصیرتر، و خود وی ازین سر زمین است، بسا ملوک ترکی النسل افغانی هند را می شمارد، مگر ترکان را ترکی وخلجیان را خلجی می نویسد.

-۶-

ضیا برنی مورخ هند (حدود ۷۵۸ ق) در تاریخ فیروز شاهی فصل خاصی دارد برینکه شاهی در ترکان باشد، وی می نویسد «ملک در خاندان سلطان بلبن بماند و برقوسی و اصلی دیگر نیفتد و از اصل ترکان نرود» (۱) مگر هنگامیکه ملک جلال الدین خلجی بر تخت دهلی نشست باز گوید: «و ملک خلجیان شهریان را بغایت دشوار نمود... شریف واشکری و بازاری ... حیران ماندندی و ایشان را عجب می نمود که خلجیان چگونه بجای ترک برتخت نشینند و پادشاهی از اصل ترکان در اصل دیگر رود.» (۲)

بنا برچنین تصریح مورخ معاصر، مورخان ما بعد هند هم خلجیان را افغانی شمرده اند.(۳)

و محمد قاسم فرشته گوید: «پادشاهی از ترکان که غلامان سلاطین غور بودند، به سلالهٔ خلجیان انتقال یافت.»

-۷-

تا عصر بابر مؤسس شاهی مغولیهٔ هند، همین غلجیان کنونی حدود غزنه بنام خلجی افغان ذکر شده اند نه ترک. مثلاً خود بابر گوید: «در سنه ۹۱۳ ق بتاخت الوس افغانان خلجی جنوب شرق غزنی سوار شده صد هزار گوسپند و دیگر چیزها بدست سپاه افتاده و برگشتیم.» (۴)

---

(۱) تاریخ فیروز شاهی از ضیا برنی ۱۷۱ طبع کلکته

(۲) همین کتاب ۱۷۳-۱۷۰.

(۳) تذکره بهادران اسلام ۲/۲۳۱ طبع هند.

(۴) تزک بابر ۱۲۸ طبع بمبئی.

و ما می بینیم که در خراسان و دامنه های هندوکش بین سنه ۶۵۱ تا ۷۰۹ م حکمرانانی بنام نیزک نام برده می شوند که از شمال کابل تا بادغیس و مرو در مقابل حمله های عرب پایداری دارند و بر مسکوکات این حکمرانان در پهلوی نیزکی ملکا Nyckymlka منقور است که مورخان ایشانرا ترک شمرده اند ، ولی بر بن مسکوکات با نامهای این حکمرانان بخط یونانی شاه ترک نیسگه Shah(o)JarakaNisaga با دو نیمه کلمه ترکه دیده می شود (۱) که شباهت تام حرکی با نام ترک افغانی دارد .

در پایان این مقال باید یادآوری کرد ، که محمود بن حسین کاشغری دانشمند قدیم ترک شناس (۴۶۶ ق) برای خلج وجه تسمیهٔ خاصی آورده که گویا در جنگهای سمرقندیان با اسکندر ، فقط ۲۲ تن از مردم ترک باقی ماندند و ایشان با خانوادهٔ خود بطور رجا له (یا رحاله) یعنی کوچی پیاده گشت و گذاری داشتند ، تا که با دو تن خانه بدوش برخوردند و از یشان استشاره کردند و در جواب شنیدند: « سکندر مرد گذرنده است و بالاخر از ینجا میرود و درین کشور نمی پاید . و تنها ما در ینجا خواهیم بود . »

ایشان با شنیدن چنین پاسخ بترکی گفتند: « قال اچ » یعنی باقی مانند و توقف کردند . پس ازین به خلج مشهور گشتند و از اخلافشان دو قبیلهٔ خلجی بمیان آمدند . چون سیرت و روش ایشان به ترک می ماند ، سکندر

---

(۱) ر ، گیرشمن : خیونیها یا هفتالیتها ۲۳ طبع قاهره ۱۹۴۸ م .

داشت بضمهٔ اول تصور کردند، در حالیکه در بین خلجیان افغانی درحوالی غزنه تاکنون طوائف غلجی پښتوزبان بنام ترک وجود دارند، وخلجی یاغلجی راترک نوشته اند (بفتحتین) اما بعلت نبودن اعراب حروف، آنرا ازآن زمان ندیمو رواج رسم الخط عربی در قرن اول اسلامی ترک (بضمهٔ اول) خوانده و تصور کرده اند که مراد همان نژاد ترک است. وای غلجیان ترکی (بفتحتین) از قبائل معروف کوچی و گردندهٔ افغانی اند، که عدد ایشان در همان دشت های غزنه که بقول ملحقات شاهنامه «زی هندوان راه داشت» تا پنجاه هزار میرسد و اکنون هم به وادی پهنای کنار سند وتخارستان درموسم زمستان کوچ کنند و دارای رمه های گوسفندان اند، ولی به پښتو سخن گویند و ممثل ثقافت افغانی اند ومانند سائر قبائل غلجی (خلجی) از اجزای اصیل افغان شمرده میشوند.

اکنون بعد ازخواندن شرح گذشته توان گفت که خلجیان افغانی پښتو زبان ترک (بفتحتین) بودند، نه ترک (بضمهٔ اول) واین التباس کلمتین ازاوائل عصر اسلامی ورواج رسم الخط عربی روی داده است.

دراثر امتزاج افغانان خلجی باترکان مقتدر اهل دربار درسفر وحضر، نامهای ترکی وآداب ورسوم والسنهٔ ایشان بین افغانان رواج یافت وبسا کلمات ترکی از زمان قبل از اسلام وبعد آن بزبان افغانی درآمیخت، مانند اولس (ملت) خان (سردار) جرگه (مجلس) دولک (نواختن) توغ (بیرق) وغیره و ازینروست که خلط والتباسی در رسم الخط ترک و ترک نیز روی داد، در حالیکه در رسم الخط متأخر یونانی ترک بد و وجه نیز مضبوط است

دیگر در سنگ نوشتهٔ عصر هفتالی در جغتوی غزنه لقب ترکی الغ با نام بهزاده اینجا به خط شکستهٔ یونانی دیده می‌شود که همان معنی باگ (بزرگ) را میدهد، و هم نامهای بعضی از خلجیان و افغانان دیگر گاهی ترکیست مانند قره‌قش (باز) بلکا (حکیم) سنقر (شاهین) وغیره. (۱)
برای درک جدائی خلجی- غلجی از ترکان این تصریح منهاج سراج دلیل محکمست: «... ملک خان هرات بغزنین رسیدند و لشکر بسیار از ترک و امرای غور و تاجیک و خلج و غز بخدمت ایشان جمع شدند (۲)»
درینجا منهاج سراج ترک و خلجی را دو گروه علاحده شمرده که جوینی هم از وجود خلجیان در جنگ پروان و شکست لشکر چنگیز خبر داده است (۳) و هم محمد بن علی حموی در جمله اعوان و لشکریان خوارزم شاه نام این قبیله را قلجی نوشته است، (۴) که تلفظ عربی کلمهٔ غلجی=خلجی است.
نتیجه ملخص این مبحث چنین است:
خلجیان هند حکمرانان آنسرزمین پیش از امیر خسرو و بعد ازو همین افغانان غلجی‌زا بلستان افغانستانند، که نام اصلی ایشان در پښتو غرزی (کوهزاد) است و این کلمه به غلجی و خلجی ابدال یافته و در تاریخ افغانستان و هند و ایران دارای سوابق مهم تاریخیست که خلجیان در بر اعظم آسیا از مدت ۱۵ قرن بدینطرف از بنگال تا اصفهان

---

(۱) در طبقات ناصری قسمت ملوک خلجیه و ملوک شمسیه دیده شود.
(۲) طبقات ناصری ۱۱۷/۲ طبع حبیبی، کابل ۱۳۴۳ ش
(۳) جهانکشای جوینی ۱۹۴/۲ .
(۴) التاریخ المنصوری ۱۴۰ طبع اکادیمی علوم مسکو.

گفت :« ترکمان اند » یعنی با ترکان شبیه اند . و بنا برین تا کنون ترکمان شمرده شده اند . تمام قبائل ترک ۲۲ تیره اند ، ولی دو قبیله خلجی خود را ترک نمی شمارند . (۱)

درین وجه تسمیهٔ خلج و ترکمان که شکل در یک نفر فارسی زبان تصور شده ، رنگ افسانه هویدا است و بنیاد تاریخی ندارد . ولی این سخن بر اساس اسناد تاریخی روشن است که در قرن ۷-۸ م بقایای حکمرانان کوشانی و هفتالی برین سرزمین حکم راندندی ، و شواهد موثوق تاریخی و لسانی دارد . و بسا سکه ها و نوشته ها در دست است که این مطلب را ثابت میسازد ، و اختلاط و امتزاج ایشان نیز با پښتو زبانان آنجا طبیعی است .

چون خود کوشانیان و هفتالیان برخی از عناصر فرهنگی و لسانی ترکی را با خود داشتند ، و نگینان تخارستان مدتها بر صفحات شمال و جنوب هندکش تا آغاز عصر اسلامی حکمرانده ، و هم سرزمین زابلستان مسکن کوتی غلجیان ، تا حیثهٔ مرکزی حکمرانی هفتالیان یعنی زابشاهان بوده ، بنا برین امکان دارد ، که با خلجیان کوه نشین و کوچی را بطه امتزاج کرده و هم درین مراحل اثرهای عمیق فرهنگی و لسانی را بر یکدیگر وارد کرده باشند . برای مثال کلمهٔ بگ Bag بمعنی خدا و شاه و بزرگ که در سنسکریت و اوستا نیز ریشه دارد و در سکه ها و سنگ نوشته های هخامنشیان و ساسانیان و کوشانیان و هفتالیان بنظر می آید ، در ترکی بشکل با ئ Bag (بمعنی شاهنشاه و شاه (۲) دخیل بود ، و از طرف

(۱) دیوان لغات الترک ۳/۳۰۷ طبع استانبول .

(۲) همین کتاب ۳/۱۱۶

نگاهی بر محیط عرفانی امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی

از: دکتور عبداللطیف جلالی

درون سینهٔ ماساز آرزو زکجاست
سبو زما است ولی باده درسبو زکجا است
گرفتم اینکه جهان خاك وما کف خاکیم
به‌زره زرهٔ ما درد جستجو ز کجا است
نگاه ما به گریبان کهکشا ن ماند
جنون ماز کجا شور ها یهو ز کجا است

مشعل فروزان که از طلیعهٔ تاریخ تا کنون بدست بنیان گذاران
فرهنگ کهن این سرزمین تاریخی بدست فضلا ودانشمندان روشن

در احداث وقایع تاریخی و تأسیس شاهنشاهیها و انتقالات فرهنگی و لشکر کشی‌ها و نشر مدنیت دست داشته اند، و امیر خسرو یکی از فرزندان عصر قدرت این طائفه است، که در حضرت دهلی بنیاد یک ثقافت هندی + اسلامی افغانی را استوار تر ساخته و آنرا صبغهٔ هندی بر اساس ملیت هندوستانی داده است.

اثر او را «طوطی هند» گفته اند بجاست، زیرا وی در حیات و فرهنگ و رشته های اندیشه هندوستانی نیک فرو رفت، ولی ادا و ترنم و نوای هزار دستان خراسانی را فراموش نکرد و از هر سطر آثارش بوی این سرزمین آید که خود گفت:

بسکه بیرون و درونم همگی دوست گرفت
بوی یوسف دمد ار باز کنی پیرهنم
من چو جان بدهم باید که بخون دیده
قصهٔ دوست نویسند دعای کفنم

کسی بران اصولی را مرتبت گردانیده بود نویسندهٔ توانائی که با قوهٔ خلاقه و ابتکاری خود آثار گرانبهائی در نثر دری از خود باقی گذاشت .

صاحب کمالی که در موسیقی نیز صاحب اندیشه های عمیق بود و عارفی که وقتی در مرحلهٔ فقر و تصوف قرار گرفت در عالم قدسی بکلی مستغرق گردید .

درین تحقیق مختصر که به عنوان تحفهٔ اخلاص و عقیدت من و قف تجلیل ازمقام ارجمند امیر خسرو گردیده با در نظر داشت اندک فرصتی که حاصل است برای درك مشخصات و ممیزات عرفانی محیطی که این بزرگمرد عالیمقام دران روزگار خویش رابه سرآورده و ماحصل زندگانی شرین خودرا درقالب صدها هزار شعر و اثر منثور بحیث متروکهٔ صالحهٔ خود باقی گذاشته است شمهٔ از مشخصات محیط عرفانی عصر او را با تذکر از هویت و دبستان تصوفی بنیان گذاران مسالک تصوف در هند مطالعه و بررسی مینمائیم :

آنچه به قدامت تاریخی این مسلك عرفانی تعلق میگیرد باید دانست که اصطلاح صوفی و طریقت تصوف از پدیده های عصر بعد از بسر آمدن روزگار صحابه و عهد تابعین شمار میرود . پس از خلفای راشدین و بمیان آمدن فرق مختلف به علت تباین عمیق در فروع دین توسط پیشوایان مذاهب و تعبیراتی که در ما بعد از روزگار ایشان توسط انبوهی از اهل تعبیر و نظر که بعضاً تحت تأثیر عوامل مختلف سیاسی و اجتماعی از اهداف واقعی بدور مانده اند از این اصول و موازین به عمل آمده اند یشهٔ عقیدوی و تفکر روحانی جوامع مسلمان را چاندچار تردد و تشتت ساخت که برای فرار از آن و به مقصد نجات از فترت زندگانی تاملی عقیدوی و معنوی راه زهد و تقوای شدید و کناره گیری از امور دنیوی را در پیش گرفتند که بعضی از فقها و اهل شریعت با این طریقه همنوا نبودند .

با نشر دین اسلام در قسمت های شمال هند که بعد از فتوحات محمد بن قاسم در قرن اول هجری عملی گردید و با تأمین سلطهٔ حکمرانان مسلمان

گردیده و پرتو آن جهان ماحول را از نور دانش و عرفان بهره‌مند ساخته است در طول قرون متمادی چون گوهر تابناکی بر تارک تاریخ آسیا پیوسته تابیده است و متوجه رستگاری همه بشریت میباشد .

مدنیت های بزرگ این سامان از روزگاران بما تا سرکردگان بعد از میلاد حضرت عیسی مسیح از رتبیلان زابلی تا کوشانیان ، از طاهریان بوشنج تا صفاریان سیستان، از سامانیان بلخ تا غزنویان، غوریان، سوریان، لودی‌ها و خلجی ها ، از تیموریان، تا هوتکیان، و ابدالی‌ها و بالاخره از آن روزگاران تا کنون هیچگاه جنبه محض سیاسی و اداری نداشته است . هرعصر و هردورهٔ آن قدرت بزرگ خلاقهٔ خود را در نشوو نمای فرهنگ پهناوری که محصول تفکر مغز های بزرگ دانشمندان علوم مختلفه درین قسمت جهان میباشد به اثبات رسانیده است . وچنانکه جهان آزادی و آزادگی از پدیده های این مدنیت عظیم و کهن بهره ور گردیده است دنیای فضیلت و عرفان نیز در طول قرون متمادی آنچه حاصل کرده همه را مقدم بر همه برین سرزمین مردم خیز مسلم میداند . امروز که از هفتصدمین سال تبارز فرزند برومند عرفان ما امیرخسرو تجلیل بعمل می‌آوریم به جنبه های عرفانی ثقافت باستانی خویش در آثار گرانبهای این سخنور نامور ، و متصوف پاکدل دقیق میشویم و سلسله تحقیق خود را در ساحهٔ پهناور معارف اسلامی که از ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی تا فرزند نامی بلخ مولانا جلال الدین بلخی رومی آفاق بیکران را در نوردیده در شرح و تحقیق آثار امیر خسرو دنبال مینمائیم .

دانشمندی که در پهلوی آثار گرانبهای شعری خود برپایه های متین صنائع و بدایع نثری به وجود آورد که تا روزگار وی کمتر

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

در قرن هفتم هجری نیمه دوم آن به سال های عمر امیرخسرو از تولد تا پنجاه سالگی تصادف میکند تصوف اسلامی در هند به پیمانه وسیع پیشرفت نمود و عدهٔ از مشائخ خراسانی در نتیجهٔ استیلای چنگیز و اولادهٔ او مخصوصاً هجوم هلاکو به بغداد و انقراض عباسیان به هند هجرت کردند که اکثرآنها پس از تماس با پیروان مسلک کریشنائی هند که اهل توحید بودند اصول تصوف اسلامی را به آنها ارشاد نمودند.

در تصوف و سلوك سلسله عرفانی امیرخسرو به خواجه ابواحمد ابدال چشتی منتهی میشود که در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری اصول و موازین طریقه چشتیه را بنیان گذاشت و گروه بزرگی از صوفیه در حلقهٔ طریقت وی گرد آمده و مراسم آنرا در خانقاهای مخصوصی بخود شان با سماع و آغانی صوفیانه و عاشقانه و پایکوبی و دست افشانی انجام میدادند گرچه به عقیدهٔ بعضی از مستشرقین مؤسس این طریقت ابواسحاق نامی است که در اوائل قرن سوم هجری از آسیای صغیر به محلی بنام چشت از شهرهای خراسان، مربوط بادغیس کنونی هجرت نموده و در آنجا سکنی گزیده است اما اصول مدونه و اساسات طریقت چشتیه بصورت قطع در زمان خواجه ابواحمد ابدال چشتی بمیان آمد. که در ما بعد خواجه معین الدین چشتی آنرا به هند انتقال داد و خلیفهٔ او خواجه قطب الدین بختیار کاکی معاصر التتمش آنرا توسعه داد و به خلیفهٔ خود بابا فرید شکرگنج متوفی ۶۶۸ هجری ، ۱۲۶۸ میلادی سپرد که مزارش در موتگمری پنجاب بحیث یکی از پیشوایان طراز اول این طریقه زیارتگاه خاص و عام می باشد.

لودی ملتان ـ جریانات فکری و عواملی که باعث بوجود آمدن نهضت تصوف در ممالک مفتوحه درین قسمت هند نیز پیروان زیادی پیدا کرد و خانوادهٔ لودیان حکمدار آن سرزمین سامان به نسبت زهد و تقوای شدید به لقب شیخ نامیده میشدند چون شیخ بهلول و شیخ مرضی لودی وغیره. با انتشار آئین اسلام در قسمت های وسیعی از هند در زمان سبکتگین غزنوی و فتوحات پهلوری که در بعدها سلطان محمود دران سرزمین به عمل آورد در پهلوی انتشارات اصول وموازین این دین توسط پیشوایان فرق مختلفهٔ مذهبی دبستان تصوف که در قرن اول ودوم هجری وسیلهٔ برای فرار از تشتت فکری وتوصل به زهد و وانزوای محض و قناعت بوده است ودران عناصر واقعی عرفان چنانکه از زمان های ما بعد بمارسیده است اثری نبود از قرن سوم تا قرن ششم هجری درنتیجه پیشرفت علوم و تماس با افکار فلسفی مطابق جریان تکامل قدم های فراخی بجلو گذاشت و بنیاد آن بر اصول مهمهٔ گذاشته شد و بحیث یک مسلک بخصوصی بحد کمال رسیده اند پرو تفکر جای ریاضت محض را گرفت و مردمان بزرگی درین طریق گامزن شده چون نگین تابناکی برتارک درخشان تصوف پدیدار گردیدند همدرین زمان بود که شعر وادب دری نیز در قرن پنجم وارد مرحلهٔ نوین خود شد که جنبه های تصوفی دران غلبه یافت و مدحه سرائی ومبالغه دران ضعیف گردید چنانکه کمتر شاعری را بعد از سنائی غزنوی می شناسیم که کم و بیش با تصوف سروکار نداشته باشد. چه شعرائی که واقعاً به تصوف مؤمن بوده اند وچه گویندگانی که اصطلاحات تصوف را برای اینکه بعدها زبان شعروادب گردید استعمال کرده اند.

سنائی خود اولین متصوف و پیشوای سخن سرایان صوفی است که با طرح اصطلاحات و مفاهیم لغوی بخصوص در اشعار تصوفی خود پایه و بنیاد اصول مدون طریقت را گذاشت و در معنی اعتدال فرمود:



اعضای مجلس علمی درمقابل یکی ازآثار دیگرباستانی بلخ دیده میشوند.

به قول سید امیر حسن عابدی استاد دانشگاه دهلی شیخ فرید مقرب ترین مرید خواجه قطب الدین بختیار کاکی بود در تصرف آنروزهٔ حلقه های عرفانی هند که شیخ فرید گنج شکر اصول آنرا درس سیداد دروسی بود درمورد راستی ،وجدان ،خلوص ،حلم ، عفو و تسلیم. بابا فرید شکر گنج درعصر سهمی ازتاریخ هند میزیسته که انقراض غزنویین در پنجاب و لشکر کشی غوریان به هند و پایان سلسلهٔ راجپوت ها و تصرف هند شمالی را بدست ترکان دیده وهمچنین هجوم لشکریان چنگیزی وهجوم آوارگان جنگ زده رابه هند ناظربود ودر جریان تکامل اصول تصوف چشتیه سهم بزرگ خودرا ادانموده است وقتی بابا فرید در ٦٦٤ هجری (١٢٦٥ میلادی) وفات میکرد دو ماه قبل شیخ نظام الدین اولیا راخلیفه وجانشین خویش تعین نمود وخلافت نامه وخرقه وعصاو کفش خود را به او سپرد.

محیط عرفانی هند مخصوصاً در دورهٔ سلطان بلبن انکشاف و رونق مزیدی یافته وراه را برای جولانگاه فکری متصوفین آن عصر چون بابا فرید شکر گنج که دروقت تخت نشینی سلطان بلبن نود سال داست وهمچنان خواجه نظام الدین اولیا وامیرخسرو بلخی و سید حسن دهلوی باز گردانیده درچنین محیطی امیرخسرو بلخی درخدمت سلطان اولیا شیخ نظام الدین به مدارج کمال خود رسید وآثار گرانبهای خود راکه هریک آن متعلق به یک دورهٔ از عمر شریف وی میباشد به وجود آورد.

(رحمه الله علیه)

زندگینامه خسرو بلخی

از: پوهاند دکتور احمد جاوید

مقارن ۹۳ هجری دین مقدس اسلام بشهر ملتان رسید و در سال ۹۲ ایالت سند بسرداری محمد بن قاسم در تصرف مسلمانان در آمد. حکام عرب در حدود دو قرن درین ولایت حکومت راندند(۱) سبکتگین بنیاد گذار سلسله آل ناصر ناحیه پنجاب را بتصرف آورد و سلطان بزرگ غزنه محمود با فتوحات مکرر خود دین اسلام را در هند شمالی دائر و مستقر ساخت وزبان و ادب دری را در آنسرزمین معرفی و رایج کرد. در عهد جانشینان محمود شهر لاهور مرکز ادب و فرهنگ نوین گردید.

معزالدین غوری شهنشاه افغان در قرن ششم هجری سند و ملتان را از تسلط والیان عرب بدر آورد و قطب الدین ایبک غلام او دهلی را پایتخت قرار داد. محمد بن بختیار حکومت آل شنسب را در بنگاله تثبیت کرد(۱) وزبان و ادب دری را درین نواحی رونق و استقرار بخشید.

---

(۱) ص ۲۵۵ طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول ترجمه عباس اقبال چاپ تهران وص ۲۷۶ سلسله ای اسلامی نوشته بوسورث ترجمه فریدون بدره ای چاپ بنیاد فرهنگ وص ۲۵، ایران و هند مقاله دکتر محمد معین نشریه انجمن روابط فرهنگی ایران و هند.

خلاصه زبان و ادب دری از عهد ابوالفرج رونی و مسعود سعد تا سالیان پیش قریب هزار سال زبان رسمی و فرهنگی هند بوده است (۱) و بقول خود خسرو این زبان در ساحه چهار هزار و اند فرسنگ از لب آب سند تا محیط دهانه دریا گسترش داشته .

یکی از ستارگان درخشان ادب دری در هند استاد سخن و موسیقی خسرو شاعران و شاعر خسروان ابوالحسن یمین الدین امیر خسرو بلخی معروف به دهلوی است . پدر امیر خسرو ، سیف الدین محمود شمسی سرباز جهانگیر و فرشته خو (۲) از ام البلاد بلخ و از میران ترک لاچین بوده است (۳) که از بیم حمله مغل ترک دیار کرد و به هند پناهنده شد و در مؤمن پور پتیاله اقامت گزید . امیر سیف الدین با دختر یکی از محتشمان دهلی معروف به عماد الملک که عارض سپاه بود ازدواج کرد . ثمره این وصلت سه پسر بود یکی عزالدین علیشاه دوم امیرخسرو سوم حسام الدین قتلغ یا مبارک . امیرخسرو در سال ۶۵۱ در پتیاله چشم بجهان کشود ، با آنکه پدرش امی بود همه همتش منحصر با ین بود که خسرو بتحاصل تحصیل کند (۴)

از همان آغاز کودکی در جبین خسرو لمعان انوار بزرگی ظاهر بود و بقول خود او حینیکه دندانش می افتاد گوهر از دهانش بیرون می ریخت (۵) وسخن موزون برزبان او جاری می شد . در هشت سالگی

---

(۱) مجموعه مقالات

(۲) ص ۶۹ دیباچه غرة الکمال طبع قیصری دهلی

(۳) ص ۱۶۴ حدیقة الاقالیم ص ۸۳ مفتاح التواریخ و سائر تذکره ها مانند هفت اقلیم امین رازی ، گلزار ابراهیم ، سفینة الاولیای دارا شکوه ، خزانه عامره آزاد بلگرامی ، شرح مختصر امیرخسرو ابراهیم خلیل چاپ کابل ، زندگی و آثار امیرخسرو با نگلیسی از وحید میرزا ، اداره ادبیات دهلی و هم ص ۹۸۰ جلد دوم دائرة المعارف اسلامی چاپ لندن ۱۹۲۷ .

(۴) ص ۶۹ دیباچه

(۵) همان صفحه دیباچه

پس از زمان ایلتغور سلسله خلجی آل تغلق ، سادات و لودیان افغان ثقافت پرمایه دری را باذخائر فکری خراسان در شبه قاره هند بسط و توسعه دادند . دربار این همه شاهان ملاذ شعراو ملجأ فضلا بود دراثر این همه حمایت و اهتمام بود که زبان دری مقام رسمی و درباری یافت . بابر و اخلاف او بزبان و ادب فارسی اقبال عظیم داشتند و در نتیجه این توجه و عنایات ، سرزمین هند در آن روزگار بزرگترین کانون ادب و فرهنگ این زبان گشت چنانکه میدانیم شاهان آل تیمور همه شعر دوست و شاعر نواز بودند . بسیاری از شاهان این سلسله مانند همایون ، کامران و دار اشکوه صاحب دیوان و بعض دیگر مثل بابر ، عسکری ، هندال ، اکبر ، جهانگیر ، شاه جهان دارای طبع و ذوق شعر بودند . در کتب تذکره و تاریخ حتی بنام زنانی برمیخوریم که یا مؤلف و یا شاعر بوده اند مانند گلبدن بیگم دختر بابر ، نور جهان ملکه جهانگیر ، زیب النساء دختر عالمگیر و نظائر ایشان (۱)

حمایت و تشویقی که از شعر و ادب در ین روزگار بعمل می آمد موجب شد عده ای از بزرگان شعرا و ادبا از سرزمین خراسان ، عراق ، فارس و ماوراء النهر راه هند پیش گیرند و در ذیل عنایات شاهان ادب پرور هند آثار جاویدانی خودرا بوجود آورند . مانند قدسی ، عرفی ، صائب ، سلیم ، کلیم ، طالب ، سعیدا ، کلاهی ، حزین و نظائر ایشان . شعرای خود هند مانند فیضی دکنی ، غنی کشمیری ، واقف لاهوری ، بیدل عظیم آبادی و حتی غالب و اقبال هنوز از زمره شعرای طراز اول زبان و ادب دری در آن نیم قاره بشمار می آیند . نکته جالب اینستکه درین میراث عظیم فرهنگی نه تنها مسلمانان سهم داشتند بلکه از میان فرق و نحل دیگر خاصه تیره هند و بسا شعرا ، فضلا و مؤلفان کتب تاریخ ، فرهنگ و تذکره برخاسته اند که از نظر شمار و آثار با سائر کشور های دری گوی همسری می کند .

(۱) مجموعه مقالات هادی حسن حیدر آباد دکن .

سروده بود یاد می نماید (۱)

محیط فکری و عرفانی هند، تشویق و ادب پروری در بار دهلی، مؤانست با صاحبدلان و اهل ذوق، اشتراک در مجالس موسیقی و رقص، ذوق و قریحه او را بیش از پیش بارور و توانا ساخت. مطالعه کتب ادب و تحصیل علوم مسلم اول و آشنایی با فرهنگ باستانی و اساطیر هند او را مرد مستطرف و متبحر بار آورد. وقوف کامل او از موسیقی خراسانی و هندی و استعداد سرشار او در آواز خوانی و آهنگ سازی در تلطیف ذوق و پرورش طبع او اثر بسزا داشت. بسا آهنگ های خراسانی را با سرود های هندی تلفیق کرد و از آن نغمات دلپذیر و نوین بوجود آورد (۲) قول و غزل و ترانه را با موسیقی آشنا ساخت و این فن را با زینت شعر آراسته گردانید (۳)

گویند سه تار از اختراعات اوست گو اینکه لفظ سه تار در هیچ یک از آثار او دیده نشده (۴) در تمام ابواب شعر طبع آزمایی کرد و نیکو از عهده بر آمد بقول نظامی سخن را در غزل و بت بماه معین رسانید و از لطافت

---

(۱) و آن رباعی این است:

هر مو که بزلف سیه آن صنم است | صد بیضهٔ عنبرین در آن موی ضم است
چون تیر مدان راست دلش را از برا | چون خربزه دندانش میان شکم است

(۲) ص ۲۳۶ زندگی و آثار خسرو وحید میرزا و هم از وست:

نظم را کردم سه دفتر ور به تحریر آمدی * علم موسیقی سه دیگر بود ار با ور بود

(۳) رجوع به قطعه:

مطربی می گفت با خسرو که ای گنج سخن * علم موسیقی ز جنس شعر نیکوتر بود

آنجا که گوید:

نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش
نیست عیبی گر عروس خوب بی زیور بود

(۴) دیباچه

سایهٔ ابر سیف از سرش برفت و چون در یتیم ماند (۱) جد مادریش عماد الملک سلطان نشان او را در کنف حمایت و عنایت خود قرار داد.
عماد الملک بگفته خسرو برای او جد نبود بلکه دولتی بود صاحب دولتی (۲)
خسرو از آغاز تحصیل، به شعر و ادب اشتیاق و ولع تمام داشت و از همان آوان کودکی بمطالعه و تتبع در دواوین شعرا می پرداخت.
آو انیکه هنوز ترک جوشی می کرد در مقام اقتفا از بزرگان شعر و استقبال از استادانی مانند خاقانی، سنایی، انوری، کمال اسماعیل ورضی نیشاپوری برآمد. در دیپاچه تحفة الصغر از آغاز شاعری خود یاد می کند و داستان شعرخوانی و غزل سرایی خود را در پیشگاه خواجه عزیز الدین که با حضور استادش سعد الدین خطاط اتفاق افتاده بود نقل می کند (۲) و رباعیی را که از اجتماع چهار کلمه نامتناسب بربدیهه

---

(۱) سیف از سرم برفت و دل من دو نیم ماند

دریای من روان شد و در یتیم ماند

شاغلی پوهاند عبد الشکور رشاد استاد پوهنځی ادبیات از مصرع اول این بیت تاریخ شمسی وفات پدر خسرو را و از مصرع دوم تاریخ وفات او را بقمری چنین استخراج فرموده اند (ناگفته نماند که استاد برای نخستین بار باین نکته متوجه شده و افتخار این کشف بایشان میرسد) از ترکیب (درم یتیم) یم (دریا) منفی می شود و (درم یتی) بحساب ابجد ۶۶۰ می شود و هرگاه از کلمه خسرو حرف (ر) ساقط گردد خسو باقی می ماند که بحساب ابجد ۶۲۶ می شود. لفظ من که معادل انا عربی است که با دل بحساب ابجد (۵۰) می شود هرگاه عدد پنجاه دو نیم شود عدد ۲۵ باقی می ماند که با عدد ۶۲۶ جمعاً ۶۴۱ می گردد.

(۲) دیپاچه تحفة الصغر وص ۷ امیر خسرو دهلوی تالیف ع قویم چاپ تهران ۱۳۴۲

در مجلس انسی که شمس الدین دبیرو قاضی اثیر دوستان صمیمی و دانشمند خسرو نیز حاضر بودند بازار شعرخوانی و غزل گویی برافروخته شد. خسرو در ین محفل با بزم آرایی، ظرافت و شعرسرایی چنان مجلس را گرم کرد که طرف توجه و نوازش شهزاده قرار گرفت. این امر بر کشلی خان که بقول خسرو مزاج غیور داشت و نمی خواست وابسته دولتش رهین احسان دیگری باشد گران آمد و سبب شد که خسرو دیگر پا بدان آستان نگذارد. امیرخسرو از بیم جان و با سید سامان آهنگ سامانه (ملتان) کرد. ناصرالدین بغرا خان از و استقبال گرم نمود و مقدمش را گرامی داشت. امیرمحفل شهزاده را با کثرت محفوظات، قدرت بیان الحان خوش، حکایات دل نشین و نوادر بذله و هزل صفا و رونق بخشید. پس از آنکه بلبن بپایمردی بغرا خان بر طغرل کافر نعمت والی بنگال مقیم لکهنوتی غلبه یافت فرمانفرمایی بنگال را به ناصرالدین بغرا خان سپرد. خسرو مدتی در بنگال ماند ولی با وجود اصرار دوستان عزم دیدار عزیزان کرد و به مولد خود بازگشت.(۱)

همینکه آوازه شاعرنوازی و ادب پروری ملک قاآن نصرة الدین محمد فرزند مهترغیاث الدین بلبن با کناف پیچید به مصاحبت دوست شاعرش حسن دهلوی نزد او بملتان شتافت و در آنجا علاوه برجامگی و اجرا خطاب مصحف دار یافت. خسرو مدت چهار سال در بار ملک قاآن را با نغمه دلپذیر موسیقی، لطف سخن، نکته گویی و بذله سرایی گرم ساخت. پس از شهادت ملک نصرة الدین بدست امرای مغل و رهایی افسانه سای شاعر از اسارت، خسرو به پتیاله آمد و به تدوین دیوان دوم یعنی وسط الحیاة پرداخت. این دیوان شامل اشعار خسرو از ۲۰ تا ۳۱ سالگی است. زمانیکه غیاث الدین بلبن ازجهان درگذشت معزالدین کیقباد برتخت دهلی نشست و امیر را بدربار دعوت کرد و از آنجا که میان خسرو و خواجه نظام الدین وزیر صفایی نبود خسرو به لکهنوتی

(۱) هست مرا مولد و ماوای و وطن، نه سپهر سوم ص ۴۳

باوج علیین (۱) درعلم بدیع صنایع نوافزود (۲) و با ایراد غزل درضمن مثنوی کلام را چاشنی تازه بخشید. (۳)

با انتخاب بحرهای کوچک و نشاط انگیزغزل را لطیف‌تر و دلاویزتر ساخت و با ایجاد ترکیب های تازه و تعبیر های بدیع برغنای زبان افزود. دیری نگذشت که ازسرآمد سخن سرایان روزگار خود شد و لقب طوطی هند یافت. (۴)

پس از درگذشت عمادالملک که مصادف به بیست سالگی شاعر بود به قول خودش تعلق به فتراک دولت خان معظم علاءالدین کشلی خان معروف به ملک چهجو کرد (۵) کشلی خان برادرزاده بلبن از بزرگان عهدخود بود درگاه او مجمع فضلاو شعرا بود. خسرو دو سال درخدمت همین ملک به سرآورد. امیرخسرو در قصائد خود ازو به نیکی یاد می کند (۶) درین هنگام بنا بر اصرار دوستش تاج الدین زاهد نخستین دیوان خود را ظاهرآ به پیروی از سعدی که شامل اشعار سنین کودکی او تا ۱۹ سالگی بود بنام تحفة الصغر جمع کرد.

---

(۱) چهار مقاله نظامی عروضی (۲) دیباچه ص ۳ ه (۳) قران السعدین

(۴) چو من طوطی هندم ار راست پرسی ز من هندوی پرس تا نغز گویم

خدایا چو خسرو درین بوستان کهن طوطیی شد ز هندوستان

عرفی گوید :

بروح خسرو ازین پارسی شکر دارم که کام طوطی هندوستان شود شرین

تکمله : لفظ طوطی شکرشکن که در دیوان حافظ آمده و ظاهرآ اشاره برخسرو است در دیوان شعرای دیگر نیز بکار رفته ازآنجمله در یکی از غزلهای شاه نعمت الله ولی معاصر خواجه :

گرا یکمی آید برم در وی دمی چون بنگرم
چو طوطی شکر شکن شیرین و شی گویا کنم

(۵) دیباچه

(۶) ازآنجمله است :

صبح را گفتم که خورشید کجاست آسمان روی ملک چهجو نمود

در طی سه سال و در عهد همین سلطان سروده است. خسرو مثنوی های بزمی یا عشقی خود را به پیروی از استاد گنجه به حمد، نعت، مدح سلطان، ذکر مناقب مراد و بیان وقائع و نصایح بیاراست و از ملا حظه استادش قاضی شهاب الدین گذرانده. خسرو از نظر شرینی کلام و پختگی سخن در اکثر این منظومه ها خاصه هشت بهشت به نظامی نزدیک شده است. خمسه خسرو که در حدود هژده هزار بیت است دلیل روشن برجودت قریحه، سرعت خیال و روانی طبع شاعر است. در همین آوان بود که مادر و برادر کهترش از جهان درگذشتند. این حادثه که در سنین ۳۶ سالگی خسرو اتفاق افتاده دل و جان حساس شاعر را سخت اندوهگین ساخت چنانچه مراثی پر شور و حرارتی در رثای آنان سرود. خسرو پنج پسر بنامهای محمد، مسعود، خضر، مبارك و حاجی و دو دختر بنام میمونه و عفیفه داشته که دو فرزندش محمد و حاجی در زمان حیات شاعر وفات کردند (۱)

یکی از وقائع عمده عهد علاء الدین خلجی فتح قلعه چتیور (محرم ۷۰۳) است که خسرو نیز پیرانه سر درین سفر همرکاب سلطان بود. دو سال بعد ازین واقعه مغل بار دیگر شکست یافت. امیرخسرو بیان وقائع و ذکر این پیروزی را در کتاب خزائن الفتوح به نثر شیوا و روان داده است. خسرو مثنوی معروف خضرخان و دول رانی را در ۶۲ سالگی بپایان رسانید. این مثنوی که معروف به عشیقه و عشقیه نیز هست شرح معاشقه و وصلت شمس الدین خضرخان فرزند سلطان با دول رانی دختر راجه گجرات است.

چنانکه میدانیم سلطان در اثر سعایت یکی از درباریان متنفذ، ملك کافور هزاردیناری خضرخان فرزند خود را زندانی کرد و ملك کافور پس از وفات سلطان، خضرخان را نابینا ساخت و همینکه برادرش مبارکشاه بر اریکه جهانبانی جلوس کرد برادر را بقتل رساند و دول

---

(۱) گزیده آثار امیر خسرو بلخی جلد اول چاپ وزارت اطلاعات و کلتور.

نزد ملک اختیار الدین ملقب به حاتم‌خان رفت و دو سال از خوان کرم و صحبت او بهرور گشت. همینکه بساط نظام الدین بر چیده شد خسرو رو بدربار کیقباد معزی آورد. مقارن این احوال ناصرالدین بغراخان از بنگال آهنگ دهلی کرد تا فرزند خوش‌گذران و هوس‌ران خود را تأدیب کند و گوشمال بسزا دهد.

اما چنانکه سید انیم این صف آرایی و مجادله به مصالحه و آشتی انجامید و پدر و پسر پس از دیدار بجای خود برگشتند. خسرو بنا بر خواهش کیقباد نخستین مثنوی خود را درباره این واقعه در سن سی و شش سالگی بنام قران السعدین سرود. کیقباد پس از سه سال فرمان روایی از جهان درگذشت و تاج و تخت دهلی به فیروز شاه خلجی رسید (۶۹۰ ه) امیرخسرو در دربار فیروز شاه شغل رسالت و ندیمی یافت و مثنوی مفتاح الفتوح خود را در سی و هشت سالگی بنام او سرود. موضوع مثنوی مفتاح الفتوح قیام ملک چهجو و شکست او بدست سلطان و عمو و تفرش بولایت ملتان است. خسرو حینیکه در چهل سالگی دیوان سوم خود یعنی غرة الکمال را جمع و تدوین می کرد این مثنوی را شامل آن ساخت. خسرو بر دیوان دیباچه مفصل و پرارزشی نوشته است و در آن از اهمیت و مقام شعر و جهات رجحان شعر دری برعربی و مزیت لهجه پارسی دری هند و شروط استادی، تشبیهات، و صنعتهای که خود ابکار کرده و هم مختصری در سرگذشت خود سخن رانده است. جلال الدین فیروز شاه خلجی نه تنها شیفته ودوستدار شعر و ادب بود بلکه خود شعر می سرود و در طول هفت سال سلطنت خود جانب امیرخسرو را سخت عزیز میداشت. حینیکه علاءالدین خلجی والی الله آباد فیروز شاه عم خود را ازمیان برد و برسریر سلطنت دهلی متمکن شد بشعرا و علما توجه و عنایت خاصی نمود، خاصه امیرخسرو را برکشید و در تحریض و تربیت او همت گماشت، امیرخسرو پنج مثنوی معروف خود را (مطلع الانوار، خسرو شرین، مجنون و لیلی، آیینه سکندری و هشت بهشت)

بطرز ملمع و گاه طور پنهانی با زبان دری بصورت شیر و شکر آمیخته بنحویکه کلام در هر دو زبان افاده معنی میکند مانند این رباعی :

رفتم به تماشا بکنار جویی دیدم بلب آب زن هندویی
گفتم صنما بهای زلفت چه بود فریاد برآورد که در در مویی

معنی در د رمویی در فارسی آنست که قیمت هر تار موی من یکدانه در است و در هندی آنکه برو، برو گمشوای مرد که. دیوان هندی خسرو مانند دیوان هندی مسعود سعد بما نرسیده و یا اصلاً وجود نداشته است. اما این نکته ثابت است که ملمع سازیهای خسرو آغاز حرکت به تولد زبان اردو بوده و این امر که بعد از او ادامه یافت سبب شد، تا زبان اردو بوجود بیاید اصطلاح ریخته در مورد همین نوع اشعاری که بهر دو زبان سروده شده بکار رفته که بعدها به تمام شعب شعر اردو و عاقبت زبان اردو اطلاق شد. (۱)

ازین لحاظ امیر خسرو حق بزرگی بزبان اردو دارد، اینک بر می گردیم بدنباله حوادث :

درعهد مبارکشاه یکی از نو مسلمانان هندو بنام حسن و ملقب به خسرو خان علم بغاوت افراخت و مبارکشاه را بقتل رسانید و برای دو ماه زمام امور را بدست گرفت تا اینکه غازی ملک حاکم دیبالپور پنجاب، دهلی را فتح کرد و بنام غیاث الدین تغلق نوبت پادشاهی زد.

آخرین مثنوی واقعه نگاری امیر خسرو، تغلق نامه است که در آن بیان سلطه دو ماهه خسرو خان و غلبه تغلق و بعض حوادث عهد این سلطان و فتوحات او آمده است.

از آثار منثور خسرو که در سنین پیری به تدوین آن توفیق یافته افضل الفوائد است در تذکار و شرح مجالس ارشاد شیخ نظام الدین اولیا که خسرو مجمل مجالس ارشاد پیر خود را در طی هر پا بوسی و در طول سالها با ثبت روز و تاریخ ضبط کرده است.

---

(۱) ص ۱۰۲۴ دائرة المعارف اسلامی جلد چهارم ۱۹۳۴

رانی را بعقد داخل حرم خود ساخت این رویداد پراندوه وسوزناک مجال دیگر شعرسرایی به امیرخسرو داد چنانچه این معنی را در طی مثنوی مذکور بنحو نیکو پرورده است. خسرو در ۶۳ سالگی که مصادف با پایان سلطنت بیست ساله علاء الدین خلجی است بقیه قصائد و غزلیات خود را جمع آوری کرد و بنام دیوان چهارم یعنی بقیه نقیه تدوین نمود. امیرخسرو در سن ۶۵ سالگی که مقارن با سلطنت قطب الدین مبارکشاه خلجی است یکی دیگر از مثنویهای واقعه نگاری خویش را که مشتمل بر نه فصل یا نه سپهر است سرود درین مثنوی اشارات تاریخی فراوان راجع به عهد مبارکشاه خلجی رفته است. خسرو درین مثنوی از هند و آنچه متعلق بهند است به نیکویی یاد کرده است. امیرخسرو در سائر آثار خود نیز جسته جسته از هند ذکر نموده وخود را ترك هندوستانی خوانده است(۱) به زبانهای دیگر هند آشنایی داشته(۲) و بآنها رغبت نشان داده است. در مقام مقایسه، لهجه دری هند را برلهجه خراسان و ماوراءالنهر رجحان داده است گو اینکه از خراسان نیز کرار آیاد کرده(۳). خسرو ایراد کلمات هندی را در زبان دری نه تنها مجاز دانسته بلکه آنرا مقبول پنداشته است (۲). میدانیم در اشعار گویندگانی مانند منوچهری (الا تا مؤمنان گیرند روزه * الا تا هندوان گیرند لنگهن) علاء الدین جهانسوز (یمینی خصم گرچه رای ورانه بود کردم به گرز خورد سر رای ورانه را) وسنایی (نه در آن معده مخدره میده نه در آن دیده قطره پانی) کلمات هندی بکار رفته اما خسرو کلمات و ترکیبات و تعبیرات هندی به پیمانه وسیع را استعمال کرده است. حتی مصاریع و ابیات هندی را گاه

---

(۱) خسرو تو ترکی و از گوهر سیفی... ترك هندوستانیم من هندوی گویم جواب
شکر مصری ندارم کز عرب گویم سخن.

(۲) من بزبانهای کسان بیشتری کرده ام از طبع شناسا گذری

(۳) خسرو خسته که مانده است به علی در بند - آه اگر زو خبری سوی خراسان نرود

گرنه لشکر نبود انده چو کوه تومرا | باد بر داشته تا خاك خراسان ببرد
ذوق طرب ندانم کز غم کشان عشقم | فضل عرب نجویم کز روستای غورم
... ... | که خراسان بود جهنم سرد

در باره خسرو و مرشدش سلطان المشایخ نظام الدین اولیا صاحب کمالات صوری و مقامات معنوی فرزند احمد دانیال غزنوی متولد در بدائون مرید و خویش جلال الدین سلیمان فرید شکر گنج از نژاد ده فرخشاه کابلی کسیکه نمک را شکر و شکر را نمک می کرد (۱) در کتب تذکره و تراجم سخن ها گفته اند. البته این نکته روشن است که ارادت خسرو تا دقایق اخیر عمر نسبت به مرادش رو به تزاید بود و از فیض انفاس خواجه نصیب برده تا آنجا که محرم اسرار گشته بود در آغاز بسا مثنویها و هم در دیوان مدایحی درحق مرشد خود دارد. شیخ هم برسبیل محبت اورا ترك الله می گفت (۲) و درضمن رباعیی ازخدای خواسته بود ناصرخسرو شود. گویند پیوسته دعا می کرد تاخداوند اورا بسوزسینه خسرو ببخشاید. امیرخسرو از شعرای بختیاری است که ازیکطرف تقریباً تمام آثارش بمارسیده و ازطرف دیگردرزندگی و حتی بعد از وفات موردا حترام و تکریم عارفان، سخن شناسان و موسیقی دانان بوده است. آثار و افکار خسرو درگویندگان بعد از او خاصه درهند اثر بس عمیق گذاشته است. (۳) شعرا و نویسندگان همه از او به نیکی و بزرگی یاد کرده اند و بسا کسان

---

(۱) کان نمك جهان شکر شیخ بحرو بر
آن کز شکر نمك کند و از نمك شکر (بیرم خانان)

(۲) برزبانت چون خطاب بنده تزك الله رفت
دست ترك الله گیر و هم باللهش سپار
چون من مسکین ترادارم همین بس بود
شیخ من بس مهربان و خالقم آمرزگار

(۳) از آن جمله است که داستان مرگ ناگهانی ملا احمد علی مهرکن که ذکرآن را جهانگیر درتزك خود چنین آورده.

در شب پنجشنبه دوازدهم امرعجیب و قضیه غریب رویداد، جمعی از قوالان دهلی سرود در حضور می گفتند و لیدی شاه بروش تقلید سماع *

آخرین کتاب منثور خسرو که در ۶۶ سالگی از تألیف آن فراغت یافته رسائل الاعجاز یا اعجاز خسروی است مشتمل بر پنج رساله در زمینه فن انشاء، اخوانیات وسلطانیات. این رسائل گذشته از اشتمال برمطالب ونکات عمده ادبی حاوی اطلاعات جالب وپرارزش تاریخی است که از خلال آن نیز معلوماتی نسبت بزندگانی شاعر بدست می‌آید.

دیوان پنجم یا نهایة الکمال که شامل آخرین غزلیات، ترجیعات، مراثی و قصائد خسرو است ظاهرآدر اواخر عمرتوسط خودش جمع آوری وتدوین شده است.

امیر خسرو درحین مراجعت بدهلی ازسفر بنگال واوده ازوفات پیر خود آگاهی یافت بمجرد وصول این خبر سراسیمه بسوی دهلی شتافت وسر بر آستان تربت شیخ نهاد وپا ازدربار کشید. آنچه از هستی داشت پابرسر آن نهاد تااینکه درهمان سال ۲۹ ذیقعده ۷۲۵ چشم ازجان فروبست ودر حریم مراد خود بخاك سپرده شد وهمان آرزویش که گفته بود برآورده گشت:

کلامش را نیارم نام گیرم
زهی بخت ارته پایش بمیرم

درتاریخ وفات خسرو گفته اند:

میر خسرو، خسرو ملك سخن
آن محیط فضل ودریای کمال
بلبل دستانسرای بیقرین
طوطی شکر مقال بی مثال
نثر اودلکش تراز ماء معین
نظم او صافی تر از آب زلال
شد عدیم المثل یك تاریخ او
دیگری شد طوطی شکر مقال

خسرو شاعران و مولف ناشناس مجمع الاولیاء

نوشته: محمد صالح پرونتا

نی گلم نی بلبلم نی شمع و نی پروانه ام
عاشق حسن خودم بر حسن خود دیوانه ام

(امیر خسرو)

یمن را با این مطلع پرجذبه و مستانه وش و عارفانه و عاشقانه سخنور بزرگ و نامی بلخ بلبل ترانه سنج خراسان و طوطی نغمه پرداز هندوستان که تواند بود که اشارت بر کریمه احسن تقویم و ناظر بر کرامت مقام والای انسانی بوده باشد گفتار نارسای خویش را آرایش می دهم .

جناب رئیس ! بنا بر معهود آن مطالب و نکاتی را که در نسخهٔ خطی ناشناخته مجمع الاولیاء و مؤلف نامعلوم آن در باره خسرو شاعران آمده است بی کاهش و افزایش عیناء به عرض استحضار این مجمع شریف و دیگر دوستداران به مآثر لطیف وی می رسانم .

ازغزلها و مثنویهای او استقبال و پیروی نموده اند. جامی شاعر بزرگ و علیشیر نوایی سخن سرای ارجمند به بزرگی از او نام برده اند مؤلفان کتب سیرو اخلاق و حتی کتب جغرافیا مانند روضات الجنات اشعار اورا برسبیل استشهاد نقل کرده اند در قرن نهم که هرات عروس مشرق بود به جمع آوری آثار او اهتمام بعمل آمد نسخه های نفیس از آثار خسرو بقلم خطاطان معروف مانند سلطان علی مشهدی با تذهیب و نقاشی استادانی مانند بهزاد استنساخ شده. هرگاه کاتب نسخه خطی خمسه تاشکند که مشتمل بر مثنوی هشت بهشت، خسرو و شیرین و آیینه سکندری همان شمس الدین محمد حافظ شاعر معروف و محبوب باشد نمونه دیگری از بختیاری اوست.

---

*می نمود و این بیت میرخسرو:

هرقوم راست راهی دینی و قبله گاهی*من قبله راست کردیم برسمت کجکلاهی

میانخانه این سرود بود من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم که ملاعلی احمد مهرکن که در فن خود از بی نظیران عصرو عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتگاری قدیم داشت و در ایام خردسالیها که سبق پیش پدر او میخواندم پیش آمده چنین نقل کرد که من از پدر خود شنیده ام که روزی شیخ نظام الدین اولیا کلاهی برگوشه سر نهاده در کنار آب تماشای عبادت و پرستش هندوان می نمودند درین اثنا امیرخسرو حاضر می شود شیخ متوجه شده می فرمایند:

هرقوم راست راهی دینی و قبله گاهی

من قبله راست کردم بر طرف کج کلاهی

امیر بی تأمل مصرع ثانی را میخوانند:

همینکه کلمه آخر مصرع ثانی برز بانش جاری شد حال براو متغیر شد بیخودانه افتاد و جان بحق سپرد.

ص ۸۳ تزک جهانگیری طبع اول نولکشور

«کمر بخدمت سلطان به بند و صوفی باش!»

و از مشرب عشق و محبت چاشنی تمام داشت و صاحب سماع و وجد و حال بود. - شیخ نظام الدین می فرمود: در قیامت هر کسی فخر کند، فخر شد من بسوز سینهٔ این ترک الله یعنی خسرو خواهد بود. - و انشأ سوز و گداز او از سخنان او پیدا است و هو یدا امیر در بعضی مصنفات خود نوشته که اشعار من از پانصد هزار کمتر و از چهارصد هزار بیشتر است و تصانیف آنجناب بسیار است. گویند نود و نه کتاب تصنیف کرده و این همه گشایش به برکت آب دهان سلطان مشایخ باوه چنانکه در نفحات آورده که روزی خسرو صحبت خضر علیه السلام دریافت و التماس نمود که آب دهان مبارک خود در دهان او کند خضر علیه السلام فرمود: این دولت نصیب سعدی شد. امیر خسرو خاطر شکسته بخدمت سلطان مشایخ آمد و صورت حال باز نمود. شیخ آب دهان خود در دهان او انداخت و این رباعی انشأ فرمود:

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست
ملکیت ملک سخن، آن خسرو راست
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست
زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

ببرکت آن اعجوبه شعرأ اولین و آخرین شد و از بی نظیران عالم گشت و در علم موسیقی بی مثل بوده و غزلیات دلکش و رباعیات جان بخش و مقطعات روح افزا و ابیات دل آویز در سرود می بست و بقوالان می آموخت و هرگاه شعری تازه می فرمود اول بنظر سلطان مشایخ گذرانیده بعد از آن شهرت دادی و نسبت به شیخ کمال اعتقاد و اخلاص داشت و شیخ رانسبت به او شفقت بود شیخ در باب او فرمود من از همه بلکه از خود تنگ آیم و از تو تنگ نیایم یکی در خواست کرد که از آن شفقت ها که در حق خسرو داری یکی در کار من کن شیخ فرمود:

چون در این دقایق معدود میسر نیست تا مندرجات مجمع الاولیا را با سایر منابع و مدارک دست داشته در همین زمینه مطابقه و سنجش بنمایم ناچار فقط به نقل آن اکتفا می کنم تحقیق و مقایسهٔ آن را به علاقه مندان محقق وامی گذارم و نخست ترجمه حال او را از باب یازدهم کتاب که در ذکر شعرا است می آورم:

«امیرخسرو بلخی دهلوی قدس سره خسرو الشعرا ملک الفضلا منظور العزیز داور فضلا حجت ظرفا منتظم سلک عرفا تابع دودمان مصطفوی امیرخسرو بلخی دهلوی رحمةالله علیه لقب او یمین الدین است و کنیتش ابوالحسن بوده پدر او که از امرای نواحی بلخ اند بوده و در قصبه پتیالی که بر کنار آب گنگ آباد است متوطن بوده و سه پسر داشته امیرخسرو خورد تر و در سن هشت سالگی بوده که پدرش صیت عظمت و بزرگی سلطان المشایخ شنیده با پسران به ملازمت سلطان آمد و در سلک مریدان آن حضرت انتظام یافت. بعد از آن بوطن اصلی مراجعت کرد و در سن هشتاد و پنج سالگی بدرجه شهادت رسید و پسران بموجب وراثت در اعلی لشکر منتظم شدند. چون مبارک شاه خلجی وفات یافت امیرخسرو بخدمت سلطان المشایخ آمد و بر در نشست و نیت کرد که اگر آنحضرت خود یاد کرده طلبد بروم و الا باز گردم خادم بیرون آمد و گفت ترکی که درین ولا آمده کجاست درون بیاید امیر در درون رفت و سر برزمین نهاد.

و سلطان التفاتها فرموده و گفت: سر بردار که نیک آمدی! و کلاه چهار ترکی و بارانی مرحمت فرمود و در تربیت شد و اشارت نمود تا ریاضت و مجاهدت و عبادت پیش گرفت و چهل سال صوم دهر داشت و برتبهٔ کمال و در درجه ولایت رسید و پنج مرتبه در خواب بحضور موفور السرور سید کاینات علیه الصلواة و التسلیمات مشرف شد و هر شب وقت خواب در تهجد هفت پاره خواندی. صاحب سیرالاولیا گفت: که اگرچه او بظاهر گونه تعلق بملوک می نمود و به عنوان خوش طبعی و ظرافت مشهور بود اما فی الحقیقت از آنها بود که گفته اند که:

در ضمن ترجمه حال شیخ نظام الدین اولیا ملقب به سلطان المشایخ می گوید: «و در دهلی سلطان المشایخ همسایه خانه شیخ نجیب الدین متوکل برادر خرد شیخ فرید گنج شکر در حجره مسجد هلال طشت دار می بودند و بملازمت ایشان آمد و رفت می کردند از برکت صحبت شیخ نجیب الدین متوکل داعیه ملازمت حضرت شیخ فرید گنجشکر پیدا شد و فرط محبت ایشان او را بی آرام ساخت چنانکه نام مبارک ایشان همواره به تسبیح می فرمود بعد از اندک ایام از دهلی توجه به قصبه اجودهن نمود روز پنجشنبه بود وقت پیشین بشرف دولت حضور مشرف گشت هرچند خواست که شرح اشتیاق بر زبان آورد نتوانست حضرت شیخ فرید، درو اثر دهشت دید فرمود - لکل دخیل دهشت. مرحبا خوش آمدی صفا آوردی انشاء الله تعالی از نعمت دینی و دنیوی برخوردار گردی درخدمت و صحبت ایشان می بود تا آنکه بمرتبه کمال و تکمیل رسید و برخصت دهلی مرخص گشت و چون در دهلی آمد کثرت ازدحام خلق دید باشارت غیبی به غیاث پور آمده بخدا مشغول گردید آنجا نیز انبوهی مردم افزود چنانکه امرا و ملوک و فقرا و اهل سلوک را بحضرت ایشان اعتقاد خاص پیدا شد همه بخدمت ایشان به نیاز مندی تمام می آمدند و بیشتری از اهل دول که به فسق و فجور مشهور بودند انابت نمودند و توبه کردند و به صلاح آمدند.

پدر خدمت خواجه ابو الحسن که معروف به خواجه خسرو است یعنی امیر سیف الدین لاچی با پسران بهم اعزالدین علی و حسام الدین احمد و ابوالحسن خسرو مرید گشت و آن امیر سیف الدین پیری بی نظیر و صالح و خدا پرست بوده است»

در پایان ترجمه مذکور است: «ارتحال حضرت سلطان المشایخ روز چهارشنبه هژدهم ربیع الاخر بوده است و عمر مبارک ایشان هفتاد و پنج سال و دران ایام خواجه خسرو همراه سلطان غیاث الدین تغلق

آن قابلیت بیار، و شیخ با او عهد کرده که بی او به بهشت نرود. وقتی برزبان شیخ گذشت: ای خسرو دعا من بگو که بقای تو موقوف است به بقای من و ترا در پهلوی من دفن کنند وقتی که شیخ وفات یافت امیرخسرو حاضر نبود همراه سلطان تغلق به بنگاله رفته بود از استماع این واقعه بی رخصت بدهلی آمد و گریه‌ها کرد و تعزیت‌ها و دیوانگی‌ها کرد ولباس سیاه پوشید و مداوم بر قبر بنشست و گفت ای مسلمانان من که باشم برای چنین پادشاهی ماتم دارم برای خود می‌گریم مرا بعد از شیخ بقائی چندان نیست - وفات او - بعد از شش ماه از بن واقعه هژدهم شوال و بروایتی پس از سه ماه روز چهارشنبه نهم ذی قعده سنه هفتصد و بیست و پنج - بوده و سلطان تغلق شاه بعد از ده ماه از انتقال او وفات یافت وطرف پای شیخ به اندك فاصله مدفون گشت».

صاحب جامع ضمن ترجمه حال نجم الدین حسن بن علاسجزی با خواجه حسن دهلوی چنین نقل می‌کند:

«صاحب تاریخ هند می‌گوید: که در مکارم اخلاق و محامد اوصاف و لطافت وطراوت مجالس و استقامت عقل وروش صوفیه و لزوم قناعت بی‌شبه و پاکیزه و در تجرد و تفرد از علایق دنیوی و خوش بودن وخوش گذرانیدن بی‌اسباب صوری همچو او کم دیده ام و چنان شیرین مجلس و مهذب و مودب بود که راحتی که از مجالست او می‌یافتم از مجالست هیچ کس نمی‌یافتم وهم صاحب تاریخ گوید که سالها مرا با امیرخسرو وخواجه حسن مودت و یگانگی بود، نه ایشان بی صحبت من می‌توانستند بود و نه من بی‌صحبت ایشان و بواسطه من میان هردو استاد چنان رابطه مودت و وداد استحکام یافته بود که بخانه یکدیگر آمد شد کردندی وهم او گوید که از کمال اعتقادی که امیرحسن را بشیخ نظام الدین بود انفاس متبرک شیخ را که در مجالس شنیده بود در چند جلد جمع کرده است و آن را (فوائد الفواد) نام نهاده درین روزگار دربن دیار دستور ارباب ارادت شده -»

درذکر حال مولانا شهاب الدین می‌نویسد :

«او امام نماز شیخ نظام الدین بوده از اولیاست کلام ربانی را لفظ و معنی یادداشت و بحسن جودت قرائت میکرد و بروشی تلاوت مینمود که شنوندگان را همنشین بزم کلیم اللهی میکرد خواجه خسرو به او نهایت اخلاص و اعتقاد داشت در تصانیف خود توصیف او بسیار کرده است این سه بیت از آن جمله است :

چون ازو موج زد کلام احد
نفد البحر قبل ان تنفد
اوچو ابر کرم به فرق جهان
زیرآن چون صدف کشاده دهان
مس من گشته کیمیا ازوی
شمع من یافته ضیا ازوی(۱)

در ترجمه حال خواجه شمس الدین چنین مرقوم است :

او از فضلای وقت بوده است و نسبت خواهرزادگی به امیرخسرو داشت و بمقتضای الولد یشبه الخال مانند امیرمغلوب محبت و اعتقاد واخلاص شیخ نظام الدین اولیا بحدی بوده که دروقت نماز تا سراز جماعت بیرون نه آورده نظربرجمال مبارک سلطان مشایخ نینداختی تحریمه نبستی گوئی بمقتضای این بیت خواجه خسرو عمل نمودی :

---

(۱) (قبر شریف او در دهلی است) دانشمند محترم و محقق پرکار جناب دکتور روان فرهادی نخستین بار مرا توجه داده و عنایتاً وانمودند که این سه بیت در مدیحه مولانا شهاب الدین درپایان مثنوی هشت بهشت امیرخسرو درج است.

در بنگاله بوده است خبر وحشت اثر وفات ... ایشان شنید و از آنجا بدهلی رسید و جامه سیاه کرد و روی گرد آلود خود بمزار پرانوار آن بزرگوار بمالید همدر آن رو ضه متبرکه بماند بعد از سه ماه هم در ان روز چهار شنبه سنه هفتصد وبیست و پنج او نیز بجوار رحمت حق پیوست و مزار او طرف پایان مزار حضرت سلطان المشا یخ است به اندك فاصله و گنبد قبر او از سنگ سرسرسا خته اند».

و در ترجمه حال شیخ برهان الدین غریب چنین آمده: «شیخ برهاالدین غریب رحمة الله علیه از خلفای سلطان مشایخ است صاحب شوق وذوق بود ودر سماع غلوی تمام داشت فضلای زمانه مثل امیر خسرو و امیر حسن و ظرفا وخوش طبعان دیگر اسیر محبت او بودند و شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی وقتی که در شهر می بود بخانهٔ او می بود او را بخدمت پیرخود اعتقاد تمام بوده است در مدت عمر پشت بجانب غیاث پور نکرد چون درد یو گیر رفت برحمت حق پیوست قبر او هما نجاست و برهان پور که شهریست مشهور در هند و سنان بنام شیخ برهان الدین آباد شده است ملوک آنجا معتقد او یند».

در ترجمه حال شیخ کریم الدین سمرقندی می آورد:

«اووزیر سلاطین دیار خود بوده وچون سعادت یار او شد ترك همه گفت روی توجه بجانب هند آورد ودر سلك مرید ان فرید الاولیا گنج شکر انتظام یافت و به نسبت صهارت آن حضرت مشرف گشت و بعد ازوفات شیخ الاسلام به دهلی تشریف ارزانی فرمود و از خدمت نظام الاولیا خلافت یافت امیرخسرو وخواجه حسن پیوسته از صحبت اوخوش دل بودند وضیاءالدین برنی مولفات خود را بنظر اصلاح او می گذرانید چون سلطان مشایخ وفات یافت سلطان محمد تغلق او را شیخ الاسلام دهلی کر دو بخطاب انوار الملکی امتیاز بخشید وفرزندان او خواجه احمد وخواجه نظام الدین از بی نظیر آن وقت و بجمال حسب ونسب آراسته بودند قبور ایشان در دهلی است».

و از او فرزندان ماندند از آن جمله شیخ احمد مهرکن به اوصاف حمیده و فضایل صوریه اتصاف داشت و ولوله محبت و شعشعهٔ عشق همیشه حریف وقت او بود و ازین عالم ناپایدار مردانه رفته گویند در حضور حضرت سلطانی ابو المظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی این بیت امیر خسرو دهلوی خواندند که :

هر قوم راست راهی
دینی و قبله گاهی
من قبله راست کردم
بر سمت کج کلاهی

شیخ احمد مهرکن حاضر بود به مجرد شنیدن این بیت حال برو متغیر گشت و همان دم بعالم باقی شتافت و این واقعه هژدهم محرم الحرام در شروع سال هزار و بیست و نه بوقوع آمده صاحب کلمات الصادقین چنین آورده ـ که استاد من مولانا حسن دهلوی تاریخ وفات او به احسن وجوه گفته :

ای حسن! یاد کن ز پنجه مرگ
زانکه پنجه شمرده ام سالت
فکر رفتن بکن که زود از ود
این سمع میرسد ز دنبالت
هین ببین هین ببین کجا رفتند
پدر و مادر و عم و خالت
نادر عصر خود علی احمد
که نظیری نداشت در حالت

درا ثنای نماز ای جان ، نظر بر قامتت دارم
مگراز قامت خوبت قبول افتد نماز من(۱)

جامع کتاب این داستان را که در دیگر مدارک نیز آمده است در طی ترجمه حال شیخ حسین نقشی چنین می آورد :

« شیخ حسین نقشی از فضائل صوری و کمالات معنوی نصیبه کلی داشت و مشایخ بسیار را ملازمت کرده و خدمت بجا آورده و منافع گرفته در صنعت شعر گوئی عدیم المثل بود هر تمنا کردی که پیش او خواندی به دوام صوری و معنوی رسید و در سنه نهصد و هشتاد و چهار دهم جمادی الاخری وفاتش اتفاق افتاد و بعضی فضلای وقت در تاریخ وفات او گفته اند :

قطب عالم شیخ دین پرور حسین
آنکه بود از فضل مخدوم دیار
راستان را از جمالش آبروی
اولیا را از وجودش افتخار
علم او همدوش تشریف عمل
فعل او همدست حکم کردگار
چون برفت آن عنصر قدسی صفات
سوی جنت زین جهان بی مدار
شد یکی تاریخ شیخ اولیا
گشت دیگر مقتدای روزگار

---

(۱) این بیت امیرخسرو در مدارک موجود ظاهراً بنظر نرسید .

نیز در جواب شعر هندی نوشته فرستاد:

سامری کئی نه ماینون سپو کی نهین تها نو

کهنته نه پوچهی مات ری دمنی ساکن نا نو

که معنی آن اینست که: خانه خسر مقبول نیستی و در خانه پدر جایت نمی دهند و محبوب با تو سخن نمیکند بزعم خود خود را مقبول محبوب می گیری.

حال شیخ نظام الدین اولیا مسرور شد امیر خسرو را پیش شیخ ابوعلی قلندر فرستاد و طلب عفو نمود امیر بخدمت او آمد و غزلهای رنگین در مقامات دلفریب برخواند که حضرت شیخ خوش وقت شد و گریه اش درگرفت امیرخسرو بهمراه شیخ نیز بگریه در آمد شیخ فرمود که من فهمیده گریه کردم گریه تو از چیست؟ امیر گفت گریه من از آن است که هیچ نشنیدم شیخ را وقت خوش شد فرمود: خسرو! چه میخواهی بخواه که در درجه قبول خواهد افتاد امیر گفت: حضرتم! حال پیر من عنایت شود، حضرت فرمود که خسرو! چشم بپوش، پوشید درگاه الهی را مشاهده کرد که انبیا و اولیا حاضرند شیخ گفت: خسرو! هیچ جا پیر خود را هم دیدی؟ گفت نی، فرمود که: حال پیرترا بود ادم، در حال دید که سلطان و مقربان حاضرند بخوشحالی تمام برگشت، سلطان حال خود را بازیافته بود امیر قصه را باز گفت . . . گویند:

رفت در حالت سماع وازان

هیچ دیگر نگشت احوالت

سال تاریخش ازعرب جستم

قال لی ماهی هوالحالت »

در طی ترجمهٔ حال شیخ شرف الدین پانی پتی ــ ابوعلی قلندر ــ جامع کتاب چنین گوید :

« گویند که شبی نماز سلطان المشایخ قضا شده بود ، ازین وامیعایت غمگین و اندوهناك نشده این دوسره ؟ (۱) بخدمت شیخ ابوعلی نوشته فرستادند :

اج نه سوتی کهنه سون آنکه مری مرجای

جای بچهه دها کتون کورین بهای

شعر هندی بابین مضمون که : « امشب با محبوب خود خواب نکرده ام بدن من خامیازه فراق می آورد از آنها که محبوب ایشان را نمی خواهد بپرسید که شمار امشب چون می گذرد » بشیخ شرف الدین ابوعلی قلندر گفته فرستاد یعنی یک نماز من قضا شد این همه حالت اندوه و غم به من می گذرد شما که همیشه نماز نمیخوانید حال شما چونست ؟ شیخ شرف الدین

(۱) در متن اصل همین کلمه (دوسره؟) مسطور است که مفهوم نشد .

سخن از هند
در دیوان امیر خسرو بلخی

از: دکتور سید مخدوم رهین

فرهنگ سرزمین ما از آغاز قرن پنجم هجری همعنان با فاتحان مسلمان که از دیار ما راهی کشور پهناور هند شدند، پا بدان مرز و بوم گذاشت در دوران فرمانروائی خانواده هائی چون غزنویان، غوریان لودیان، سوریان و جغتائیان که فرزندان و زادگان سرزمین ما بودند مراحل رشد و تکامل را پیمود و از آمیزش فرهنگ ما و فرهنگ هندیان یعنی دو فرهنگ عمیق و استوار و کهن مفاخر و مآثر ارجمند بی نظیری ایجاد شد. بزرگان دین و دانش، مردان شریعت و طریقت و هنرمندان بسیاری در طول قرون متمادی یعنی از قرن ۵ هجری - یازدهم میلادی تا اواخر قرن ۱۳ هجری - نزدهم میلادی از خراسان به هند رفتند و زمینه فراخی برای عرضهٔ نبوغ خویش یافتند. هند و هندیان این پیامبران دانش و ادب را بیگانه نپنداشتند و آنان را به آغوش باز پذیرفتند. دو ملت کهنسال و فرهیخته از نزدیکی هم فیض ها بردند و در طریق تحقیق به اوج کرامت انسانی و فضایل مردمی راه جستند. در این میان هر بزرگ مردی که از خراسان به هند می رفت و در آن دیار در میان دوستان هند و مسلمان خود می زیست و به خلاقیت علمی و هنری و ادبی می پرداخت بیش و کم تاثیراتی هم از زندگی بومیان و سنت ها و

سبب آزار شیخ از سلطان المشایخ آن بود که: «روزی امیر حسن دهلوی
که از خادمان حضرت سلطان بود، به ملازمت شیخ آمد، شیخ فرمود که آن
طباخ شما چه می‌کند؟ گفت: خادمان را می‌پزد. بر مزاج شیخ گران آمد و سبب
تغیر وقت سلطان گشت و امیر خسرو سبب اصلاح گردید چنانکه
گذشت.»

از آنجا که در بعضی تذکره‌ها مذکور است که امیر خسرو
در دره غوربند ولایت پروان — از شبستان عدم به شهرستان وجود
ظهور نموده و زادگاه پدری این کمترین از آن دره تا داب و بادام ستان
معروف می‌باشد و در روزگار دیرینه راه گذار و کاروان رو از بین
گذرگاه بلاد غور و بگفته بیهقی مورخ مشهور غزنویان غور و بلخ
بوده است بنا بر آن در ختم مقال این بیت او را که می
توان چند گونه تعبیر نمود، نیز که او مناسب حال خود می‌خوانم:

ذوق خرد نجویم از غمکشان عشقم!
فضل عرب ندانم کز روستای غورم!

برهمنان پیشوایان مذهبی و علمای روحانی و آموزگاران کتب دینی هندوان و در سلسله مراتب طبقاتی جامعهٔ هند و طبقهٔ ممتاز و برگزیده بودند. ایشان در جامعهٔ هند و قشر بالاترین بودند و رسوم و سنت های آنان متمایز از دیگران بود و همواره در حفظ این نفوس اصالت کوشا بودند. ادارهٔ معابد و پرستشگاه‌ها و ارشاد مردم و رهبری مذهبی اجتماع بدست این گروه بود و به صوابدید ایشان سلاطین و زمامداران هند پرستشگاه ها و معابد با شکوه بنا میکردند.

امیر خسرو می‌فرماید:

چون جان دهم از خاک من ای میر ولایت
بتخانه بر آری که دلم برهمنی شد

(۱۶۱)

ای برهمن بارده ردکردهٔ اسلام را
یا چو من گمراه را در پیش بت هم بار نیست؟

(۶۳)

در ادب ماسابقهٔ انتساب بت به هندوستان و به برهمنان و انتساب برهمنان به هندوستان به قرن چهارم و پنجم هجری می‌رسد. رودکی گوید:

دل خسته و بستهٔ مسلسل موئی است
خون گشته و کشتهٔ بت هندوئی است (۱)

---

(۱) احوال و آثار رودکی ـ سعید نفیسی – ۵۱۳

رسوم هندوان و سرزمین افسانه یی هند در آثارش به ظهور می رسید .

از دیوان قدیم‌ترین شاعر بزرگ زبان دری در هند مسعود سعد سلمان تا دیوان امیر خسرو که او را سعدی هندوستان لقب داده اند وآثار شاعران بعدی زبان دری در هند که شمارهٔ آنان سخت بسیار است هریک به پیمانه های مختلفی خصوصیات زندگی هندوان و دیار هند را انعکاس نموده است . درین مقال انعکاس خصوصیات دیار هند و زندگی هندوان را در دیوان غزلیات امیرخسرو بررسی می کنیم و این بررسی مطالبی را پیرامون تاثیر دیانت و عرف و عادات هندوان ، نحوهٔ استعمال کلمهٔ هندو ، اماکن و کلمات هندی و جز اینها را در بر خواهد داشت .

تجلی دیانت و مسایل مذهبی هندوان و برهمنان ایشان بیشتر از سایر رسوم و سنت های آنان در دیوان امیر خسرو بچشم می خورد . او بیشتر از بت با ملازمت با هندو و برهمن یاد می کند و ما می دانیم که بت های هندوان عبارتند از اشکال ارباب انواع (برهما ، شیوا ، ویشنو) و تجسمات آنها بصور گوناگون .

ببرد حسن بتان دینم ای مسلمانان

چو هندوان پس ازین بت پرست خواهم بود

۳۰۰

احترام و خشوع وخضوع هندوان را در برابر اشکال مذهبی در این دو بیت نیز می توان یافت :

چشم خسرو نتوان بست که در خواب مبین

منع هندو نتوان کرد که صورت مپرست

* * *

۸۴

برهمن را بت اندر خانه باشد من بتر زویم

که بت پوشیده در جان من بدکیش می باشد

۱۳۸

دیگر از عادات هندوان که در این دیوان بچشم می‌خورد رسم خود سوزی و ستی است. این سنت هندوان کم و بیش در سایر آثار ما نیز منعکس شده است. یکی از قدیم ترین مآخذ اسلامی که اشاره به رسم خود سوزی درمیان هندوان دارد کتاب عجایب هند اثر ناخدا شهریار است که یکجا داستان امیری را که بخاطر طوطی خویش خود را به‌آتش افگند و ندیمان و یاران او نیز به تبعیت از و خود را سوزانیدند و داستان دو مرد که در گودالی آتش افروختند و بدرون آتش رفتند و جان دادند و روایتی دیگر در همین کتاب که میگوید در بلاد هند علیا رسم سوزانیدن پیر مردان و پیرزنان باقی است. (۱)

امیر خسرو می‌فرماید:

هندوان را زنده سوزند این چنین مرده مسوز

بنده خسرو را که ترك است آخر و هندوی تست

دیوان ۶۹

پیش تو بگو کای بت سوزند چو هندویم

بر آینه ریز آنگه خاکستر هندویت

(۶۱)

و رسم سوزانیدن اجساد مردگان درمیان هندوان که رسمی کهن درمیان آن قوم است.

امیر خسرو گوید:

هندوی شب مرد و خورشید آتشی

از برای سوز آن هندو نمود

(۲۴۵)

---

(۱) عجایب هند ص ۹۲، ۹۳، ۱۲۳

عنصری راست:

کند حسام تورا سقف تهی بلادالروم
چنانکه کشور هند از برهمن وجیپال

دیوان ۱۲۶

فردوسی گوید:

بیامد بر پادشا چنگ زن خرامان بسان بت برهمن

شهنامه مسکو ۷- ۳۵۲

وزخوب غلامان همه خراسان
چون بتکدهٔ هندو چینستان است

ناصرخسرو ۱۲

مسعودی در مروج الذهب گوید: هندوان برهمنان را بزرگ میدارند و بالاترین و نجیب‌ترین طبقه از هندوان ایشان اند. گوشت نمی خورند و مردان و زنان شان نخ زردی بگردن خود می آویزند تا از سایر هندوان متمایز باشند.(۱)

مسعود سعد قدیم‌ترین شاعر پارسی زبان دری در هند نیز گفته است:

برهمنی که بزنار بود نازش او
زبیم تیغ تومی بگسلد زتن زنار

دیوان ۱۹۳

و استعاره به زنار برهمنان درین بیت امیرخسرو نیز رفته است:

از چوتوهندوی کافر کیش گل‌چهره است رنگ
گل به هندوستان بود چون برهمن زنار دار

---

(۱) مروج الذهب ۱- ۱۱

سخن رفته است . در آثار البلاد آمده است که بت سومنات را با اعدال مقناطیسی طوری ساخته بودند که در فضای پرستشگاه بطور معلق ایستاده بود، بدون اینکه از پائین یا پهلو به چیزی تماس داشته باشد و یا از بالا بچیزی آویخته باشد و هر کس که آنرا در هوا معلق می‌دید بحیرت می‌افتاد (۱)

در عجائب المخلوقات آمده است که چون سلطان خراسان، سومنات را فتح کرد و خواست بت بزرگ آن را بشکند، «هندوان آن را بخروار زر می‌خریدند، نفروخت و سلطان تبری برداشت بدست خویش بر کند که بر آسیابی زر بن نشانده بودند و آنرا به غزنین آورد و گفت: پدر من بت فروش بود که من بت بفروشم و آن سنگ را در عتبهٔ مدرسه افگند به غزنین تا قدم بر آن می‌نهند و این منات را به سو نسبت کنند.» (۲) خرابه های معبد سومنات هنوز هم در گجرات پا برجاست. (۳) و بت سومنات پس از شکستن و معبد آن پس از ویرانگی در زبان اهل ادب همچنان مشهور و متداول ماند.

امیر خسرو گوید:

بت پرستان گرز تو آگه شوند
یاد نارند از بتان سومنـــات
(۹۱)

ما چو هند وی سومنات بعشق
بت پرستیم و دل برهمن ماست
(۱۲۰)

---

(۱) آثار البلاد قزوینی ص ۹۵
(۲) عجایب المخلوقات ـ تصحیح دکتور منوچهر ستوده ۲۴۳
(۳) یاد داشت های قزوینی ـ۵ـ ۱۶۸

چون کافرانم کشت غم چون هندوانم سوخت هجر
یارب چه بودی کامدی زان نامسلمان نامه یی
(۵۲۰)

واما رسم سیی آن بود که زن را پس از مرگ شوهرش با جنازهٔ شوهر می‌سوزانیدند واین کار را کفارهٔ گناهان ورمز وفاداری و پایداری زن درعشق نسبت به مرد میدانستند :

دعوی عشق کرده ای خسرو ببایدت
چون هندوان درآتش غم زنده سوختن
(۳۷۹)

مردن از دوستی ای دوست ز هندو آموز
زنده درآتش سوزان شدن آسان نبود
(۲۲۷)

عاشقان درروش خویش مسلمان نشوند
که نه درسوختن خویش چو هندو باشند
(۲۳۲)

میدانیم که این رسم وحشتناک درسال ۱۸۲۹ در هندوستان ملغی وممنوع قرار داده شد.

شهرت واهمیت بتخانهٔ بزرگ سومنات دردیوان امیر خسرو نیز منعکس شده است. این سومنات از بتخانه‌های بزرگ هند جنوبی بود وبا سایر بتخانه های گجرات درقرن دهم میلادی (چهارم هجری) درغزوات وفتوحات سلطان بزرگ خراسان محمود غزنوی ازمیان رفت وذکر آن درآثار گوناگون اسلامی اعم ازعربی ودری از دواوین شعر تاکتب تاریخ راه یافته واز عجایب وغرایب وزیبائی وشکوه آن

امیر خسرو گوید :

شکل دل بردن که تو داری نباشد دلبری را
خواب بندی‌های چشمت کم بود جادوگری را
آه پنهانی خود خوردن که خسرو راست زان بت
بوالعجب ترزین فرو بردن که یارد خنجری را؟
مرا چو موی سرت ساخت چشم جادویت
که موی سر ز پی جادوئی بکار آید

۲۹۲

اشارت دیگر به رسم رنگ کردن جبین نزد هندوان است که آیینی قدیمی است بدینگونه که مواد معطری همچون صندل و زعفران را با خاکستر جسد سوخته مردگان و سرگین گاو مقدس یکجا نموده از آن رنگی می‌ساخته‌اند و از این رنگ برای گذاشتن نقوش بر اعضای بدن استفاده می‌کردند. بعضی از برهمنان خط عمودی مستقیمی از بالای پیشانی تا روی بینی رسم می‌کنند. برخی دیگر سایر اعضا مانند گردن و سینه و شکم و بازوها را با معجون مذکور نقش و نگار می‌کنند. (۱) و مانند این معنی را در شعر عنصری که خطاب به سلطان خراسان محمود غزنوی گفته می‌بینیم :

نگارد به هندوستان زعفران کس
از آن کس کشان زعفران بود زیور
از یراکه‌شان باشد از هیبت تو
همه ساله بی زعفران رخ مزعفر

(۱) سرزمین هند ۲۹۰

انواع گوناگون جادوگری و سحر و افسون چنانکه می دانیم سابقه کهن و وسیعی در هند دارد و حتی اصطلاح منتر که میان ما نیز متداول است از کلمهٔ منترم Mantram سانسکریت است که معنی آن ورد و کلمهٔ سحرانگیز یا افسون است. هندوان حتی خدایانی چون برهما، وشنو و شیوا و نیز سبا را به همگانه را مطیع و فرمانبردار جادوگران می دانسته اند. عدهٔ زیادی از برهمنان بدانستن سحر و جادوگری شهرت داشته اند. مهمترین کتاب در باب جادوگری نزد هندوان ودای چهارم است که به آن اتروادا می گویند. برهمنان این کتاب را مخفی نگه می دارند و آن را در دسترس نامحرمان قرار نمی دهند. (۱)

انتساب جادو و افسون و چشم بندي به هندوان در ادب ما پیشینهٔ کهن دارد و در آثار گوناگون ما کردارها و شگفتی اعمال این گروه بچشم می خورد.

ناصرخسرو گوید:

ره هندوان سوی نیرنگ و افسون

ره رو میان زی حساب است والحان

دیوان ۳۱۹

در کتاب عجایب هند وصف جادوگرانی آمده که نهنگ های دریا را به افسون می کشند و وصف کاهانی که در صحرا دائره ئی رسم میکنند و پرندگان از هوا بدرون آن دائره می افتند. (۲)

ابن بطوطه نیز در بارهٔ جادوگران و ساحران هندي به تفصیل سخن می راند تا آنجا که ابن جهانگرد دانشمند از هول اعمال عجیب و غریب آنان تب می کند و به بالین بیماری می افتد (۳)

---

(۱) سرزمین هند - علی اصغر حکمت ۳۰۹-۳۱۲

(۲) عجایب هند ۸۲-۸۳

(۳) سفرنامه ابن بطوطه ۵۶۵-۵۶۷

کجک بفتح اول و ثانی آهنی باشد سر کج و دسته دار که فیلبانان بر آن فیل را هر طرف که خواهند برند و آن به منزلهٔ عنان است.
(برهان قاطع)

استفاده از چتر نزد سلاطین بیشتر کشورها در مراسم خاص معمول بود ولی امرای هندی بیش از همه چتر استعمال می‌نمودند.
ابن بطوطه گوید: امیر در هندوستان با چتری که بر روی سرش می افرازند شناخته می‌شود. چتر همان است که در مصر قبه وطیر نامیده می‌شود و فقط در روزهای عید برسر سلطان می‌افرازند، اما در هندوستان و چین در سفر و حضر همواره برفراز سر سلطان است.(۱)
امیر خسرو گوید:

ای آنکه تمام همچو ماهی
با زلف تو چتر پادشاهی

(۵۳۰)

(۱) سفر نامه ۵۳–۳۶۴
در شاهنامهٔ فردوسی در موارد متعددی چتر هندی بکار رفته و نشان می‌دهد که صنعت چترسازی در هند کثرت استعمال آن در آن جا شهرت داشته است:

یکی چتر هندی بسر بر بپای بسی مردم از دنبر و مرغ و مای
شاهنامه چاپ مسکو ۳–۲۳۸

یکی چتر هندی برآمد ز دور ز هر سو گرفته سواران تور
۲۶–۵

بیاراسته چتر هندی به زر بدو بافته چند گونه گهر
۲۰۷–۸

ابا ژنده پیلان و زنگ و درای یکی چتر هندی بسر بر بپای
۳۳۲–۷

همه ویژه با گوهر و سیم و زر یکی چتر هندی ز طاوس نر
۳۳۲–۷

امیرخسرو گوید :

از ناصیهٔ ما نشود خاك درش دور
چون صندل بت برهمنان را زجبین ها
(۲۲)

نکتهٔ دیگر درباب احترام واجلال هندوان وبرهمنان ایشان نسبت به خورشید است، هندوان هنگام طلوع وغروب این جرم فروزان فلکی، به نیایش دربرابر آن می‌پردازند. امیرخسرو می‌فرماید :

برهمنان که پرستند آفتاب فلک را
مگر که هندوی ما راندیده اند زمانی
(۳۱٦)

واشاره به گوش سوراخ کردن هندوان است. این سوراخ کردن گوش نزد هندوان چه مرد وچه زن برای بکار بردن گوشواره های قیمتی معمولی بوده است :

گوش هندو پاره باشد ورمنم هندوی تو
پاره کن گوش ومکن پاره دل هندوی خویش
(۳۵۰)

از طرفی یکی ازمعانی کلمهٔ هندودر زبان دری «دربان وغلام» است درین صورت امکان دارد که کلمهٔ هندوی دوم در مصراع اول بهمین معنی بکار گرفته شده باشد که آن نیز با سوراخ گوش وحلقه بی‌مناسبت نیست، در ابیات خمسه امیرخسرو اکثر هند و بمعنی خدمتگار بکار رفته است. ودرین بیت که ابر را به پیل و برق را بزرین کجک تشبیه نموده رسم هندی بچشم می‌خورد :

گوئی که ابراندر فلک پیل است آن بی‌هیچ شک
وان پیل را زرین کجک برسر نگونسار آمده
(۵۰٦)

اگر بصورت اضافهٔ ملکی مد نظر باشد اشاره به خال پیشانی هندوان است که به هندی «تیلک» و «تیکا» و به اصطلاح مذهبی به آن Pottu گفته اند و آن خال گردی است برنگ سرخ یا سیاه یا زرد که درست درمیان دو ابرو می گذارند. (۱)

امیر خسرو گوید:

یارب که چه ظلم است آن یارب که چه داغ است این
برجان مسلمانان از هندوی خال تو
(۳۸۷)

هندوی خال مبارك برخت مقبل شد
گشت پرویز که درسلك تو لالائی هست
(۸۳)

دیگر تشبیه چشم است به هندو که وجه شبه دران نیز آشکار است:

خسرو ادب چه جوئی ازچشم مست شوخش
هندو چومست باشد ازوی ادب نیاید
(۲۶۱)

تشنهٔ خون مسلمان است چشم کافرت
گر مسلمانی تو کافر گفت آن هندو مکن
(۳۷۱)

(۱) سرزمین هند ۲۹۰

چتر عنبروش کن از گیسو که سلطان منی
ترك لشکر کش کن ازمژگان که خاقان منی
(۵۴۹)

به گرما از سواد چشم من کن
سیه چتر خود ای سلطان دل ها
(۲۱۳)

و اشاره به طوطی و نسبتی که با هندوستان دارد:

مرغ دل آشیانه بزلف تومی کند
چون طوطیی که میل به هندوستان کند
(۲۸۰)

وآنجا که خط عارض را به هندوی پشت خم تشبیه می کند :

آن خط غبار بر عذارت   چون هندوی پشت خم نشسته
(۵۰۳)

یاد آور مرتاضان و ریاضت کشان و جوکیان صاحبدل هندوست که با انقطاع از آلایش زندگی مادی و پرداختن به ریاضت های سخت واعمال شاق بدنی وجسمانی راه به روح مطلق می برند و مراتب کمال روحانی رادر می یابند .

بخش دیگر را مواردی تشکیل می دهد که هندو به عنوان مشبه به قرار گرفته: هندوی خال را هم به صورت اضافه تشبیهی می توان استنباط کرد وهم بصورت اضافهٔ اختصاصی. اگر به صورت اضافه تشبیهی در نظر بگیریم خال به هندو تشبیه شده و وجه شبه روشن است و اما

زبهر دیدن هندوستان زلف تو هرشب
بیا ببین که زسیلاب چشمم آب درآید
(۲۸۳)

چو زلف کافر هندو نژادت
ز هندستان سپاهی برنیاید
(۱۷۹)

گاهی هم از کلمهٔ هندو معنی مجازی را در نظر دارد :

رخت وجود من همه غارت فتنه گشت تا
هندوی طرهٔ توام رهزن خوردو خواب شد
(۱۹۵)

هندوی سنبل توچه دزد دلاور است
کوشب بروشنائی مهتاب می‌رود
(۲۷۲)

زان غمزه عزم کین مکن تاراج عقل‌ودین مکن
تاراج دین تلقین مکن آن هندوی بی باك را
(۲۲)

گاهی هم کلمهٔ هندو در ادب ما بمعنی مجازی پاسبان و نگهبان وغلام بکار رفته است .خاقانی گوید :

این است همان درگه کوراز شهان بودی
دیلم ملک بابل هندو شه ترکستان (۱)

---

(۱) دیوان خاقانی - تصحیح سید ضیاءالدین سجادی ۳۵۹

از شبروان کویت هرگوشه یی وآهی
وزهندوان چشمت هرغمزه درکمینی
(۵۵۷)

گاهی هم مشبه به شب است و وجه شبه دران آشکار :

هندوی شب مرد وخورشید آتشی
از برای سوز آن هندو نمود
(۲۴۵)

از چه شب حامل چه زاید جز پریشانی به عمر
هندوی شب حامل وزلف پریشان زاده شد
(۲۱۴)

دیگر تشبیه زلف است به هندو که وجه شبه دران نیز واضح است :

زلف اورا سر بسر عالم به موئی بسته شد
هندوئی را بین کزین سان ترکتازی می کند
(۲۰۹)

عاشقان جان نثار اوکردند
زلف هندوش یک بیک برچید
(۳۰۷)

ورزلف توصد جور کند بردل عاشق
ای ترك بدان هندوی کافر چه کند کس
(۳۴۴)

وآنجا که خرسن گیسو را به هندوستان وبه سپاهی برآمده از هندوستان تشبیه می کند :

پیشینهٔ استعمال این کلمه در آثار زبان دری تا قرن پنجم هجری می رسد. ناصر خسرو گوید :

درین خانه‌چها رستت مخالف

کشیده هریکی برتو کتاره

(۳۹۴)

امیر معزی از انتساب آن به هندوان نیز یاد می کند :

از بیم بدست هندو و دیلم

بی بیم شود کتاره وزوبین

دیوان ۵۹۱

و کلمهٔ بلارك در بین بیت امیرخسرو :

غمزه‌مزن کان‌خیال تا بجگرها نشست

تیغ بلارك دمید وای که بر سینه‌ها

(۵۹۱)

این بلارك نوعی شمشیر فولادین جوهردار و بران هندی بوده است و بقول صاحب آداب الحرب بهتر و گوهردارتر و برنده تر از همه انواع تیغ های هندی باشد و در هیچ ولایت این تیغ نباشد مگر در سر زمین

و امیر خسرو گوید :

کس متصور نمی شود که چو خسرو

هندوی آن چشم ترکتا ز نباشد

(۲۵۵)

برزم اندر دلیرو پهلوان و ترك هندویش

چه پایان وچه پیران وچه دستان وچه زال زر

(۵۸۹)

گاهی هم کلمات هندی بکار می برد مانند کلمهٔ کنه - چاق و درشت هیکل و گنده :

چون موی شد از فکر میانت تن خسرو

تا همچو رقیبت خنك و کته نباشد

(۱٦۰)

و یا کلمهٔ کاره درین بیت :

سر آن دو چشم گردم که چو هندوان چالاك

همه راز نوك مژگان زده برجگر کتاره

۵۱۱

کتاره نوعی شمشیر کوتاه است که هندوان در جنگ ها بکار می برده اند.(۱)

(۱) آداب الحرب ۲٦۰

واشاره به محبوب هندوی شاعر:

هندوی مرا کشتن ترکانه ببینید

زو سینهٔ من چون بت و بتخانه ببینید

(۱۵۴)

وآنجا که با مطلع:

ای دهلی وای بتان ساده

یک بسته ور سته کج نهاده

خوبرویان دهلوی و هندوبچگان زیبا را وصف می‌کند (۱)

واظهار ملالتی در آن هنگام که از شهر دهلی بیرون می‌رود در این بیت:

از آن خسرو زدهلی رفت بیرون

که ملک هندوئی سلطان نخواهد

(۱۷۴)

---

(۱) خون خورد نشان به آشکاری است — گرچه به نهان خورند باده

فرسان نکنند از آنکه هستند — از غایت ناز نامراده

جائی که به ده کنند گلگشت — در کوچه دمد گل پیاده

خورشیدپرست شد دل ما — زین هندوکان شوخ ساده

ند سرا خراب و سرمست — هندوبچگان پاکزاده

هندوستان (۱) باید گفت که تیغ هندی حتی درقدیمترین آثار زبان دری شهرت داشته ودرآثار منظوم زبان دری تا اوایل قرن ششم، بیش از یکصد و بیست بار از تیغ و شمشیر و خنجر هندی یاد شده که خود قرینه یی است دال بر نزدیکی و دوستی میان دو ملت افغانستان و هند که از روزگاری کهن با هم روابط گوناگون و از جمله رابطهٔ بازرگانی داشته اند و انواع تیغ ها و خنجرهای ساخت هند در بازارهای شهرهای مهم ما عرضه می شد.

شهرت تیغ هندی به ادب عربی نیز سرایت کرده است، فرزدق گوید:

كذاك سيوف الهند تنبو ظباتها
ويقطعن أحيانا مناط القلائد (۲)

اشاره به خوبرویان هندی مورد علاقهٔ شاعر و اماکن آن دیار بخش دیگری از تأثیرات هندو مردم آنجا را برو می نمایاند:

مه غلام اوست ار در پیش یوسف سجده کرد
او بدهلی زاد اگر یوسف به کنعان زاده شد

(۲۱۳)

---

(۱) همان کتاب ۲۶۱
(۲) لطائف المعارف ۱۶۶

از سر بنه این نخوت کاوسی را
بگذار به‌جبرئیل طاوسی را
اکنون همه‌صوفیان فردوسی را
بازآر ودگر گاومخوان طوسی را (۱)

نکته دیگر در باب تاثیر اقلیم هند بر دیوان شاعر است. ذکر مکرر باران در دیوان او یادآور باران های موسمی هند است بنام برسات که از اواخر ماه جوزا آغاز می‌شود و در ین فصل باران های تند که با برق و تندر همراه است باریدن می گیرد و مقدار آن در بعضی نواحی به بیش از هشتاد انچ می رسد. در چنین محیطی است که امیرخسرو در زیر باران با دلدارش بوداع می‌ایستد و شاعرو دلدار او و ابر آسمان هریک جدا جدا به گریه می‌پردازند: (۲)

فصل نوروز که‌آورد طرب بر همه خلق
چشم بدروز مرا موسم باران آورد
(۲۴۳)
گریهٔ خسرو چونگه کرد گفت
خانه‌روم باز که باران رسید
(۲۵۶)

---

(۱) لغتنامه دهخدا-۳-حرف گاف.

(۲) ابر می بارد و من می‌شوم از یار جدا
چون کنم دل به‌چنین روز ز دلدار جدا
ابر و باران ومن و یار ستاده بوداع
من جدا گریه کنان ابر جدا یار جدا

با توجه به زندگینامهٔ امیرخسرو شاید این بیت مربوط بزمانی است که غیاث الدین بلبن درگذشت ودرباریان برخلاف وصیت وی نواسه اش کیقباد پسر بغراخان را بر تخت نشانیدند. کیقباد شاعر را بدربار طلبید لیکن چون زمام امور در دست نظام الدین بود و او میانهٔ خوبی با شاعر نداشت امیرخسرو از پذیرفتن آن امتناع نمود و با خان جهان که یکی از امرای دولت بود به اود رفت و شاید هم بیت مذکور مربوط بزمان خروج او از دهلی ورفتن به پتیالی متعاقب مرگ سلطان غیاث الدین است. (۱)

اشارت دیگری به خصیصهٔ مردم ملتان است :

صنع یزدان شد چنان از دیدهٔ عیبش مبین
حسن در زنگ وحبش چون عقل در ملتان وغور
(۳۳۰)

اینگونه اشتهار مردم شهری به صفت خاص ازقدیم درادب ما معمول است ، از جمله ترکیب گاو طوس درادب دری که درقدیم مثلی سایر بوده است و از آن ساده لوحی و کم عقلی اهل طوس را اراده می کردند. آورده اند که وقتی هارون الرشید به شهرطوس رسید ، مردم طوس گفتند مکه رابشهر ما فرست تا زیارت او کنیم ابن هیاد شاعر در هجوخواجه نظام الدین الملک طوسی بهمین مثل اشاره نموده گوید : الدهر کالدولاب لیس یدور الا بالبقر . و خواجهٔ بزرگ نظام الملک خوددر زیررقعهٔ یکی از نارندان دولت که دست به اختلاس جامه های پشمینه سرکاری زده بود نوشت :

---

(۱) شعرالعجم ـ علامه شبلی نعمانی ـ ترجمهٔ فخرداعی گیلانی ۲ ـ ۸۳ و ۸۴

مقایسهٔ شیرین و خسرو
با خسرو و شیرین

از : محمد عثمان صدقی

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
کز هر زبان که میشنوی نامکرر ست

عشق و عاشقی کششی است که از هنگام ظهور بشریت برین کرهٔ خاکی با آدمی همراه بوده است. از آن وقت تا کنون ملیونها سال سپری شده و ملیونها عاشق و معشوق بسویه های متفاوت عرض وجود کرده اند. ایشان با شور و نوائی که دلها را به تپش می آورد فضای زندگی خود را پر کردند و رفتند و ناله های شور انگیز شان خاموش شد و گرد فراموشی آنها را ناپدید ساخت. اما از جملهٔ ایشان عدهٔ خاصی بودند که جاویدان گشتند و داستان های عشق شان نسل به نسل انتقال کرد تا بما رسید. کیفیت راز و نیاز و نفوذ عاشقی آنها بقدری برعواطف و احساس لطیف موثر افتاده که نامهای شانرا سمبول عشق و زیبائی ساخته.

دوستان مستند و باران می چکد
همچنان خیزان فرا بیرون رویم
(۳۱۶)

آب چشمم روز عید از آستانش بازداشت
بازدارد از صلوة عیدی که در باران بود
(۲۱۳)

سیل اشکم چون خیالش دید در دل جا گرفت
روز باران کس نخواهد کز پناهی بگذرد
(۲۱۲)

پیش رفته است آب چشم خسرو از بهر وداع
ابر بارانی است در ره تنگ برابرش مکن
(۳۷۱)

آخرین نکته درباب نزاع های مذهبی و کشاکش هائی درین امر درجامعهٔ آن زمان است :

غازیی از پی دین برهمنی را می کشت
گفت کز بهر سری ترک صنم نتوان گفت
(۸۲)

غازی پیر کند ریش بخون سرخ ومنم
مفسد پیر وخضابم می چون گلنار است
(۸۲)

چنانکه مثنوی نه سپهر امیرخسرو شاهد است وی به ستایش زیبائی طبیعی و بزرگی فرهنگ هند پرداخته است . در مثنوی قران السعدین مزایای زندگانی هند و شهرهای آنرا می ستاید . و این همه در نشرات و مقالات علمی جداگانه مورد بحث آمده است درین مقاله بیشتر به غزلیات امیرخسرو ازین جهت توجه کردیم .

نظامی، مجموعه از مثنویات خود ترتیب بدهند وخود را با نظامی در ترازو بگذارند. یکی از برجسته ترین این شعرا امیرخسرو شاعر بزرگ بلخی است که من بمناسبت یادبود آن امیر نامور بلخ محض شیرین و خسرو او را باخسرو و شیرین نظامی مطرح کرده بمقایسه می گذارم:

نکته که نباید ناگفته گذاشت اینست که زبان دری بمانند دین اسلام توسط سلطان محمود غزنوی بهندوستان معرفی شد، سلسله های شاهان افغانی در هند درحفظ و انکشاف زبان سعی بلیغ داشتند، علما، شعرا و ادبا را تشویق میکردند و می پروردند. امپراطوران مغلی نیز از ایشان پیروی کردند. در اثرمساعی ایشان و استعداد قابل وصف مردم هند آثار گرانبهایی در زبان دری بوجود آمد. از جمله شعرا و ادبای بزرگ یکی هم امیرخسرو بلخی است در دورهٔ سلاطین تغلقیه و خلجی افغان.

در ینجا سوالیکه فوراً بذهن خطور میکند اینست که امیرخسرو بآن نبوغ و احاطه وقدرتیکه در سرودن انواع و اقسام شعر داشته و از حیث فضل ودانش گوی سبقت از همعصران ربوده بود چرا داستان دیگرا انتخاب نکرد وچرا بعد از یکصد و بیست و اند سال خسرو و شیرین ودیگر مثنویهای نظامی را نمونه گرفت و پیروی کرد؟ چرا شیرین وخسرو خود را نه تنها از حیث موضوع مطابق به مثنوی نظامی ساخت بلکه طرح خود را نیز روی همان نقش نظامی انداخت؟ درمورد پنج گنج امیرخسرو دو دلیل را میتوان ارائه کرد:

یکی شهرت عالمشمول خمسه نظامی بود که سلاطین وقت خواستند داستان های شورانگیز و معروف آنرا از زبان شاعر دربار خود مکرر بشنوند که «مکرر نیست گرصد بار گوید شیشه قلقل را» شاعر را تشویق و ترغیب کردند تا از یکطرف بتوانند استعداد شاعر را در هنر با هنرمند ان سلف میزان کنند و از طرف دیگر نام خود را بمانند سلاطین سابق در نامه بگنجانند و مخلد سازند.

دلیل دیگر «انا» خود شاعر بود در قدرت در شعرسرائی و برابری با یک شاعر بزرگ و استاد شناخته شده گذشته. همان بود که امیر خسرو پنج گنج را که در جواب خمسه نظامی است باسم و تشویق سلطان علاءالدین خلجی، پادشاه افغان درهندوستان نوشت.

در ادب دری نیز بمانند ادبیات سائر ممالک جهان عشاقی وجود داشتند که داستانهای عشق شان پیوسته تارهای حساس عواطف مارا باهتزاز می‌آرد ودلهای مارا به‌تپش می‌افگند و حسن و زیبائی درخشنده و جادوآسای معشوقه‌ها مارا مسحور می‌سازد. شور جنون عاشقان وراز و نیاز آنها باستارگان و پرندگان و نسیم سحر و شب های تار ایثار وجانبازی در راه محبوب قدرت و نفوذ فرشته عشق را برما آشکار می گرداند. حکایت لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، یوسف و زلیخا وصد های دیگر همه صفحات شور انگیز تاریخ ادبی ما بوده است. باگرفتن نام لیلی دلهای آواره مجنون وار درتلاش رسیدن بسیاه خیمه او میشوند وجهان را ازدیدهٔ مجنون می نگرند که :

اگر بردیدهٔ مجنون نشینی

بجز لیلی دگر چیزی نبینی

نام شیرین ما را تا کوه بیستون وجوی شیر می‌برد وصدای تیشه سحر کار فرهاد که برسنگ خارا نقش شیرین را می کند بگوش می رسد. همچنان نام زلیخا راه دراز بین مصر و کنعان را بخاطر زنده می کند:

چشم یعقوب بره چشم زلیخا از پی

نگهت مصر درین بادیه سرگردانست

این عشق ها بهرپایه و مایهٔ که بوده بوده و لی قلم جادوگر شعرا بآنها آب وتاب گیرنده داده و درزیر روشنائی خیره کننده آفتاب شعر جاویدان ساخته. ازآنست که مجنون صحرا گرد سمبول عشق و لیلی سیه چردهٔ خیمه نشین علامت حسن و زیبائی گردیده اند.

یکی از شعرای افسونگر که ازفردوسی تاجامی کسی مثنوی راچون او نسروده است نظامی گنجوی بوده خمسه او که شاهکار ادب دری است کلکسیونی است از افسانه های عشق و فضیلت وجوانمردی و سجایائی معکوس. لطف سخن و قبول خاطر و شهرت جهانگیر خمسه حس رقابت شعرای دیگر را برانگیخت. عدهٔ از ایشان درصدد آن شدند که نظیر مجموعه

امیر : بنام آنکه جانرا زندگی داد
طبیعت‌را بجان پایندگی داد

نظامی : جواهر بخش حکمتهای باریک
بروز آرندهٔ شبهای تاریک

امیر : رموز آموزعقل نکته پیوند
شناسائی ده جان خردمند

راز کائنات :

عظمت کائنات نظامی شاعر دانشمند و فیلسوف را مجذوب کرد، نظامی بر آسمان انداخت و براجرام و کواکب نیک خیره شد و بفکر اندر گردید و استدلال کرد و از آن به نتیجه رسید و گردش کائنات را معلول گرداننده یافت. گوید :

خبرداری که سیاحان افلاك
چرا گردند گرد کعبهٔ خاك

درین محرابگه معبود شان کیست
درین آمد شدن مقصود شان چیست

چه میجویند ازین محمل کشیدن
چه میخواهند ازین منزل بریدن

مبین در نقش گردون کان خیالست
کشاد بند این مشکل محال است

پنج گنج خسروی مشتمل است بر: مطلع الانوار، شیرین وخسرو، لیلی ومجنون، هشت بهشت وآئینه اسکندری. سه اثر اول را در ۶۹۸ و آئینه اسکندری را در ۶۹۹ وهشت بهشت را در ۷۰۱ هجری با تمام رسانده بود.

خمسه نظامی مرکب است از: مخزن الاسرار (۵۷۵ هجری) ،خسرو و شیرین (۵۷۵ هجری) ، لیلی و مجنون (۵۸۴ هجری) ، سکندر نامه (۵۹۶ هجری و هفت پیکر (۵۹۳ هجری) اکنون ببینیم که شیرین و خسرو امیر با خسرو و شیرین نظامی تا کجا همنوائی دارد :

هردو اثر در وزن واصل داستان تماماً یکسان ودر طرح شباهت زیاد دارند .

نظامی خسرو و شیرین خودرا وقتی سرود که چهل سال از عمرش می گذشت و امیرخسرو بسن ۴۶ اثر خود بنظم در آورده وهر دو در یک سا یکل عمری و بمعنی مجازی و حقیقی عشق دانا بودند .

هردو اثر در آغاز اشعاری در توحید ، در مناجات ، در نعت حضرت سید کائنات ، در مدح سلاطین و مشوقین وخطاب زمین بوس و اندر استدلال و بیان حقیقت عالم و عشق دارند . در افاده وطرز نگاه چنان هردو اثر شبیه هم اند که اگر ابیات شانرا مخلوط کنند تفریق مشکل شود . مثلا در آغاز کتاب گویند :

نظامی : خداوندا در توفیق بکشای
نظامی را ره تحقیق بنمای

امیر : خداوندا دلم را چشم بکشای
بمعراج یقینم راه بنمای

نظامی : بنام آنکه هستی نام ازو یافت
فلک جنبش ، زمین آرام ازو یافت

اگر منزل زمین شد آسمان چیست
وگر عالم همین خاکست آن چیست ؟

کجا سر دارد این گردنده دولاب
خیالست اینکه می بینیم یا خواب ؟

درین چرخه نظر کردند بسیار
سر رشته نشد بر کس پدیدار

امیر برای کشف راز کائنات اندیشه را بیان کرد که هفت صد سال بعد از وی بشر قدم اول را در آن راه برداشت و پای بر مهتاب گذاشت .

قدم تا بر فلک نتوان نهادن
فلک را کی توان مدخل کشادن

امیر فکر فلاسفه را در حل راز کائنات ارزشی نداده و گفته است :

درین اندیشه های پیچ در پیچ
دروغ افسانهٔ بینی دگر هیچ

عشق :

نظامی در تعریف عشق فرماید :

فلک جز عشق محرابی ندارد
جهان بی خاك عشق آبی ندارد

غلام عشق شو کاندیشه اینست
همه صاحبدلان را پیشه اینست

طبایع جز کشش کاری ندانند
حکیمان این کشش را عشق خوانند

و چون وسیله رسیدن بکنه کائنات در دست او نیست میگوید :

ازین گردنده گنبدهای با نور
بجز گردش چه باید دیدن از دور

درست آنست کین گردش بکار ست
درین گردندگی هم اختیار ست

بلی در طبع هر داننده هست
که با گردنده گردانندهٔ هست!

امیرخسرو اسند لال نظامی را خواند و پسند ید و در اندیشه او عمیق شد و چون خود شیفته طبیعت بود بسا نند نظامی نظر بر افلاك انداخت و در عین حال اندیشه فلاسفه زمان را بر صورت تکوین عالم مورد دقت قرار داد و آنهمه را دروغ و افسانه پنداشت و کوتاهی فکر آنانرا بکرمی که در گندم نهان بوده و زمین و آسمان خود آنرا میداند تشبیه کرد و چون فکر و ذکر را درین مورد بیحاصل دانست خود را بدامن اسلام افگند و کلید هفت اورنگ را در آنجا یافت او گوید :

گر آگاهی خبر گوی ای خردمند
که چون می گردد این گردندهٔ چند؟

چه شکلست این گهی بالا و گه زیر
که گشتش زود بینی ماندنش دیر؟

چه گونه است این بساط ظلمت و نور
که گاهی مشک بیزد گاه کافور؟

من این گنجینه رادر می‌کشادم
بنای این عمارت می نهادم
بریدی آمد ازدرگاه فغفور
بشغل بنده القا کرد منشور

شهرت اثر نظامی که سلطان علاءالدین خلجی‌را شیفته ساخته بود اورا واداشت که آن داستان شور انگیز رااز زبان شاعرهموطن ودر جستهٔ دربار بشنود واستعداد اورا بیاز ماید بیامی‌پا میرخسرو فرستاد. امیر گوید:

شبی کاقبال راطالع قوی بود
سعادت کارساز خسروی بود
درآمد خازن دولت به‌پیشم
قوی کرد از بشار تهای خویشم
عروسی رابیرون آراز عماری
که خورشید آیدش در پرده داری
همش دیبا ببر باشد هم‌اکسون
گه افسا نه سر آید گاه افسون
من این پیغام کز دولت شنیدم
چو دولت سر بگردون بر کشیدم
در درج جواهر باز کردم
زدل برلب نثار انداز کردم

گر اندیشه کنی از راه بینش
بعشق است ایستاده آفرینش
گر از عشق آسمان آزاد بودی
کجا هرگز زمین آباد بودی

نظامی در اینجا عشق را آبنشش خوانده و آفرینش را بر کشش استوار دانسته است که افاده یک کیفیت علمی است بزبان شعر. امیر خسرو در اندیشه بر عشق براه دیگر رفته و فتح خزینهٔ عشق حقیقی را از عشق مجازی بدست داده:

جهان بی عشق سامانی ندارد
فلک بی میل دورانی ندارد
نه مردم شد کسی کز عشق پاکست
که مردم عشق و باقی آب و خاک است

. . . .

فدای عشق شو گر خود مجازیست
که دولت را در و پوشیده رازیست
حقیقت در مجاز اینک پدیدست
که فتح آن خزینه زین کلیدست

آغاز کار مثنوی :

نظامی طرح مثنوی خسرو و شیرین را ریخته بود که طغرل بن ارسلان سلجوقی فرمایش فرستاد.

میان بر بستم وجستم بزاری
زبازوی توکل دست یاری
بدین ابجد که طفلان را کند شاد
مثالی بستم از تعلیم استاد
گرش شیرین نخوانی بار بدهست
وگر جان نیست باری کالبدهست
گرم فرصت دهد زین پس خداوند
کنم حلوای او را تازه زین قند
کشاد او پنج گنج از گنجهٔ خویش
بدان پنج آز مایم پنجهٔ خویش
فروگویم بشیرین تر بیانی
بعرض دوستانی داستانی
که تا گوید مرا عقل گرامی
زهی شایسته شاگرد نظامی
نخست از پرده این صبح نشورم
نمود ازمطلع الانوار نورم
پس از کلکم چکید این شربت نو
که نامش کرده ام شرین وخسرو

امیر خسرو اشاره به مثنوی نظامی کرده و اورا بسیار گوی خوانده :

نظامی چون سخن ناگفته نگذاشت
زخو بی گوهر نا سفته نگذ اشت

چو بازان شو بکم گوئی فسانه
مگو بسیار چون گنجشک خانه

بعد خود داستان نظامی را طویل شمرده ولی زود ملتفت گردید که داد خود ازان اقبا سها کرده :

در آن گنجیکه بست از گنجه بنیاد
دگرگون کرد گنجور دگر یاد

من ازوی چیده ام پیرایهٔ چند
درین گنجینه خواهم کردنش بند

که باشد تا قیامت پیکر آرای
عروس عالم از وی فرق تاپای

امیرخسرو که سودای جواب خمسه را درسرمی پروراند در پایان داستان زبانش شهد ازان میریزد تواضع کنان خود را شاگرد نظامی میخواند ولی بیان خود را شیرین تر میگوید :

نظامی کاب حیوان ریخت ازحرف
همه عمرش درین سرمایه شد صرف

دلم دیریست کین سودا بسر داشت
که گل چینم زباغی کو گذر داشت

ز تاریخ کهن سالان این بوم
مرا این گنجنامه گشت معلوم
اساس بیستون وشکل شبدیز
نشان قصرو آن جوی دل آویز
هوس کاری آن فرها دمسکین
نشان جوی شیرو قصر شیرین
حکیمی کان حکایت شرح کرده است
حدیث عشق ازیشان طرح کرده است

این افسانه زبانزد خاص وعام شده بود که طبع سحرکار نظامی آنرا بنظم درآورد .

این اثر نظامی بقدری شهرت یافت که ظهیر شاعر معروف وسالخورده راتکان دادوی ازروی حسادت بطنز گفت :

کسادتر زهنردرعراق چیزی نیست
خوشافسانهٔ شیرین و قصه فرهاد

اما امیرخسرو داستانرا از نظامی شنیده و بقدری زیرتاثیر رفته که نتوانسته است طرحی از خود بریزد . نظامی برای پایه گذاری داستان خود نظربتاریخ انداخته وآنرا با جریانات گذشته وفق داده و نزدیک بحقیقت ساخته اما امیرتوجهی باین امر نداشته و شیفته افسانه عشق و فلسفه زندگی شده است .

خسرو پرویز و شرین: نظامی گوید که پس از مرگ انوشیروان معروف سلطنت بهرمز پسرش رسیده و او چون فرزند نداشت برسم شرقیان نذرو قربانی بسیار کردتا اورا پسری زاده شد که خسرو پرویز نام نهاد .

بقا را اگر تهی ناید خزینه

سه گنج دیگر افشانم زسینه

امیر خسرو این داستان را در ۴۱۲۴ بیت باتمام رسانیده :

وگر پرسی که بیتش را عدد چیست

چهار الف و چهار ست و صد و بیست

شمارهٔ ابیات خسرو و شیرین نظامی درحدود شش هزار و دوصد وچهار بیت است. علت آنست که امیر از ذکر پس منظر داستان و وقایع تاریخی خودداری کرده و مثنوی را متمرکز بافسانهٔ عشقی ساخته است: نظامی داستان خود را (خسرو و شیرین) و امیر (شیرین و خسرو) نامیده عنوان خود رجحان شاعر را در اولویت این دو نام نشان میدهد.

داستان :

بنای این داستان برعشق بازیهای خسرو پرویز ساسانی با شهزاده خانمی از ارمنستان موسوم به «شیرین» گذاشته شده و دو عنصر سبب سرزندگی این داستان عشقی است: یکی وفا و جانبازی یک زن زیبا یک شهزاده خانم با سجیه و صاحب شخصیت با یک پادشاه عشرت پرست اساس داستان، دیگر عشق پاک و بی آلایش یک صنعتگر ماهر یعنی فرهاد کوهکن با یک ملکه صاحب جمال شهر آشوب و رقابت خسرو پرویز با او.

نظامی داستان را از آغاز سالان شباب برشته نظم کشیده و اینکار ازوست. او گوید:

حدیث خسرو و شیرین نهان نیست

وزان شیرین تر الحق داستان نیست

اگرچه داستان دلپسند است

عروسی در وفای خویش بند است

شب فرارسید و همه :

در آن صحرا فرو خفتند سرمست
ریاحین زیر پای و باده در دست

صبح روز دیگر باز شیرین آن تصویر را دید :

دل سرگشته را دنبال بر داشت
بپای خود شد و تمثال بر داشت

دختران شیرین را غمناک دیدند :

بدانستند کان کار پری نیست
عجب کاریست کار سرسری نیست

بدان بت پیکران گفت آن دلاآرام
کزین پیکر مرا رفت ازدل آرام

بیا تا این حدیث از کس نپوشیم
بدین تمثال نوشین باده نوشیم

بعد شاپور خودرا بآئین مغان ظاهر ساخت . شیرین او را طلب کرد و حل معما جست . شاپور کیفیت راز را درخلوت بیان کرد وخسرو پرویز را معرفی نمود .

سخن میگفت وشیرین هوش داده
بدان گفتار شیرین گوش داده

شاپور با سحربیان برشیرین اثر انداخت و او را عاشق خسرو ساخت وعلاوه کرد :

پدر در خسروی دیده تمامش
نهاده (خسرو پرویز) نامش

خسرو جوان و نازدانه و بی باك شد. هرمز مردی سختگیر و قانونی بود و پرویز را بنابر هرزگی که در خانهٔ دهقانی کرده بود سیاست کرد تا اینکه بزرگان شفاعت کردند و هرمز پرویز را بخشید و ولیعهد خود ساخت. خسرو پرویز را ندیمی بود شاپور نام که در نقاشی ید طولا داشت و جهاندیده و تجربه کرده بود روزی بر سبیل حکایت از سرزمین ارمنستان و ثروت و قدرت در آن سخن زد و گفت که حکمران آن، شمیرا نام دارد که ترجمه آن کلمه ارمنی مهین بانو است او برادرزاده و ولیعهدی دارد:

شب افروزی چو مهتاب جوانی
سیه چشمی چو آب زندگانی
رخش نسرین و زلفش بوی نسرین
لبش شیرین و نامش نیز شیرین

خسرو غائبانه بر شیرین عاشق شد و شاپور را برای آوردن او فرستاد. شاپور به ارمن رفت و شیرین را با دسته از دختران زیبا یافت که در چمن بساط عشرت در افگنده. پس صورتی از خسرو را که نقاشی کرده بود به درختی آویخت. شیرین آنرا دید و لی نگهبانان بترسیدند و آنرا پاره کردند. روز دیگر شاپور باز تصویری آویخت شیرین دید و به یکی از دختران گفت بیارد وی دختر آنرا پنهان کرد و از بازیهای پریان خواند

بگفت این در پری پرمی کشاید
پری زینسان بسی بازی نماید

تن صافیش می‌غلطید درآب
چوغلطد قاقمی برروی سنجاب

درآب ازگیسوان انداخته شست
نه ماهی بلکه ماه آورده در دست

زهر سو شاخ گیسو شانه می کرد
بنفشه بر سر گل دانه می کرد

چوبر فرق آب می‌انداخت از دست
فلک بر ماه مروارید می بست

خسرو آن منظر زیبا را دید ولی نتوانست تصور کند که در آن بیشه که بوئی ازآدمیزاد نبود زنی درچشمه آب‌تنی کند وتنها باشد. تصور کرد که او پری بوده که «پری برچشمه‌ها بسیار باشد» خسرو بسوی ارمن و شیرین بسوی مدائن بسیچ راه مخالف کردند . شیرین درمدائن وخسرو درارمن از حال همدیگر آگاه شدند. خسرو شاپور را برای آوردن شیرین فرستاد . درین هنگام خبر مرگ هرمز بخسرو رسید واو بمدائن رفت وبر تخت بنشست اما دریافت که شاپور شیرین راپس بارمن برده‌است. نظامی باچنین پس منظر که تقریباً یک ربع مثنوی اورا دربر گرفته خسرو رابر تخت شاهی نشانده وعشق شیرین را دردل اوشعله ور ساخته است .

اما امیرخسرو بدون آنکه ازسابقه تاریخی ذکر کند وداستان رابر مسند تاریخ بنشاند محض باین مختصر اکتفا کرده :

بتاریــــخ عجم دانندهٔ راز
چنین کرد این حکایت‌را سر آغاز

بدین فرو جمال آن عالم افروز
هوای عشق تو دارد شب و روز
خیالت را شبی در خواب دیده
از آن شب هوش و عقل ازوی رمیده

شیرین ازوی تصویر جست . شاپور با او گفت به بهانه شکار بیرون شود و با همراهای مدائن برود و به قصر شاه فرود آید و انگشتری را با و داد تا کلید معرفت باشد که انگشتر خسرو است . شیرین جادو شدهٔ عشق آن تصویر را پذیرفت و بدون در نظر داشتن ننگ و نام ، تک و تنها سر در بیابان راه مدائن در پیش گرفت که چنین کار از شهزادهٔ چون شیرین بدور است . در اینجا نظامی خود نیز مسحور کلام خود شده فاصله و تنهائی و خطر راه را فراموش کرده . درین هنگام که شیرین بسواری اسپ راه وزد منزل محجب بودند دشمنان خسرو سکه بنام او ضرب زده در شهرها توزیع کردند و چند تای آنها بدست هرمز رساندند . هرمز خسرو را توطئه جو دانست و در صدد بازداشت کردن او شد . اما «بزرگ امید» یکی از درباریان دانشمند خسرو را خبر کرد و توصیه نمود که چندی بیرون برود تا مصدر فتنه معلوم گردد . خسرو چنان کرد و راه ارمن در پیش گرفت و در بین راه شیرین را دید که در بیشه‌ئی در چشمه‌ئی آب تنی می کرد : آب تنی شیرین یکی از قطعات بسیار زیبای ادبی است که از چشمهٔ طبع نظامی درخشندگی یافته :

چو قصد چشمه کرد آن چشمه نور
فلک را آب در چشم آمد از دور
سهیل از شعر شکر گون برآورد
نفیر از شعری گردون برآورد

زرمزونکته وافسانه و پند
عبارت را بجان میدا دپیو ند

که درچین بود از ارمن نقشبندی
نبشته نقش شیرین بر پرندی

چومن جادوگرم درصنعت چین
گرفتم نسختی ز ان نقش شیرین

نظامی و امیرخسرو هردو از صنعت رسامی استفاده کرده اند. نظامی صورت خسرو را به شیرین می نماید ولی امیر برعکس تصوبر شیرین را بخسرو نشان میدهد که بعقیدهٔ شرقی صورت دوم طبیعی ترست وخسرو :

همی دید آن خیال بوالعجب را
بدندان می گزید انگشت و لب را

بعد شاپور در توصیف شیرین گفت :

بتی کاین نسخه‌ازوی در پرندست
نیابت دار آن تخت بلند ست

بشکل آهو بدل شیردلیرست
نگیرند آهو یش زیراکه شیرست

برش کز لطف چون دریتیم است
درونش آهن و بیرونش سیم است

که چون خورشید هر مز رفت درخاك
کشید اکلیل خسرو سر برافلاك

بعد آبادی ملك ورفاه مردم را در عهد او با مهارت تمام با این دو بیت زیبا بیان کرده:

چنان آراست ملك از دانش و داد
که شهر آسوده گشت و کشور آباد

اشك و ناله کس ننمود آهنگ
مگر چشم صراحی ور گ چنگ

با چنین اختصار مثنوی امیر دو هزار و دو صد پنجاه بیت کوتاه تر از آن نظامی است.

بهرام چوبین سپه سالار ساسانی برخسرو بشورید و او را از تخت براند اخت.

نظامی درین باره گوید:

ز بی پشتی چو عاجز گشت پرویز
ز روی تخت شد بر پشت شبدیز

در آن غوغا که تاج او را گره بود
سری برد از میان کز تاج به بود

در مثنوی امیرخسرو پرویز از بهرام شکست یافته با دسته از هواخواهان.

همیرفت از طلبگاران نهانی
غبار آلوده چون باد خزانی

شاپور با او همراه بود و او را با حکایت و افسانه و پند و اندرز مشغول میداشت و تسلی میداد.

اشارت کرد خوبانرا که پویند
غریبانرا خبر ها باز جویند

آزاد سروی از ندیم دختران او ازآن بیگانگان آشنا روی جوی شد. شاپور گفت اگر بانوخود بخواهد خصوصی باو بگوید نه بدیگران. شیرین شاپور را بار داد. شاپور خسرو را معرفی کرد:

درآن فوج آن‌سواری کارجمند ست
فرس گلگون واو سرو بلند ست
بزرگان دولتش را نیز دانند
خطابش خسرو پرویزخوانند

در ینجا نیزتا اندیک افشای راز هر دو شاعر یکسان است. شیرین نام خسرو را شنید و برسم شاهزادگان باستقبال او رفت پیاده شد ورکاب بوسید تا احترام شاهی رابرسم روز کرده باشد. خسرو چون آن حرکت بدید از اسپ بزیر آمد واحترامی کرد عاشقانه

فرود آمد ز پشت باد چون باد
چو سبزه بوسه‌زدبر پای شمشاد
چوسر بر کرد در نظارهٔ نور
بنا میزد چه بیند چشم بد دور
جهانی دید از عشق آفریده
جهانی پردهٔ عاشق دریده
ازین‌سواین‌زدیدن گشته بیهوش
وزانسواو زحیرت مانده خاموش

چنان نخلی که گر بتوانش برخورد
نباشد جز بباغ شاه درخورد

سلیمان گر به بلقیس افگند شست
چه زیبا باشد آن خاتم بدین دست

شیرین امیر زنی است بسیار زیبا وای ناوك انداز و شکاری و دلیرو شمشیری. خسرو آن تصویررا دلپذیریافت:

سوی ارمن شتابان شد سبکخیز
چو عنصر کو سوی مرکز شود تیز

بصحرا داشت شیرین گشت نخجیر
گهی از غمزه کشت آهو گه از تیر

قضا را ز اتفاق بخت قابل
مه و خورشید باهم شد مقابل

بگرمی بسکه دلها مائل افتاد
نظر شد گرم و آتش در دل افتاد

برابر چشم برچشم ایستادند
نظر دزدیده رو بررو نهادند

بسی کردند ترتیب سخن ساز
ز حیرت هردو را بر نامد آواز

ترتیب ملاقات شیرین باخسرو باینصورت بسیار طبیعی است . شیرین اشارت کرد که درزیر چنار بزرگی خیمه برپا کنند :

ترنگ تیر و چاکاچاک شمشیر
دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر
غریو کوس داده مرده را گوش
دماغ زندگان را برده از هوش
ز بس نیزه که بر سر بیشه بسته
هزیمت راه بر اندیشه بسته
بمرگ سروران سر بریده
زمین جیب آسمان دامن دریده
حریر سرخ بیرقها کشاده
نیستانی بآتش در فتاده
عقابان خدنگ خون سرشته
برات کرگسان بر پر نبشته

امیر خسرو :

دو لشکر روی در رو باز خوردند
بکوشش بازوی کین باز کردند
سنان جاسوسیئی دلها نموده
زبانی داده و جانی ربوده
ز تیر اندازی زنبورك از دور
مشبك سینه ها چون خان زنبور

دوعاشق روی در رومست دیدار
نظر بر کار ماند و عقل بیکار

شیرین به [illegible] گفت :

که یا رب این چه دولت بود ما را
که ابری چون تو مهمان شد گیاه را

خسرو گفت روانه روم است ولی شیرین اصرار ورزید و او را مهمان کرد مهین بانو باستقبال رفت و برسم خسروان مجلس بیار است .

در اینجا آغاز عشق شیرین خسرو بسیار طبیعی است . شهزاده بادشاه فراری را استقبال می کند و آن دو عاشق یکدیگر میشوند . حالانکه در داستان خود نظامی عشاق را قطره قطره از شراب عشق می چشاند و زمینه را برای دیدار دو دلداده بآسان میسر نمی سازد .

در ضیافتی که برای خسرو برگزار شد هردو شاعر تقریباً همنوا استند و داد عشق و میخوری و ساز و سرود را داده اند . خسرو اظهار عشق و وصل کرد ولی شیرین رد نمود . خسرو بقهر از وی جدا شده بدولت روم پناهنده گشت و مریم دختر امپراطور را بزنی بگرفت و با لشکری همراه ان بمداین برگشت و بهرام را بسکست ودو باره پادشاه شد .

دو لشکر :

در توصیف میدان هردو لشکر را هردو شاعر استادانه تصویر کرده اند نظامی گوید :

دو لشکر روبرو خنجر کشیدند
جناح و قلب را صف بر کشیدند

امیر خسرو :

بزرگ امید بارای فلک تاب
نهاده چشم در چشم سطرلاب
چو طالع رازمانی دید فرخ
به پیل شاه کرداز فرخی رخ
بشه گفتا که دولت راثبا تست
بران پیلت که دشمن پیل ماتست
روان شد پیل شه با سر فرازی
بیک شه پیل برداز خصم بازی

بر طبق مثنوی نظامی خسرو نمی توانست با وجود مریم با شیرین ازدواج کند. شاپور را فرستاد که شیرین را بیارد تا نهانی با هم عشق ورزند. شاپور نزد شیرین آمد و آرزوی خسرو را بیان کرد شیرین برافروخت :

به تندی بر زد آوازی بشاپور
که از خود شرم دارای از خدا دور

اما در مثنوی امیر، مریم مرده و بعد خسرو بسراغ شیرین رفته. خسرو و شیرین شبی در صحرا جشنی برپای کردند و بعشرت نشستند. امیر با قلم سحر کار خود آن شب را تصویر کرده که ما چند بیت آنرا ذکر می کنیم :

شبی همچون سواد دیده پر نور
هوا عنبر فشان چون طره حور
مقیما ن زمین در پردهٔ راز
عر و سان فلک د ر جلوهٔ ناز

نی ناوك نوای زار میکرد
نوای او بدلها کار می کرد
خدنگ از سینه دل میکرد غارت
کمان می کردش از ابرو اشارت
مبارز تشنهٔ شمیشر می گشت
بخون آشامی‌ازخود سیر می گشت
باستقبال مرگ از تیغ خوردن
همی شد پای کوبان سرز گردن

نظامی بعقیده «بزرگ امید» اسطرلاب بدست منتظر بود که دقیقه ظفر را دریابد. چون هردو شاعر در بازی شطرنج دست قوی داشتند میدان جنگ یلان بزرگی را بر تخته شطرنج خلاصه کرده اند نظامی گوید:

بزرگ امید پیش پیل سرمست
بساعت سنجی اسطرلاب در دست
چو وقت آمد ملك را گفت بشتاب
مبارك طالع است این لحظه دریاب
به نطع کینه بر چون پی فشردی
درافگن پیل و شه رخ زن که بردی
ملك درجنبش آمد بر سر پیل
سوی بهرام شد جوشنده چون نیل

خسرو که خود را ناکام یافت بخشم برون رفت و شاپور باو از شکر گفت. خسرو در سپاهان بطلب شکر رفت شکر بدیدار او آمد و شاه:

تماشا کرد حسن با کمالش
موافق دید باشیرین جمالش

باربد نوای عشق سرداد و همه را سرشار سرود خود ساخت. اما شکر دیگر را از راه شکر گرفت و:

نوارا برطریقی ساز میکرد
که گوش باربد را بازمی کرد
بلند و خوش نوائی کرد بر کار
کزان شد فتنه های خفته بیدار
مراد از زندگانی کامرانی است
چو آن نبود چه جای زندگانیست
گرت نقدیست امروزش بخور خوش
مشو ز اندیشه فردا مشوش
بسا کس کانده فردا کشیدند
که دی مردند و فردا را ندیدند

خسرو را آتش عشق زبانه کشید:

طلب کرد ندمو بدرا نهانی   که عقدی بست بر رسم مغانی

در داستان نظامی مریم زنده است و شیرین حاضر نمی شود که بدون عقد خود را باو بسپارد. حالانکه در مثنوی امیر، مریم مرده و خسرو نمیخواهد با شیرین ازدواج کند ولی بعد تر با سانی شکر تازه آشنا را عقد نموده معلوم نیست که این ضعف سجیه خسرو بوده و یا از نظر

زلف شب که دامن بر زمین سود
بساط خاك گشته عنبر آلود

شده زهره بصد دستار غنون ساز
ثوابت را برقص آورده زآواز

زقصر آهنگ صحرا کرد خسرو
کشیده با رگه برسبزهٔ نو

صنم با او برسم دلنوازی
نشسته برسریرسر فرازی

این مجلس نیز چون خسرو و شیرین از هم نشینی با دلبران محظوظ بودند:

زابرو گشته هرموئی زبانی
زلب هر خنده شرح داستانی

[illegible] ه [illegible] :

دهان را بادهانش همنفس کرد
لبش بوسید وهم بر بوسه بس کرد

زبس عشرت همه شب تا سحرگاه
بهشت این جهانی بود خرگاه

خسرو ماجرای [illegible] بیان کرد و [illegible] گفت :

چنان پیوند کن مهر ابادرا
که دوری ره نماید چشم بدرا

درین اثنا کوهکن از دور پیدا شد که :

ازو هر بازوئی ز آهن ستونی
ز تیشه بیستون پیشش زبونی

شیرین نام او را پرسید و کارش را توصیف کرد و باو گفت که رمه های او در کوهستان است و آوردن شیر مشکل :

ببایید ساختن جوئی به تدبیر
کز آنجا تا بما آسان رسد شیر

جوابش داد مرد سخت بازو
که مزد دست من نه در ترازو

شکر لب گفت کاین جا چیست تا من
که مزد چون توئی ریزم بدامن

فرهاد ملتفت اشتباه خود شده زمین بوسید و :

بگریه گفت مقصودم نه مال است
بزر نرخ هنر کردن وبال است

زابروی هلالی پرده برکن
من دیوانه را دیوانه تر کن

شیرین نقاب برداشت و او را دیوانهٔ زیبائی خود ساخت و بمشکوی خود دعوت کرد و راز او را جویا شد .

و دریافت که فرهاد در نسب از خاقان چین بوده ولی عشق سنگ تراشی پیدا کرد . درینجا امیر خسرو خواسته است که فرهاد را هم کفو شیرین بسازد و باینصورت از کیفیت داستان کاسته است .

شیرین از و تقاضای کندن جوی شیر کرد و فرهاد خواست :

امیر در رفته. در متن نظامی داستان شکر برنگ دیگر است. شکر فتنه گر بود و شوخ که با خاص و عام تسامحی میکرد در وصف او بخسرو گفتند :

بهر جائی چو باد آرام گیرد
چو لاله باهمه کس جام گیرد

شکر با بزرگان و صاحب نفوذان باده می زد و مستی می کرد. خسرو با لباس دیگر بطلب او رفت و با ایوان شکر بار یافت ، شکر آمد :

زگیسو نافه نافه مشک میبیخت
زخنده خانه خانه قند میریخت

چو ویسه فتنهٔ در شهد بوسی
چو دایه آیتی در چاپلوسی

شکر طوریکه عادت داشت او را با شراب مست ساخت و کنیزی را شب نزد او فرستاد و خسرو تصور کرد. شکر مست. سال دیگر باز همین داستان را از سر گرفت و بعد دانست که شکر نبوده و چون بپاکدامنی او اطمینان حاصل کرد. بآئین زناشوئی نشاندش .

در داستان شکر صحنه پردازی امیر بر نظامی مرجح است .

جوی شیر :

شیرین خبر یافت و اندوهگین شد « همه شب تا سحر بگریستی زار » روزها را بسواری سپری میکرد تا روزی بکوه بیستون رفت و فرهاد را دید که :

زخارا دید جوئی ساز کرده
رهی در مغز خارا باز کرده

بحیرت گفت کاحسنت ای هنرمند
کر آهن سنگ را دادی چنین کند

شیرین فرهاد را احضار کرد .

درآمد کوهکن مانند کوهی
کزو آمد خلائق را شکوهی
در اندیشه که لعبت باز گردون
چه بازی آورد از پرده بیرون

شیرین باو گفت :

گله دور است وما محتاج شیریم
طلسمی کن که شیر آسان بگیریم
زما تا گوسفندان یکدو فرسنگ
بباید کندجوئی محکم از سنگ
که چوپانانم آنجا شیردوشند
پرستارانم اینجا شیرنوشند

فرهاد محو جمال شیرین بود وسخنان او را خوب درك نکرد ولی انگشت قبول بر دیده گذاشت وخارج شد و از دیگران پرسید که شیرین چه خواسته بود چون دانست کمر بست و تیشه بدست گرفت .

فرهاد :

فرهاد نظامی ، مردیست ورزیده ، تنا ور و هنرمند و از مردمان عادی وارتباطی باخاقان چین ندارد ، نظامی عشق پاك و بی آلایش یک مرد عادی را بشیرین ، با عشق پادشاه ساسانیی با قدرت بمیزان گذاشته است که این خود داستان را از زیبائی و برازندگی خاص بخشیده است .

بشرطی کافگنی در کارمن نور
زروی خویش بخشی مزدمزدور
بگردمن برائی گاه گاهی
نمائی آفتاب از بعدماهی
چوبیدل دیدشیرین کوهکن را
بر حمت در پذیرفت آن سخن را

چنین بوده است داستان شیرین و جوئی شیرو فرهاد کوهکن از نگاه امیرخسرو اما جریان وقایع در دیده نظامی فرق داشت بدینمعنی .

شیرین در ضمن صحبت با شاپور از دوری رمه و سختی آوردن شیر بدرگاه اندوه شاپور فرهاد را معرفی کرد :

که هست اینجا مهندس مرد استاد
جوانی نام او فرزانه فرهاد
که ما هردو بچین همراز بودیم
دو شاگرد یکی استاد بودیم
چو هر مایه که بود از پیشه برداشت
قلم برمن فگندو تیشه برداشت

اما امیر ، فرهاد دیوانهٔ عشق را از کوه بشهر آورده شهره کوچه و بازار و بازیچه طفلان و تماشائیان کرده راز عشق و درد و سوز او را به آهوان و مرغان فاش ساخته !

گهی در آرزوی چشم دلبند
زدی بر چشم آهو بوسهٔ چند
بقمری ماجرای راز گفتی
غم دل پیش بلبل باز گفتی

زمزمهٔ عشق فرهاد بگوش خسرو رسید :

چنانش از رشک شیرین تلخ شد کام
که در کامش شکر را تلخ شد نام

در مثنوی امیر ، خسرو به توصیه شاپور نامهٔ طنز آمیزی بشیرین نوشت و او را بیوفا خوانده :

مبارکباد کن خود را زخسرو
به عشق تازه و همخوابه نو

شیرین هم جواب زننده و طنز آمیزی بخسرو فرستاد :

یقین شد کان وفا و مهربانی
فریبی بود بهر من زبانی
وگرنه برکس این تهمت توان بست
که خود می نوشی و خوانی مرامست؟

فرهاد بفرمان شیرین جوی شیر را بساخت ودر آن حوضه بست شیرین آمد وآنرا دید. نظامی گوید:

چنان پنداشت کان حوض گزیده
نکرده است آدمی، هست آفریده

شیرین پسندید و بانهاد آفرین گفت و بپاداش، جواهرات خودرا به او داد:

زنغزی هردری مانند تاجی
وزو هردانه راشهری خراجی
بران گنجینه فرهاد آفرین خواند
زدستش بستد ودر پایش افشاند
وز آنجا راه صحرا تیز برداشت
چودریا اشک صحرا زیر برداشت

فرهاد خردمند بود و عالیجناب مرام او خوشنودی معشوق بود نه بدست آوردن گنج، اما محجوب بود وقدرت بیان مافی الضمیر را نداشت. تاب جلوهٔ شیرین نیاورد رو به بیابان نهاد تا بر محجوبیت فائق شود. دیوانه وار عاشق شیرین بود وعشق شیرین برایش فکر ثابت شده بود.

شیرین هم بفرهاد خردمند، وتناور وزیبا علاقمند بود ودر دل نسبت به هیکل مردانه او محبتی حس میکرد اما عشق او بجای دیگر تمرکز یافته بود. عشق فرهاد بشیرین شهرت پیدا کرد:

درآفاق این سخن شدداستانی
فتاد این داستان برهر زبانی

بگفتا درغمش می ترسی از کس

بگفت ازمحنت هجران او بس

چو عاجز گشت خسرو درجوابش

نیامد بیش پرسیدن صوابش

بیاران گفت کز خاکی وآبی

ندیدم کس بدین حاضر جوابی

خسرو بفرهاد پیشنهاد کندن کوه کرد وفرهاد پذیرفت مشروط براینکه :

دل خسرو رضای من بجوید

به ترک شکر شیرین بگوید

خسرو چون اجرای آن کار را دورازامکان دانست قبول کرد:

بکوهی کرد خسرور هنمونش

که خواند هرکس اکنون بیستونش

درمثنوی امیر، خسرو ازعشق فرهاد می شنود اما باور نمیکند خود لباس شبانی می پوشد وبکوه میرود وبا فرهاد مکالمه می کند. صحبت فرهاد نظامی باخسرو پادشاه ساسانی بود که دیدبه پادشاهی براو تاثیر نداشت اما صحبت فرهاد در اثر امیر، باشبانی است وصحنهٔ ضعیف شده آئین صحبت بهمان نهج است که نظامی اختیار کرده ولی ابتکار ازان نظامی است. امیر گوید :

بگفتش کیستی ودرچه سازی

بگفتا عاشقم درجا نگذاری

چه‌چاره چون چنین افتاد تقدیر
ترا روزی شکر بادا مراشیر

در اثر نظامی خسرو در آتش رشک سوخته و در فکر از بین بردن فرهاد شد و با محرمان مشوره کرد که:

گرش مانم بدو کارم تباه است
وگرخون ریزمش خود بگناه است

محرمان مشوره دادند که باو زر بدهد تا ترک عشق گوید واگر نشود «بسنگی بایدش مشغول کردن» خسرو فرمان داد اورا بیاوردند واو:

نه‌در خسرو نگه کرد ونه‌در تخت
چو شیران پنجه کرد اندر زمین سخت
غم شیرین چنان ازدل ربودش
که پروای خودوخسرو نبودش

خسرو اورا بعزت نشاند و بسوال و جواب پرداخت. این مناظره از شاهکارهای ادب دري است که محض چند بیت آن تقدیم میشود:

نخستین بار گفتش از کجائی
بگفت ازدار ملک آشنائی
بگفت آنجا بصنعت درچه کوشند
بگفت اندوه خرند وجان فروشند
بگفتا جان فروشی درادب نیست
بگفت از عشق بازان این عجیب نیست

خبرد هشت اثر را نیاورد و جان سپرد. اما اسیر سرفرهاد را بسنگ می زند و خونش را در جوی شیر روان میسازد و صحنه را تراژیکتر می کند
شیرین از مرگ فرهاد و پلان خسرو خبر یافت اندوه زیاد کرد و پیکر اورا بخاک سپرد و مقبرهٔ برو ساخت . خسرو تعزیتنامهٔ طنز آمیز بشیرین فرستاد :

چرا بایستش اول کشتن ازدرد
چو کشتی چند خواهی اندهش خورد
اگر فرهاد شد شیرین بماند
چه باک از زرد گل نسرین بماند

در اثر نظامی در همین موقع اتفاقا مریم وفات کرد و شیرین تعزیتنامه بخسرو فرستاد :

درین صندل سرای آبنوسی
گهی ماتم بود گاهی عروسی
عروس شاه اگر درزیر خاک است
عروسان دگر دارد چه باکست
مرنج ای شاه نازک دل بدین رنج
که گنج است آن صنم درخاک به گنج
بتی گر کسر شد کسری بماند
غم مریم مخور عیسی بماند

بگفتا عشق بازان را نشان چیست؟
بگفتا آنکه داند در بلا زیست
بگفتا عاشقان زین ره چه پویند
بگفتا دل دهند و درد جویند
بگفتش دل چرا با خود ندارند
بگفتا خوبرویان کی گذارند
بگفتا گر بمیری در هوایش
بگفتا در عدم گویم دعایش

امیر فرهاد خود را بکندن کوه بیستون با شرط نمی گمارد بلکه بتوطئه جان او را می گیرد، اما نظامی فرهاد را اول بکندن سنگ خارا برده و فرماید:

نیاسودی ز وقت صبح تاشام
بریدی کوه بریاد دلآرام
بالماس مژه یاقوت می سفت
ز حال خویشتن با کوه می گفت
که ای کوه ارچه داری سنگ خاره
جوانمردی کن و شو پاره پاره

مرگ فرهاد:

رشک و حسد، خسرو را دیوانه کرده و عزم بکشتن فرهاد بست. چون مرگ در اثر امیر همانست که نظامی کشیده یعنی رساندن خبر مرگ شیرین بفرهاد. این توطئه کارگر افتاد و فرهاد تاب شنیدن آن

کسی زین رفتگاه ایمن فتاده است

که یامرد آنکس و یاخود نزادست

شیرین از تنهائی و ناکامی در عشق بستوه آمد و در یک شب قیرگون گله بزبان امیر خسرو :

شبی تاریک چون دریایی از قیر

بدریا در چکیده چشمه شیر

زجنبیدن فلک بیکار گشته

ستاره دررهش مسمار گشته

غنوده درعدم صبح شب افروز

بقیر انباشته دروازهٔ روز

شبی اینگو نه تاریک وجگرسوز

ز غم بیخواب شیرین سیه روز

شیرین بدرگاه خداوندی زارید وعرض و نیاز کرد نظامی مناجات او را باین زبان سوزنده اداده کرده :

شبی دارم سیاه از صبح امید

درین شب روسپیدم کن چو خورشید

تو ئی یاری رس فریاد هرکس

بفریاد من فریاد خوان رس

بعد ازین واقعه خسرو به سپاهان رفته با شکر ازدواج کرد.
در مثنوی امیر شیرین زنی بود بسیار سخت دل و انتقام جوو
خبر داشت که دست خسرو بخون فرهاد رنگین شده. در پی کشیدن
انتقام گشت وعجوزه‌یی را که «چو گردون در جهان سوزی شده زال
و سحرزبان داشت، بکشتن شکر زن خسرو گماشت که به حیله با و زهر نوشاند

قدح پر کردودر دست شکر داد
لبش را ز آخرین شربت خبر داد

درین مورد امیر خسرو قطعه خردمندانه و زیبائی دارد برغفلت آدمی

در آندم کادمی را گل سرشتند
زغفلت نکتهٔ بر دل نبشتند
گر از غفلت نبودی سینه را برگ
ز بیم مرگ بودی هر زمان مرگ
دگر جنبندگان مردن ندانند
وگردانند خود زنده نمانند
تو مارا بین کزینسان عقده در پیش
همیدانیم ومیپوشیم در خویش
همی بینیم وآگاهیم زین راز
که جان با تن نخواهد ماند دمساز
ولی چون چشم دانش دوربین نیست
نظر می بیند ودل را یقین نیست

خسرو را برروی او کشید . این منظره را هردو شاعر تصویر کرده اند ، نظامی اززبان شیرین گوید :

چرا باید که چون من سرو آزاد
بود در بند عشقت ما نده ناشاد
هنوزم هندوان آتش پرستند
هنوزم چشم چون ترکان مستند
هنوزم غنچهٔ گل نا شگفته است
هنوزم در دریائی نسفته است
هنوزم دل پرآب زندگانی است
هنوزم آب درجوی جوانی است
لب لعلم همان شکر فشانست
سرزلفم همان دامن کشان است
چه شورشها که من دارم درین سر
چه مسکینان که من کشتم برین در
برو تا برتو نکشایم بخون دست
که بر کردن چنین خونم بسی هست

امیره نیز عین مطلب را افاده کرده ، اما نه برنگی که بوی غرور نازوتکبر ازان برخیزد وخسرو راذلیل سازد بلکه به شیوهٔ شیفتگان وعاشقان متاع حسن را برروی خسرو کشیده و اورا عاشق‌تر کرده.

بآب دیدهٔ طفلان محروم
به سوز سینهٔ پیران مظلوم
بداور داور فریاد خواهان
بیا رب یارب صاحب گناهان
بمحتاجان در برخلق بسته
بمجروحان خون بر خون نشسته
بدور افتادگان از خان ومان ها
بواپس ماندگان از کاروانها
بریحان نثار اشک ریزان
بقربان چراغ صبح خیزان
بمقبولان خلوت برگزیده
بمعصومان آلایش ندیده
که رحمی بردل پرخونم آور
وزین غرقاب غم بیرونم آور

دعائی که از سر صدق باشد مقبول درگاه ایزدی است. عشق شیرین دردل خسرو باز آتشی برافروخت واورا تا دروازهٔ قصر شیرین آورد. شیرین از بالای قصر بمغازله و نازو عشوه وخسرو از پائین بزاری و لابه و پوزشخواهی پرداختند. شیرین از هرجایی بودن ودل بهرکس دادن خسرو را ملامت کرد وزیبائی ودلارائی خود وآزردگی از بی مبالاتی های

شیرین خسرو را بقصر برد و بزمی شاهانه برپا کرد :

بآئین بزمگاهی ساز کردند
کزان فردوس را در باز کردند

باربد اززبان خسرو اظهار عشق می‌کردو نکیسا اززبان شیرین جواب می‌گفت وعشق اورا می‌پذیرفت ، شعر وموسیقی در هردو اثر کرد و منجر بعروسی گردید :

در مثنوی نظامی ، خسرو مایوسانه برگشت وخواست بسیج راه کند که شاپور مانع او شد . شیرین از کرده پشیمان گشت و روز بعد بدنبال خسرو رفت :

چواز بی‌طاقتی شوریده دل گشت
ازان گستاخ رویی‌ها خجل گشت

در راه شاپور رادید ، با او راز ونیاز درمیان گذاشت وخواهش کرد که هروقت خسرو درمجلس طرب بنشیند او را درگوشهٔ پنهان کند ودیگر اینکه اگر خسرو شیرین رابخواهد باید رسماً عقد کند . شاپور پذیرفت وعهد استوار کرد .

دردا ستان عروسی :

امیر ، همان طرح نظامی را گرفته اما موره‌های مثبت ومنفی راعوض کرده بدین معنی که در شب عروسی شیرین از بس شراب نوشی بخواب رفت . وخسرو شیرین را بحجلهٔ زفاف برد و باو شوخی بیمزه کرد وخادم پیر بدمنظری رادر پهلوی شیرین خواباند .

از زبان شیرین گوید :

غمت در من چنان گشت آتش انگیز

که خاکستر شدم زین آتش تیز

چه افتاده است من نومیدم از خویش

که بهر چون توئی سوزم دل ریش

هنوزم رخ چو برگ یاسمین است

هنوزم سرو بالا نازنین است

هنوزم گیسوان آشفته کارند

هنوزم آهوان مردم شکارند

هنوز اندر سرم صد گونه نازست

هنوز افسانهٔ زلفم درازست

نه زلف است این که از آفت نشان است

کمند گردن گردن کشان است

اسم، گوید که خسرو مایوسانه بر در او نشست . و اشک ریخت و کنیزان به شیرین خبر دادند :

شکرلب چون شنید این داستان را

شکیبائی نماند آن دلستان را

دل از عقل خیال اندیش برداشت

حجاب نام و ننگ از پیش برداشت

چو آمد پیش آن آزادهٔ خویش

پشیمان از خود و از کردهٔ خویش

برون آمد چواز ابر آفتابی
موکل کرده برهرغمزه خوابی
دولب هم انگبین هم باده دردست
دوچشم شوخ هم هشیاروهم مست
خمار نرگسش درفتنه‌جوئی
میان خواب و بیدار یست گوئی
زمستی زلف را در هم شکسته
هزاران توبه در هر خم شکسته

درمثنوی نظامی، مجلس ساز وطرب در خیمهٔ شاهی دایرگردید. شیرین درخیمه دیگر پنهان شد وعکس‌العمل خسرو را ناظر بود. نغمات عشق وسوزو گداز هردو را بهیجان آورد. همینکه باربد اززبان خسرو خواند:

منم عاشق مرا غم سازگارست
تومعشوقی ترا باغم چه‌کارست
توبر من تاتوانی ناز میساز
که‌تا جانم برآید می‌کشم ناز

شیرین طاقت نیاورد:

چنان فریاد کرد آنسرو آزاد
کزان فریاد شاه آمد بفریاد

چوچشم ناز بکشاد آن مه نو
که گیرد فال نیک از روی خسرو
چه بیند ناطلب کرده بلائی
فراز گنج خفته اژدهائی
چنان جست از پرند خوابگاهی
که از منقار بو تیمار ماهی

خسرو دررسید واورا درآغوش گرفت و شوخی‌ها تمه یافت.
امیر، در شب دیگر، عروس را به هفت قلم آراست و چون قرص درخشندهٔ خورشید در آسمان عشق خسرو بجلوه درآورد. و آن منظر را باین مهارت ترسیم کرده:

حریر آبگون برماه بر بست
بگیسو چشم بد را راه بر بست
مکلل زیوری درخورد شاهان
بهای هردری خرج سپاهان
بران بالای شهر آرای پوشید
عروسانه زسر تا پای پوشید
زبر پوشی زمروارید شبتاب
بدوش افگند چون پروین بمهتاب
رخ از گلگونه چون گلنار ترکرد
بیک خنده جهانی پرشکر کرد

درهمین سالهاست که نامه حضرت محمد صلعم باو رسید و اورا بسوی یکتا پرستی دعوت کرد خسرو آن نامه را بخواند و چون درعنوان نوشته بود « ازمحمد رسول الله به کسری پادشاه فارسیان » بر افروخت

دریدآن نامه گردن شکن را
نه نامه بلکه نام خویشتن را
زمعجزهای شرع مصطفائی
براوآشفته گشت آن پادشاهی
سریرش راسپهر از زیر برداشت
پسردر کشتنش شمشیر برداشت

امیرخسرو از ذکر این واقعه دوری جسته و شاید بعلت اینکه نخواسته است عکس العمل دینی در برابر اثرادبی او پیدا شود و اثررا زیرتاثیر بگیرد .

در پایان داستان شیرین که ظلم و ستم بیحد را برمردم و طنطنه روز افزون دربار را میدید دلش بحال مردم میسوخت و خسرورا بر حذر میداشت نظامی از زبان شیرین خطاب بخسرو گوید :

بسا آئینه کاندردست شاهان
سیه گشت از نفیر دادخواهان
ندارد سودت آنگه داد و فریاد
که نفرین داده باشد ملک برباد
جهانسوزی بس است وجور سازی
ترابه گر رعیت را نوازی

پری پیکر برون آمد زخرگاه
چنان کز زیر ابر آید برون ماه

هردو بهم رسیدند و بعد از هفت شبانه روز عیش و طرب ترتیبات عروسی را گرفتند، در محفل عروسی خسرو مست و لایعقل شد و او را بردوش بردند و شیرین با او شوخی کرده عجوزی را عروسانه آراست و در پهلوی خسرو خوابانند. خسرو که نیمه هوشیار بود:

کلاغی دید برجای هماهی
شده در مهدماثی اژدهائی

خسرو برجست و عجوزه از ترس فریاد کشید و شیرین:

برون آمد زطرف هفت پرده
بنامیزد رخی هر هفت کرده

خسرو و شیرین بهم رسیدند و سالها بجهانداری بسر بردند. خسرو در اواخر سلطنت پراز غرور و تکبر شد و از کار ملک بیخبر ماند و جز عشرت بچیزی ارزش نداد:

نواسازان نواها ساز کردند
سرود عاشقان آغاز کردند
طرب را بازنو شد روز بازار
قدح خندان و ابریشم در آزار

نهادی از عود قماری برای خسرو ساخته در زر بگیرند و با مروارید
و گوهر بیارایند و بر کف شاهان بوقت صبحگاه بمشهد ببرند. شمر و ده
دان کرد :

چو درراه رحیل آید روارو

چه پرویز و چه کسری و چه خسرو

کشاده سر کنیزان و غلامان

چو سروی در میان شیرین خرامان

کشیده سرمه ها در نرگس مست

عروسانه نگار افگنده بر دست

نهاده گوهرآگین حلقه در گوش

فگنده حلقه های زلف بر دوش

پرندی زرد چون ناهید بر سر

حریر سرخ چون خورشید در بر

پس مهد ملک سرمست میشد

کسی کان فتنه دید از دست میشد

کشاده پای در میدان عهدش

گرفته رقص در پایان مهدش

گمان افتاد هر کس را که شیرین

ز بهر مرگ خسرو نیست غمگین

ببین دور از تو شاهانی که مردند
زمال و مملکت با خود چه بردند

بنظر نظامی شیرین زنی بوده است دانشمند وی خسرو را بسوی علم و حکمت تشویق کرد. نظامی درین مورد یک سلسله سوالات فلسفی را مطرح ساخت و چون برای بعضی از آنها دانش وقت بمانند امروز جوابی نداشت از آن در گذشت و چهل نکته از کلیله را برای شیرین سرود، که رهبر زندگی باشد.

امیرخسرو نیز باین نکته توجه کرده، «مجلس با حکیمان» او مشرح‌تر از نظامی است.

درحقیقت قسمت اخیر کتاب او رساله ایست فلسفی که نمایشگر احاطه اوست در فلسفه زمان خودش. درین قسمت ارزنده نکته جالب مسئله جاذبه است که چارصد و پنجاه سال پیش از نیوتن (۱۶۴۲–۱۷۲۷) اظهار کرده، اما طبعاً بشیوهٔ شاعران و ادیبان. سوال راجع به نبات است که چرا ریشه در گل و ساقه بهوا میرود ولی از جواب قوهٔ جاذبه ظاهر میشود

....دگر هرچ از کثافت یافت هستی
بمرکز می گراید سوی پستی
همه عنصر بکوشش بی کم و بیش
کشش دارند سوی مرکز خویش

پایان داستان تراژیدی غم انگیزی است. شیرویه پسر مریم توطئه و قتل پدر کرد و موفق شد و بر تخت نشست و شیرین خود را بر سر نعش خسرو کشت. نظامی این قسمت را با نکات دراماتیک نوشته که اثر اسرناقد آن است. در یکی از شب‌ها که شیرین در مجلس با خسرو یکجا بود خسرو را پهلو دریدند. شیرویه شیرین را دوست داشت و باو تسلی داد و گفت تا هفته دیگر «زخسرو بیشتر دارم شکوهش» شیرین شیرویه را فریب داد و در ظاهر با او اشاره موافقه داد و بفرمود که برسم شاهان پارسی

پس آورد آنگهی شه‌راد رآغوش
لبش برلب نهاد ودوش بردوش
به نیروی بلند آوازه برداشت
چنان کان قوم ازآوازش خبر داشت
که جان باجان وتن باتن بپیوست
تن ازدوری وجان از داوری رست

چنین بوده است چگونگی داستان خسرو و شیرین درنظردو شاعر گزیدهٔ زبان‌دری.طوریکه ملاحظهٔ گردید طرح داستان و ابتکار از آن نظامی است. امیرخسرو بنا بخواهش پادشاه وقت سلطان علاوالدین محمدشاه خلجی و همسری با خمسه معروف نظامی به مقابله برخاست وداستان سروده شده را بازسرود. برابری با نظامی ومخصوصا در مثنوی طبع جوال وقدرت ادبی فوق العاده بکار داشت که امیر خسرو واجدآن بود. امیر درشکل افاده و ترکیب بندی خود را بپایه نظامی رسانده باخاصه درتصویر مناظر طبیعی قطعات او ازجمال و کمال هردو بهره ورست. برجستگی شاعرو روشنی‌طبع او وقتی معلوم شود که شاعردرمیدان مقایسه با شاعری بزرگ‌پای درمیدان گذارد نظامی شاعریست بسیار بزرگ و برابری با او جزاز شعرای بزرگ و با قدرت‌وروان‌طبع و با احاطه‌درعلم‌چون امیرخسرو از هرکس ساخته نیست

مهارت امیر درنظم شیرین وخسرو بقدری است که اگر ابیات اورا با ابیات نظامی درآمیزند امتیاز وتفریق مشکل گردد. طرز افاده، زیبائی ترکیبات، تصویر مناظر نکته‌های حکمت‌آموز درهردو تقریباً یکسان است مثلا نظامی‌ترکیباتی بدینگونه‌دارد: جواهر بخش، سره زآرنده، نجم افروز، ختن خاتون، بهشتی مرغ، صندل سرای

همان شیرویه را نیز این گمان بود
که شیرین را براودل مهربان بود
همه ره پای کوبان میشد آن ماه
بدینسان تا به گنبد خانه شاه
چو مهد شاه در گنبد نهادند
بزرگان روی در روی ایستادند
میان در بست شیرین پیش موبد
به فراشی درون آمد به گنبد
در گنبد بروی خلق در بست
سوی مهد ملک شد دشنه در دست
جگرگاه ملک رامهر برداشت
ببوسید آن دهن کو برجگر داشت
بدان آئین که دید آن زخم راریش
همانجا دشنه یی زد بر تن خویش
بخون گرم شست آن خوابگه را
جراحت تازه کرد اندام شه را



دکتور محمد استعلامی

نوآوری و بازسازی در داستان شیرین و خسرو

از : دکتور محمد استعلامی(۱)

می‌دانیم که همانندسازی و نظیره‌گویی برای شاهکارهای ادبی از حدود هزار سال پیش آغاز شده است و نخستین همانندسازیها را در کار کسانی می‌بینیم که به شیوهٔ شاهنامهٔ فردوسی منظومهٔ حماسی پرداخته‌اند. اما در میان آثار شاعران پارسی گوی منظومه‌های نظامی گنجوی بیش از کتابهای دیگر سرمشق شاعران قرنهای بعد شده و نظیره‌های بسیاری برای آنها پدید آمده است.

درباره این نظیره‌ها داوری دقیق کمتر شده و اغلب بر پیشانی آنها داغ تقلید خورده و همین باعث شده است که جویندگان کتاب و کتاب خوانان کمتر به آنها توجه کنند.

اکنون که سخن از امیرخسرو دهلوی و آثار گسترده و ارزندهٔ او است. من میخواهم در راه شناساندن جنبه‌های مثبت نظیره‌های او، گام بردارم

۱- دانشیار و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم (دانشسرای عالی) تهران.

آبنوسی، یاری رس، وامثال آنها و امیر: رموز آموز، بصارت بخش، شناسائی ده، رفوگاه، گردنده دولاب، عقل نکته پیوند، فریب انگیز عقل خیال اندیش، گنج صبح، دروازهٔ روز، زبرپوش و نظیر آنها را بکار برده.

امیر نه تنها در طرح داستان بلکه در وزن هم نظامی را تقلید کرده که این خود کار مقایسه را آسانتر ساخته است.

در هردو اثر اظهار عشق بیشتر بصورت غیر مستقیم شده است یعنی باربد از زبان خسرو و نکیسا از زبان شیرین مغازله و معاشقه دارند. خنیاگران می سرودند و عاشق و معشوق را احساسات و عواطف بشور می آمد و هیجانات خود را با نوا های سرایندگان وفق میدادند که این خود ابتکار و سهوای بوده است در کار عشق بازی.

مثنوی نظامی طویل است و طرح آن بر افسانه عشقی و وقایع تاریخی در انداخته شده.

نهادم تکیه گاه افسانه را

بهشتی کردم آتشخانه را

انقلاب داخلی دولت ساسانی در عهد خسرو پرویز و روابط آن با امپراطوری روم شرقی و بالخصوص طلوع اسلام و ذکر نامه حضرت محمد صلعم شده در آنست که حرکت نابخردانه خسرو پرویز نسبت این نامه گرامی سبب لشکر کشی های اعراب و فتح کشور فارس بدست مسلمانان گردید و انقلاب عظیمی بنیان آن جامعه را دگرگون کرد ولی امیرخسرو در مثنوی خود شیفته رابطه های عاشقانه شد و به جنبه های تاریخی توجهی نکرد از ین رو مثنوی امیر نسبت به اثر نظامی کوتاه ترست.

هردو شاعر به مطالب عمیق فلسفه و حکمت تماس کرده و نشان داده اند که در موضوع وارد بوده اند ولی امیرخسرو درین زمینه بیشتر پرداخته و احاطه خود را نشان داده و قسمت اخیر مثنوی را بشکل رساله منظوم فلسفی در آورده است.

هردو اثر از نکات اخلاقی و اجتماعی و پند و اندرز فراوان و لطافت های ادبی مشحون است که [illegible] هردو شاعر بزرگ:

در کار او آشنایی و سادگی خاصی هست که برای خوانندهٔ امروز کار خوشایند است. در سرودهٔ امیرخسرو مقداری واژه‌های تازه محلی به کار رفته که تا زمان او سابقه کاربرد ادبی نداشته است و از این نظر، کارش تازگی دارد و یادآور تکیه کلام‌ها و واژه‌هایی است که مولوی در همان عصر در مثنوی به کار برده است. واژه‌ها و ترکیبهایی مانند اشکنه به معنی ناز و ادا، بالش به معنی بالیدن و ترقی، تاپاک به معنی بیقراری و اضطراب، تهی چشم به معنی طمعکار و حریص، تهی‌دل به معنی بی‌علاقه و دل مرده، و کلالی به معنی کوزه‌گر، از زبان کوچه و بازار یا اصطلاح شهر و محل خاص است و در آثار ادبی پیشین بسیاری از آن‌ها به کار نرفته یا کم به کار رفته است.

نکته دیگری که در زبان امیر خسرو جای تأمل دارد پاره‌یی خصاصات دستوری است. نظامی ترکیبهای پارسی خوبی ساخته است. امیرخسرو نیز با پساوندها صفاتی مانند گردنی (مناسب گردن، گردن‌آویز) و خواجگانه (شایسته بزرگان) ساخته و گاه از حاصل مصدر حرف (ی) را حذف کرده و مثلاً خونریز را به جای خونریزی به کار برده است در این موارد دستوری هم گاه خالی از تازگی و لطف نیست.

۲- مضمون و شیوهٔ تعبیر- امیرخسرو و دیگر پیروان نظامی در کار خود استخوان‌بندی خسرو و شیرین را به طور کلی نگه‌داشته اما هرگز موبه‌مو، از نظامی تقلید نکرده‌اند.

اگر قسمت‌های مختلف شیرین و خسرو را با خسرو و شیرین برابر یکدیگر بگذاریم آشکار است که بسیاری از مضمون‌های امیر خسرو ساختهٔ خود اوست مثلاً در آغاز کتاب که هردو شاعر سخن از توحید می‌گویند مضامین و زبان نظامی کاملاً عارفانه است و از شهود و حضور سخن می‌گوید و جلوه‌های حق را در هستی بیان می‌کند در حالی که امیر خسرو در این قسمت از ناتوانی بشر در شناخت هستی و خداوند حرف می‌زند. برای نظامی خدا دیدنی است- البته با چشم دل- در حالی که

و گمان می کنم اگر در این راه تنها یک اثر او را بررسی کنم داوری
درست و قطعی دربارهٔ کارهای از این نوع آغاز و در آینده نظیره
های دیگر امیرخسرو و شاعران دیگر بهتر ارزیابی و شناخته شود.

قرار بر این است که من بازسازی و نوآوری امیرخسرو را در
مثنوی شیرین و خسرو بیان کنم و برای این منظور نخست باید
بگویم: آثاری که شاعران قرن ششم به بعد به پیروی از نظامی ساخته
اند تقلید محض نیست و بخصوص در کار امیرخسرو - هرچند که در نگاه
مقایسهٔ کلی نظامی برتر از او به نظر می آید - با دقت بیشتر متوجه
می شویم که توانایی او در خلق مضمون ها و ترکیب داستان امتیاز ارزنده‌ای
برای نظیرهٔ او پدید آورده است که درخور توجه و دارای ارزش هنری
و ادبی است.

اگر کار امیرخسرو را در سالهای پیش از توجه به منظومه های
نظامی بررسی کنیم می بینیم که شاعری توانا و دارای طبعی روان بوده است.
مثلاً منظومهٔ قران السعدین او که در ۳۶ سالگی آن را سروده همراه با پختگی،
لطافت فکر و مضمون و حسن بیان است و نشان میدهد که امیرخسرو اگرچه
نظامی را استاد خود میداند خود نیز در کار شاعری و منظومه سازی
پایه بلندی دارد. نه تنها، قصیده ها و سروده های دیگرش نیز این توانایی
را اثبات میکند.

روشن است که برای ادامهٔ این سخن و رسیدن به یک نتیجه
منطقی باید شیرین و خسرو را با خسرو و شیرین نظامی قیاس کرد و در
این مقایسه باید زبان، مضمون سازی، توصیفها، واقعه ها و ترتیب اجزای
دو منظومه را بررسی کرد:

۱-زبان:- نظامی گنجینهٔ لغوی و محفوظات وسیعی دارد و علاوه
بر آنچه در آثار شاعران پیش از او هست خود مقداری واژه و ترکیب
از عربی و فارسی وارد می کند و ترکیب های تازه‌یی می سازد و اگر لغزش های
کوچک او را نادیده بگیریم مجموعاً بسیار مسلط است. امیر خسرو از
نظر گنجینهٔ لغوی به پای نظامی نمی رسد اما بیانش ساده و روشن است و

نظامی گفته است :

محمد کافرینش هست خاکش

هزاران آفرین برجان پاکش

مضمون و فکر چنان که می بینیم یکی نیست. در هردو کتاب پس از ستایش خدا و پیامبر و ممدوحان دو شاعر، قسمتی زیر عنوان «خطاب زمین بوس» آمده است که در آن شاعر از اثر خود حرف می‌زند و آنرا به عنوان هدیه یی ناچیز به ممدوح تقدیم می کند. قسمتی از خطاب زمین بوس نظامی و امیرخسرو را در اینجا می آورم و آنها را مقایسه می کنم. نظامی گفته است :

در این اندیشه بودم مدتی چند

که نزلی سازم از بهر خداوند

نبودم تحفهٔ جیپال و فغفور

که پیش آرم زمین‌را بوسم‌ازدور

بدین‌مشتی خیال فکرت‌انگیز

بساط بوسه را کردم شکرریز

و امیر خسرو گفته است :

تورا هرچند بهر عشرت و نوش

عروس ملک بس باشد در آغوش

ولی بکر مراکز روی زیبا

دلی در سینه نگذارد شکیبا

تماشا کن، که گرارزد به چیزی

سریر شاه را باشد کنیزی

امیرخسرو میگوید :

کسی کو آدمی را کرد بنیاد
کجا گنجد به وهم آدمیزاد ؟

در این درست مخالف مضمون نظامی است که می گوید :

خداوندی که چون نامش بخوانی
نیابی در جوابش لن ترانی

البته باز هم مواردی هست که توجه او را به مضمون های نظامی نشان میدهد اما بسیار محدود و در همان موارد نیز زبان و لفظ به گونه یی دیگر است مثلا در گونه یی از داستان خسرو و شیرین نظامی این دو را به سلیمان و بلقیس تشبیه می کند :

خبر دادند موری چند پنهان
که این بلقیس گشت وآن سلیمان

اما خسرو هم همان خسرو پرویز و سلیمان شباهتی پدید آورده اما شیرین را از روی تواضع به مور تشبیه کرده است :

به قطره کی رسد دریا ی پرشور ؟
سلیمان کی خزد درخانهٔ مور ؟

همچنان که می بینیم اگر این موارد را تأثر و تقلید بشماریم محدود به یک کلمه است و تمام مضمون یا تعبیر نظامی در کار امیر خسرو وارد نشده است. گاه در یک قسمت از هردو منظومه بیتها با کلمهٔ معینی آغاز میشود اما در همان بیتها مضمون و تعبیر یکی نیست مثلا ستایش محمد در کتاب امیرخسرو با این مصراع آغاز میشود :

محمد کاصل هستی شد وجودش
جهان. گردی زشادروان جودش

و نظامی در همان مقام پس از پیروزی خسرو گفته است :

چو سر بر کرد ماه از برج ماهی
مه پرویز شد در برج شاهی
ز نورش زهره وز خرچنگ برجیس
سعادت داده از تثلیث و تسدیس
ز پرکار حمل خورشید منظور
به دلو اندر فکنده بر زحل نور
عطارد کرده زاول خط جوزا
سوی مریخ شیر افگن تماشا
ذنب مریخ را می کرده در کاس
شده چشم زحل هم کاسهٔ راس
بدین طالع کز او پیروز شد بخت
ملک بنشست بر پیروزه گون تخت

می بینیم که در کار امیرخسرو جز چند اصطلاح بازی شطرنج دشواری نیست در حالی که نظامی واردِ معانی ستاره شناسی شده و از آن معانی مضمون وصفی آفریده است .

۳- توصیفها: در این مورد هم باید تکرار کنم که امیرخسرو یکسره اسیر تقلید از نظامی نیست و برای اثبات این داوری از تک بیت ها و نیز از نمونه های چند بیتی می توان یاری جست: روزی که شیرین به شکار میرود و خسرو را در شکارگاه می بیند در این داستان جای خاصی دارد،

می‌بینیم که هردو شاعر مضمون آفریده و مضمون خویش‌را به عبارتی دلاویز پرورده‌اند ودر این گونه موارد تقلیدی در کار امیر خسرو نیست. البته نمونه‌هایی هم می‌توان آورد که امیرخسرو کوشیده است مضمونی شبیه مضمون نظامی بسازد. اما این نوع در کار او کم است ونمونهٔ بارز آن مناظرهٔ خسرو و فرهاد است که در آن رنگ تقلید دیده می‌شود.

چون به مقایسهٔ مضامین امیرخسرو و نظامی پرداخته ایم باید به این نکته هم توجه کنیم که اصولاً کار امیرخسرو ساده‌تر از نظامی است و آن مقدار معانی علمی و اصطلاحات نجوم و جهانشناسی که نظامی به کار گرفته در شیرین و خسرو دیده نمی‌شود.

برای نمونه طالع بینی بزرگ امید و پیروزی خسرو را بر بهرام چوبین مقایسه می‌کنیم. امیرخسرو می‌گوید:

بزرگ امید بارای فلک تاب
نهاده چشم در چشم سطرلاب

نظر سوی فلک پرتاب کرده
فلک در چشم اسطرلاب کرده

چو طالع را زمانی دید فرخ
به پیل شاه کرد از فرخی رخ

به‌شه گفتا که دولت ر اثبات است
بران پیلت که دشمن پیلمات است

روان شد پیل شه باسرفرازی
به یک شه پیل برد ازخسم بازی

نظر بریکدیگر چندان نهادند
که آب از چشم یکدیگر گشادند
نه از شیرین جدا می گشت پرویز
نه از گلگون گذر می کرد شبدیز

و امیرخسرو در وصف همین صحنه گفته است :

به صحرا داشت شیرین گشت نخجیر
گهی از غمزه کشت آهو گه از تیر
زتیر ش کزروش درخوردزه بود
پلنگان را به پیشانی گره بود
قضارا زاتفاق بخت قابل
مه وخورشید با هم شدمقابل
به گرمی بس که دلها مایل افتاد
نظرشد گرم وآتش دردل افتاد
برابر چشم برچشم ایستادند
نظر دزدیده رو بررو نهادند
بسی کردند ترتیب سخن ساز
زحیرت هردورا بر نامد آواز
نگه می کرد ماه از گوشهٔ چشم
دلش پرمی نگشت از توشهٔ چشم

در باره این روز نظامی می گوید :

چنین گوید جهاندیده سخنگوی
که چون می شدد ران صحراجهانجوی
شکاری چون شکرمی زد زهرسو
بر آمد گرد شیر ین از دگر سو
که بایاران جماش آن دلا فروز
به عزم صید بیرون آمد آن روز
دوصیدافگن به یکك جا بازخوردند
به صید یکدیگر پرواز کردند
دوتیراند ازچون سروجوانه
زبهر یکدیگر کرده نشانه
دویار از عشق خود مخمورمانده
به‌عشق اندر، زیاران دورمانده
یکی را دست شاهی تاج داده
یکی صد تاج را تاراج داده
یکی راسنبل از گل برکشیده
یکی را گرد گل سنبل کشیده
یکی مرغول عنبر بسته برگوش
یکی مشکین کمندافکنده بردوش
یکی از طوق خودمه راشکسته
یکی‌مه را زغبغب طوق بسته

چو شیرین نام خسرو کرد در گوش
نماند از ناشکیبی در سرش هوش

پس از این آشنایی باز روایت یکسان نیست. مطابق روایت امیرخسرو، شیرین دو باره به دیدن خسرو میرود ورکاب او را می‌بوسد و هردو از دیدار یکدیگر بیهوش میشوند. این صحنه را نظامی در همان نخستین دیدار شکارگاه ترسیم میکند و همان جا که این دو یکدیگر را می‌بینند و می‌شناسند، نظامی میگوید:

فتادند ازسر زین برسرخاك.

- در کار امیرخسرو موارد زیادی هست که شیرین نه تنها ناز و غرور ندارد بلکه ناز خسرو را می‌کشد و بیش از اندازه افتادگی و تواضع می‌کند. در این مورد ظاهرا نظامی چگونگی برخورد دو عاشق را واقعی‌تر و طبیعی‌تر وصف کرده و این همه فروتنی و خودشکنی در شیرین نیافریده است.

پس از نخستین بزمی که شیرین در حضور خسرو برپا میکند، مطابق روایت نظامی، خسرو می‌خواهد از شیرین کام بگیرد اما شیرین رام نمیشود. خسرو می‌رنجد و به روم میرود. اما امیرخسرو می‌گوید: خسرو وقتی که از مهر شیرین خاطرآسوده شد به روم رفت:

بسی می خواست دل برجای دارد
به طوفان ، برزمین چون پای دارد؟

آشکار است که این دو وصف در دو مایهٔ متفاوت است و مضمونهای امیرخسرو کاملا تراوش ذهن اوست و در موارد دیگر هم توصیفها به همین شیوه است . مثال دیگر مهمانی مهین بانو برای خسرو پرویز است . در اینجا هم اگر چنین قیاسی پدید آوریم به این نتیجه می رسیم که امیرخسرو مضامین تازه یی از خود ساخته و چنانکه گفتم تنها در استخوان بندی داستان پیرو نظامی است .

۴- وقایع و قسمتهای داستان : یکی از دلایل آنکه کار امیرخسرو تقلید صرف از کار نظامی نیست اختلافی است که در واقعه های داستان دو شاعر دیده میشود . اگر به ترتیب از آغاز کتاب ورق بزنیم و هر قسمت از شیرین و خسرو را با خسرو و شیرین برابر هم بگذاریم می بینیم که :

امیر خسرو قسمتهایی از داستان را که پیش از مرگ هرمز پدر خسرو پرویز را واقع شده تقریبا حذف کرده و از آنها به اشاره یی گذشته است .

در آغاز ماجرای عشقی شیرین با خسرو ، این دو دلداده در شکارگاه یکدیگر را می بینند و مطابق روایت نظامی از نام و نشان یکدیگر آگاه می شوند . در حالیکه امیرخسرو می گوید : پس از ملاقات در شکارگاه ، شاپور (ندیم خسرو) به سرای شیرین می رود و از خسرو سخن میگوید و او را می شناساند و :

ولی در کار امیر خسرو جلوهٔ مهین با نو محدود به یکی دو اشارهٔ زودگذر است .

به همین ترتیب اگر جزئیات دیگر داستان را در دو کتاب قیاس کنیم این اختلاف روایت را آشکارتر می‌بینیم. جزئیات داستان مریم دختر قیصر و شکر معشوق یا همسر دیگر خسرو در دو کتاب همانند نیست. آشنائی و رابطهٔ شیرین با فرهاد پیکر تراش در دو کتاب به یک صورت بیان نشده است. حتی در داستان امیرخسرو این واقعه هنگامی رخ می‌دهد که شیرین از اندوه توجه خسرو به شکر (زیباروی اصفهانی) رنج می‌برد: و روزی که به گشت و شکار می رود در کوه سنگتراشی فرهاد را میبیند و آواز او را میشنود و داستان تراشیدن جوی شیر در کوههای مغرب ایران پیش می‌آید. شیرین فرهاد را به قصر خود می‌برد و برایش بزم برپا می‌کند و سرانجام می‌فهمد که فرهاد یک کارگر ساده نیست و از بزرگزادگان چین است.

به هرحال در جزئیات داستان اختلاف تا اندازه‌ئی است که این تصور را پیش میاورد که: ممکن است ماخذ کار امیر خسرو جز نظامی کتاب دیگری هم باشد و بعبارت دیگر امیرخسرو خواسته باشد در این بازسازی آنچه را احتمالا در مأخذ دیگری یافته به قالبی همانند قالب نظامی بریزد.

به شیرین گفت می‌دانی که کارم
پریشان است همچون روزگارم
مرا در ملک خود کاری در افتاد
رسیدم با تو، کاری دیگر افتاد
کنون کامیدم از تویافت یاری
به‌ملکم نیز هست امید واری
گرم دستوریی باشد زرایت
برارم سر به روم از زیر پایت

ـ نکته دیگری که نشانه اختلاف روایات است محدود شدن نقش مهین بانو در کار امیرخسرو است. هنگامیکه شیرین و خسرو در نخستین دیدار به هم میرسند در کار نظامی مهین بانو سر به گوش شیرین می‌گذارد و نصیحت می‌کند که مواظب بخت خود باشد و درجای دیگر نظامی از جاه و جلال مهین بانو و فرمانروایی او (و در موردی از نشستن شیرین به جای او) سخن می‌گوید.

شیوهٔ داستانسرایی امیرخسرو

نمونهٔ مثنوی هشت بهشت

بقلم علی اصغر بشیر

مطلبی که بنده میخواهم درین مجلس گرامی، بعرض حضار محترم برسانم این است که امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی، گذشته ازینکه به گواهی دیوان اشعارش: شاعری نازکخیال وتوانا بود، وعلاوه براینکه از مطالعه اثر منثورش «اعجاز خسروی» بر می‌آید که دبیری بلیغ و واندیشمند بود، وصرف نظرازینکه مثنوی‌های تاریخیش اورا به‌عنوان یک مورخ جهان‌بین و حقنویس معرفی میکنند و باوصف اینکه به شهادت مثنوی «مطلع الانوار» ش، عارفی باخبر از همه مراتب سیرو سلوك بشمار میرود ودرعین حالی که بگفته خودش وبه گواهی اکثر مورخان وتذکره نویسان ومحققان، در موسیقی و آهنگ‌سازی، استاد بوده است یک داستانسرای چیره‌دست وآگاه ازتمام رموزو دقایق داستانسرایی نیز بوده است .

در مثنوی های دیگر هم که امیر خسرو پای خودرا برجای پای نظامی نهاده باز این تصرف و تغییر دیده میشود. مثلاً اگر آیینه اسکندری اورا با اسکندر نامه نظامی قیاس کنیم این اختلاف را به وضوح می بینیم.

من نمی خواهم نتیجه بگیریم که امیر خسرو برتر از نظامی است یا نظامی برتر از امیر خسرو است. درهر صورت امیر خسرو در منظومه سازی خود را پیرو نظامی میداند وتقدم نظامی هم به جای خود محفوظ است وهمه میدانیم که او باچه قدرتی معانی گوناگون را می آمیزد ودر گرد هرعنوان مضمون ها را در یک طیف آهنربایی پیوند میدهد. اما چیزیکه در اینجا برای ادای حق امیرخسرو باید گفت این است که پیروی او از نظامی با نوآوری وآفرینش وتازگی همراه است. او بر استخوان بندی داستان نظامی گوشت و پوست تازه یی کشیده وخلقتی نوپدید آورده که اگر به زیبایی ودلربائی کار نظامی نباشد باز هم جالب و دلاویز است.

گشتاسپ و ظهور زردشت پرداخته است که هزار بیت آن در شاهنامهٔ فردوسی بعینه نقل شده است، همچنان، رودکی کتاب کلیله و دمنه را، عنصری داستان وامق و عذرا و چند داستان دیگر را، عیوقی داستان ورقه و گلشاه را، فردوسی سرگذشت فرمانده‌هان و پهلوانان آریانا بخصوص رستم و سهراب را، اسدی طوسی سرگذشت گرشاسپ را، ابن ابی الخیر بهمن نامه را، عطاء بن یعقوب رازی برزو نامه را و بیژن نامه را، عثمان مختاری غزنوی سرگذشت شهریار پسر برزو و نبیرهٔ رستم را، فخرالدین اسعد گرگانی، قصهٔ ویس و رامین را نظامی گنجوی داستانهای خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، اسکندر و بهرام گور را و شعرای ناشناختهٔ دیگر داستانهایی چون سامنامه فرامرزنامه، جهانگیر نامه، بانوگشسپ نامه، بهمن نامه، آذربرزین نامه، سرگذشت کک کوهزاد و امثال آن را به نظم درآورده‌اند.

و نیز شعرایی عارف‌مشرب چون سنائی غزنوی، فریدالدین عطار، مولانا جلال الدین بلخی، سعدی شیرازی و نظامی گنجوی سابق الذکر، درضمن مثنوی های عرفانی و اخلاقی به‌ذکر یک سلسله حکایات اعم از کوتاه یا دراز که آن نیز نوعی از داستانسرایی است پرداخته اند وبدون تردید، غیر از آنچه یاد شد، دهها (وشاید صد ها) داستان حماسی یا عشقی دیگر در فاصلهٔ پیدایش شعر دری تا زمان امیر خسرو توسط شاعران نامی و گمنام، سروده شده بوده که اکنون نه از گویندگان آنها هیچ گونه نام و نشان باقی مانده و نه از آنچه سروده اند اثری یا خبری برجایست، که نه از تاک نشان است و نه از تاکنشان.

اما امیر خسرو گرچه مبتکر داستانسرایی بمعنی عام آن نیست ولی این مزیت را دارد که در کار داستانسرایی هما نطوریکه استادان محترم دکتور محمد استعلامی و محمد عثمان صدقی بیان فرمودند، نوآوری هایی کرده و روشهای تازه‌ای درین فن ابداع نموده است چنانکه به عرض حضار محترم خواهد رسید.

بنده درضمن این گفتار، میخواهم از میان جلوه های مختلف شخصیت این فرزند گرانمایهٔ بلخ که در دامان هند پرورش یافته است، نکاتی را درباره هنرداستانسرایی او و شیوه‌ای که وی برای داستانسرایی برگزیده بود، به‌عرض برسانم :

البته، دانشمندان محترمی که درین محضر تشریف دارند، بهترمیدانند که هنرداستانسرایی به معنی بیان قصه و داستان در طی سخن منظوم با هنرنگارش داستان به مفهوم مصطلح امروزی که زیرعناوین حماسه، رومان، ناول، فیبل، کنت، فانتیزی، درام و جزاینها می‌آید با به معنی قدیمی آن که عبارت از روایت ساده قصه و تمثیل و حکایت است نه تنها فرق دارد، بلکه چون داستانسرا مقید است که هم اصول و روش های خاص داستان نویسی را رعایت کند و هم قواعد شعر و شاعری را در نظر داشته باشد کاری به مراتب دشوارتر است اما داستانسرای بزرگ ما- امیرخسرو- بخوبی توانسته است در خلال مثنوی های داستانی خویش مهارت، و چیره‌دستی خود را در این کار دشوار نشان بدهد و هردو طرف معادله را در نظر بگیرد .

البته امیرخسرو، مبتکر هنر داستانسرایی نیست و قبل از او بسیاری از سخنوران و شاعران نامی، به این کار دست زده‌اند بطوریکه میتوان گفت که تاریخ داستانسرایی در ادبیات دری، اگر مقارن با پیدایش شعر دری نبوده باشد بیشتراز نیم قرن تا یک قرن فاصله نخواهد داشت، زیرا میدانیم که هموطن امیرخسرو، ابوالمؤید بلخی، داستان «یوسف و زلیخا» را تقریباً در اواخر قرن سوم هجری به نظم آورده بوده و هموطن دیگرش، ابوشکور بلخی، داستانی، بنام «آفرین نامه» داشته که در سال ۳۳۳ هجری پرداخته بود و قسمتی از ادبیات پراگندهٔ آن در فرهنگ نامه‌ها به شهادت بعضی از لغات آمده است و نیز هموطن دیگرش دقیقی بلخی - به نظم داستان حماسی فرمان روابی

د، مهمترین تفریح او بود ، منصرف سازد و او را از بیابانگردی به شهری مستقل سازد ، هفت قصر که از حیث زیبایی و ناز و نعمت ، مثل هفت بهشت است می‌سازد و هفت شاهدخت را از هفت گوشهٔ دنیا به همسری بهرام طلب میکند و در این قصرها می‌نشاند و هریک از این قصرها با روزی از ایام هفته مناسبت نجومی دارد و به رنگی که منسوب به اختر مربوط به همان روز است ساخته شده ، و بهرام در هر روز از هفته با لباس مناسب آن روز و آن قصر نزد یکی از بانوان قصرنشین خود میرود و او هم داستانی که با همان رنگ مناسبت دارد برای بهرام میگوید .

اولین نوآوری که در کارهای امیرخسرو دیده میشود (اگر چه شعر مستقیم مربوط به داستانسرایی نیست ولی چندان بی ارتباط هم نیست) این است که وی با آنکه در هنگام سرودن مثنویهای داستانی خود ، از شاعران به اصطلاح درباری بشمار میرفته است ، در مثنویهای خود و از آنجمله در هشت بهشت ، مدح و ستایش مرشد روحانی و پیر خود خواجه نظام الدین اولیا را بر مدح فرمانروای زمان خویش سلطان علاءالدین محمد خلجی ، مقدم قرار داده است .

در هشت بهشت ، چهار بیت در مدح خواجه نظام الدین اولیا سروده و سخن داده است و حتی آب پاشوی و مسواک و نعلین وی را توصیف کرده است :

سروران سلوك در کویش
مسح کرده ز آب پاشویش

وان سواکش که عمدهٔ دین است
درج در را کلید چوبین است

در دل عاشقان پردهٔ راز
بانگ نعلینش ار غنون نیاز

این نکته هم قابل یادآوری است که آگاهی کامل از شیوهٔ داستانسرایی امیرخسرو، بطوریکه همه میدانند، مستلزم مطالعهٔ دقیق همه داستانهای منظوم و مقایسهٔ آنها با داستانهایی است که قبل ازوی به‌نظم آورده شده بخصوص خمسهٔ نظامی که امیرخسرو نسبت به‌آن اعتنایی خاص داشته وخمسهٔ خود رابر اساس آن، بنیاد نهاده است.

اما این کار، چون ازیکسو به‌همت تنی چند ازاستادان حاضر صورت گرفته است واز سوی دیگر این بنده با مسئلهٔ مهم رعایت وقت گرانبهای دانشمندان حاضر، روبرو بود برخود لازم میدانست که‌در رعایت ایجاز واختصار بکوشد تااگر سخنانش به‌قیمت وقت حضار محترم وافی نباشد، لااقل کمتر احساس شرمندگی کند، از آنرو، بادر نظر گرفتن دونکته یاد شده، ازمیان داستانهای منظوم امیرخسرو، تنها مثنوی هشت بهشت او اساس‌این گفتار قرارداده‌شد.

وجه انتخاب بخصوص این مثنوی هم اینست که داستانسرای ما در هشت بهشت چند داستان راکه هرکدام محیط جداگانه و طرح خاصی دارد، آورده است یعنی داستان رزمی، بزمی، علمی، اخلاقی، افسانه محض ونیمه افسانه را در این مثنوی می‌توان یافت که پژوهندهٔ شیوهٔ داستانسرایی امیرخسرو رادرلابلای این‌داستانها می‌تواند جستجوو بررسی کند.

شاید چندان بی‌مورد نباشد اگر مختصری در باره معرفی هشت بهشت گفته‌آید:

هشت بهشت، یک‌مثنوی به‌بحر خفیف بروزن حدیقه سنائی وجام جم اوحدی‌و هفت پیکر نظامی است. این مثنوی جزء پنجم‌از خمسه امیر خسرورا تشکیل میدهدو داستانسرای مادراین مثنوی، صحنه هایی‌از زندگی بهرام گوررا که آمیخته باعیش ونشاط و تفریح بوده است، شاعرانه نقاشی کرده‌است. نعمان بن منذر مربی بهرام که‌دراین‌مثنوی وزیرو همه کارهٔ‌دولت اوست. برای‌آنکه اندیشه بهرام‌را از شکار

نو آوری دیگری که در این اثر دیده میشود ، این است که داستانسرا برای نخستین بار مسألهٔ تنظیم برنامه را که می تواند طرحی برای کابش محسوب شود در داستانسرایی وارد کرده است و بطوریکه میدانید امروز در داستان نویسی «طرح» بر هر کار دیگر تقدم دارد .

در توضیح این مقال باید عرض کنم که امیر خسرو . در آنجا که میخواهد سبب بنیاد نهادن مثنوی هشت بهشت را بیان کند از شبی خوشتر از روز بیغمی و دلکشتر از نوبهار یاد میکند که خاطرش به گوهر افشانی مشغول بودو از نکته های مشک آگین روی کاغذ را نگار خانه چین ساخته بود و خود از طبع گوهرزای به سخن نکته بندی و عقده گشایی میکرد که در آن اثنا رفیق سخن شناسش که علی نام داشت از در درآمد و چون شاعر را دید که پنهانی در گهرسنجی و درافشانی است .زبان به تحسین گشود و از چهار مثنوی خمسه (مطلع الانوار - شیرین و خسرو مجنون و لیلی و آیینه سکندری) که شاعر پیش از هشت بهشت آنها را پرداخته بود یاد کرد و سپس به وی هشدار داد که دفتر پنجم باید از آن چهار دیگر ارزشمند تر باشد .

کاولین نکته گرچه چست بود

آخرین بهتر از نخست بود

و شاعر را این یادآوری مطبوع خاطر واقع میشود و دل به همت والامی نهد تا از سینه لؤلؤ لالا بیاورد و همین جاست که در اندیشهٔ طرح داستان می افتد و میگوید :

این ورق راچنان کنم تحریر

که نیابیش در زمانه نظیر

اما وقتی که نوبت به مدح فرمانروای زمانش میرسد تنها سی بیت در مدح او و وصف چتر و علم و تیغ و رمحش به شیوهٔ شاعرانی که در موقف او قرار داشته اند میگوید و بی درنگ وی را پند و اندرز میدهد که :

برستمکش زعدل کم نکنی
برستمکاره جز ستم نکنی

چون به پیلان علف دهی حالی
از غم مور، دل مکن خالی

عالم آسوده کن به نعمت وجود
تا تو خوش باشی و خدا خشنود

چون به خاصان دهی نواله و جام
کامشان خوش کنی به نعمت و کام

یاد کن زان گدای بی توشه
که شب افتد گرسنه در گوشه

کت چو فردا شمار کار کنند
اول از مفلسان شمار کنند...

تا توانی به دین و داد گرای
که بود ملک ازین دو پایه به پای

و اندرزهای دیگر که فعلاً مجال باز گفتن آنها نیست و همه در ترغیب فرمانروا به رعایت حال مردم و گسترش عدل و انصاف است که از تأمل در آنها بخوبی می توان دریافت که داستانسرای عارف مشرب ما تا چه اندازه درد مردمی داشته و بیغمی از غم دیگران را ناروا میدانسته است .

رنگی آرم که بوی هم باشد
وآن چنان رنگ و بوی کم باشد

هر مثالی به عنبر افشانی
صندلی و بنفش و ریحانی

آنکه زرد است و زعفرانی فام
کنمش رنگ زعفرانی نام

وانکه باشد سیاه و رنگین نیز
خوانمش عنبرین و مشکین نیز

وانکه سرخ و سپید پنداری
اینت کافوری آنت گلناری

گویم افسانه های طبع فزای
از لب لعبت فسانه سرای

هر فسانه صراحیی ز شراب
دور مستی و بلکه داروی خواب

هر یکی را بهشت نام کنم
حور و کوثر در او تمام کنم

هفت باشد بهشت و کوثر هفت
هشتم آن کاندران بود هر هفت

کنم اول به طرفه‌های غریب
نکته‌های کتاب را ترتیب
وز طریق سخن‌سرای کهن
هرچه دیدم دقیقه های سخن
دل پاك منش به مستوری
ساخت دستور خود به دستوری
حقه بگشادم و شکر چیدم
چاشنی را نمونه برچیدم
جرعه ای را که عقل چید ازوی
همه ریزم درین قرابه می
وان نمودار هفت پیکر او
وان براهین هفت زیور او
وان به هر گنبدی به مجلس وجام
عیش خوبان و عشرت بهرام
یك به یك را نمونه برسازم
نرد نو بر بساط نو بازم
نمط رنگهای گنبد نیز
سان دیگر برآرم از تمییز

عیش میکرد و کام دل می‌راند
باده می‌خورد و گنج می افشاند
چون به باده صلای عام زدی
خلق برزر پخته گام زدی
مجلس آراستی ز نامـــوران
صف زدندی ز هر کرانه سران
گه بقول ندیم دادی هـــوش
گه به پند حکیم کردی گـــوش
جستی از مطربان چابکدست
آنچه بی‌می توان شد از وی مست
چون دل اندر ترانه ای دادی
به سرودی خزانه ای دادی
روز تا شب درین خجسته شمار
جز زر افشانیش نبودی کار
ور به خلوت نشاط فرمودی
فرخ آن کس که محرمش بودی

و در جای دیگر از هوس جنون آمیزی که بهرام به شکار ـ بخصوص شکار گور ـ داشت و همه خواص و ندیمان او را که مجبور بودند: گاه و بیگاه در همرکابی وی، کوه و دشت را در طلب صید بپیمایند به ستوه آورده بود، سخن میگوید و ضمناً استبداد رای بهرام را چنین توصیف میکند که خواص و اطرافیانش.

پس نویسم به کلک مشک سرشت
نام این هشت خانه هشت بهشت
تا کسی کاندرو گذر یابد
بی قیامت بهشت در یابد ....

نکته جالبی که در این طرح به نظر میرسد، انتخاب عنوان داستان است که استان نویسان با در نظر گرفتن اصول «عنوان گزینی» که عبارتست از انگیزش فکر و گیرایی و روانی و هماهنگی با موضوع داستان، غالباً بعد از ختم داستان، انتخاب میکنند ولی امیرخسرو، با در نظر گرفتن طرحی که پیشرو داشته است عنوان هشت بهشت را قبل از سرودن داستان اختیار کرده و در توجیه گزینش این عنوان گفته است که اگر چه هفت گنبد، هفت بهشت میشود، بهشت هشتم نیزخود مثنویست که هفت بهشت در آن جای دارد و بطوریکه می بینیم، عنوان هشت بهشت، هرچهار اصل عنوان گزینی را در بردارد، هم محرك اندیشه خواننده است که فکر میکند با مطالب جالبی سروکار دارد، هم گیرا است وخواننده را جذب میکند هم روان است و به آسانی تلفظ میشود و هم با موضوع داستان که عیش و نشاط است مناسبت و هماهنگی دارد.

شناخت اشخاص داستان :

داستان خواننده را وقتی جذب میکند و در او تأثیر می بخشد که داستان نویس یا داستانسرا با هویت و شخصیت قهرمانان داستان خود آشنا باشد آنانرا بخوبی بشناسد و اخلاق و منش هر کدام را بتواند تعریف کند و به خواننده بشناساند . .

امیرخسرو ازین مزیت بخوبی بهره مند است .

مهمترین شخصیت در مثنوی هشت بهشت، بهرام گور است که داستانسرای ما زندگی خصوصی وی را چنین نقاشی میکند :

بسکه کردی به هردلی آرام
به دلار امیش بر آمد نام
قامتی درخوشی چو عمر دراز
هوس انگیزتر ز عشق مجاز
بر، چونارنج نوبه شاخ درخت
سخت رسته ز صحبت دل سخت
روی گلرنگ داده گل را رنگ
دهنش تنگ و باشکر هم تنگ
سر در آورده ابروانش به کار
چون مقامر به کعبتین قمار
چون به دنبال چشم کرده، نگاه
برده صدره رونده را از راه
خال او کو هزار پرده درید
عالمی را به کنجدی نخرید
گیسوی پیچ پیچش از سر ناز
داده بردست فتنه رشته دراز
تنی از نازکی درونه فریب
پای تاسر همه لطافت وزیب

زان دویدن به دشت و بیشه و کوه
مانده گشتند و آمدند ستوه

هیچکس را نبود زهره شیر
که دمی برکشد زسینه دلیر

کاردانان شهر و لشکر نیز
آن کشان بود عهده همه چیز

از برای حضور منعم خویش
مانده بودند سرفگنده به پیش

هر یکی را تأملی به ضمیر
کز طریق کفایت و تدبیر

چه بود چاره کز نشیب و فراز
اژدها سوی گنج گردد باز

زین نمط گفت و گوی میکردند
چاره راجستجوی میکردند

امیرخسرو گذشته از ترسیم قیافه اخلاقی اشخاص داستان، سیمای صوری آنها و نکات دیگری را که برای شناختن و شناسانیدن آنها مفید است، هم فراموش نکرده است، مثلا دلارام کنیزک چینی را (که درباره او به تفصیل سخن خواهیم گفت) چنین معرفی میکند:

اصلش از چین و رخ چو صورت چین
گیسویش چون سواد او مشکین

مقدمه داستان :

یکی از اجزای مهم هر داستان مقدمه آنست که داستان با آن شروع میشود .

هر داستان نویس یا داستانسرا ، در تنظیم مقدمه ، سبک و سلیقه خاصی دارد و از اصولی که خود پسندیده است پیروی میکند یکی مقدمه را طولانی و دیگری کوتاه بیان میکند ، یکی ساده می نویسد دیگری پیچیده ، یکی میکوشد تا از صنایع لفظی بارور باشد و دیگری سعی میکند که صنایع معنوی در آن به کار رود اما آنچه متفق علیه همه داستان نویسان در باب مقدمه نویسی است ، این است که مقدمه باید در عین حالی که روشن وصریح و مربوط و جزء لازم داستان است ، او لا خواننده را به مطالعه و تعقیب متن داستان و اطلاع از چگونگی واقعه ، تشویق کند ، ثانیاً تصویری از محیط داستان در مقابل او بگذارد .

داستانسرای ما در مقدمه داستانهایش این نکات را رعایت کرده است بطور مثال مقدمه داستان روز دوشنبه چنین است :

بود فرماندهی به هندستان
شهر و کشور ز عدل او بستان
هرچه در خسروی به کار بود
که بدان ملک را قرار بود
داشت از مردی وجهانداری
خاصه آیین میهمانداری
ساخته میهمانسرایی خوب
یک به یک ساز او همه مرغوب ...

رگک نموده برون ز لطف بدن

همچو رشته درون در عدن

خونش در پوست در تنک سلبی

همچو می در زجاجهٔ حلبی

در تماشاش روز وشب بهرام

همچو جمشید درنظارهٔ جام

همچنان در ساخت اشخاص دیگری که قهرمان داستانهای فرعی یا به تعبیر بهتر، داستانهایی که در هفت گنبد گفته می شد، بودند نیز آگاهی کامل داشته است، فی المثل از حسن زرگر که قهرمان داستان علمی آن مثنوی، یعنی داستانی است که با توجه به وزن مخصوص اجساد پرداخته شده و در روز یکشنبه که به عقیدهٔ احکامیان، روز آفتاب است در گنبد زعفرانی گفته شده است چنین وصف میکند :

زرگری بود در خراسان طاق

شهره در شهر های روم وعراق

حسنش نام و برهنر مندان

گشته چون نام خویشتن خندان

هرچه بتوان ز سیم وزر پرداخت

ساختی آن چنانکه نتوان ساخت

که همین بیت اخیر با همه سادگی می تواند کمال مهارت زرگر موصوف را در فن خودش برای ما بیان کند .

طبعاً کنجکاویش برای فهمیدن باقی قضایا تحریک میشود در این مقدمه‌ها که بطور مثال ذکر شد، تصویر روشنی از محیط داستان هم در برابر خواننده قرار داده شده است.

متن داستان:

جزء مهم دیگر داستان، متن آن یا به اصطلاح: پیکر داستان است که نباید از عناصر لازم داستان یعنی حادثه، هیجان، بحران، انتظار، اوج و فرود خالی باشد.

در اینجا با اینکه یقین دارم، حضار محترم همگی مفهوم این اصطلاحات را بهتر از بنده میدانند باز هم تصور میکنم بی مناسبت نباشد که توضیحی برای این چند اصطلاح عرض کنم:

حادثه، عبارتست از واقعه ای که داستان برمحور آن می چرخد و بدون آن نمیتواند داستان باشد و آن بر دو قسم است: اصلی و فرعی.

حادثه اصلی آنست که اگر از داستان حذف شود، کمبود آن به روشنی احساس میشود، اما حادثه فرعی چنین نیست بلکه وسیله ایست برای جوش دادن حادثات اصلی به یکدیگر تا کار داستان نویس آسانتر شود، از حذف حادثه فرعی لطمه ای به اصل داستان وارد نمی آید هر حرکتی، هر تغییر حالتی که در داستان اتفاق می افتد، یک حادثه است و بنابراین ممکن است یک داستان دهها و صدها حادثه داشته باشد چه اصلی و چه فرعی.

هیجان عکس العملی است که اشخاص داستان در برابر حوادث نشان میدهند.

بحران نقطه ای از داستان است که تغییر قطعی صحنه های داستان بر اثر پیدایش آن صورت می بندد.

انتظار به قسمتی از داستان مربوط میشود که شور و رغبت خواننده را می افزاید و او را به دانستن بقیه داستان و امیدارد.

که خواننده وقتی بتوصیف مهمانسرای فرمانده میرسد، به خواندن بقیه داستان تشویق میشود تا ببیند از چنین مهمانسرایی چه واقعه‌ای بیرون می‌آید .

با مقدمه داستان روز جمعه که چنین است :

درختن بود فیلسوفی چست
رازهای ستاره کرده درست

خامه بر تختهٔ فلک رانده
وان همه تخته ها فرو خوانده

وقتهایی شناخته به نهفت
که درآرد جماد را در گفت

تیزی خاطرش که موی شکافت
وقتی این وقت زاسمان دریافت

ساخت از روی ومس یکی تمثال
که بخندد زچیز های محال

چون شد آراسته نمونهٔ چست
آزمونش نمود ویافت درست

پیش فرمانده دیارش برد
هنرش گفت وبعد از آن بسپرد

که خواننده بعد از اطلاع براینکه تمثالی که از مس وروی ساخته شده است و برچیز های محال می خندد، بدست فرمانده افتاده است

آزاده جواب میدهد .

.....که‌ای شیرمرد
به آهو نجویند مردان نبرد
تو آن ماده را نره گردان به تیر
شود ماده از تیر تو نره پیر
وزان پس هیون را برانگیز تیز
چو آهو زچنگ تو گیرد گریز
همان مهره انداز تا گوش خویش
نهد همچنان خوار بردوش خویش
همانگه که مهره بخاردش گوش
بی آزار پایش برآرد بدوش
به پیکان سرو پای ودوشش بدوز
چو خواهی که خوانمت گیتی فروز

بهرام با یک تیر دو پیکانه ، شاخهای آهوی نر را که علامت فارقه آن از جنس مخالفش می باشد ، هدف قرار میدهد و آنها را با تیر از سرآهو برمیدارد و بعد ، دو تیر به طرف آهوی ماده می اندازد که پیکانهای آن در سرش جای می گیرد و مثل دو شاخ آهوی نر جلوه میکنند .

سپس اسپ را به طرف دو آهوی دیگر متوجه می سازد و به گوش یکی از آنها تیری میزند و هنگامی که آهو میخواهد گوش خود را با سم خود بخارد ، تیر دیگری می اندازد و سرو گوش و پای او را به هم می دوزد .

اوج داستان ، نقطه ایست که عالیترین حادثه داستان در آنجا تا ثیر خود را به خواننده می بخشد و او را غمگین یا خوشحال می سازد .

فرود نقطه ایست که در بین اوج و پایان داستان قرار دارد .

اگر بخواهیم همه داستانهایی را که در مثنوی هشت بهشت آمده است ، با در نظر گرفتن این تعریفات ، تجزیه و تحلیل کنیم تا عناصر لازم آن نشان داده شود ، بدون تردید نوشتن کتابی دو یا سه برابر مثنوی هشت بهشت را ایجاب میکند ، بس ناچار بنا بر رعایت ایجاز به یکی از داستانهای آن مثنوی بسنده میکنیم اگرچه بقول اهل مدرسه : مفهوم جزئی کاسب نیست و بقول عوام از یک گل بهار نمیشود . داستانی که انتخاب شده داستان دلارام چینی است که سیمای وی پیشتر معرفی شد و خود داستان در بهشت هشتم یعنی خارج از محیط هفت گنبد قرار دارد .

مایه اصلی این داستان در شاهنامه فردوسی آمده است .

فردوسی این دختر را رومی و نامش را آزاده خوانده است :

کجا نام آن رومی آزاده بود
که رنگ رخانش چو بیجاده بود

نظامی گنجوی هم داستان او را در هفت پیکر آورده و خودش را فتنه نام داده و چینی شمرده است :

فتنه نامی: هزار فتنه دراو.

در روایت فردوسی، آزاده که چنگزن هم بوده است با بهرام به شکار میرود و در شکارگاه هنگامی که دو جفت آهو به نظر آنان میرسد بهرام از آزاده می پرسد :

که . ای ماه چون من کمان را به زه
برآرم ، به شست اندر آرم گره
کدام آهو افکنده خواهی به تیر ؟
که ماده جوانست و همتاش پیر

این پاسخ بر بهرام گران می‌آید و در اندیشه قتل فتنه می افتد اورا به سرهنگی می‌سپارد تا کارش‌را بسازد و «شمع وار از تنش سر اندازد» اما فتنه از او- از سرهنگ- خواهش میکند که روزکی چند صبر کن و به بهرام بگو «کشتمش» اگر او شاد شود، آن‌وقت بیا و ماموریت خود را انجام بده و گرنه.

توز پرسش رهی و من ز هلاك

سرهنگ این پیشنهاد را قبول میکند و یک هفته بعد که متوجه میشود بهرام پشیمان شده است خاطرش آرام می یابد، اما فتنه در خانه سرهنگ بیکار نمی نشیند و برای اثبات قضیه «کار نیکو کردن از پر کردن است» گوساله ای نوزاده از آن سرهنگ را هرروز بردوش حمل میکند و شصت پله زینه عمارت را می پیماید و گوساله را به بام میبرد و این کار را تا وقتی که گوساله گاوی شش ساله می شود، دوام میدهد بدون اینکه هیچ رنجی را متحمل گردد.

سرانجام یک روز سرهنگ به اشارت فتنه، بهرام را به مهمانی دعوت میکند و بهرام در آنجا به چشم خود این هنرنمایی را از فتنه می بیند بدون آنکه او را بشناسد، اما در حالی که از هنر فتنه، سخت به تعجب آمده است، به او می گوید:

......این نه زورمندی تست
بلکه تعلیم کرده ای ز نخست
اندك اندك به سالهای دراز
کرده ای برطریق ادمان ساز
تا کنونش ز راه بی رنجی
در ترازوی خویشتن سنجی

آزاده را که ظاهراً از پیشنهاد بلهوسانه خود پشیمان شده است دل بر آهو می‌سوزد و بگریه می‌افتد و در پاسخ بهرام که از او چگونگی را می‌پرسد و انتظار تحسین و آفرین را دارد، می‌گوید :

......این نه مردانگیست

نه‌مردی، ترا خوی دیوانگیست

این پاسخ غیرمنتظره بهرام را خشمگین می‌سازد .

بزد دست بهرام و اورا ز زین

نگونسار برزد به روی زمین

هیون از بر ماه‌چهره براند

بر و دست و چنگش به‌خون در نشاند

چو او زیر پای هیون در بمرد

به نخچیر از آن پس کنیزك نبرد

روایت فردوسی با مرگ کنیزك چنگزن-آزاده-پایان می‌یابد .

در روایت نظامی نیز فتنه، چنگزن است و با بهرام به شکارگاه میرود .

بهرام پس از آنکه سم و گوش گوری را بنا بر پیشنهاد فتنه به هم میدوزد از او می‌پرسد که .

دستبردم چگونه می‌بینی ؟

و انتظار دارد که از فتنه آفرین بشنود، و لی فتنه می‌گوید :

کار پر کرده کی بود دشوار ؟

در این روایت، ابتکار گفتار با دلارام است که کنیز بهرام است ولی به او فرمان میدهد که هریکی را همانطور که من میگویم باید بیفکنی و این دلیری باعث برافروختگی بهرام میشود.
این یک حادثه بود از حوادث اصلی داستان.

زان دلیری که کرد ماه تمام
گفت: با او به طیرگی بهرام
که لب شیر چون بخندد دیر
می کند آهو آزمایش شیر

بعد از آن، مثل اینکه خشمش قدری فرو نشسته باشد، میگوید:

لیک چون پیشهٔ من آمد تیر
مرد را کی بود ز پیشه گزیر
باز گو تا زنم به دانایی
هر یکی را چنان که فرمایی

دلارام که متوجه برافروختگی بهرام شده است مثل اینکه بعد از آن برافروختگی باور ندارد که بهرام حاضر شده است تا به او امتحان بدهد میگوید.

. . . . . .

. . . این خواهش ار ز من خواهی
ناوکی زن بر آهوی ساده
که شود ماده نر نرش ماده

وفسه هم جواب میدهد .

من که گاوی بر آورم بر بام
جز به تعلیم برنیارم نا م!
چه سبب چون زنی تو گوری خرد
نام تعلیم کس نیارد بر د؟

بهرام اورا می شناسد وازوی عذر خواهی میکند و سرهنگ را هم نوازش مینماید اکنون ببینیم که داستانسرای ما- امیر خسرو- این داستان را چگونه پرورانیده است .

او در حالیکه به روایت هردو سلف خود- فردوسی و نظامی- ازین داستان توجه داشته است ، پیکرداستان دلارام چینی را چنین شروع میکند

با مدادان که این غزاله نور
مشک شب را نهفت در کافور

بهرام ، اسپان شکاری را میخواهد و اسپ خاص خود را سوار میشود و نازنین را که همان دلارام چینی با او صاف یاد شده است ، همراه خود به شکارگاه می برد ، نا گهان از کرانه دشت آهویی چند پدیدار میشوند و دلارام به بهرام میگوید .

. . . .

آهو آمد بسوی شیر فراز
هر یکی را زتو چنان جویم
کانچنان افگنی که من گویم
گرچه تیرت به حکم پرهنراست
آنکه حکمیست حکم آن دگراست

لیک از آنجا که راست‌اندیشی است
دستهار از دست ها بیشی است
آنچه زین کرده‌هات نغز نمود
نیز از ین نغز تر توا ند بود

از ینجا یکی از بحرانهای داستان شروع میشود.
بهرام که انتظار چنین حرفی را ندارد و از کنیز خود بعد از آفرین و تحسین می‌شنود که از او هنرمند تری هم امکان دارد که پیدا شود، عصبانی می‌شود، رنگش تغییر می کند و ابرو درهم می کشد.

. . . .

زعفران گشت رنگ گلنارش
جوش صفراش تلخ کرد درون
ریخت بر زهرخنده زهر برون
سر که ابرویش ز بس تندی
داد دندان لطف را کندی
گفت: کای درخور جفا و بدی
این چه گستاخی است و بی‌خردی
شیرگیری مکن که در نخچیر
گشتی از شیر شرزه آهو گیر
من که کارم همه نمونه بود
دیگری به ز من چگونه بود ؟

بهرام مقصود او را درمی یابد و مطابق خواهش او به هنر نمایی می پردازد .

به خدنگی دو شاخ ز آهوی نر
برد، زانگونه کو نداشت خبر
ضربه بر فرق او از آنسان راند
که از او تا به ماده فرق نماند
کار نر چون به مادگی پرداخت
سوی ماده که نر کند در تاخت
دو یکی انداز را به هم پیوست
پس بر آهو روانه کرد ز شست
هر دو در سر چنان نشاندش غرق
که دو شاخش پدید کرد به فرق
زان دو شرط هنر که درخور کرد
کرد نر ماده ، ماده را نر کرد

و این هم حادثه دیگری از حوادث اصلی داستان است .

بهرام بعد ازین هنر نمایی ، از دلارام می خواهد تا هنر او را ارزیابی کند ، دلارام نخست چیره دستی بهرام را می ستاید اما به دنبال آن نکته خطرناکی را هم برزبان می آورد .

کلک تیرت به راستی آن کرد
که به اندیشه راست نتوان کرد

بسکه منزل بدشت غولان داشت

سایهٔ خویش، دیو می‌پنداشت

بسکه ره پرسنان تیزش بود

موزه غربیل خاکبیزش بود

ازکف پای، خارهای چو تیر

می‌گذشتش چو سوزنی زحریر

پاکه از برگ گل فگار شود

چون شود چون به زیر خار شود؟

و این هم حادثه‌ای از حوادث فرعی داستان است و همراه با هیجان. ..لارام در حالی که یکه و تنها، بدون همراه و رهنما، راه می‌پیماید، بر آنچه گذشت، می‌اندیشد:

می‌نمود اندران پریشانی

گفته و کرده را پشیمانی

.. این یک بحران کوچک است.

..سرانجام گذارش به دیهی دورافتاده می‌افتد که چند خانه و مزرعه ..ز آن دیده میشود خوشحال میگردد و در خانه دهقانی قدم می‌گذارد

در شد اندر کریچ دهقانی

در سفال شکسته ریحانی

ور به نزدت به ازمن است کسی
نزد او رو، که چون من است بسی
این سخن گفت و پی به کین افشرد
او فکندش ز زین و مرکب برد

و این هم یک حادثه اصلی از متن داستان است که با هیجان همراه میباشد درین روایت دلارام نه مثل روایت فردوسی در زیر پای هیون بهرام جان میسپارد و نه مانند روایت نظامی برای کشتن به سرهنگ سپرد میشود، بلکه از زین انداخته می شود و بهرام هم خشمناک از نزد او میرود و آنچه بعد ازین برسر دلارام می آید هیجان داستان را تکمیل میکند.

این هم در خور یادآوری است که امیرخسرو، در اینجا از قضایایی که ذکر شد، نتیجه گیری مستقیم می کند و می گوید:

با شهان هرچه بر خلاف هواست
نتوان گفت، اگرچه باشد راست
هر که شد راستگوی داور خویش
زد به تیغ زبان خود سر خویش

آنگاه به اصل داستان- به سرگذشت دلارام- برمیگردد:

ماند بی خویشتن صنم تا دیر
تشنه و غرق آب و از جان سیر
پس به صد خستگی زجا برخاست
راه صحرا گرفت و می شد راست

بودند .

ماند حیران که این چه جانور است
وندرین دشتش از کجا گذر است
این پری از کجا پرید اینجا ؟
ور پری نیست، چون رسید اینجا ؟

بس به استقبال دلارام می‌شتابد و هویت او را جویا میشود .

گفت : کای چشم بد زروی تو دور
کیستی تو بدین لطافت و نور
ملکی یا پری و یا مردم
خبری ده که با خبر گردم

دلارام سرگذشت خود و بهرام را بیان میکند .
(واین یک حادثهٔ اصلی است همراه با بحران)
دهقان خردمند ، بعد ازآنکه دلارام را می شناسد واز سرگذشتش آگاه می‌گردد او را به فرزندی می‌پذیرد و میگوید :

گر قناعت کنی به خشک و تری
حاضر خدمتم به ماحضری
ور دلت راست جانبی پرواز
دل دل تست من ندارم باز

دلارام تمایل خود را به ماندن در خانهٔ دهقان و پذیرفتن فرزندی او اظهار میکند و گوهری گرانبها که با خود دارد نزد دهقان میگذارد

این هم یک حادثه اصلی است که زندگی جدید دلارام را می سازد . دهقانی که دلارام به خانه او وارد میشود، جوانی است آزاده ، هنرمند فیلسوف مشرب و از بسی دانشها بهره مند مخصوصاً در موسیقی استاد زبردست است .

یک به یک زیردست خود کرده
چار ساز و دو از ده پرده
بر بطش چون نوا بر آوردی
جان زتن بردی ودر آوردی

او می تواند آهنگهایی بنوازد که شنونده را جذب کند ، بخنداند، بگریاند ، به خواب فرو ببرد ، و بگریزاند با این همه مردی گوشه گیر است که

وا قعات زمانه دیده بسی
گرم وسرد فلک چشیده بسی
به سیاحت بسی زمین دیده
دامن از کار دهر بر چیده

و این قسمت داستان، خواننده را در انتظار نگاه میدارد، در عین حال سجایا و خصائل یکی از اشخاص واقعه را نشان میدهد .

دهقان جوان از دیدن دلارام وروی گلرنگ وزلف مشکین او در آن دیه که :

مردمانش چو وحش صحرائی
خو گرفته در او به تنهائی
بی خبر از فسانه های سپهر
بی گمان از بهانهٔ مه ومهر

برگل ترنقاب بربستی
سایه برآفتاب بربستی
در همه جای گاه بیگاهش
بربط عاشقانه همراهش
برکشیدی نخست نالهٔ زار
تاربودی زوحش دشت قرار
همه درپای بوس سرو جوان
آمدندی به‌پای خویش دوان
سوبسو صف زدندی ازکم و بیش
غایب ازخویش وحاضر اندر پیش
همه راچون به‌هم درآوردی
نغمه در بربط تر آوردی
پس منوم چنان زدی به صواب
که شدی چشم آهوان درخواب
چون شدندی زخواب خوش بیهوش
باز شان جسته ای زدی درگوش
که ازان جسته باز جستندی
رسته بر رسته بازرستندی

خواجه زان اختر فلک مایه

بر زمین بوسه داد چون سایه

گرچه بود از شکوه محترمی

گشت شرمندهٔ چنان کرمی

غرفه‌ای داشت ساخت منزل وی

کرد ترتیب نقل ومیوه ومی

(واین یک حادثه فرعی داستان است)

دهقان ، هنرهایی راکه درطول زمان فراگرفته است ، یکا یک به دلارام می‌آموزد واو را مخصوصاً در موسیقی به سرحد کمال میرساند .

کردش استاد کار ، در همه کار

خاصه در پردهٔ بریشم و تار

چند گه جادویی شد اندر ساز

که بکشتی وزنده کردی باز

(این حادثه اصلی است که انتظار خواننده راموجب میشود) .

دلارام بعد ازمدتی اقامت درخانهٔ دهقان وآموختن دقایق هنراز وی، خودرا امتحان میکند واز مهارت خویش در موسیقی مطمئن میگردد، در صدد برمی آید که قضیهٔ «دست بالای دست بسیار است» رانزد بهرام به اثبات برساند ازآنرو هرروز :

چون شدی باد صبح نافه گشای

بر نشستی به رخش آهو پای

چون سوی خویش خواند شان به‌سرود
پردهٔ خواب راست کرد به‌رود

درزمان کان نفس فرو بردند
همه خفتند گوئیا مردند

چون دمی دیده ها به هم بستند
ساخت آن‌جسته‌راکه بر جستند

زان نمونه که‌شرح نتوان داد
زنده راکشت‌و کشته را جان داد

(این هم حادثه اصلی همراه با هیجان است).
بهرام از شاهکار دلارام غرق شگفتی میشود ولی نمیخواهد حیرت خودرا آشکار کند ازآنرو می‌گوید:

ازین قبیل کارها دردنیا بسیار است، بهتر ازین هم امکان دارد

این چنین ها بسیست اندردهر
هرکسی دارد از طلسمی بهر

کار دانی به کشوری نبود
که ازو کاردانتری نبود

(اینجا یک قدمی نقطهٔ اوج داستان است، داستان هنوز هم اوج می‌گیرد، نقطهٔ اوجش جایی است که عکس العمل دلارام در برابر تجاهل عارفانهٔ بهرام آشکار میشود) واینست عکس العمل دلارام:

این خبر در همه جا می پیچد که جادوگری بی مانند که دختر دهقانی است، آهوان را از دشت جذب میکند، با نوای موسیقی آنها را به خواب میبرد و با نوای موسیقی بیدار می نماید.
مخبران و پژوهندگان نیز، بهرام را ازین حکایت مطلع میگردانند.
(این حادثهٔ اصلی داستان، حالت انتظار خواننده را بر می انگیزد تا زودتر عکس العمل بهرام را در برابر عمل دلارام دریابند.)

زان هوس ها که بود در بهرام
زین خبر در دلش نماند ارام
بامدادان عنان به صحرا داد
سرورا بادو باد راپا داد
چون تمنای آن تماشا داشت
رفت جایی که آن تمنا داشت

(این هم حادثه اصلی همراه با هیجان است).
دلارام قبل از رسیدن بهرام، به آنجا رفته و به کار جادوگرانهٔ خود سرگرم است، بهرام هنگامی که او را می بیند آرزوی خود را که دیدن هنر های دلارام است اظهار میکند:

هرمتاعی که هست در بارت
عرضه کن چون منم خریدارت

دلارام که منظوری جز متقاعد ساختن بهرام ندارد، وقتی که اشتیاق او را به دیدن هنر نمایی های خویش می بیند، فرصت را غنیمت می شمارد و بی درنگ، آهنگ آهو نواز را می نوازد، آهوان صحرا پای کوبان پیش او می آیند وصف میکشند و دلارام

زد زعذر گناه خود نفسی
عذر های گذشته‌خواست بسی

این نقطهٔ فرود داستان بود و این‌هم پایان داستان :

پس به‌صد شادی ودلارامی
باز بردش به‌تخت بهرامی
دل کزان پیش مهربان بودش
بیش ازان شد که پیش ازان بودش

نکته مهمی که از تجزیهٔ این داستان برمی‌آید، اینست که داستانسرای بزرگ‌ما درجایی که لازم‌میدید که روایتی ازیک داستان باستانی‌را لباس نظم بپوشاند، خود را مقید نمیدانسته که حتماً بجای قدم گذشتگان وراویان پیشین، قدم بگذارد وعین گفته های آنانرادر جامهٔ دیگری ازشعر بپیچد، بلکه بخود حق میداده است که‌حوادث داستان را چنانکه خودش‌می‌پسندد درکناریکدیگربپیچد، درجزئیات آن تصرف کند، نامهارا تغییر بدهد و محیط داستان راعوض‌نماید تاداستان دلنشین تروجذاب‌ترجلوه کند، همچنانکه در داستان‌دلارام چینی روایت فردوسی ونظامی‌را درهم آمیخته وتصرفات خوبی در آن کرده‌است مثلا هنگام خشم بهرام بردلارام، راه آشتی را میان آنها بازگذارده‌است ونیزبجای قضیهٔ «کار نیکو کردن از پر کردن‌است» که‌فتنهٔ نظامی اثبات‌آنرا برعهده‌داشت، دلارام امیرخسرودراثبات قضیهٔ «دست بالای دست بسیار است» می‌کوشد .

در شکر خنده شد بت شیرین
گفت : آری ازان ما همه این

زیرکان در هنر بوند تمام
لیک بهتر زما، نه از بهرام

او که از ماده نر تواند کرد
به ازان هیچکس نداند کرد

وانکه اومرده زنده گرداند
به ازان هر که هست بتواند

عدل وانصاف اگر ره دین است
هم خود انصاف ده که عدل این است؟

جوهری کو گهر فراوان سفت
راست گفت آنکه راست نتوان گفت

بهرام وقتی که صدای آشنا را می شنود، صاحب صدا را می شناسد وبی درنگ نقاب را از چهرهٔ او برمیدارد .

دست زد بر قعش زرخ بر بود
رفت گرد از مه غبار آلود

داد منزل به جان مشتاقش
در بر آورد چون بغلطاقش

یکی از آنان که زیرک‌تر است، زن خود را بخانهٔ زرگر که حسن نام دارد، می‌فرستد تا با همسر حسن، عهد خواهرخواندگی محکم کند و در سر صحبت او را وا دارد که از شوهرش طریقهٔ سنجش و وزن کردن پیل را بپرسد، زن، ماموریت خود را با مهارت انجام میدهد، زوجهٔ زرگر، گرم می‌گیرد و سرانجام او را به لطایف‌الحیل وامیدارد شوهر خود را به حرف بیاورد و این راز را از زبان او بشنود، زرگر تا سب که هیچ کار نمیخواهد راز خود را فاش کند و زنش اصرار دارد که از راز او مطلع شود.

مکالمه‌ای که میان زن و شوهر صورت میگیرد بسیار جالب است و شیرین. امیرخسرو این مکالمه را چنان طبیعی و روان بزبان شعر بیان کرده است که اگر به نثر هم بیان شود از آن بهتر نتوان گفت! مکالمهٔ زن و شوهر از این قرار است:

زن:

گفت: کای در هنر به عالم طاق
فیلسوفی به زیر سبز رواق

از هنرهای بی کرانهٔ تو
رفت گرد جهان فسانهٔ تو

من ز تو هر چه قصه بیش کنم
ناز بر همسران خویش کنم

پیل زرین که ساز کردهٔ تست
دری از سحر باز کردهٔ تست

هرچه از پای دیدمش تا سر
هست جایش زجای زیباتر

مکالمه :

یکی دیگر از اجزأ مهم داستان، مکالمه است، مکالمه باید طوری باشد که حتی خوانندهٔ عادی از آن، به‌خوبی و منش و اختصاصات طبقه یا نژادی یا محیطی اشخاص داستان پی ببرد، همانطور که خوانندهٔ دقیق علاوه بر دریافت این مطالب، قدرت نویسندگی داستان نویس یا قدرت طبع داستانسرا را می‌تواند از راه بررسی مکالماتی که در داستان می‌آید، درجه بندی کند، بعبارت دیگر ارزش مکالمه در داستان به‌قدری زیاد است که هم برای شناختن داستان نویس و داستانسرا و هم برای شناختن اشخاص داستان از آن می‌توان استفاده کرد. بنابرین یک داستان نویس یا داستانسرای ماهر، کسی است که بتواند در وقتی که اشخاص داستان را به مکالمه وا میدارد کلماتی را که در دهان آنها می‌گذارد با درنظر گرفتن اخلاق و سجایا و صفات و خصوصیات تیپ آنها انتخاب کند و طرز ادای آن طبیعی بسازد.

در داستانهای هشت بهشت این نکته رعایت شده و خوب هم رعایت شده است.

بطور مثال در همین داستان دلارام چینی ما دیدیم که مکالمات بهرام و دلارام هر کدام نمایشگر خصوصیات تیپ آنها است. همچنان در داستان مربوط به روز یکشنبه، زرگری که هزار من طلا از فرمانروای شهر گرفته است تا برای او پیل زرین بسازد، بیشتر از نهصد من در کار ساختن پیل صرف نمیکند و چون ترازویی برای وزن کردن پیل وجود ندارد، خاطرش از اینکه مبادا رازش از پرده بیرون افتد، آرام است، اما رقبای بازاری وی نمیتوانند موفقیت او را تحمل کنند لاجرم درصدد کشف راز او برمی آیند و آن راز جز طریقهٔ وزن کردن عمل نیست.

گر نمایم هنر به هشیاران
نبرم جان ز دست همکاران
نغز گفت آن حکیم دوراندیش
که هنر هرچه بیش دشمن بیش
زن بدو گفت : کانچه از دل خویش
باز پوشی ز خلق حاصل خویش
جای آن باشدت، که اندر پوست
نیست خالی جهان ز دشمن و دوست
لیک احوال خود به خاموشی
باکه گویی اگر زمن پوشی
خواجه گفتا که راست است و درست
که مرا محرمی دگر نه چو تست
لیک آخر زنـی و هیچ زنـی
نتوان داشت محرم سخنی
زن بدو گفت ای زدانش دور
زن بود شوی خویش را دستور
هرچه باشد زمـرد مان به نهفت
جز به جفت عزیز نتوان گفت

لیک یک مشکل آیدم به خیال
پرسم، ار پا سخم دهی به سؤال
مرد گفتا که هرچه میدا نم
ازهمه پوشم از تو نتوانم
باز پرس آنچه گرددت به ضمیر
تا کنم من یگان یگا ن تقریر
زن بدو گفت، کان خیال شگر ف
که درو زر هزار من شد صر ف
صنعتش گرچه از حد افزون ا ست
صنعت وزن کر دنش چون است
گر ترا باشد این تصو ر چست
که توان بر کشید نش به درست
آگهی ده که با خبر گردم
شا دیم هست شادتر گردم
مرد گفتا که هست درمشتم
صدهنر، بلکه در هرانگشتم
لیک درخود نهفته دا رم راز
کزکس انصاف خود نیابم باز

زن وثیقت نمود و پیمان بست
که نیارد به قفل راز شکست
آنگهی خواجه برگشاد زبان
گفت: با آفتاب نوش لبان
کانچه پرسیده شد ز من ....
تا آخر حکایت که باید به خود آن مثنوی رجوع کرد.

از اینگونه مکالمات در سراسر هشت بهشت، جای جای دیده میشود که همه آنها به شیوه‌ای مناسب با محیط داستان و کاملا طبیعی ادا شده است و همین شیوه را در دیگر مثنوی های داستانی امیرخسرو مکرر در مکرر می‌توان یافت که در اینجا مجال نقل آنها نیست.

توصیف:

توصیف هم یکی از اجزای مهم داستان است که بر قوت داستان می افزاید و مفهوم آن بیان حالات و حرکات اشخاص داستان و نمایش محیط داستان است.

شرط عمدهٔ توصیف در داستان این است که داستان نویس یا داستان سرا، محیط داستان یا حالات و حرکات اشخاص داستان را بطوری در نظر خواننده جلوه بدهد که او گمان کند با یک واقعیت رو برو می باشد یعنی همان محیط و همان حالات و حرکات در نظر او مجسم شود، داستانسرای ما، در مثنوی هشت بهشت این کار را به بهترین صورتی انجام داده است بطور مثال: در داستان دلارام چینی: وصف تیراندازی بهرام بگورد و آهو، وصف بیابانی که دلارام از آن با پای پیاده عبور کرد و بالاخره توصیف نوا زندگی دلارام در صحرا و آمدن و

من که بودم همیشه محرم تو
باکه گفتم ز شادی و غم تو ؟
تا چنین مهر بر زبان داری
وز من اسرار خود نهان داری
مرد گفت: این سزای گفتن نیست
قصه جز از در نهفتن نیست
گر برون ریزم از دل این فن خویش
خون خود خود کنم به گردن خویش
زن که بر مرد کامگاری داشت
دل به کار ستیزه کاری داشت
کوشش و جهد در میان آورد
عصمت شوی را زیان آورد
خواجه کور از برون فرمان بود
راز پوشیدنش نه آسان بود
گفت: اگر بایدت که بی کم و کاست
هرچه پرسی ز من بگویم راست
عهد و سوگند در میان باید
کاین خزینه ز بند نگشاید

گل به پولاد می‌شگافت چنان

که ز اندیشه می ر بود عنان

تا رسانید نقب را به‌درست

در ستونی که دستگه‌ی جست

داد نوبت به مرد چو بتراش

تا کند چوب رادرونه خراش

رفت در رخنه تیشه زن حالی

تا به صنعت ستون کند خالی

آهن تیز را به کـــار آورد

چوب را دل به، خارخار آورد

نقش در مغز چوب از انسان بست

که بدانگونه نقش نتوان بست

اول اندر ستون گشاد دری

پس به هر تخته کرد نو هنری

نرد بانی در آن درون تا بام

پایه برپایه راست‌کرده تمام

مثال دیگر: توصیف حالات از داستان روز یکشنبه :

می گذشتش به کنج تنهائی

روز گاری به نا شکیبائی

رفتن آهوان براثر نوای موسیقی او شاهد این ادعا است و این توصیف
محیط داستان از داستان مربوط به روز چهارشنبه هم خواندنی و شنیدنی
است :

دید ناگه دری فراخ از دور
آفتاب او فگنده دروی نور
رفت وزان در برون دوید چو باد
روضه‌ای دید پر گل و شمشاد
لاله برکف گرفته جام شراب
نرگس از مستی او فتاده خراب
گشته باد از شکوفه عنبر بوی
سبزه‌ها نو دمیده برلب جوی
سو بسو از درخت میوه قطار
شاخ سر بر زمین نهاده ز بار

مثال دیگر: توصیف حرکات از داستان روز سه شنبه :

نقبزن بازوی هنر بگشاد
خاک را در ببست و در بگشاد
کرد ره تا به جایگاه سفید
زیر زیر زمین به ماه رسید

دانه بی کشت کی به بار آید
آسمان بی زمین چکار آید؟

بی پدر ممکن است شد معلوم
چون مسیحا ز مریم معصوم

لیک بی مادر خجسته وجود
ولدی را نگفت کس مولود

و نماید اینکه هیچیک از داستانهای هشت بهشت را تا در آن نقش مهم زن را نگذاشته، بپایان نرسانیده است. با برهمین اهمیتی است که به وجود زن قائل بوده است. ما در هشت بهشت امیرخسرو، چهره‌های متعدد و مختلفی از زنان که هر کدام خوی و عادت جداگانه دارند می‌بینیم که داستانسرای ما حالات و حرکات و اندیشه‌ها و گفتار آنان را چاشنی داستان قرار داده و بر لطف و جذابیت داستان افزوده است؛ زن پاکدامن، زن خودفروش، زن باوفا، زن ریاکار، زنیکه میتواند به نیروی اندیشه خود مشکلات را حل کند، زنی که نادانسته باعث ایجاد مشکلات میشود، زنی که با صبر و حوصله سخن خود را به کرسی می‌نشاند، زنی که قوهٔ استدلالش ضعیف است و چندین تیپ دیگر که آوردن مثال و نمونه گفتار و کردار آنان باعث اطالهٔ کلام میشود و باید هشت بهشت را دید و از زبان خود امیرخسرو شنید.

با توجه به اینکه امیرخسرو قبل از آنکه داستانسرا باشد یک شاعر است و آنهم شاعری استاد که به گواهی دیوانهای متعدد شعرش از اندر آمده و بیرون شده از مضایق و دقایق سخن را نیک سنجیده است، تصور میکنم

غم همی خورد غمگسار نداشت
مونسی جز خیال یار نداشت

اجزاء مهم داستان که هر داستان نویس یا داستانسرا باید در اثر خویش مورد توجه قرار دهد، همین ها بود که یاد شد ولی یک عنصر بسیار با ارزش که بر لطف و رونق داستان می افزاید و آنرا مطبوع خاطر می سازد نیز هست که این بحث بدون ذکر آن ناقص خواهد بود و آن نقش زن در داستان است خواه زن بحیث شریک زندگانی مرد باشد یا بعنوان مادر و پرورندهٔ او و یا معشوقه و محبوبهٔ او و یا معارض و حریف او بهر حال داستانهایی که زن در آنها نقشی را ایفا مینماید این نقش منفی باشد یا مثبت هر چه باشد داستان را دلنشین تر می سازد و خواننده و شنونده را بیشتر جلب مینماید.

داستانسرای ما از این نکته غافل نبوده است و از نقش زن، داستان های منظوم خود را چاشنی مطبوعی داده است بخصوص داستانهای شیرین و خسرو و مجنون و لیلی و همین مثنوی هشت بهشت که از آغاز تا انجام آن بر محور حالات و حرکات زن، میچرخد.

امیر خسرو در مثنوی هشت بهشت هنوز بر سر داستان بهرام و هفت دلبر او نرفته که بیاد ارزش وجودی زن در این جهان می افتد و زبان به نصیحت دخترک هفت ساله خویش بنام عفیفه می گشاید و در طی ۷۶ بیت نکاتی را که به عقیدهٔ خودش عبارتست از آنچه یک دختر باید بداند بیان میکند و ضمناً در بارهٔ اهمیت زن بدینگونه سخن میگوید.

پدرم هم ز مادر است آخر
مادرم نیز دختر است آخر
گر نه بر در، صدف نقاب شدی
قطرهٔ آب باز آب شدی

نزاع و پرخاشی را که میان معزالدین کیقباد و پسرش بغراخان رخ داده بچشم خویش می بیند و از کار جهان به شگفت اندر میشود، او نیک متوجه است که مردم روزگارش در زیر بار گران استبداد به ناله درآمده اند و از ستمپیشگان توقع دارند که شاعران تیغ و رمح و تبر و کمان ایشانرا بستایند و در ستایش خونریزی های آنان داد سخن بدهند، او احساس میکند که به هر قیمتی که باشد باید مسئولیتی را که بعنوان یک شاعر در برابر جامعه دارد، انجام بدهد و اگر اظهار حقایق به صراحت ممکن نیست در لباس شعر و افسانه باید بیان کند. از آنرو داستانسرا میشود و آنچه دل تنگش میخواهد میگوید.

داستان بهرام و دلارام چینی را بیان میکند تا به کنایه عیاشی و استبداد و خود خواهی را نکوهش کرده باشد و به صراحت اهمیت کار و پیشکار را باز گفته باشد.

داستان نعمان و ساختن هفت گنبد و آراستن هر گنبدی را از درون و بیرون به زر و جواهر رنگارنگ میگوید تا کمال عیاشی جوانی را که هر روز با تبدیل جامه به یکی از گنبد ها میرود و ماجرایی نو از زبان بانویی زیبا می شنود، نمایش داده باشد.

داستان فرمانروای سراندیپ و سه پسرش را می آورد تا فضیلت علم و هنر را بنواند بیان کند.

داستان حسن زرگر و زنش را حکایت میکند تا نشان بدهد که از مغز متفکر آدمی چه کار ها که ساخته نیست؟

داستان فرمانده هندستان را نقل می نماید تا مزایای خویشتن داری و تملک نفس را همراه با فضیلت عشق و وفای زن تمثیل کرده باشد.

بحث بیشتر در باره فرم و هیأت داستانهای منظومش و تطبیق آنها با اصول و روشهای داستانسرایی، نوعی از توضیح و اضحات باشد و بنا براین شاید بهتر آن باشد که داستانهای منظوم او را از یک نگاه دیگر مورد توجه قرار دهیم و آن نتیجه گیری داستانسرا از داستان است.

قبلاً عرض شد که امیر خسرو در هشت بهشت انواعی از داستان را گرد آورده است: رزمی، بزمی، علمی، اخلاقی افسانه و نیم افسانه، از طرف دیگر ما امیر خسرو را به صفت یک عارف هم می شناسیم زیرا وی در محضر پیر روشن ضمیر چون خواجه نظام الدین اولیا تربیت عرفانی یافته و در مدح ش از سوزی که در سینه وی بوده است بارها یاد کرده و امیر خسرو نیز چندان ارادت و اخلاص به آن صوفی وارسته داشته است که هرجا فرصت یافته زبان به مدح و ثنای وی گشوده و چنانکه در صدر این گفتار گفته شد یاد او را بریاد فرمانروای دیار خویش مقدم قرار داده است.

آیا یک چنین مرد عارف مشرب را چه انگیزه ای و امید ارد تا افسانه ببافد و داستان بسازد؟ بعقیدهٔ بنده، او فقط یک انگیزه دارد و آن عشق و محبتی است که به انسان و به مقام انسانی دارد، او می بیند که مردم روزگار از پند و موعظه و نصحیت به افسانه و داستان بیشتر رغبت دارند و این خاصهٔ مردم روزگار او نیست بلکه در هر عصر و زمان و در هر شهر و دیار هواخواهان قصه و حکایت از دلبستگان وعظ و نصیحت زیادتر بوده اند و هستند و خواهند بود زیرا داستان، خود زندگی است و حب زندگی هم خاصهٔ آدمی. او شاهد کشمکش های پادشاهان معاصر خویش است و حتی

آنکه او کیمیای جان دارد
زرچه باشد که دل بدان دارد

* * *

شمع باشد هنر که چون افروخت
زان یکی صد چراغ بتوان سوخت

* * *

آن عمل کز خیال گشت درست
مزد نیز از خیال باید جست

* * *

جفت هر کس ز جنس وی باشد
آدمی جفت مرغ کی باشد

* * *

سخنی کز خطاست پیوندش
نیک نبود گشادن از بندش

* * *

چون نوازش ز حد فزون آید
شکر آن هم ز حد برون آید

* * *

تشنه کز آب سیر شد جانش
میل نبود به آب حیوانش

* * *

داستان رنج یار هنرشناس جوان را نظم میکند تا نشان بدهد که در سایه هماهنگی و همکاری مشکلی نیست که آسان نشود .

داستان پسر بازرگان را بیان میکند تا مفاسد خوشباوری و بی احتیاطی را خاطرنشان نموده باشد .

داستان پسر فرمانده دمن را قصه میکند تا فرق میان رفتار خائنانه و وفادار امین را آشکار ساخته باشد و پردهٔ مزوران را بالا بزند .

داستان فیلسوف ختی و شمال روبین را شرح میدهد تا ارزش مقام زن عفیف و پاکدامن را بیان نموده باشد .

و بالاخره داستان گمشدن بهرام را در پایان کتاب می آورد تا کم بقائی عمر آدمی و بیهودگی غرور و ستمگری را اعلام کرده باشد .

اما نتیجه گیری امیر خسرو از داستانهایش به این سادگی که فهرست وار یاد شد نیست ، بلکه مانند یک جامعه شناس کهنه کار تیپ های گوناگونی از جنس آدمی را مورد مطالعه قرار میدهد حرکات و اعمال اشخاص داستانهایش را به دقت تعقیب می نماید ، خوب و بد هر کدام را با ترازوی اندیشه می سنجد و هرجا که لازم باشد برای تنبیه و بیداری خوانندگان نکته های بگوید که هم جزء داستان هست و هم نیست و اینک نمونهٔ مختصری از آن نکته ها :

هر کجا قلبکار و دزد بود

گر سیاست کنند مزد بود

* * *



دکتور حسین خدیوجم

نگاهی به مجنون ولیلی ساختهٔ امیر خسرو

از: دکتور حسین خدیوجم (۱)

خوشبختانه در این محفل علمی صاحبدلان گرفتار بادردعشق وسوداگران بازار محبت فراوانند، یا به گفته سعدی «به روزگار جوانی چنانکه افتد و دانی» هر کسی به اندازهٔ تاب و توان خویش در گذرگاه زندگی، اگر صاحبدل بوده باشد، دردام روی وموی وچشم وابروی پری رخساری گرفتار شده و می‌شود و از این درد دلنشین بهره‌مند می‌گردد، یا به گفتهٔ محمد قهرمان: سزای کاردلدادگی خویش را می بینند:

---

(۱) دکتور حسین خدیوجم، رایزن فرهنگی ایران در کابل.

زاهن آنان که مغز کان خارند
زر ستانند و سنگ بگذارند

* * *

گرچه بلور روشن است به تاب
کی نشیند بجای در خوشاب

* * *

تن چو خواهد گذاشت هرچه که داشت
نیکبخت آنکه نام نیک گذاشت

* * *

گرچه گوهر به قیمت است عزیز
قیمتی هست کهربا را نیز

* * *

زنگی ارچه سیاه‌فام بود
نزد مادر مه تمام بود

* * *

خصم را دیده عیب کوش بود
دیدهٔ دوست عیب پوش بود

گر واقعه چند سینه‌سوز است
مردی ز پی کدام روز است ؟
مسپار به دست دیو تن را
گرد آر عنان خویشتن را
صبر از پی روز درد و دوری است
ورنه همه‌وقت خود صبوری است(۱)

تردیدی نیست که امیر خسرو بلخی پدر دری گوی ، خود با فروتنی و آگاهی و هوشیاری اعتراف کرده است که وی در ساختن مثنوی «مجنون و لیلی» - از لحاظ وزن و لفظ و سبک - دنباله‌رو سخنور استاد ، نظامی گنجوی بوده است ، این اعتراف برای آن بوده تا نزد اهل انصاف ، هم قدرت سخنوری خویش را باز نماید ، هم دهان تنگ چشمان خرده‌گیر را ببندد هم مجالی برای درشتگویان و عیب جویان برجای نگذارد .
امیرخسرو به هنگام مقایسهٔ منظومهٔ خویش با سرودهٔ استاد پیشتاز در این میدان ، نظامی گنجوی ، سادگی و بی پیرایگی سخن خود را یادآور می‌شود و اضافه می‌کند که از افراط در صنایع بدیعی پرهیز کرده است .
وی تفاوت کار خویش را با سرودهٔ نظامی چنین بیان می‌کند :

می‌خواست بسی دل هوسباز
کز سحر قدیم نو کنم ساز
پی بر پی او چنانکه دانم
گفتم قدمی زدن توانم

(۱) مجنون و لیلی ، چاپ مسکو ، ص ۹۹ (با اندکی تصحیح و تصرف) .

تنم ضعیف ورخم زرد ودل غمین باشد
سزای هرکه دهد دل به عشق این باشد

غبارها به دل ازغم نشست وجزغم عشق
نیافتیم غمی را که دلنشین باشد

البته باید اعتراف کرد که در این جهان کهنسال، تنها مردم [illegible] آزادگی و جوانمردی و پاکبازی را دریافته اند که از جامهای عشق شوری در سر و سوزی در سینه داشته اند. پس بجاست که آرزو کنیم تا جان هیچ صاحبدلی از سودای عشق بی نصیب نماناد.

اینک به سخن امیرخسرو سخندان شریعت، چشتیه طریقت، آگاه و آشنا به رمز [illegible] فرادهیم، امیر خسرو در این مورد از زبان پدری آزاده سخن می‌گوید، پدری که فرزندش دچار درد عشق شده و از چاره کار فرزند درمانده است و از راه ناچاری وی را چنین پند میدهد

هرچند که عشق جمله درد است
نیرو شکن سلاح مرد است

لیکن نشو آنچنان زبون نیز
کاتش چو درون زنی برون نیز

مرد ارچه بسوزدش همه تن
دودی ندهد برون ز روزن

سستی است به لطمه پست گشتن
وزجام نخست مست گشتن

گرد ارچه کند: دو نقطه پرگار
هم بیش و کمی بود به مقدار
نقاش که پیکری نشان کرد
دیگر نتواند آنچنان کرد
مانی که قلم‌زن خیال است
مانند، نبشتنش محال است
مقصود من از بیان این حرف
طرز سخن است و صرفهٔ صرف
کاقلیم کسان به زهرهٔ شیر
به زین نتوان ستد به شمشیر
ای آنکه مرا به بدنهی نام
وز غورهٔ خویش خوش کنی کام
گر ما ز هنر تهی میانیم
باری تو بگوی تا بدانیم
کز دعوی این خیال سنجی
ناگفته ملاف تا نرنجی
نبود چو فسانهٔ تو نامی
بیهوده چه لافی از نظامی
گفتی دم اوست مرده رازیست
آن زان وی است زان تو چیست؟

از شیوهٔ خود رمیده گشتم
تسلیم همان جریده گشتم
آرایش پیکر معانی
بستم به سلاست و روانی
کان مایه که صنعتی بود خام
از شیوهٔ من برون برد نام
چشمی که دلی برد به تاراج
دانی که به سرمه نیست محتاج
ور وسمه کنی برابروی زشت
چون سبزهٔ تر بود بر انگشت
زان سکه که مرد پرهنر داشت
زین به نتوان نمونه برداشت
گرخود به زلال من شدی غرق
ممکن نشدیش درمیان فرق
زین بیش تفاوتی ندانم
کان ازدل اوست وین زجانم
مردم که به زاد توأمانند
هم هردو به یکدیگر نمانند
دوخط که نویسی از یکی دست
هم نوع تفاوتی دراو هست

دقیق و مستند برای پاسخگویی و دفاع از حق مسلم این سرایندهٔ استاد فراهم بوده باشد. پس اکنون چون زمان کوتاه است قصه را نیز باید کوتاه کرد تا دوستان از درازی سخن ملول نشوند ...

البته اعتراف میکنم که آنچه در این چند روز، دوستداران امیرخسرو، در مقالات خود بیان کردند و در کتابها و جزوه های مرحمتی خواندیم، همه حکایت از آن داشت که امیرخسرو بلخی پدر، دری گوی، هندی زاده، دهلی مسکن بلند آوازه، برای نظامی گنجوی شاگردی اهل و شایسته بوده است، شاگردی که بحق عنوان «خلف صالح» برازنده است، و دانش و انصاف و مردمی راستینش جاودانگی وی را مسلم ساخته ...

اکنون با رخصت از دانشوران کشور های مختلف که برای بزرگداشت هفتصدمین سال آغاز شاعری امیرخسرو در این محفل علمی گردآمده اند، تعدادی از ابیات این منظومه را که در پایان داستان «مجنون و لیلی» او آمده است و نمایشگر امانت داری و حقشناسی شاعر است روایت میکنم و سخن خویش را بپایان میرسانم:

چون گنج گهر گشاد بختم
نو باوهٔ غیب بست رختم
ارزانی گوهر گران خیز
کرد از همه سوخرنده را تیز
آمد فلک آستین گشاده
نه بحر در آستین نهاده
انجم که کساد تحفه دیدند
دری به ستاره ای خریدند

گرزان قدح آری آب خوردم
بی گفت تو اعتراف کردم؟
لیکن به تو ار بود متاعی
بگشا ز دکان خود فقاعی(۱)
صد رحمت ایزدی بر آن مرد
کز کیسهٔ خود بود جوانمرد
برنسیه بود قباله دادن
ازخوان کسان نواله دادن
من کرده‌ام ار دغل شماری
تو نیز بیار تاچه داری ؟
دانم که به چاشنیی این شهد
گویی صدو پنجهی به صدجهد
لیکن ندود جنیبت لنگ
پویان ودوان هزار فرسنگ
زان کرده ام این نوای خوش ساز
تاگوش زمانه را کنم باز

اما این سخنور استاد تاچه اندازه‌در کار خود کامیاب شده و از دیگر شاعران سازندهٔ این منظومه پس از نظامی گنجوی- پیش افتاده، پرسشی است که «آسوده شبی خواهد وخوش مهتابی» تا امکان مقایسهٔ

۱- فقاعی، آبهندی، شربت فروشی، یخ فروشی.

صد طرز سخن چون شکر و شهد
ننمود مگر به مثنوی جهد
نو کرد به یک فنی نشانه
چون یک فنه بود شد یگانه
دانا که در خرد گشاید
آن کار کند که نیکش آید
گازر که به کار خود تمام است
بهتر ز حریر باف خام است
لنگی که به رقص شد سبک خیز
هنگامهٔ خنده را کند تیز
کوری که کند بره شناسی
بازی خورد از دم قیاسی
آن گنج فشان گنجه پرورد
بود ست بدین متاع در خورد
وانگه ز جهان فراغ جسته
وز شغل زمانه دست شسته
باری نه به دل مگر همین بار
کاری نه دگر، مگر همین کار

ذوقی که درین(۱) دم حیاتست
همشیرهٔ اولین نباتست

زنده است بمعنی اوستادم
ور نیست منش حیات دادم

احسنت وزهی سخنور چست
کز نکته دهان عالمی شست

می‌داد چون نظم نامه را پیچ
باقی نگذاشت بهر ما هیچ

بحری که برآب او خسی نیست
محتاج ستایش کسی نیست

آنکس که قدم چنان سپرده ست
انصاف خود آنچه بود برده است

انصاف مرا سزاست باری
کز هیچ کنم چنین نگاری

اوزان همه فکر گوهر آرای
ننهاد زیک روش برون پای

۱- در حاشیهٔ چاپ مسکو چنین آمده است :
در دن ، به خط زیر دو کلمهٔ ـ مجنون و لیلی ـ نوشته شده است . (ص ۲۷۹)

مزدی که دهند منت داد
وان رنج که‌من برم همه باد
چون خر که علف کشد بزاری
ریزند جو ش ولی بخواری
گراز پس هفته ای زمانی
یابم زفراغ دل نشانی
ممدوح خجسته را کنم یاد
یارغبت سینه را دهم داد
بخت این که سخن سبک عنانست
کان در دل وگنج بر زبانست
کلکم که سرش زبان غیب است
گنجینه گشای کان غیب است
آواز دهد چو در روانی
لبیک زنـان دود معانـی
از جنبش نظم گرم رفتار
دلاله فکر ما نده بیکار
با چندان شغل خاطر آشوب
چندین بر نو دهم زیک چوب

کوشش همه بر سخن سگالی
خاطر ز هر التفات خالی
گنجی و دلی زمحنت آزاد
آسودگی تمام بنیاد
از هر ملکی و نیک نامی
اسباب معاش را نظامی
بی‌جنبش پای، کام در دست
می گوی سخن چو کام دل هست
چندین سبب مراد با هم
چون نایدش آن‌سخن فراهم؟
مسکین من مستمند بی توش
از سوختگی چو دیگ در جوش
شب تا سحرو زصبح تا شام
در گوشهٔ غم نگیرم آرام
باشم‌ز برای نفس خود رای
پیش چو خودی ستاده بر پای
تا خون نرود ز پای بر سر
دستم نشود ز آب کس تر

چون من به سگی نمودم اقرار
تو شیری خویشتن نگه دار
نی نی ، نه‌سگم که شیر مردم
خاصه که چنین شکار کردم
این آهو شیر گیر من باد
ز آهو گیران عالم آزاد
از شکر خدای خوش کنم کام
کآغاز صحیفه شد با نجام
نامش که زغیب شد مسجل
«مجنون لیلی» بعکس اول
تاریخ زهجرت آنچه بگذشت
سالش نودست‌وششصدوهشت
بیتش بشمار راستی هست
جمله دوهزار وششصدو شصت
هرکو نکند بطبع قابل
از بعد نبشتنش مقابل
یا بیتی ازین عدد کند کم
کم باد گهی خلاصش ازغم

گر از تک و پوی آب و نانم
بودی قدری خلاص جانم
روشن گشتی که از چنین در
آفاق چگونه کرد می پر
با اینهمه هر که بیند این گنج
معلوم کند حد سخن سنج
انصاف من ار تو ندهی ایدوست
خود نافه کند حکایت از پوست
ور تو ندهی به جان سپاسم
من قیمت لعل خود شناسم
ور تو نکنیم ز آفرین شاد
من خود کنم آفرین خود یاد
مرد ارچه به عقل نا تواناست
در شستن عیب خویش داناست
گاوی که زبان او درشتست
سوهان درشت سای پشتست
سگ نیز برای راحت خویش
شوید به زبان جراحت خویش

جلوه‌هایی از مختصات سبک هندی شعر دری

درغزلیات امیرخسرو بلخی

از : پوهاند محمد رحیم الهام

درجملهٔ مباحث گوناگون ادب شناسی سنجیدن سخن شاعران و باز کردن وجوه خوب و بد آن حتی نقد ساده توصیفی آثار منظوم که غالباً سطحی‌تر و سهلتر از نقد زیبایی شناسی است ، پراز دشواریهاست آنانیکه شعر خوان هستند دریافته خواهند بود که مطالعه شعر اگر به‌خاطر التذاذ محض و ارضای حس زیبا پسندی باشد خواننده پارچه هایی بآرامش ذهن و به صورت غیر جدی میخواند و ازان محظوظ میشود اما اگر خواننده دیوانی را به قصد تحلیل و تجزیه بخواند و به نقد عملی بپردازد دشواریهای کار سرگردانش میسازد . زیرا هم‌حالات روانی خواننده دراین دوگونه فعالیت ذهنی‌متباین ، تفاوت

امید که هر خرد پناهی
از چشم رضا کند نگاهی
ز انکس که نگه کند به تمکین
انصاف طلب کنم ، نه تحسین
یا رب چو من سیاه نامه
کار استم این ورق به خامه
هر چند بد آمد این شمارم
چشم از تو بجز بهی ندارم
شعر ارچه صلاح کار دین نیست
بروی ز شریعت آفرین نیست
این نامه سزای آفرین باد
ان شاء الله که همچنین باد

زمان راهی بسوی سبک هندی در ادبیات پارسی گشودند.»(۱)

ملا عبدالنبی فخرالزمانی در تذکره میخانه در بیان احوال رکن الدین مسعود کاشانی ملقب به حکیم رکنا نویسد، «آن معدن فطرت دیوان عندلیب گلزار معانی بابا فغانی را غزل به غزل از ابتدا تا انتها جواب گفته است.» (۲)

مومن گفته مولف میخانه را در مقدمه دیوان فغانی نقل و در آن به جای حکیم رکنا سهواً صائب تبریزی را یاد میکند و میافزاید، «این یک امر مسلم است که فغانی در فن شاعری صاحب طرزی خاص و نامش به تازه گویی مشهور است و علت مقبولیت اشعار وی روش نو اوست. اندازهٔ شهرت عام او را از این امر به خوبی حدس میتوان زد که پس از وی شاعران متعدد طرز او را کاملاً تقلید کردند تا آنکه رواج عام یافت. شاعرانی که از معانی تقلید کرده اند عبارتند از: شهیدی، لسانی، حکیم رکنای، مولانا محتشم کاشی، عرفی، مولانا وحشی یزدی، عراقی، ملی، ملاجم سبزواری، ولی، فیضی، میرزا صائب، نظیری و آقا شاپور رازی، میرزا صائب این طرز را اندکی تغییر داد و با روش نوی که ایجاد کرد به شیوایی قبول عام یافت و سپس اغلب شاعران از وی تقلید کردند.»(۳)

مومن همچنان در باره نظیری از مخزن الغرائب چنین نقل قول می کند «وی طرز بابا فغانی را اختیار نمود و آنرا بحد کمال رسانده.»(۴)

۱- قاسم رضی، دیوان کامل جامی، مقدمه، چاپخانه پیروز ۱۳۴۱ ص ۶۱.

۲- ملاعبدالنبی فخرالزمانی، تذکرهٔ میخانه، تحشیه و تعلیق احمد گلچین معانی ۱۳۴۰، ۲۱۶.

۳- مومن دیوان فغانی، چاپ لاهور، مقدمه.

۴- ایضا.

می‌یابد و هم اثر مورد مطالعه به نظرش دگرگون می‌نماید از سوی دیگر محک و معیار سنجش شعر تاکنون جنبه های جهان شمول ندارد و ناقد به ناچار معاییر سخن سنجی خود را از بین ضوابطی بر میگزیند که بایه های ساختمان و نظام آیدیولوژیکی او را بر مبنای منافع متنفی او تشکیل میدهد.

به هر حال ، بحث ما در این است که آیا امیرخسرو در غزلسرایی از بانگذاران سبک معروف به هندی در شعر دری هست؟

نخست به آرای محققان درین باب مراجعه میکنیم :

در واقع نظر باب ناقدان سلف در این باره گونا گون است .

گروهی بدین باور اند که بنا نگذار سبک هندی در شعر دری امیرخسرو است .

دایرة المعارف آریانا ، جزء سیزدهم ، در شرح حال خسرو چنین نوشته : «ابیاتی از شعرای معروف زبان دری در دست است که مختصات و ممیزات سبک هندی بصورت واضح در آنها مشهود میباشد ، مخصوصا در اشعار و قصاید امیر خسرو بلخی دهلوی و خواجه حافظ شیرازی اصل و اساس سبک هندی پیدا ست.»

گروهی دیگر منشأ این سبک را هرات دانند و مولینا عبدالرحمن جامی هروی و بابا فغانی را از بانیان آن شمارند .

مرحوم بهار در سبکشناسی گوید، «علاقهٔ شاعر به یافتن مضمون نو و تدارک قافیه و توجه به صنعت و هنر نمایی موجب پیدا شدن سبک معروف هندی گردیده و این شیوه از هرات توسط جامی و فغانی به دهلی و دکن و اصفهان سرایت نمود.» (۱)

هاشم رضی در مقدمه دیوان جامی نظر بهار را تایید کند و در بارهٔ شاعران دورهٔ تیمور یان هرات چنین گوید، « اصولا شعرای این

۱ـ محمد تقی بهار ، سبک شناسی، ج ۳، ص ۲۲۸.

چون پسرو طرز هر سوادم
پس شاگردم نه اوستادم

امیرخسرو خود اعتراف میکند که در غزل پیرو شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، در مثنوی پیرو حکیم نظامی و در اشعار حکمی و اخلاقی پیرو سنایی و خاقانی است.

با توجه بآنچه خسرو خود در باب کلام خود گفته و خویشتن را موجد سبک خاص ندانسته است، آیا میتوان او را از بانیان سبک هندی در شعر دری دانست؟

من کوشیده ام تا بدون توجه به آرای ناقدان سلف و بدون داشتن فرضیه و تصور قبلی در باب سبک امیر خسرو، و با مطالعه واستقصاء در غزلهای او از برای این پرسش پاسخی جستجو کنم.

از سبکهای گونه گون شعر دری هیچکدام در هیچ یک از مراحل، به یکباره گی و ناگهان پدید نیامده است. نمونه های شعری هر سبک شایع در اشعار دوره پیشتر یافته میشود. ایجاد سبکهای متمایز شعر دری به نظر من، برقاعدهٔ انتخاب و تقلید بعضی از مختصات لفظی و معنوی سبک پیشین، تکامل آن، تطابق آن به مذاق خواننده گان و معاییر رایج در نظریات انتقادی هردوره و کسب تاثیر از مؤثرات محیط طبیعی و عوامل اجتماعی و تجربه های شخصی شاعراستوار است از شاعران زبان دری کمتر گوینده یی را میتوان یافت که با شاعران معروف سلف یا همزمان خویش به مسابقه برنخاسته باشد. و این سنت دیرینه که استقبال و تتبع و جواب گفتن نامیده شده است تا روزگار ما در بین شاعران سنت گری تداول دارد ولی هر شاعر متتبع از نوآوریهای خود نیز به تفاخر یاد میکند. سبک هندی در شعر دری نیز فی الواقع به همین گونه به وجود آمده است. جلوه های چشمگیر مختصات این سبک را که من حیث مجموع عبارت از ایراد مفاهیم و معانی دقیق،

بدینگونه ناقدان ادبی در باب بانیان سبک هندی در شعر دری اتفاق نظر ندارند گروهی امیرخسرو ، حتی حافظ، دسته ای جامی و طایفه ی بابا فغانی را موجد این سبک پندارند .

امیرخسرو خودش، چنانکه شبلی نیز در شعرالعجم با استفاده از دیباچه «غرة الکمال» اشاره کرده است، اشعار خود را به بهترین وجهی نقد میکند، خسرو از برای سنجش و ارزشیابی شعر و مراتب شاعری معیارهایی وضع میکند که در تاریخ نظریات در باب نقد ادبی در ردیف آرای ناقدانی چون خواجه نصیرطوسی و شمس قیس رازی و عروضی سمرقندی دارای اهمیت خاص است. خسرو چنانکه همه دانیم شاعران را از لحاظ درجات به سه دسته تقسیم میکند: استاد تمام، استاد نیم تمام و انتحال کنندهٔ اشعار دیگران یا سارق .

استاد تمام به نظر خسرو شاعریست که موجد طرز نو باشد ، مانند حکیم سنایی غزنوی، انوری، ظهیرفاریابی و نظامی .

استاد نیم تمام گوینده یست که طرزی نو نیافریده باشد ولی پیروی از طرز استاد کامل را به کمال رسانیده باشد .

سارق شاعریست که موضوعات و مضامین دیگر انرا انتحال کند امیرخسرو از برای استادی در شعر چهار شرط را لازم شمارد :

۱- ایجاد طرز جدید .

۲- توافق کلام شاعر به روش شاعران .

۳- دوری شاعر از شیوهٔ واعظان و صوفیان .

۴- خالی بودن کلام شاعر از سهو و لغزش .

پس اشعار خود را با همین معیار می سنجد و نتیجه میگیرد که خود استاد تمام نیست ، زیرا مخترع سبک تازه یی نیست و در کلامش لغزش و اشتباه وجود دارد اما انتحال نمیکند و اسلوبش از قاعدهٔ صوفیان و واعظان بدور است و چون خویشتن را فاقد دو شرط از شروط استادی میداند، خود را شاگرد میخواند و میگوید :

... و درجه های لفظی و معنوی خصوصیتها ئی دیده میشود که بحیثی تجلیات سبک هندی در شعر دری دانسته تواند شد .

بر شمردن ، فهرست نمودن و مثال آوردن از دیوان خسرو درباب اشکال و ترکیبات لفظی غزلهای وی که غالباً با صنعتهای لفظی و معنوی نیز توأم است نگاشتن فرهنگی قطور را ایجاب میکند. خسرو ازاین لحاظ در غنای ساختن زبان دری به حیث پایه گذار سبک نوین سهم عظیم دارد. در غزلهایش از گونهٔ ترکیبات ذیل بکثرت یافته میشود:

سیاهی داغ حبش:

بروسیاهی داغ حبش مکن بررو
مراین غلام درم ناخریدهٔ خود را

چاه شوق:

به‌چاه‌شوق فرومانده ام‌خداوندا
فروگذاشت مکن آفریدهٔ خودرا

رشتهٔ صبح:

یکی درابر بهاری نگرز رشتهٔ صبح
چگونه میگسلد دانه های لؤلؤ را

جان بلاآشام :

من عاشقم‌ای پندگو نبود گوارایم که تو
ازعافیت شربت دهی‌جان بلاآشام را

استعارات و کنایات و تشبیهات بکر و بدیع و خیال انگیز و غالبا غیر حسی، مبالغهٔ اغراق آمیز در وصف طبیعت و اشیاء و اشخاص و بیان دقایق و ظرایف حالات و تأثرات و هیجانات باطنی خود گویند، توسط الفاظ و ترکیبات لفظی غیر معمول و نا آشنا و گاهی با گزینش اشکال لفظی و عبارات معمول از محاورات روزمره عوام است، در غزلیات امیرخسرو بکثرت میتوان دید. باید دانست که پدید ار شدن چنین دگرگونی در اشعار خسرو و درتحت شرایط و عوامل اجتماعی و محیط طبیعی آن زمان طبیعی است. بزرگترین عامل تجلی این مختصات در شعر خسرو تلاقی و برخورد دو فرهنگ غنی و کهنسال افغانی و هندی آن زمان است. شاعر ما برداشتهای خود را از محیط و مردم، از برای مردم محیط خود و برابر با مزاق شان در کلام خود منعکس ساخته است، و همین مطابقهٔ شعرخسرو و به مذاق خوانندگان اوست که گفتارش را مؤثر و مقبول و خودش را در سراسر دوره زندگی گرامی و ارجمند ساخته است.

میدانیم که خسرو در غزلسرایی خود را پیرو سعدی میداند. وزابو الحسن عابدی در جنگی به عنوان «سعدی و خسرو» غزلهای همطرح سعدی و خسرو را با مقایسه یکجا نشر کرده است. در این جنگ تعداد غزلهای خسرو که به استقبال غزلهای سعدی سروده است جمعاً به ۹۳ پارچه میرسد اگر این غزلها را با دقت مقایسه کنیم می بینیم به همان پایه که از لحاظ قوافی و ردایف و اوزان همگون اند از لحاظ مفاهیم و موضوعات و صور خیال و استعارات و تشبیهات و در بسا موارد از نظر استعمال اشکال لفظی ناهمگون میباشند.

خسرو غزلهای بسیاری دارد که در ساده گی و روانی و کمال زیبایی و بیان تأثرات عمیق و هیجانات انگیزنده و ریزه کاریهای اعجاب انگیز هنری و لهجهٔ صمیمانه و صادقانه و تحریک عواطف و تأثرات خواننده همپایهٔ غزلهای سعدی است ولی در نظام عمومی غزلهای

کرشمه چکیدن :

تو میروی وز هر سو کرشمه میچکد از تو
که داد این روش و شکل سرو سبز قبا را؟

گلبرك بنا گوشش :

الا ای باد شبگیری به گلبرك بنا گوشش
مجنبان زلف زنجیرش که من دیوانه خواهم شد

بیهوش خیال، پری آمدن :

چو بیهوش خیالم دید شب میگفت همسایه
که امشب باز آن دیوانهٔ ما را پری آمد

خواب بندی :

فسون خواب بندی منست این تا سحر گویی
حدیث او که شبها از زبان من برون آید

جعد اند از مرد افگن :

کد امین کس ره من زد که در ره شد عنان گیرش
که آن سرمست جعد انداز مرد افگن نمیآید .

صدف لب :

سخنی چو گوهر تر صدف لب تو دارد
سخن صدف رها کن گهری نمای ما را

در غزلیات خسرو کلمه ها، عبارات و جمله هایی نیز بکار رفته اند که در گفتگوهای عادی و روز مره بکار میرفته و اکنون نیز بکار میروند از آنجمله به این نمونه ها توجه فرمایید :

جام گلبو :

بیاکه تا به چمن در رویم و بنشینیم
به بوی گل به کف آریم جام گلبورا

چشم جگر خوار :

چون خسرو از دو دیده خورد خون سزد اگر
سازد نمک دو چشم جگرخوار خویش را

جان جگر خواره:

بشکافت غم این جان جگر خوارهٔ مارا
یارب چه وبال آمده سیارهٔ مارا

دردکش قدیم :

چون به خم شراب در غرقه بماند چون منی
هم زشراب غسل ده دردکش قدیم را

حسن بلاانگیز، کلک صورت، عقل رنگ آمیز :

برقع برافگن ای پری حسن بلاانگیز را
تا کلک صورت بشکند این عقل رنگ آمیز را

پند رسمی :

خسرو چو نیست زانها کازتو برد بکشتن
زین پندهای رسمی دادن چه سود مارا؟

چشم بد دور :

چشم بد دور از چنان رویـــی
که از وچشم دور نتوان کرد

دماغ کردن :

بوی خسرو همیکشد به دماغ
بیش از ین هم دماغ نتوان کرد

گریختن صبر، جهانگرد :

صبرم ازدست غم گریخت کنون
آن جهان گرد را کجا یابند؟

برادر خوانده :

گرفته در بر اندام توسیم است
برادر خواندهٔ زلفت نسیم است

عبارات و جمله های این چند بیت چقدر ساده و زیبا است :

بوسه یی گفته ای توقف چیست ؟
یا بده یا بگو نخواهم داد
روزه داریم رخ بپوش ار نه
روز بر ما دراز خواهی کرد

جنس به معنای اصیل و نجیب و بی غل و غش :

خوش آن کسی که در این دور میدهد دستش
حریف جنس ومی صاف و گوشهٔ تنها

تلخ کردن خواب چاشنی :

ازچاشنی درد جدایی چه آگهند
یک شب کسان که تلخ نکردند خواب را

حاضر جواب :

تا گفتمش بکش زمژه تیغ را نده بود
ما بنده ایم غمزهٔ حاضر جواب را

سینه پاره کردن :

غم که مرا در دل است کس نکند باورم
پیش که پاره کنم، وای، من این سینه را !

احمد پارینه :

توبه زمی کرده بود دل که تو ساقی شدی
بازهمان حال شد احمد پارینه را

رشوت :

بوسه اگر همیدهی برلب خود حواله کن
رشوت تست جان من از پی این حواله را

این هنر به نظر من یکی از کمالات شاعری خسرو است، توجه فرمایید:

گر سرم درسر سودات رود نیست عجب
سر سودای تودارم غم سرنیست مرا
یک زمان از پای ننشینم به‌جستجوی تو
یاکنم سررا فدایت یا به دست آرم ترا
به نظر نه‌دیده ام‌من اثر دهان تنگت
اگرت بود دهانی اثری نمای مارا
دارم آن‌سر که سرم درسرو کار توشود
بامن دلشده هرچند سری نیست ترا
صورت این کن که چین ابرویت
صورت حسن را چو چین آمد
بخت باید نه‌زیرکی که به جهد
ماتم خویش سورنتوان کرد
غم تو آشکار خواهم کرد
چه کنم در نهان نمی گنجد
من درسر قلم زدم آتش زدود آه
او دودهٔ سر قلم از من نگاه داشت

بزن سنگ ای ملامت گو زهر سو
که مارا چشمهای عقل پیش است

(پیش - بسته)
گرچه بر بود عقل و دین مرا
بد مگویید ناز نین مرا

نگارا بلبل اینک میکند بانگ
روان کن در چمن سرو روان را
چو میخندد لب شکر فشانت
زحیرت باز میماند دهانها

بی رخت اشک همبارم و گل میکارم
غیر ازین کار کنون کار دگر نیست مرا
عاشق ومستم ورسوایی خویشم هوس است
هرچه خواهم که کنم، هیچ مگویید مرا

خسرو تاتوانسته است درغزلیات خود با الفاظ بازی کرده است ولی تکلفی در ان دیده نمیشود و از روانی گفتارش نمیکاهد. کلمه های متضاد و متناسب و همجنس و همریشه در مصرعها و بیتها فروان است.

صنعت آفرینی میکند. صنعت تضاد، تجنیس، تناسب، حسن تعلیل، مدعامثل و ارسال المثلهای گونه گون بکثرت دارد در این ظرافتهای هنری ساده گی و بی پیرایه گی دیده میشود.

خواری و آزار برمن گر به تیغ آید ز تو

خارم اندر دیده گر با گل بیازارم ترا

در دیوان خسرو مضامین بکر و معانی بدیع فراوان است. به این چند نمونه توجه فرمایید.

از اشک چشم خویش نه بینم رخ تو من

تو هم مبین در آیینه رخسار خویش را

به خانهٔ تو همه روز با مداد بود

که آفتاب نیارد شدن بلند آنجا

سرم برید و بدستم نهاد و راه نمود

که خیز و رو سر خود گیر و بخش جان مرا

نهاد بر لب من لب نماند جای سخن

که مهر کرد به انگشتری دهان مرا

ساقیا نوش چنان کن که صدا باز دهد

بر سر شارع می گنبد سیمین حباب

پردهٔ عاشقان درد پرده کند چو روی را

هر طرفی دلی فتد شانه کند چو موی را

شب تا به صبح دیدهٔ من بود و پای او

چشمم نخفت هیچ ولی پای او بخفت

هر کرا در سر زلف صنمی دسترس است

برود گر به سرماه همان رشته بس است

نافهٔ آهوی چینی کاو بزلفت دم زند

نیست آهویی مرا ورازانکه دراصلش خطاست

زاهد از بد نامیم دیگر مترسان زانکه من

گر بر آرم نام نیکو پیش بدنامان بداست

تا چرا باشمع رویش آتش تب یار شد

دل چودود زلف او بر خود بسی پیچیده است

لاف دانایی مزن خسرو مگر دیوانه ای

درد بستانی که پیر عقل طفل مکتب است

چشم از تو دور دانهٔ دل گرز تو بسوخت
از سوختن گریز نباشد سپند را

حاجتم نبود که فرمایی به ترك ننگ و نام
زانکه رسوائی نیاموزد کسی دیوانه را

رخ بنما بر مراد گرنه به خون منی
آب به سیری مده تشنهٔ دیرینه را

دیوانهٔ بتان نکند رو به کعبه زانك
تعظیم کعبه کفر بود بت پرست را

خسرو ز سوز گریه نیارد نگاهداشت
آری سفال گرم به‌جوش آرد آب را

عشق از دل ما کم نتوان کرد که ذاتیست
چون مایهٔ آتش که ز خارا نتوان شست

خانه مکن ای دوست درین جاگه پرنم
کس بر گذر سیل نکردست عمارت

خسرو به گزاف چند لافی
بانگ دهل از تهی میا نیست

دل زمن دزید سرتا پای او جستم نبود
زیر زلفش بود و در آنجا گمان من نرفت

صوفی ما شد خراب دوش بیک بانگ چنگ
پیش بریشم کشید خرقهٔ پشمینه را

در غزلهای خسرو ارسال المثل یکی دوتاست، از آن جمله این یکی

دلم ز دیده برون شد بماند در مژگان
گریز کرد ز باران به ناودان آویخت

و ابیات عاشقانه در آنها به حدیست که فهرست کردن آن دشوار مینما ید اینک چند نمونه بدون قصد انتخاب تقدیم میشود :

چو لیلی بیند آن مجنون شراب از خون خود نوشد
به از سنگ ستمگاران بناشد نقل مجنون را

خسروا گر غمت خورد ناله بس است خدمتش
واجب چاوشان دهند از پی های و هوی را

روی بما کن و مکن دیده ما و خاك در
سجده رواست هر طرف قبله چار سوی را

خسرو است و سوز دل و زذوق عالم بیخبر
مرغ آتشخواره کی لذت شناسد دانه را

قصیدهٔ

بحرالابرار امیرخسرو بلخی

از : استاد خلیل الله خلیلی .

مارا زگرد این دشت، عزمی است رو بدریا!
پر کهنه شد تیمم، اکنون وضو بدریا!

مایهٔ سرور و افتخار من است که درین انجمن مجلل با این پیام(۱)
حضور اشتراک می‌ورزم و بمن موقع میسر می‌گردد تا در پیرامون امیر
خسرو سخن استاد هنر، بزرگترین جویای حقیقت و رازشناس فطرت،
خسرو بلخی دهلوی سخن رانم. سلام و سپاس فراوان بر همهٔ شما :
گفتار من بسیار بسیط و موجز خواهد بود. بحث در ذکر زادگاه
خسرو نیست که بگویم در کدام شهر دیده بروشنائی خورشید
باز کرده. یا در کدام سرزمین دیده از نظارهٔ جهان کون و فساد دوخته.
ذکر روز و ماه و سال ولادت و انتقال وی نیز ازین مبحث خارج
است، زیرا ما درزیر این رواق نیلگون و برزبر این کرهٔ سرگردان،
نشانی را سراغ داریم که از بعد زمان و مکان قدم فراتر نهاده اند و
بعالمی پیوسته اند که از دنیای غم اندود و کدر آلود ما بالا تر

۱- این بیانیه استاد خلیلی سفیر جمهوریت افغانستان در عراق بروی
کاغذ و قرائت آن بروی نوار ضبط صوت از بغداد بکابل رسید و اعضای
مجلس علمی از آن قدردانی کردند.

با اندک نمونه هایی که از غزلهای خسرو آوردیم به این نتیجه می رسیم که وی براستی از بانیان سبک هندی در شعر دری است زیرا مختصات سبک هندی مثالها و نمونه های فراوان در غزلهایش وجود دارد . ولی از این لحاظ اشعار وی همگون و یک دست نیست . اکثر غزلهایش از لحاظ روانی و بی پیرایه گی و پخته گی نمونه هایی در کمال غزل به سبک عراقی است ولی گاه به گاه در نو آوری تفنن میکند و از حد اعتدال چندان برون نمیرود . به این جهت اسلوب بیانش با سبک عراقی مرز فاصلی را تشکیل نمیکند ، بلکه در آن متداخل و گویا حلقه وصلی است که در زنجیر دراز تسلسل تکاملی غزل دری ظریفتر و دگرگون تر میشود و در گلزار غزل دری غنچه هایی از سبک هندی را به آهسته گی و احتیاط میپروراند .

این اعجوبهٔ آفرینش، این انسان که اگر به لجن‌زار مفاسد فرو ماند، از حیوان‌تر و فرومایه‌تر از آن مخلوقی نیست، و اگر از آن برجهد گوهر تاج آفرینش خواهد بود.

امیرخسرو در بحرالابرار، دیگر آن امیر کج کلاه آستان نشین خواجه نظام‌الدین نیست، بلکه وی را در این قصیده، در سیمای معلمی می‌یابیم که با عصای بلند و آواز رسا برفراز منبر شده، از مکارم اخلاق، از روابط انسان با انسان، از برابری، از برادری، بحث می‌نماید، و در پیرایهٔ تشبیهات زیبا، و افادات بکر و معانی رقیق و شواهد شاعرانه و استدلال شگفت آفرین، درس انسانیت میدهد.

نمیدانیم امیرخسرو این قصیده را بحرالابرار نامیده ـ کلمهٔ «بحر» و دریا با اصطلاح این طایفه نکته‌ئی دارد که بسیار جالب است:

خواجه عبدالله انصاری شیخ الاسلام ـ صوفی سلفی و متفکر بزرگ هرات نهصد و اند سال قبل از روزگار ما بصحبت عارف شهیر ابوالحسن خرقانی رسید: با وجود آنکه خرقانی مردی ناخوان بود، اما دلش را بحر حقایق و دریای عرفان خوانده‌اند. ابوالحسن درهمان صحبت اول به شیخ الهی گوی «ذم الکلام» نویس، «منازل السایرین» نگار، یعنی به انصاری گفت:

«ای من ما شوکهٔ تو، از دریا آمدی! از دریا آمدی!»

شیخ الاسلام انصاری این کلمهٔ «دریا» را شرح نموده و گفته است یعنی از دریای تفرقه به کشتی جمع آمدی و گفت از کرامات وی آن تمام بود که مرا گفت، «از دریا آمدی». بعید نیست که این کلمهٔ بحر، در بحرالابرار امیرخسرو با دریایی که خرقانی بدان اشاره نموده ارتباطی داشته باشد.

مولینا گوید:

ای برادر ابر شو دریا ببار!

آب اندر ناودان ناید بکار!

و والاتر بود، این ها در هر زمانی که بسر برده اند و از هر شهری که برخاسته باشند، پیوند زمان و مکان در مورد شان بی‌تفاوت است.

بجای آنکه حضرت امیر ملک سخن را بشهری منسوب یا به نژادی مقید گردانم، بهتر دانستم مقام اصیل وی را در یکی از آثارش جستجو نمایم. گفتم «در یکی از آثارش» زیرا دسترسی بر کلیهٔ آثار خالد و عمیق و پهناور دانشمندی ژرف نگر، دریا آفرین، خود شناس و جهان بین مانند امیرخسرو، روزگاری می‌خواهد و محققانی ورزیده ورازدان که گوهر بینش را برسر این کار گذارند و متاع جان را وقف آن نمایند.

مرا عقیده برآنست که این امر مهم و خطیر هنوز در مرحله آغاز مبدا شده. سخنوران هندوستان که پیکر خاکی و اندیشه مجرد خسرو چون نگین درخشان از دهلی، پایتخت الهام بخش و زیبای شان می درخشد و دانشمندان افغانستان، زیرا که پدر وی با مولینا جلال الدین بلخی از یک شهر می باشد، و محققان ایران و علمای آن سوی آمو دریا، خلاصه کافه ارباب ذوق و اصحاب تحقیق، که امیر خسرو را یکی از آموزگاران شریت می‌شناسند، این ها هر یک در باب آثار منثور و منظوم وی، در باب هنر غنا و ابتداع و الحان وی، در باب اندیشه عرفانی و الهامات آسمانی وی، ره تحقیق سپرده و می سپارند.

آنچه من، یعنی این آوارهٔ صحرای سرگردانی، درین مختصر، بحث خواهم نمود راجع بیکی از قصاید وی است که آنرا «بحر الابرار» نامیده.

بعد از این خواهیم دید امیرخسرو، در قصیدهٔ «بحر الابرار» از آفاق به انفس گرائیده ـ از مردم شناسی بادم سازی پرداخته از مصطبه مستان بد بستان شده چنگ و رباب را شکسته از افسانه گویی و داستان سازی باز مانده ـ از افشای اسرار سربمهر این کاینات عظیم و لایتناهی، دست باز داشته از حضرت عشق که سلطان خلوت دل وی بوده فرود آمده ـ و درین قصیده یعنی در بحر الابرار وظایفی را شرح داده که فرزندان آدمی این مخلوق دو پا و مغرور برعهده دارند، اعنی:

«لجة الاسرار» اگر سازم لقب آنرا رو است
زآنکه از اسرار دین بحری لبالب گوهراست

جامی کلمهٔ «حجة الاحرار» را نیز برآن افزوده ولی این نام دست دوم و طفیلی مپیدا شد.

اکنون به کلمهٔ «ابرار» می‌پردازیم:

در اختیار کلمهٔ «ابرار» در قصیدهٔ امیرخسرو نخستین بار متوجه باین حدیث می‌شویم که بعضی از متصوفان بآن استشهاد کرده اند:

حسنات الابرار، سیئات المقربین.

یعنی نیکوئی های ابرار، در مقام مقربان از سیئات حساب می‌شود. ولی تا جایی که از کتب اهل تحقیق برمی‌آید، آن مقوله است نه حدیث حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام.

حجة الاسلام غزالی در کتاب احیاء علوم الدین، آنرا به صیغهٔ تمریض آورده و برخی آن را از سخنان صوفی معروف، ابو سعید خزاز دانسته اند.

شاید امیرخسرو بدین مناسبت که قصیده اش از وجایب و اعمال «ابرار» بحث می‌راند آنرا بحرالابرار نامیده.

گفتیم عطار قصیده خود را «دریای سخن» عنوان کرده بود آن نیز بهمین مناسبت است که چون از وجایب ظاهری انسان سخن رانده، و از معنی بصورت گرائیده، و از آنچه در ورای پرده نهانست حرف نزده، و از چیزهایی بحث نموده که به سخن می‌گنجد، آنرا دریای سخن نامیده است.

و جامی نیز که قصیدهٔ خود را لجة الاسرار نامیده بهمین جهت است که بقول خودش فقط از اسرار دین صحبت کرده، و درین قصیده، بشریعت متوجه بوده نه به حقیقت پنهان.

همین خداوند گار بلخ، جای دیگر عرفا را بدو گروه تقسیم نموده :
اول: معماران عالم خشکی
دوم: شناگران دریای معانی

وی گفته است امام ابوحنیفه (رح) و امام مطلبی و امامان دیگر معماران عالم خشکی بودند ـ هرکه بصدق تمام طریقهٔ ایشانرا گرفت ازقطاعان راه ایمن شد ـ اما جنید وذوالنون و بایزید و ادهم ومنصور مرغان آبی بودند هرکه متابعت ایشان کند بگوهر دریای معرفت راه برد .

جای دیگروقتی که مولینا امام الغیب حکیم غزنه ابو المجد مجدود بن آدم سنائی را میستاید، به کلمهٔ «بحر» اشاره نموده و گفته است: سنائی ازآن گروه است که: « اخذناه من البحر و اهرقناه على البحر » یعنی او را از دریا گرفتیم، و بدریا ریختیم .

شیخ فریدالدین عطار، قصیدهٔ خود را که قصیدهٔ بحر الابرار بآهنگ و قافیهٔ آن سروده شده و امیرخسرو بدان نظر داشته، دریای سخن نامیده است .(۱)

پیداست که امیرخسرو، چنانکه در سازمان قصیدهٔ خود بعطار اقتفاء نموده، در اختیار عنوان نیزبه عنوان قصیدهٔ عطار ملتفت بوده عطار گوید :

این قصیده هست ای عطار دریای سخن
لفظ او همچون صدف، معنی چو در و گوهر است

مولینا نورالدین عبدالرحمن جامی، که قصیدهٔ خود را برابر قصیدهٔ خسرو دانسته آنرا «لجة الاسرار» یعنی «دریای رازها» نامیده و گوید :

---

(۲) پیش ازعطار (متوفی ۶۷۹) عنصری ، شاعردربار غزنه (متوفی ۴۳۱) قصیدهٔ مدحیه سروده بود که مطلع آن این است :
عنبراست آن حلقه گشته زلف او یا چنبر است
چنبر است آری، ولیکن چنبر از عنبر است !

دکتور عبدالغنی دانشمند بیدل شناس، قصیدهٔ نوایی را بحرالافکار نامیده- اما از نص قصیدهٔ نوائی واضحا تحفةالافکار برمی آید:

تحفه الافکار اگر سازم لقب آن رارو است
تحفه چون نزدت ز بحر فکرتم این گوهر است

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل که لابد به قصیدهٔ استادان سلف خود نظر داشته در دن آهنگ و قافیه قصیدهٔ مطول در یک صد و پنجاه شش بیت و سه مطلع دارد. بیدل قصیده خود را «سواد اعظم» نامیده و در انتخاب عنوان بتاریخ سال انشاد قصیده نظر داشته است(۱).

از تمام جهات متوجه می شویم که این استادان بزرگ در افادهٔ مطالب از روشهای متشابه پیروی کرده اند: هم در شکل هم در معنی.

صنعت مدعا مثل و حسن تعلیل، رکن اساسی در ایراد مطالب آنهاست، شکلا نیز هریک از این قصاید مزید بر وحدت وزن و قافیه از تشبیب و تشبیب و مخلص و شریطه عاری می باشد.

تعجب این جاست که امیرخسرو و جامی و نوایی هر سه قصاید خود را از کوس و کاخ و تاج یعنی از مراتب جهانبانی آغاز کرده اند، با وجود آنکه همه استادان را با جهانبانان عصر خود شان پیوستگی های فراوان بوده است.

امیرخسرو گوید:

کوس شه خالی و بانگ غلغلش درد سراست
هر که قانع شد به خشک و تر، شه بحر و بر است

---

(۱) سواد اعظم ضمناً مادهٔ تاریخ این قصیدهٔ بیدل است. (۱۱۸۲ ه ق)
مطلع آن این است: درحریم خالق ما را سوی بیری رهبر است.
اندک یک دو بیت نمونه قصیدهٔ میرزا عبدالقادر بیدل:

سعی عاشق را به جهد مردم دنیا مسنج
وجد طفلان دیگر است و رقص بسمل دیگر است

دل چو روشن گشت، جاه و شوکتی در کار نیست
بهر تسخیر جهان، خورشید تنها لشکر است

متاسفانه نسخهٔ اصیل بحرالابرار، در بغداد موجود نبود. مرحوم سعید نفیسی، که دیوان امیر خسرو را با آن همه اهتمام طبع نموده، این قصیده را از طبع افگنده، در دو نسخهٔ مطبوع هند نیز این قصیده نبود. تذکره نگاران نیز بآوردن چند بیت اکتفا کرده اند. سرانجام محمد عاقل بیرنگ کوهدامنی، از یک نسخه مخطوط اصل قصیده را استنساخ کرده بمن فرستاد، و ای معلوم شد در اصل نسخه چند بیت به درستی خوانده نشده.

قصیدهٔ موجود در دسترس من یکصد و سه بیت دارد، بقول یکی از دوستان درین بیت خسرو اشاره است به همان (۱۰۳) نصاب ابیات:

زاده طبعم چهاراست و برین نبود مزید
کامهات اربعه ایمن ز پنجم خواهراست

این دوست من می‌گفت، اگر عدد (۱۰۳) را افقی بشماربم، همان چهار می شود. انشاد قصیده درین بحر و قافیه، مورد آزمایش طبع ائمهٔ شعراء و عرفاء قرار یافته.

پس از عطار و خسرو، جامی، علی شیرنوایی، محمد فضولی، و میرزا عبدالقادر بیدل، هریک درین زمینه طبع آزمایی کرده اند.

چنانکه امیر خسرو از عطار پیروی نموده، دیگران از خسرو پیروی کرده اند. جامی قیصدهٔ خود را با خسرو در یک پایه بلکه برتر شمرده است:

همچــو بکر فکر خسرو زاده است از لطف طبــع
در کمال خوبی این یک خواهر آن یک خواهراست
ای بسا خواهر که باخواهر چو گردد جلوه گر
درجمال اکبر بود هرچند در سال اصغر است

امیرعلی شیرنوائی، صدر اعظم در بار هرات قصیدهٔ خود را بجامی اهداء کرده و آنرا «تحفة الافکار» نامیده است.



اعضای مجلس علمی امیر خسرو بلخی از آثار باستانی هده در ولایت ننگرهار دیدن کردند .

جامی راست :

کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان بر تر است
رخنه هادان کش بدیوار حصار دین دراست

نوایی گوید :

آتشین لعلی که تاج خسروان راز یور است
اخگری بهر خیال خام پختن بر سر است

چه زیبا و دلچسپ خواهد بود، روزی مجال دست دهد، و مطالبی که درین قصاید افاده شده بمیزان علمی سنجیده شود و مقارنه گردد، تا صنایع کم نه گونه در هر موضوع بکار رفته، روشن آید.

حضرات دوستان !

جهان ما به نیرنگ ها در آمیخته. ماده بر معنی مستولی شده. بیم آنست که صنعت های مادی و تکنولوژی، منهل عرفان را خشک گردانند.

پس امثال این تجلیل ها، ما را امیدوار میگردانند، و بجای آنکه بگوئیم

حریفان باده ها خوردند و رفتند
تهی خمخانه ها کردند و رفتند

این احتفالات، این توجه دانشمندان باحیای میراث ادبی و اخلاقی انسان، ما را بخواندن این شعر جامی ترزبان می سازد که :

هنوز آن ابر رحمت درفشانست
سر خمخانه ها مهر و نشانست

تذکر :

متن یکعده ابیات مثنوی بحرالابرار امیر خسرو، در اخیر جلد اول گزیدهٔ آثار امیرخسرو بلخی (چاپ کابل حوت ۱۳۵۳) خوانده شود.

در نسخهٔ خطی کتابخانه (نیور بستهٔ پنجاب شماره ۲۰۳۷ ورق ۳۶ الف) نیز متن «بحرالابربرار» آمده است.

امیرخسرو بلخی

و امیرعلی شیرنوایی فانی

از: دکتور محمد یعقوب واحدی

شهرت ادبی امیرخسرو بلخی در قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) یعنی در دورهٔ تیموریان هرات از کناره‌های رود سند تا نواحی کاشغر و از حدود کشمیر تا اقصای غربی ایران و روم شرقی رسیده بود. اهل ذوق از خوان بی‌زوال شعر و ادب آن شاعر نامور نعمت حاصل میکردند. این تأثیر ادبی مخصوصاً در مکتب ادبی هرات در دورهٔ تیموری خیلیها محسوس است.

تا آنجا که معلوم است اکثر شعرای قرن نهم هجری بشمول مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی و امیرعلی شیرنوایی و مولانا بنایی و مولینا هاتفی چه درغزلسرایی، چه در قصیده گویی و چه در مثنوی سرایی از اشعار امیرخسرو متأثر اند و از معانی دقیق و الفاظ شیرین امیرخسرو بلخی استفاده برده‌اند.

درضمن این مقال مختصر تأثیر ادبی خسرو شاعران را بر اشعار امیرعلی شیر نوایی - شاعر و نویسندهٔ نامدار افغانستان در دورهٔ تیموری - بررسی میکنیم:

نوایی در مقدمهٔ دیوان بدایع البدایه ، امیر خسرو را به عبارات : «غضنفر بیشهٔ درد و سمندر آتشگاه عشق، معدن جواهر معنوی» وصف میکند .

معلوم است که نوایی در بین سالهای ۸۷۳ و ۸۸۷ هجری (۱۴۶۸ - ۱۴۸۲ م) همهٔ اشعار ترکی خویش را جمع و تدوین کرد آنرا بدایع البدایه نام گذاشت و اشعار بعد از آن را بنام « نوادر النهایه » در نظر گرفت. ولی بعد از سال ۸۹۷ هجری (۱۴۹۱-۹۲ م) همهٔ غزلیات ، قصاید ، قطعات و رباعیاتش را تدوین نموده به پیروی از امیر خسرو و مولوی جامی به چهار بخش عمرش تقسیم کرده: غرایب الصغر، نوادر الشباب، بدایع الوسط و فوائد الکبر و مجموع هر چهار دیوان را «خزاین المعانی» نام کرد.(۱)

نوایی در رسالهٔ میزان الاوزان که در فن عروض نگاشته از امیر خسرو به عبارت« شکرریز اهل نظم و آتش انگیز خیل عشق و محبت و پاک رو طریق درد و شوق »می ستاید و میگوید:«غزلیات شان را که مشهور به چهار دیوان است حتی الوسع گرد آوردند که به هژده هزار بیت رسید .... چون آن ملک الکلام بسبب مهارت و کمالش و طبع عمیق و خیال دقیق به بحور بیشتر شعر گفته و اکثر نظم خویش را به بحور نامطبوع آورده اند. سلطان حسین میرزا امر کرد که در بالای هر غزلی وزن و بحرش را بنویسند.»(۲)

نوایی در رسالهٔ خمسة المتحیرین که بعد از وفات مولوی جامی در ترجمهٔ احوال وی نوشته می آرد :

«روزی در حضور مولوی از هر نوع شعر سخن میرفت در اثنای سخن ذکر قصیدهٔ دریای ابرار امیر خسرو رفت. این فقیر در تعریف آن

---

(۱) مقدمهٔ بدایع البدایه، باهتمام دمیتریبوا طبع عکسی ، مسکو ۱۹۶۳ صفحه ۱۶

(۲) میزان الاوزان نوایی ، باهتمام عزت سلطانوف، تاشکند ۱۹۴۹ ص ۳ و ۵

اشعار امیرعلی شیر بدو گونه تحت تاثیر امیر خسرو سروده شده ۱-تاثیر مستقیم و بلاواسطه. ۲-تاثیر غیر مستقیم و بالواسطه.

نوایی در سرودن غزلیات و قصاید و مقطعات و رباعیات دری تحت تاثیر مستقیم قرار دارد و در سرودن غزلیات و مثنوی های ترکی تاثیر بالواسطهٔ امیرخسرو محسوس است.

امیرعلی شیر در اکثر مؤلفاتش از مقام ادبی امیر خسرو ذکر میکند و اورا در ردیف بزرگترین غزلسرایان و قصیده نویسان و مثنوی گویان زبان دری قرار میدهد. در رسالهٔ محاکمة اللغتین خویش مینگارد: دیوان غزلیات را بپرداختم که ابیات آن از ده هزار افزون است، بعضی بطرز شیخ سعدی که الحق استاد طرز غزل است و بعضی از آن باسلوب امیرخسرو که شعلهٔ فروزان آتش عشق و اشکریز خانهٔ درد است. درجای دیگر همین رساله آمده: مباحثاتی که در باب غزلیات میرشاهی و مولانا کاتبی و مثنویات نظامی و امیرخسرو صورت وقوع می یافت نیز با حکومت فقیر قطع میگردید. (۱)

امیرعلی شیر نوایی در کتاب محبوب القلوب که درباره کیفیت احوال بجماعه صنف خلایق در چهل فصل و ده باب ایراد کرده و درباره شعر و شاعری فصلی دارد آورده است:

« و نیز جماعتی هستند که طریق مجاز را به اسرار حقیقت مجلوت کرده کلام خویش را باین اسلوب مربوط ساخته اند. مانند نکته پرداز اهل معانی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی و پاکباز و پاکرو اهل عشق امیرخسرو دهلوی. » (۲)

(۱) محاکمة اللغتین امیرعلی شیر نوایی، ترجمهٔ تورخان گنجه یی تهران ۱۳۲۷ شمسی صفحه ۳۱ و ۳۲

(۲) محبوب القلوب امیرعلی شیر نوایی، بتصحیح کونونوف، طبع لنین گراد ۱۹۴۸ صفحه ۳۸

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است
اخگری بهر خیال خام پختن درسر است

سیبا شد که بجواب قصیدهٔ «دریای ابرار» یا «بحرالابرار» امیر خسرو که بدین مطلع سیبا شد گفته شده :

کوس شه خالی و بانگ غلغلش دردسر است
هرکه قانع شد بخشک وتر شه بحرو بر است

نوایی باز علاوه میکند که چون در قصیدهٔ تحفةالافکار مطالب فلسفی و اجتماعی ایراد شده، خواست قصیدهٔ دیگری بسازد ودر آن از صفات درویشی وفقرو فنا سخن راند واین قصیده را بنام سلطان حسین میرزا به اتمام رسانیده که مطلعش اینست :

خرقهٔ پر بخیه کاهل فقر راکان دربر است
برفراز عالم معنی سپهرو اختر است

این مطلع را هم به شهرهرات بخدمت مولوی جامی فرستاد و برای تکمیل آن اشارت خواست . مولوی رقعه‌یی نوشته به امیر علی شیر فرستاد که این دو بیت از آن رقعه است :

زهی کرده ، ازشوق ، شهباز طبعت
همایان قدسی ، هوای تذروی
زمروم فرستاده‌ای مطلعی خوش
کزاهل سخن مثل او نیست مروی(۱)

---

(۱) آثار پانزده جلدی نوایی ، جلد ۱۳ باهتمام مرحوم پارسا شمسییف، تاشکند ۱۹۶۷ صفحه ۲۹ تا ۳۱

قصیده مبالغه کردم و محق هم بودم؛ زیرا مشهور است که امیرخسرو گویا گفته که: اگر حوادث افلاك و نوایب روزگار همهٔ اشعارم را از صفحهٔ زمانه نابود سازد همان قصیدهٔ دریای ابرارم باقی بماند، کافی است. زیرا هر کس که آنرا بخواند میداند که تصرف و اقتدار من در ملک شاعری بچه پایه است.(۱) معهذا در مجلس آنحضرت در این مورد اینقدر افراط در تعریف مناسب نبود. مولوی چیزی نگفتند مجلس بپایان رسید. در همان اوقات پادشاه بسوی مرو عزیمت کردند، اتفاقاً چند روز بعد به آنجانب هم امر عزیمت شد. فقیر جهت اخذ رخصت بخدمت آنحضرت رفتم بعد از استجازه فاتحه خوانده رخصت دادند و از جیب خویش جزئی از کاغذ کشیده به این فقیر عنایت فرمودند. گرفتم و باز کردم «قصیدهٔ لجة الاسرار» در جواب قصیدهٔ دریای ابرار امیر خسرو بود که در همان ایام گفته بودند. هر کس بخواند میداند که نسبت بدریای ابرار یکدست تر و رنگین تر آمده است. بعد از ادای نیازمندی برنشسته متوجه منزل شدم نه رباط منزل در پیشرو داشتم قصیده را خوانده به خوشحالی تمام اسپ را پیش میراندم، بذهنم مطلع قصیدهٔ تحفة الافکار خطور کرد. پس از مواصلت آن مطلع را نوشته بدست قاصدی به آنحضرت (مولانا جامی) فرستادم و التماس کردم تا اگر به تمام کردن لایق باشد و اشارت گردد مشغول اتمام و الاخیر. آنحضرت در رقعهٔ شان تعریفها کرده توصیه فرموده بودند تا تمام کنم. تا رسیدن بمرو آنرا بنام آنحضرت تمام کرده از مرو (همهٔ قصیده را) نگاشته بخدمت شان فرستادم. مطلع تحفة الافکار:

(۱) این نکته در محاکمة البلغین نیز آمده است، طبع استانبول ۱۳۱۵ ق صفحه ۹۲ و ۹۳

هست‌چون جرعه‌کش جامی‌از آن فانی را
مدد از معنی حافظ شدو روح خسرو (۱)

در مقطع غزلی‌دیگر گوید :

فانی‌اگرچه جامی‌و شیرازیت خوشست
نتوان‌زدست‌داد هم آیین دهلوی(۲)

در جایی دیگر :

خسرو وحافظ ترا فانی اگر هادیند
پیروی جامیت هست بوجه حسن (۳)

در مقطع غزل حمدیه یی گوید :

زبانم گر کنی گویا بدستانهای حمد خود
چه‌خسرو بلکه با جامی‌کنم همداستانیها (۴)

تا آنجا که‌تحقیق شد در دیوان دری امیرعلی‌شیر سی‌و پنج غزل هست که‌به‌پیروی از امیرخسرو سروده شده و نوایی بر آنها عنوانهای «تتبع میر» «تتبع امیرخسرو» «تتبع میرخسرو» «تتبع میردرطور خواجه» «تتبع میر در رنگ خواجه» و «در طور میر» داده است. در اینجا نخست متن‌های کامل یک یک غزل را بطور مقایسه آورده بعد آ مطلع غزلها را می‌آریم :

---

(۱) دیوان امیر نظام الدین علیشیرنوائی فانی ، بسعی و اهتمام رکن الدین همایونفرخ ، تهران ۱۳۴۲ ، ص۱۷۹ .

(۲) (۳) (۴) دیوان‌دری ، تهران ، صفحات ۹ ، ۱۶۴ ، ۱۹۹ .

همچنین نوایی قصیدهٔ مرآة الصفای امیرخسرو را که به تتبع قصیدهٔ خاقانی است، جواب گفته وطبع خویش را آزموده است.

امیرخسرو :

دلم طفلست و پیرعشق استاد زبان دانش
سواد الوجه سبق و مسکنت کنج دبستانش

قصیدهٔ نوایی که نسائم الهدا نام دارد بدین مطلع است :

معلم عشق و پیرعقل دان طفل سبق خوانش
پی تأدیب طفل اینک فلک شد چرخ گردانش(۱)

دولتشاه سمرقندی مؤلف تذکرة الشعراء (۸۹۲ هجری) نیز موضوع تاثیرادبی امیرخسرو را برامیرعلی شیر تأیید وعلاوه می کند:

در جواب قصیدهٔ بحرالابرار خواجه خسرو این امیر کبیر را قصیدهٔ غر است وگمان مولف چنان است که این جواب براجوبهٔ دیگران فضل دارد .... اگرچه امیرخسرو مقدم و صاحب فضل است و در بحرالابرار معارف و حقایق و خیالات دقیقه (ایراد کرده)و نزد عارفان مکرم و معزز است. اما این امیر کبیر نیز داد معانی داده و در شاعری و سخن پروری و نمودن خیال خاص تقصیری نکرده ، بیت :

این هست جوابی نه کم از گفتهٔ خسرو
بل کاین دو سخن خوبتر از یکدگر افتاد (۲)

امیرعلی شیر در دیوان دری خویش درچند جا اخلاص و عقیدهٔ خود را نسبت با میرخسرو بیان میکند ، مثلا :

---

(۱) محاکمة اللغتین ، ترجمهٔ تورخان گنجه یی، تهران ۱۳۲۷ شمسی صفحه ۳۲ .

(۲) تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی بتحقیق و تصحیح محمد عباسی، تهران ۱۳۳۷ ، صفحه ۵۶۲-۵۶۹ .

گویی برآمد گاه خواب ــ اندر دل شب آفتاب
آندم کز آه صبح تاب ــ آتش زنم افلاك را
خسرو کدامین حسن بود ــ کز سوز عشق از بس بود
یک ذره آتش بس بود ــ صد خرمن خاشاك را

نوایی فانی:
گر پرده اندازد مهم ــ آن روی آتشناك را
سوزم بآه آتشین ــ نه پردهٔ افلاك را
خواهی چو قتل ای کج‌کله ــ حاجت به تیغت نیست وه
این بس که بشکستی بته ــ طرف کلاه چاکرا
افتد بمردم صد خطر ــ گوید ملایک الحذر
هر سو که سازی جلوه‌گر، آن قامت چالاك را
با هرکس ای سیمین بدن ــ منمای روی خویشتن
باید چو چشم پاك من ــ زانسان جمال پاك را
ساقی ز بیداد جهان ــ صد غم بدل دارم نهان
جامی بدارو وارهان ــ زآنها من غمناك را
باید که مستی فن کنی ــ دیر مغان مسکن کنی
گر بایدت روشن کنی ــ آیینهٔ ادراك را
فانی در این دیرالم ــ چون مهلکت شد زهر غم
چو مرشد جان بخش دم زو نوش کن تریاك را

امیر خسرو :

ای باد برقع برفگن آن روی آتشناك را
وی دیده گر صفرا کنم آبی بزن این خاك را
ای دیده کز تیغ ستم ریزی همی خون دمبدم
یا جان من بستان زغم یا جان ده این غمناك را
ریزی تو خون بر آستان شویم من از اشك روان
کالوده دیدن چون توان آن آستان پاك را
زان غمزه عزم کین مکن، تاراج عقل و دین مکن
تاراج دین تلقین مکن ــ آن هندوی بی باك را
آندم که میپوشی قبا، مخرام از بهر خدا
پوشیده دار از چشم ما ــ آن قامت چالاك را
سرهای سرداران دین ــ بستی چو بر فتراك زین
زینسان میفگن برزمین ــ دنبالهٔ فتراك را
تا شمع حسن افروختی ــ پروانه وارم سوختی
پرده دری آموختی ــ آن دامن صدچاك را
هرگز لبی ندهی بمن ــ ور بوسه‌یی گویی بزن
آیم چو نزدیك دهن ــ ره گم شود ادراك را
جانم چو رفت از تن برون ــ وصلم چه کار آید کنون
این زهر بگذشت از فسون ــ ضایع مکن تریاك را

قانی :

وه که در وقت گلم زان گل رخسار جدا
گل جدا آتش من تیز کند خار جدا

امیر خسرو :

من و بی چاك زلف آن بت و بیداری شبها
کجا خسبد کسی کش میخلد در سینه عقربها

قانی :

مه من در شبستان چونکه نوشد جام می شبها
نماید از شفق می از حباب ریزه کوکبها

امیر خسرو:

شکرت را شد اگر چه سپه مور مرکب
مگسی نیز نخواهم که کند سایه بران لب

قانی:

چشمهٔ زندگی آمد دهن آن مه نخشب
بهر سیراب شدن سبزهٔ خط رسته بآن لب

امیر خسرو:

ای تمامی خواب من برده زچشم نیمخواب
وی سراسر تاب من برده ز زلف نیم تاب

قانی :

دل چو آید از فروغ برق آن عارض بتاب
سوی خورشید آورد رو چون بسایه آفتاب

امیر خسرو :

باز دل گم گشت درکویی من دیوانه را

ازکجا کردم نگاه آن شکل قلاشانه را

فانی :

کی بچشم آرم لباس ومسند شاهانه را

من که خواهم دلق فقر و گوشهٔ میخانه‌را

امیر خسرو :

زمانه شکل دیگرگشت و رفت آن مهربانیها

همه خونابهٔ‌حسرت شدست آن دوستگانیها

فانی :

زهی ازجام عشقت بیخودان را دوستگانی‌ها

وزآن رطل گران افسردگان را سرگرانیها

امیر خسرو :

رفت آنکه چشم راحت،خوش می‌غنود ما را

عشق آمد و برآورد، ازسینه دود مارا

فانی :

گر اول آتش عشق، اسان نمود ما را

زد یکک شرر برآورد از سینه دود مارا

امیر خسرو :

ابر می بارد و من میشوم از یار جدا

چون کنم دل بچنین روز ز دلدار جدا

فانی:

حسن روی حور جنت را فلک اظهار کرد
چون رخ خوب تو دید از کعبه استغفار کرد

امیر خسرو:

میا غمزه زنان بیرون که هوئی درجهان افتد
دل بی خانمانرا آتش اندر خانمان افتد

فانی:

خوش آن رندی که بهر باده در دیر مغان افتد
زشور مستیش هرلحظه شوری در جهان افتد

امیر خسرو:

یاران که بوده اند ندانم کجا شدند
آیاچه وقت بود که از ما جدا شدند

فانی:

یاران که یکیک از من بیدل جدا شدند
کس را وقوف نیست که هر یک کجا شدند

امیر خسرو:

بروی چون گلت هرگه که این چشم ترم افتد
همه شب تا سحر خار و خسک در بسترم افتد

فانی:

چو عکس ساقی خورشید وش در ساغرم افتد
شراب از ساغر خورشید خوردن درسرم افتد

امیر خسرو :

زبس که گوش جهانی پر از فغان منست
بشهر برسر هرکوی داستان منست

فانی :

خیال مغبچگان تا درون جان من است
بکوی دیر مغان ناله وفغان من است

امیر خسرو :

جوان و پیر که در بند مال و فرزندند
نه عاقلند که طفلان ناخرد مندند

فانی :

بسیر گرم روانی که پاك پیوندند
چو مهر سایه برین خاکدان بیفگنندند

امیر خسرو :

عشقت خبر به عالم بیهوشی آورد
اهل صلاح را بقدح نوشی آورد

فانی :

بوی شراب عشق تو بیهوشی آورد
رنگش ز رنگ عقل فراموشی آورد

امیر خسرو :

آن همه دعوی که اول عقل دعوی دار کرد
دیده چون رویت بعجز خویشتن اقرار کرد

[illegible]انی :

قبا و پیرهن از تن اگر رسد بمنش
کند قباش هلاکم چه جای پیرهنش

امیر خسرو :

فرشته می نویسد گناه دم بدمش
که از تحیر آن رو نمیرود قلمش

قاانی :

ملک چو خواست نوشتن گناه دم بدمش
ز برق حسن وی آتش فتاد در قلمش

امیر خسرو :

میرود یار و مرا آزار می‌ماند بدل
وای مسکینی کش آن رفتار می ماند بدل

قاانی :

میرود سرو من و رفتار می ماند بدل
وز گل رخسار او صد خار می ماند بدل

امیر خسرو :

رسته بودم مه من چند گه از زاری دل
از نمکدان تو شد تازه جگر خواری دل

امیرخسرو :

یک خنده بزن زان لب لعل شکر آلود
بر عاشق مسکین که رخ از خون تر آلود

قاآنی :

از شهد نگویم لب آن سیمبر آلود
از شیرهٔ جانست که گلبرگ تر آلود

امیرخسرو :

بت نو رسیدهٔ من . هوس شکار دارد
دل صید کرده هرسو نه یکی هزار دارد

قاآنی :

گل نو شکفتهٔ من که زرخ بهار دارد
ز دل رمیده بلبل، نه یکی هزار دارد

امیرخسرو :

زلف گرد آور که بازم دل پریشان میشود
روی پنهان کن که بازم دیده حیران میشود

قاآنی :

شب چو شد خورشید من از دیده پنهان میشود
وه ندیدم تا که را شمع شبستان میشود؟

امیرخسرو :

قبا و پیرهن او که میرسد به تنش
من از قباش برشکم قبا ز پیرهنش

امیر خسرو:

سواره آمدی وصید خود کردی دل‌وتن هم
کمند عقل بگسستی لجام نفس توسن هم

ثانی:

زهجرت ای مه بدمهر دل نابود شد تن هم
چه بودی گر بدان دو رفته همره بودمی من‌هم

امیر خسرو:

ماه هلال ابروی من عقل مرا شیدا مکن
غمزه زنان زینسو میا آهنگ جان ما مکن

ثانی:

ای‌رند درد آشام جز دیر مغان مأوا مکن
دلرا بغیر از مغبچه جای دگر شیدا مکن

امیر خسرو:

من بهر تو بدیده ودل خانه ساخته
از من تو خویش را زچه بیگانه ساخته ؟

ثانی:

دست قضاکه ساغر و پیمانه ساخته
خاك وجودم از گل خم خانه ساخته

امیر خسرو:

خوش آن شبهاکه آن جان‌و جهان مهمان من بودی
جراحتهاکه اوکردی لبش درمان من بودی

قاآنی :

بقدش بسکه عیان گشت گرفتاری دل
گلبن ناز شد آن سرو ز بسیاری دل

امیرخسرو :

هردم چو نتوانم که آن رخسار زیبا بنگرم
جایی که روزی دیده‌ام رو آرم آنجا بنگرم

قاآنی :

چون عکس روی مغبچه خواهم تماشا بنگرم
آیم درون دیر در مرآت صهبا بنگرم

امیر خسرو :

ملکت عشق ملک شد از کرم الهیم
پشت من و پلاس غم اینست قبای شاهیم

قاآنی :

حشمت جم رسد صبوح از کرم الهیم
جام جهان نماست مهر از می صبحگاهیم

امیر خسرو :

من و کنج غم و در سینه همان سیم تنم
چه کند دل نگشاید ببهار و چمنم

قاآنی :

سیر بستان چون کنم بی بت گل پیرهنم
پیرهن را چوگل از فرقت او چاك زنم

امیرعلی شیر به پیروی از نظامی و امیرخسرو و مولوی جامی مثنویهای خمسهٔ خویش را که عبارت از: حیرة الابرار، فرهاد و شیرین، لیلی و مجنون، سد اسکندری و سبعهٔ سیاره است، منظوم ساخت و دقت معانی و متوبت بیان را از نظامی و امیرخسرو و جامی فرا گرفت و در اشعار خود آنها را بکار برد. عده یی از شرق شناسان غرب مانند ادوارد براون و زندما و بومباچی از معاصران... امیرعلی شیر را محض مترجم آثار نظامی و امیرخسرو میدانند که درست نیست. همچنان درست نیست گفته شود امیرخسرو در مثنوی های خمسه نوآوری نکرده محض خمسهٔ نظامی را به عبارت دیگر آورده است.

کسانی که بزبان ترکی چغتایی معرفت دارند، میدانند که خمسه و دیوان های غزلیات او از شاهکارهای ادب این زبان است که نوائی با مهارت و استادی کامل از عهدهٔ داستانسرایی و غزلگویی بدر آمده و یادگار ارزنده یی به تمدن انسانی ارمغان کرده است.

امیرعلی شیر در اول و اخیر همهٔ مثنویهای خمسهٔ خویش از امیرخسرو تعریف و تمجید میکند و او را در شیرین مقالی مستاید و رهنما و دستگیر خویش میخواند. چنانچه در حیرة الابرار:

«در این راه نظامی مرا رهبری کند و امیرخسرو و جامی دستگیریم مایند» (۱) «امیرخسرو طوطی شیرین مقال و بلبل شوریده حالی است که بیانش عالمگیر و فغانش فلک پیما ست» (۲)

بصورت عمومی از نظر ترکیب مطالب و استخوان بندی داستانهای نوایی به استخوان بندی داستانهای امیرخسرو شباهت میرساند مثلا در داستان فرهاد و شیرین نوایی، فرهاد بصفت شهزادهٔ چین تصویر می شود که به تاج و تخت پدر علاقه مند نیست و متواضع و هنرمند و زحمتکش است.

---

(۱) مثنوی حیرة الابرار، طبع پارسا شمسییف، تاشکند ۱۹۷۰ ص ۳۱

(۲) مثنوی فرهاد و شیرین، تاشکند ۱۹۶۱ ص ۱۳.

فانی:

اگر فرهاد وشیرین هر دو در دوران من بودی
یکی شرمنده از من آن یکک از جانان من بودی

امیر خسرو:

صبا آمد ولی بویی ازآن گلزار بایستی
چه باشد بوی گل مارا نسیم یار بایستی

فانی:

شب هجرم چه سود از مه جمال یار بایستی
بچشم تیره شمع روی آن دلدار بایستی

امیر خسرو:

بفراغ دل زمانی، نظری بماهرویی.
به‌ازآنکه چند شاهی ،همه عمروهای وهویی

فانی

چو نیارم اینکه نوشم، بتو می به های وهویی
پس اگرکشم بگردن سوی مجلست سبویی

امیرخسرو:

پسرا و نازنینا بکرشمه گاهگاهی
اگر اتفاقت افتد بفتادگان نگاهی

فانی:

در میکده گدایی به زانکه پادشاهی
رندی و می‌پرستی خوشتر ز هرچه خواهی

درحالی که اسلافش نظامی و امیرخسرو این توجه را نکرده‌اند (۱) دراینجا موضوع گفتگوی فرهاد عاشق را باخسرو که پادشاه وقت است درهردو داستان بررسی میکنیم:

امیرخسرو:

رفتن خسرو پیش فرهاد و مناظرهٔ ایشان:

بگفتش کیستی و درچه سازی؟
بگفتا عاشقم درجان گدازی

بگفتش عشقبازیرا نشان چیست؟
بگفتا آنکه داند دربلا زیست

بگفتش عاشقان زین ره چه پویند؟
بگفتا دل دهند و درد جویند

بگفتش دل چرا با خود ندارند؟
بگفتا خوبرویان کی‌گذارند

بگفتش مذهب خوبان کدامست؟
بگفتا کش فریب و عشوه نامست

بگفتش پیشهٔ دیگر چه دانند؟
بگفتا غم دهند وجان ستانند

(۱) دراین بخش از مقالهٔ دوست گرامیم یعقوب‌جان اسحاقوف عضو علمی انستیتوت زبان وادبیات اکادیمی علوم اوزبکستان که درمجموعهٔ مقالات سالگرد نوایی،تاشکند ۱۹۶۸م طبع شده استفاده شده است.

در لیلی و مجنون این دو شاعر نیز شباهتهایی هست . چنانچه در این داستان، نوفل حامی و دلسوز مجنون است، علاوه براینکه برای وصل لیلی با مجنون از هیچگونه کمک دریغ نمیکنند، حتی برای دور کردن رنج های مجنون حاضر می شود که دخترش را بنکاح مجنون در آورد. اما مجنون بدختر او علاقه نشان نمیدهد و راه صحرا میگیرد .

امیرخسرو و نوایی اسکندر را مانند نظامی بصفت پیغامبر وصف نمیکنند، او را بصفت پادشاه دانشمند توصیف مینمایند و فضایل او را نشان میدهند. (۱)

در بین سبعهٔ سیارهٔ نوایی و هشت بهشت امیرخسرو نیز نزدیکی و شباهت وجود دارد. مثلا در «هفت پیکر» نظامی، کنیزک بهرام «فتنه»نام دارد. در «هشت بهشت» امیر خسرو این کنیزک ر «دلارام»نام است، و نوایی هم در«سبعهٔ سیاره » همین نام را انتخاب کرده است. در اثر نظامی بهرام «فتنه»را بدست «سرهنگی» میسپارد تا او را بقتل رساند اما در اثرامیرخسرو دلارام را در بیابان تنها میگذارند و او دختر خواندهٔ دهقانی می شود و در نوایی بهرام کنیزک را به موهایش بسته در بیابان رها میکنند البته این شباهتها در همه جا یکدست نیست و هرسه شاعر نظر به اندیشهٔ شاعرانهٔ خود داستانها را ترتیب داده‌اند. نوایی در سبعهٔ سیاره، موضوع را بیشتر تحقیق میکند در نزد نوایی بهرام با آنکه پادشاه عادل است، در عین حال، جاه‌طلب و عیاش نیز میباشد. نوایی در نوشتن داستان بهرام و دلارام، کتب موجود زمان خویش را تحقیق میکند و داستان را تفصیل منطقی میدهد.

---

(۱) در این بخش از مقالهٔ دوست گرامی آقای باسط موسی یف استاد فاکولتهٔ شرقی پوهنتون تاشکند که در شمارهٔ پنجم سال ۱۹۶۸ مجلهٔ شرق یولدوزی بزبان اوزبکی چاپ شده استفاده بعمل آمده است

بگفت ار خون تو ریزد جفایش

بگفتا هم بمیـــرم درهوایش

بگفت آخر نه خونریزی و بالست

بگفت ار دوست میریزد حلالست

بگفت ار بگذرد سوی تو ناگاه

بگفت از دیده روبم پیش او راه

بگفتش گر نهد بر چشم تو پای

بگفت از چشم در جان سازمش جای

بگفت ار بینیش در خواب قامت

بگفتا بـــرنخیزم تـــا قیامـــت

بگفت ار گوید از ناخن بکن سنگ

بگفتا کاوم از مژگان بفرسنگ

بگفتش خوش بزی چند از غم دوست

بگفتا چون زیم چون‌جان من اوست

بگفت ازعشق جانت در هلاکست

بگفتا عاشقانرا زین چه باکست(۱)

ز هر چش گفت دارای زمانه

جوابی بازدادش عاشقانه

(۱) خسرو و شیرین امیرخسرو، متن انتقادی آقای غضنفرعلی‌یف مسکو ۱۹۶۲ صفحات ۱۸۵-۱۸۷

بگفتش تلخی غم هیچ کم نیست
بگفتا گر غم شیرینست غم نیست
بگفت از دوریش چونی در ینسوی ؟
بگفتا مردم از غم دور از آنروی
بگفتش بر تو اندازد گهی نور ؟
بگفت آری ولیکن چون مه از دور
بگفت او را مبین تا زنده مانی
بگفتا مرگ به زان زندگانی
بگفت ار زو بجان باشد زیانی
بگفت ارزان بود جورش بجانی
بگفتش دورکن زان دوست یاری
بگفت این نیست شرط دوستداری
بگفت او شهر سوزو خامکار است
بگفتا عشق را با این چکار است
بگفت از عشق او تاکی خوری غم؟
بگفتا تا زیم در مردگی هم
بگفتش گر بمیری در هوایش
بگفتا در عدم گویم دعایش
بگفتش گر سرت برد به شمشیر
بگفتا هم بسویش بینم از زیر

دیدی کیم دلبرینگنی دی صفاتین
دیدی تیل غیرتیدین توتمان آتین
دیدی کیم عشقی غه کونگلونگ اورون دور
دیدی کونگلومدا جان دیک یاشورون دور
دیدی وصلی غه بارسین آرزومند
دیدی بارمین خیالی بیرله خورسند
دیدی نوش لبی دین تابقای ایل بهر؟
دیدی اول نوش دین ایل قسمی دور زهر
دیدی جانینگنی آلسا لعلی یادی
دیدی کیم اوشبو دور جانیم مرادی
دیدی کوکسونگنی گر چاك ایتسا بی باك ؟
دیدی کونگلوم توتای هم ایلا دیب چاك
دیدی کونگلونگ فدا قیلسا جفاسی
دیدی جانیمنی هم ایلای فداسی
دیدی کیم عشق دین یوق جز زیان بود
دیدی بو کیلدی سودا اهلی غه سود
دیدی بو عشق ترکی یخشیراق دور
دیدی بوشیوه عاشق دین ییراق دور

علی شیر نوایی :

دیدی قایدین سین ای مجنون گمره ؟
دیدی مجنون وطن دین قایدا آگه
دیدی نیدور سنگا عالم دا پیشه ؟
دیدی عشق ایچرا مجنون لوغ همیشه
دیدی بو ایش دین اولماس کسب روزی
دیدی کسب اولسه بس دور عشق سوزی
دیدی کیم عشق او تیدین دی فسانه
دیدی کویمای کیشی تاپماس نشانه
دیدی کیم کویما گینگنی ایلا معلوم
دیدی آندین ایرور جاه اهلی محروم
دیدی قای چاغدین اولدونگ عشق ارا مست ؟
دیدی روح ایرماس ایردی تن غه پیوست
دیدی بو عشق دین انکار قیلغیل
دیدی بوسوز دین استغفار قیلغیل
دیدی عاشق قه نی ایش کوب قیلور زور
دیدی فرقت کونی عشق بلا شور
دیدی عشق اهلی نینگک نیدور حیاتی
دیدی وصل ایچرا جانان التفاتی

ترجمه:

بگفتا: ازکجایی قیس گمراه ؟
بگفتا : از وطن مجنون کی آگاه
بگفتا درجهان داری چه پیشه ؟
بگفت از عشق مجنونی همیشه
بگفت از این نگردد کسب روزی
بگفتا بس بود از عشق سوزی
بگفتا سوزشت را ساز معلوم
بگفتا اهل جاه از اوست محروم!

بگفت ازکی شدی درعشق سرمست
بگفتا: جان بتن ناگشته پیوست
بگفتا کن تو از این عشق انکار
بگفتا توبه کن زینگونه گفتار
بگفتا عاشقان را چیست پر زور
بگفتا روز هجر عشق بلا شور

بگفتا چیست جان عشق ورزان
بگفتا روز وصل ولطف جانان
بگفت عشق ورا قلبت مکانست ؟
بگفتا در دلم چون جان نهانست

دیدی آل گنج و قوی مهرین نهانی
دیدی توفراق قه بیرمان کیمیا نی
دیدی جانینگغا هجران کینه‌کش دور
دیدی چون بار وصل امیدی خوش دور
دیدی کیم شه غه بولما شرکت اندیش
دیدی عشق ایچرا تینگک دور شاه و درویش
دیدي جانینگغا بو ایش‌دین الم بار
دیدی عشق ایچرا جاندین کیمگا غم بار
دیدی کشور بیرای کیچ بو هوس دین
دیدی بیچاره کیچ بو ملتمس‌دین
دیدی عشق‌ایچرا قتلینگک حکمی ایتکوم
دیدی عشقی دا مقصودوم غه ییتکوم
دیدی بو ایش دا یوق سیندین یراق قتل
دیدی بو سوزلارینگدین‌یخشیراق قتل (۱)
نیچا کیم بولدی مشکل سوز خطابی
بسی آسان انگا ییتتی جوابی

(۱) فرهاد و شیرین نوایی، با هتمام پارسا شمسی، تاشکند ۱۹۶۱ صفحه ۱۵۳

مشو گفتا، تو با شه شرکت اندیش
بگفت درعشق یکسان شاه و درویش
بگفتا زین بجانت صد الم هست
بگفت عشاق را از جان چه غم هست ؟
بگفت امروز ترك این هوس کن
بگفتا ترك اینسان ملتمس کن
بگفتا سازمت در عشق نابود
در عشقش میر سم گفتا، بمقصود
بگفتا سازمت از تن جدا سر
بگفت ازاین سخنها قتل بهتر (۱)

امیر علی شیر در غزلسرایی زبان ترکی هم از معانی و الفاظ امیر خسرو متأثر است. وی معانی رنگین غزلهای سعدی، حافظ، خسرو و جامی را در غزلهای ترکی خویش بکار برده، آنقدر استادی بخرج میدهد که غزلیات ترکی خویش را نسبت به اشعار گویندگان سلفش: میر حیدر خوارزمی، سکاکی سمرقندی، آتائی بلخی و لطفی هروی رنگین تر، شیرین تر و آتشین تر بیان میکند و بدین وسیله ادب زبان را نضج و پختگی می بخشد. نوایی در دیوان فوائد الکبر خویش که اشعار سالیان اخیر عمرش میباشد، امیر خسرو، خواجه حافظ و مولوی جامی را در غزلسرایی صاحبان روش خاص میداند وغزلهای خود را مملو ازحال این سه مرد بزرگ می شمارد.

(۱) فرهاد و شیرین نوایی، ترجمهٔ امین زاده، ستالین آباد ۱۹۵۰ صفحه ۱۶۸–۱۷۰

بگفت او را تو هستی آرزومند
بگفتا با خیالش نیز خورسند

بگفت از نوش لعلش خلق را بهر
بگفتا قسمت خلقست ازآن زهر

بگفت ار جان دهی در یاد آن لب ؟
بگفت الحق بجان اینست مطلب

بگفت ار سینه بشگافد کنی باك؟
بگفتا دل دهم کاین هم بکن چاك

بگفت ار دل فدا سازد جفایش
بگفتا میکنم جان هم فدایش

بگفت از عشق نبود جز زیان بود
بگفت اینست اهل عشق را سود

بگفتا ترك این عشقست منظور
بگفت این شیوه از عاشق بود دور

بگفت از عشق بگذر گنج بدهم
بگفتا کیمیا بر خاك ندهم

بگفتا کینه دارد برتو فرقت
بگفتا خوش چو هست امید وصلت



پروفیسور بهتناگر

نقش امیر خسرو بلخی در شعر زبان هندی

از: پروفیسور اونکار پرساد بهتناگر

پیش ازانکه در بارهٔ نقش امیر خسرو در شعر زبان هندی سخن بگوئیم مناسب است درباره نسب وی و نیز علاقه اش به کشور مهاجرت پدرش و مولد وی یعنی هند مطالبی بیان نمائیم.

پدر امیر خسرو از ماوراء النهر و خراسان به هند آمد و امیر سیف الدین محمود نام داشت. وی رئیس قبیله لاچین بود.

در جای دیگر گوید :

دیمانگیز بلبل نواییئی ، سمندر دینگک که بار
نظمی ایچره شعلهٔ جامی وسوز خسروی (۱)

نوایی را بلبل میخوانید .او سمندریست که در نظمش شعلهٔ جامی و سوز خسرو جا دارد .

ونیز گوید: ای نوایی سین وخسرو بیله جامی طوری
صنعت ورنگک نی قوی سوزده کیرالن درد ایله سوز (۲)

ای نوایی! در اشعار تو شیوهٔ خسرو وجامی لازم است ،زیرا که سخن باید پرسوز و اندازباشد نه پر رنگک وصنعت .

خلاصه اینکه نوایی در سرودن غزلیات و مثنوی سرایی از اشعار امیرخسرو لفظاً و معناً تأثیر برداشته و امیرخسرو را در قطار نظامی ، سعدی ، حافظ و جامی استاد ومرشد خود حساب میکند و به شاگرد وپیرو بودنش افتخار دارد و سرافرازی می کند ، در عین حال نوآوری های خودش هم زیاد است .

---

(۱) دیوان غرایب الصغر، چاپ حمید سلیمان ،تاشکند ۱۹۵۹ صفحه ۶۶۸

(۲) بدایع الوسط ،یعنی دیوان سوم خزاین المعانی ،تاشکند ۱۹۶۰ صفحه ۲۱۹

دوکتور حبیب الله درست گفته است که «این تماس ها تحت اثر ازادگی و بشر خواهی پهناور مذهب هندو وطرق صوفیان چنان نتیجه آورد که عدهٔ زیاد ازجمله آنان که آزادانه داخل مذهب اسلام گردیدند از همین جمله بودند و به همین حساب مذهب اسلام میتواند یک مذهب تبلیغی بحساب آید.» این تماسها پیروان هردو مذهب رادر هند بیکدیگر نزدیک ساخت. امیر خسرو درچنین فضاء پرورش یافت. اگر چه خانوادهٔ اومهاجر بود مگر این فرهنگ نوین راجذب کرد که حکمرانان و اهل ادب آنزمان آنرا تشویق می‌نمودند.
دوکتور حبیب الله می‌نویسد: نبوغ خسرو نمونهٔ زنده ای درزمینه بود چنانکه شامل فرهنگ هند قرون وسطائی گردیده وسبب غنای آن شد. ضیاءالدین برنی مؤرخ بزرگ هند قرون وسطی ومعاصر امیر خسرو شرح مفصل نموی فعالیت های ادبی راکه درعهد سلاطین ملوک در پیشرفت بود داده است. امیر خسرو خودش به توسعهٔ زندگانی فرهنگی اشاره کرده است. درین جریان خجسته انطباق اسلام به هند ترکیب هردو فرهنگ به ظهور پیوست.

البته درین عهد رویدادهای شدیدودشوار واقع شد. سلطنت ها عروج و نزول نمودند. مگردرزمینهٔ ادب مرحله نوین زندگی در پیشرفت بود. آثار سانسکریت بزبان دری ترجمه میشد. تعلیم ومعارف درمدرسه ها ترقی داشت و بعد اززمان التتمش مکاتب با مساجد در نواحی مختلف مملکت ملحق شدند. درین دوره کوشش برای تعلیم زبان ترکی از پیشرفت بازماند وزبان دری بیش از بیش مسلط گردید درزمینهٔ اجتماعی طریق هندی زندگانی مورد پسند آمد. اصطلاحات هندی درزبان همه روزه مورد استعمال گردید. لازم نیست درینجا درباره خوراک، عادات تفریحات و نشرنامهای هندی - گزیدن نامهای هندی بیانات بدهم زیرا تفصیلات آن در هر کتاب تاریخ هند بدست میآید. هدف من دراشاره باین حقایق این است درفضایی که امیرخسرو در آن زندگی میکرد مور؟

مادر خسرو دختر عماد الملک وزیر سپاه بلبن بود. چنانکه میدانیم درآغاز امیر خسرو نزد برادر زاده بلبن (که او را بزبان عام ملک ججهومی نامیدند) خدمت میکرد.

امیر سیف الدین پدر امیرخسرو در اثر حملهٔ مغول از ناحیهٔ بلخ به هند رفت ودر پتیالی جا گزین شد. پتیالی محل کوچکی است در ناحیهٔ اینه در اتراپردیش بعضی از مؤرخان اشتباهاً تصور کرده اند پتیالی همان پتیالهٔ پنجاب میباشد خسرو خود پتیالی را بحیث زادگاه خود معرفی کرده است.

چنانکه مذکور شد پدر امیر خسرو در اثر حملهٔ مغول از بلخ به هند پناه برد اینکه امیر سیف الدین به هند آمد سبب اقبال هند گردید: بمین الدین در پتیالی بسال ۱۲۵۳ مسیحی (مطابق با ۶۵۱ هجری) بجهان آمد وتخلص خسرو را گرفت. خانواده امیرخسرو توانگر بود. پدرش درعهد بلبن صاحب رتبه وجاه گردیده. استاد اول امیر خسرو مولانا اسد الدین محمد بود. خسرو در کودکی استعداد پنهاور ازخود نشان داد. خود میگوید: «من بنده دران ایام هفت ساله بودم وتاپای برهم نهادم درآن صغر سن که دندان می افتاد سخن میگفتم وگوهر ازدهانم میریخت.»

ازهمین آغاز درزندگانی امیر خسرو تبدلات نوین وعمده واقع گردید. جامعهٔ هند دراثرورود اسلام در تغیر بود. البته زندگی در روستا کمتر تغیر یافته بود مگر در بعضی مراکز شهری تأثیر اسلام بطور روز افزون مشاهده میشد. درقرن سیزده مسیحی سلطنت دهلی بطور استوار پابر جاشده بود وعوامل مختلف تاثیر وارد کرد. تحت رعیت دربار دهلی زندگانی ادبی غنی وشگوفان گردید. علاوه برین درقرن سیزدهم یک عده طریقه های صوفی بمیان آمده ومندرجاً در بخش های مختلف هند نشر شده چنانکه طریقه چشتیه طریقه سهروردیه باورود تصوف، التقای اسلام ومذهب هندو واقع گردید.

زبانهای آن بیان میکنم که هر ولایت از خود زبانی دارد و هر زبان جدا از دیگر است ـ سندهی، لاهوری، کشمیری، دوگانی (بین لاهور و کشمیر سخن گفته میشد) دهور سندری، تلنگی، گجراتی، معباوری، گاوری، بنگالی اودهی زبان دهلی و جوانب آن.

امیر خسرو در نه سپهر، هند را ستوده در بارهٔ گیاهان و جانوران آن بیانات داده است و مزایای کشور زادگاه خود را با مقابسهٔ آن با خراسان بیان میکند. در بارهٔ اقلیم کشور و غنای فکری آن سخن میگوید. خسرو عاشق موسیقی هندی نیز بود و خودش موسیقی نواز بود و میگویند ستار را اختراع کرده بود و چندین راگ اختراع کرده بود، در نه سپهر ادعا کرده بود که موسیقی هند برتر از موسیقی هر کشور هست. او نوشته است موسیقی هند نه تنها بر آدمیان بلکه به جانوران و مرغان نیز اثر میآورد. خسرو رسالهٔ در موسیقی نیز نگاشته بود که نسخهٔ آن تا زمان ما نرسیده است.

می آئیم بر موضوع اینکه خسرو در زبان هندی شعر نگاشته است بعضی ها باین اعتراف نکرده اند چنانکه داکتر محمد عبد الغنی نوشت «هیچ نمونه شعر هندی او بدست نیست اما بعضی آمیزش هندی و دری بجا مانده است.»

حکم داکتر عبد الغنی عجولانه است. چنانکه گفتیم امیر خسرو به هر چه که از هند بود علاقمندی داشت. دوستدار موسیقی هندی بوده و خود سرودها ایجاد کرده بود. پس چطور به عقل راست میاید که شعر هندی تالیف نکرده باشد؟ پیش از وی کتب عمده را نگارندگان مسلمان بزبان هندی تالیف کرده بودند. پس محال است تصور شود خسرو که سانسکرت و هندی میدانست در زبان هندی ننوشته باشد. حقیقت آنست که در زبان هندی زیاد نوشت و سرودها تالیف کرد. جواهر لال نهرو درست نوشته است که در هیچ جا از چنان کسی آگاه نیستم که شش قرن پیش شعر سروده باشد و شعر او بین مردم چنان دلپسند باشد که بدون تغییر کلمات هنوز سروده شود.

همه این تاثیرات آمد. قبل از وی چهره های ادبی مانند ابوالفرج رونی و مسعود سعد گذشته بودند. مسعود سعد بقرار روایتی سه دیوان شعر عربی، دری و هندی داشت. دیوانهای دری وی بجا مانده است مگر دیوان عربی و دیوان زبان هندی وی بما نرسیده. خسرو در عهد هفت سلطان زیست و در (۱۳۲۵) مسیحی از جهان رفت و امکان آنرا یافت که در دربار سلطنت و در نواحی مختلف کشور زندگانی مردم را مشاهده کند و ازین همه وی غنای فرهنگی بزرگ بهم آورده بود. ازین روست که داکتر اشرف امیرخسرو را مؤرخ حیات اجتماعی عصرش می شناسد.
داکتر اشرف نوشته است: «خسرو فرزند مردم بود و چون میان مردمان می آمد قرین راحت و خوشنودی میشد. زمانیکه بحیث اهل دربار یا اهل ادب رفتار میکرد میدانست سلوک او سخت گیرانه و خشک است اما این همه مؤقت بود و هرلمحه چون فرصت آنرا می یافت این نقابهای عبوس را بدور می افگند و آنگاه مانند دیگران میخندید و وقت او خوش می بود.
ازین گفته داکتر اشرف دانسته میشود چرا امیر خسرو با وجود خدمت در محضر سلاطین دهلی راه مریدی شیخ نظام الدین اولیا را که مرشد معروف زمان بود نیز گزید. امیرخسرو برجهان و حب جاه پا گذاشت و راه پارسائی و تصوف را پیش گرفت البته شوق او در نگارش شعر تا زنده بود دوام داشت. چنان سنجیده شده است که گویا امیرخسرو نیم ملیون بیت سروده است و این ابیات نشانه بینش و پندار او در مراحل مختلف زندگانی، جوانی، سالمندی و سالخوردگی میباشد. سهمگیری پهناور امیرخسرو در ادب زبان دری از بیان بی نیاز است و دانشمندان درین باره سخن گفته به خزاین الفتوح، قران السعدین، غرة الکمال و اعجاز خسروی اشاره میدهند. البته من آرزومندم بیکی از آثار وی «نه سپهر» اشاره کنم که از عهد قطب الدین مبارک شاه میباشد و درین زمان امیرخسرو سالخورده بود. درین کتاب امیرخسرو عشق خود را به کشور مولد خود هند بیان میکند و میگوید چون در هند زاده ام در بارهٔ

خود را تقدیم میکند و میگوید مؤلفان اشتباه کرده اند تصور کرده اند امیرخسرو بزبان کهنهٔ «براج بها شا» شعر گفته است حقیقت آنست که امیرخسرو بزبان کهری بولی شعر سروده است و آن پدر زبان هندی امروز میباشد و در پیرامون دهلی سخن گفته میشد .

لازم نیست در ینجا داخل این مناقشه شویم اما باید بگوئیم زبانیکه در حوالی دهلی آنوقت سخن گفته میشد در حال حاضر نیز به همان سلسله موجود است .

علاقمندان میتوانند نمونه های شعر شیرو شکر یعنی هندی آمیخته بدری را و اشعار هندی خالص امیرخسرو را دریک مجموعهٔ که آنرا «جواهرخسروی» نامیده اند و در سال ۱۹۱۸ در مطبعه انستیتوت علیگر بچاپ رسیده است مطالعه کنند در آنجا بعضی چیستان های امیرخسرو بزبان هندی آمده است . که حتی مردم عام نیز آنرا هنوز بزبان دارند مثال دیگر شعر هندی او آنست که در مرثیهٔ مرشد خویش شیخ نظام الدین اولیا گفته است و آن چنین است :

گوری سوی سیج پر — مکھ پر داری کیس
چل خسرو گھر اپنی رین بھی سب دیس

ترجمه آن چنین میشود :

نکوچهره فروخفته — برویش گیسوان پاشان
برو در کلبه‌ات خسرو — جهان را غرق ظلمت دان

از نویسندگان امروز سری رام شرما طرفدار است که اشعار منسوب به امیرخسرو در زبان هندی واقعاً از و میباشد . پس درست است که امیرخسرو نخستین شاعر ملی هند بود . وی تلاقی فرهنگ اسلام و هند را معرفی کرده است از تعصب های نژادی واجتماعی فارغ بود . اگر چه پدر او از کشور دیگر آمده بود مگر وی با کشور زادگاه خود هم خویشتن را منطبق کرده بود ، با سرودها و موسیقی در دل مردمان ، چه

با ذکر این دلیل در بارهٔ اینکه امیرخسرو مؤلف شعر هندی است باید ذکر کنم که تحقیقات ما بعد هرگونه شک را در ین زمینه برطرف کرده است و مناسب است راجع به نقش امیرخسرو در سرودن اشعار هندی چند کلمه بنگارم :

یکی از مؤرخان برجستهٔ هندی، داکتر ایشوری پرساد میگوید: امیر خسرو اساساً شاعر زبان دری بود مگر به شعر هندی علاقهٔ ژرف داشت و در مثنوی خویش بنام «عشقیه» زبان هندی را ستوده و از غنای آن سخن می گوید و هندی را کمتر از دری و عربی نمی شناسد. مؤرخ مذکور می نگارد آثار شاعری امیرخسرو شامل عدهٔ زیادی کلمات هندی و سانسکریت بود. دوکتور وحید میرزا برین مطلب پافشاری میکند که امیرخسرو زبان هندی را به نیکوئی میدانست. وحید میرزا مینگارد «در آثار نگاشتهٔ امیرخسرو راجع به کمال فهم او درزبان هندی تذکر بعمل آمده است» امیرخسرو کلمات هندی را در چندین اثر خویش با اعتدال و بصورت منتشر اما با کمال شایستگی بکار برده است. اینکه کلمات هندی را بطور منتشر بکار برده است قابل فهم است زیرا زبان حلقه های ادبی و دربار، زبان دری بود. خسرو زبان هندی را به نیکوئی میدانست و خود گفته است:

ترك هندوستانی ام من هندوی گویم جواب
شکرمصری ندارم کز عرب گویم سخن

به شکراز آنرو اشاره کرده است که به طوطی هند مشهور شده بود. امیرخسرو نه تنها زبان هندی را میدانست بلکه در موجودیت آثار وی بزبان هندی شواهدی موجود است. داکتر وحید میرزا در کتاب خویش راجع به امیرخسرو کلمات خود او را از دیباچهٔ سومین دیوان وی یعنی غرة الکمال می آرد که نوشته است: «جزوی چند نظم هندی نیز نذر دوستان کرده شده است اینجا هم به ذکری بسنده کرده ام» از آنجا که زبان شناسان اعتراض کرده اند که اشعار هندی امیرخسرو بشکل زبان های امروز شباهت دارد، داکتر وحید میرزا دلیل

دامیرخسرو، هندي شاعري

پوهاند عبدالشکور (رشاد)

خسرو دهلی است به نزد حسن
خسرو اقلیم سخن بی سخن

داووم هجری قرن په اوسړی دریمه کی چی چنګیزي تهرو تساوت په ماوراالنهر، قبة الاسلام (بلخ) او خراسان کی د وینو او اوښکو طوفانی سیلونه وبهول (۱) ددغو ودانو او سمسورو سیمو پخی کلاوی،

---

(۱) چنګیزخان (۶۲۴ ه ق مړ) د منګولیا له تمغاج څخه د ۶۱۶ ه ق کال په وروستیو میاشتو کی پر اطرار (اوسنی الماآتی) برید وکړ، ترنیولو وروسته یی څوک ژوندي پکی پري نه ښوول، د دغه کال دلوی اختر په ورځ یی بخارا ونیوله، د بخارا ټول خلک یی له ښاره وایستل او د قربانی د پسو په ډول یی حلال کړل، ټولی کتابخانی یی وسوځولې او ښار ته یې هم اور پسی واچاوه، د سمرقند شپیته زره کسه مدافعین یی مړه کړل، د ۶۱۷ ه ق کال د عاشوری په ورځ چی یی ښار ونیو، درست یی*

توانگر و چه بی‌نوا جا گرفت: پندت نهرو خود مینگارد که «مقام امیرخسرو درد لهای مردم هند از آنرو عمده است که وی به لهجهٔ گفتار هندی شعر سروده بود. و آن طریقهٔ شعرگوئی را که عدهٔ اندك بآن پی می‌برند (یعنی سانسکریت را) رها نگزیده بود.

امیرخسرو نزد روستائیان میرفت نه تنها برای آنکه سخن ایشان را بشنود بلکه با عادات و رسوم زندگانی ایشان آشنائی بهم آرد.»

فهرست مراجع:

مجموعه‌ای بنام جواهر خسروی:

مطبعه انستیتیوت علیگره ۱۳۳٦ هـ - ق ۱۹۱۸ عیسوی (این کتاب در کتابخانه انجمن تاریخ وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان موجود است)

گزیدهٔ آثار امیرخسرو بلخی معروف به دهلوی:

چاپ بیهقی کابل ۱۳۵۳ - صفحه ۲ تا ۵ مقدمه جلد سوم - همچنین صفحه ۲۳۱ جلد سوم.

E. G. Browne: A literary history of Persia Vol. III P.108

UN Day: Some aspects of medieval Indian History P. 137

A. J. Arberry: classicalPersian Literature P. 275 (translation byDr. Wahid Mirza)

Elott & Do wn: HistoryHistorians of India, Vol.III P. 53

M. W. Mirza: Life and times of Amir Khusrua P.183

Ishwari Prasad: MedievalIndia P. 534

M. W. Mirza: Life andworks of Amir KhusruaP.227

از زبان انگلیسی منبع مهم مقاله کتاب محمد وحید میرزا است (که در صفحات ۲۳٦ و ۲۳۷ جلد سوم گزیده آثار امیرخسرو چاپ کابل معرفی شده است.)

له خپلې کور نې سره د غور بند او کابل له لارې سخ پر هندوستان رهي
سوا ودځان او کورنۍ دژوند اوپت (ناموس) د خوندي کولو لپاره
یې دا پردیسی غوره کړه .
سیف الدین لاچین ترک چه ډهلي ته ورسیدی، هلته سلطان شمس الدین
التتمش (۶۰۷–۶۳۳ ه ق) پاچاؤ، چې د ترکو (البری) پښې ته یې نسبت
کیدی او دافغانستان دمشهور توریالی پاچا سلطان شهاب الدین محمد
غوری (۶۰۲ ه ق شهید) د ترکي مربی غازی سلطان قطب الدین ایبک
(۶۰۲–۶۰۷ ه ق) زوم او د هغه دزوي آرام شاه پر ځای د ډهلي پر
تخت ناست ؤ . (۱)
د سلطان شمس الدین التتمش دربار په هغه امیرانو ډک ؤ (۲)
چې له افغانستان څخه دغازی سلطان شهاب الدین غوری په امر

---

(۱) قطب الدین ایبک د سلطان شهاب الدین غوری له خوا د ډهلي
نائب الحکومه ؤ په ۶۰۲ ه ق کال چې سلطان شهاب الدین (رح) شهید
سو، د ده جانشین او ورا ره سلطان غیاث الدین محمود (۶۰۲–۶۰۷ ه ق)
له غوره څخه د سلطانی لقب، قطب الدین ایبک ته وروا ستاوه او نوموړي
قطب الدین د ۶۰۲ ه ق کال د میاشتې په اتلسمه ورځ په لاهور کې پر
تخت کښیناست او د سلطان قطب الدین ایبک په نامه یاد شو، په ۶۰۷
ه ق کال په لاهور کې مړ شو قبر یې په انارکلی کې دي .
تر سلطان قطب الدین وروسته یې زوی آرام شاه څو میاشتې د لاهور
او ډهلي پاچاو .
(۲) شمس الدین التتمش تر ۶۰۲ ه ق پخوا قطب الدین ایبک رانیولی و
دغه توریالی مربي قطب الدین زوی و باله او بدایون یې په جاگیر کې
ورکړ، د سلطان قطب الدین زوی آرام شاه چې مړ شو، د ډهلي امیرانو
دي پاچا کړ، د سلطان قطب الدین ایبک لوریي وغوښتله. سلطان
شمس الدین ۲۶ کاله پاچاهي و کړه د ۶۳۳ هق کال د برات د میاشتې
په شلمه مړ سو، قبر یې په ډهلي کې قطب منار ته نژدې دي .

جگک برجونه او ښکلي ماڼي په کنډوالو واوښتلې او شنه باغونه او خړوبې ځمکې په وچو ډاګو او بڼو بېدیا ؤ بدلې سوي .

په دغوو ژلو ژوبلو او تالاترغو کې د بلخ او خراسان له مدنیت روزونکې سیمې څخه د زخمي زړ و او ژړاند ولیمونو یرو هلې ځلې کاروانونه په چیغو، کوکارو، پرکینو کړو سرسول، په غرو رغو لې و ړې تېرې، سترې ستومانه، او تره او تره گرزیدل او دا سن غو ړې یې لټاوه ـ چا د شام و روم (او سنی ترکیې) خواته پناه یوړه او چا د هندوستان اورته مخ ونیو .

د ۶۱۸ ه ق او ۶۳۳ ه ق کلو تر منځ په دغه لیسږ د (هجرت) کې دام البلاد (بلخ) له شاوخوا څخه د تر کانو د لاچین قبیلې (۲) یو مشر چې سیف الدین نومید او غالباً د ۵۷۵ هق کال په حدودو کې زیږید لی ؤ

---

*وسوځاوه او نرو ښځې یې بندیان کړل، جنگیزي اښکرو د ترمذ تر قتل عام وروسته ترآموپورې وتلې، د هرات په قتل عام کې څو لکه تنه ووژل سوه، د نیشاپور ښاریې داسې هوار کړ، چې د کښت ځمکه سوه او یوې یې کړه، د فیروز کوه خلک یې ټول شهیدان کړل او ښاریې لوټی لوټی کړ، په مروه او پوشنج کې یې څوک ژوندي نه پرېښوول ...

قاضي منهاج السراج جوزجاني د طبقات ناصري په ۲ر۱۱۳ کې لیکلې دي: د مغلو په لاس کې دومره مسلمانان بندیان وو، چې له هغو څخه دوو لس زره پیغلې چنگیزخان د خپل خدمت لپاره غوره کړې وې (وگورې د طبقات ناصري ۲۳ طبقه).

(۲) لاچین کلمې په زړه ترکي کې د باز او شهین معنی درلوده، مجازاً یې زړه ور هم لاچین بالله (وگورې د زړې ترکي ژبې د قاموس ۳۳۲ مخ د لنین گراد چاپ (۱۹۶۹ع) لاچین کلمه په چغتایي فرهنگ (۱۸۲۰ع د کلکتې چاپ) او غیاث اللغات کې په شهین ترجمه سویده او د لغت ترکي په ۲ر۱۸۳ مخ کې لیکلي دي: په چغتایي لاچین او په کرغزي ژبه لاشین، شین بخون سپین باز ته ویل کیږي.

(افغانستان) او د زو کړي هیواد (هندوستان) (۱) خلک دیاد ونې بېلګو نه جوړوي او دده په ادبي قدرت به ویاړي .

د دغه خسرو په باب دده د زماني یوه مورخ ضیاء برني (۶۸۴-۷۸۵ هـ ق) کښلي دي (۲) :

---

(۱) امیر خسرو د نه سپهر نومي مثنوي په دریم سپهر کښې هندوستان د خپلې زو کړي ځاي ښوولی دی ، په دې ډول:

مدعی گر زند این طعنه مرا
«کز پی هند این همه ترجیح چرا؟»
دوستی ام باعث این کار شده
کاین دو سبب حجت گفتار شده
آنست یکی کاین زمی ازدور زمن
هست مرا مولد و مأوای ووطن
وین ز رسول آمده ای زمره دین!
حب وطن آمده زایمان به یقین

(۲) ضیاء برني د دهلي په شاو خوا کې د برن نومي ځاي او سیدونکی و ، چې اوس یې «بلند شهر» بولي ، د دغه ځاي سلطان علاؤالدين خلجي (۶۹۵-۷۱۶ هـ ق) د نوموړي ضیاءالدين پلار موید الملک ته په جاګیر کې ورکړې و ، د سلطان محمد تغلق (د ۷۲۵-۷۵۲ هـ ق) په پاچاهي کې د «برن» جاګیر له نوموړي ضیاءالدين څخه واخیستل سو ، ضیاء برني په دهلي کې د سلطان المشایخ نظام الدين چشتي (۶۳۴-۷۲۵ هـ ق) په هدیره کې ښخ دی .

ده پر تاریخ فیروز شاهي سربیره حسرت نامه هم لیکلې ده ، چې په تصوف کې یو کوچنی کتاب دی او د ابو القاسم بن محمد طایفي تاریخ البرامکه یې هم له عربي څخه په دري ترجمه کړې دی - د ضیاء برني تاریخ فیروز شاهي د سیرت السلاطين په نامه هم یادیږي ، د تاریخ فیروز شاهي په نامه دوه نور کتابونه هم سته ، چه یو یې شمس سراج عفیف او بل یې اعز الدين خالد خاني لیکلی دی .

با پخپله خوښه هندوستان ته تللی او هلته له قطب الدین سره د شمالی هندوستان د اداري او انتظام له پاره پاتی ؤ ـ سیف الدین لاچین ډیر ژر له دوی سره وپیژندل او ددوی په واسطه یې سلطانی دربار ته لار پیدا کړه، جاگیریې ومونده، د امارت لقب (چې د دربار لویو ماموریتو او منصبدارانو ته ورکول کیدی) ورکړ سو او له دغی ورځی څخه دامیر سیف الدین شمسی په نامه خلکو وپیژاندہ .(۱)

امیرسیف الدین شمسی د ډهلی د دربار دیوه لوی امیر(عماد الملک) لور وغوښتله (۲) او له دغی ښځی څخه بی په ۶۵۲ هق کال داگري په مضافاتو کی یو زوی پیدا سو،(۳) چې «خسرو» نوم یې پري کښېښوو، هغه وخت څوك څه خبرو، چې دغه هلك به د شاعری د ملك خسرو کیږي، ۷۳۳ قمری کاله پس به بې (په ۱۳۹۵ ه ق) د بلارنی وطن

---

(۱) امیر سیف الدین یې شمسی ځکه باله چې د سلطان شمس الدین له امیرانو څخه ؤ .

(۲) دعماد الملك په باب امیرخسرو لیکلی دی : « رنگ یې تورؤ او د پانو (تنبول) شوق بې درلود .» له دغو اظهاراتو څخه ځینو څیړونکو دا نتیجه اخیستې ده، چې عماد الملك او دده کورنی یا خو هندی اغیزی منلی وي او یا اصلا هندي کورنی وه دغه عماد الملك په ۶۷۱ هق کال د ۱۱۳ کالو په عمر مړدی .

(۳) امیر خسر په پټیالی نومی کلی کی زیږ بدلی دی، چې مؤمن آباد یا مؤمن پور هم بلل کیده ، دغه کلـی د گنگا سیند غربی غاړی ته نژدې د «ایته» په سیمه کی واقع و، ایته دعلی گړه په جنوب کی دا گری دښار ختیزی خواته پرته ده .

د امیرخسرو له ځینو بیتو څخه معلومیږی چی دده پر دغو ژبو سربیره سنسکریت ژبه هم ښه زده وه اودعلم تندی ددې ته اړیستلی وُچی په دغه ژبه کښې کنوری کی هم دپوهی او پوښتنی او پوښتنه پیاته کړي ده، په «نه سپهر» کی ویلی دي :

لیک زبانی است دگرکز سخنان
هست گزین نزدهمه برهمنان

سهنسکریت نام زعهد آمده اش
عام ندارد خبراز قاعده اش

برهمنش داندوهر برهمن
نیز ندارد حظ ازین سان سخن

زانکه در وهست نمط های عرب
ازعلل و نحو ز تصریف وادب

. . . .

. . . .

من قدری برسر این کار شدم
دردل شان محرم اسرار شدم

هرچه باانداز هٔ خودرمزخورد
جستم ازین قوم و نبو دازدررد

په ترکی ژبه کی دامیرخسرو اشعار نه دي را معلوم په عربی ژبه کی دامیرخسرو د شعرنمونه دغرت الکمال په مقد مه کی شته (۱) په دری ژبه کی خود امیر خسرو یولک بیته دتذکره آتشکدي مؤلف

(۱) وګوری :دغرة الکمال دمقدمی ۶۵ مخ-دډهلی چاپ .

«خسرو د پښتو انیو او راتلونکو شاعرانو خسرو دی، داسی عجیب نوی تصنیفات لری چی سیالی یی دچا په وس نه ده پوره، دطبعی په نازکی کی خدای دسیالانو سر پیدا کړي دي، د بدیعو معنا وو په پیدا کولو کی ساري نلري او زموږ دزمانی له نوادرو څخه دي.
په نظم او نثر کی یې دیوی کتابخانی په اندازه تصنیفونه کړي دي.»

دزمانې دغه نادرزوی اود نازکی طبعی څښتن شاعر امیرخسرو په دری، ترکی، هندي او عربی ژبو پوهیدی، ده پخپله په «نه سپهر کی» ویلی دي :

هست دوم آنکه زهند آدمیان
جمله بگویند زبانها به بیان
لیکن از اقصای دگر هیچ کسی
گفت نیار د سخن هند بسی
هست خطا و مغل و ترك وعرب
از سخن هندی مادوخته لب
ما بدرستی سخن هر همه را
زان نمط آریم که راعی رمه را
الغرض از پارسی و ترك وعرب
بیهده باشد که کنم دل بطرب
من چو ز هندم بود آن به که کسی
از محل خویش بر آرد نفسی

(در پیم سپهر)

مګر زما په خیال روایت او درایت دغه دواړه خبري ما توی او زه د اوحد الدین بلګرامی موازنه ځکه د تامل وړ بولم چی په هندي ژبه کی خو که امیر خسرو یو لک بیتونه ویلي، نو دیوه نه سپهر د مثنوی په صله کی په ۷۱۸ هق کال سلطان قطب الدین مبارکشاه خلجی (۷۱۶-۷۲۱ هق) د پیل په تول زر ورو بخښلی او پلاریی سلطان علاؤ الدین خلجي (۶۹۵-۷۱۶ هق) هم په دغو ادبی صلو کی تر زوي پاتي نه و (۱) اما هندی شاعری له دغه راز مشوقاتو څخه څه درلوده چی امیر خسرو به دغه په هیله یو لک بیته په هندی ژبه کی ویلي . . .

---

(۱) امیر خسرو د نه سپهر په لومړي سپهر کی د دغو صلو په باب د سلطان قطب الدین مبارکشاه له خولی ویلی دي :

بتاریخ همچون من اسکندری — کند هرکه آرایش دفتری
ز گنج گرانمایهٔ بی شمار — دهم بار پیلش پی پیلبار
مرا خود درین ره پدر شد دلیل — که میداد زرهم ترازوی پیل
شما سد خرد کش خرد رهنمون — که از پیل بار است وزنش فزون
چو میراث شد پیل زر دادنم — نه مزیبا است زین سهل بر دادنم

امیر خسرو داسی ځواب ورکړی دی :

شها، گنج بخشا، کرم گسترا! — معانی شناسا، سخن پرورا!
مرا عمر کز شصت بالا گذشت — همه پیش شاهان والا گذشت
ز شاهان کسی کاولم کرد یاد — معز الدنیا بود شه کیقباد
ازان پس ز فیروزه چرخ بلند — شدم پیش فیروز شه ارجمند
ازان پس که در شه ستایی شدم — توانگر ز گنج علایی شدم
شد اکنون که اقبال همدم مرا — نوازنده شد قطب عالم مرا
چنین بخششی کز تو جم یافتم — در ایام پیشینه کم یافتم
کنون لاپذ از سخن سنجی چو من — بانده از بخشش آمد سخن

اصفهانی لطف علی خان «آذر» (۱۱۳۴-۱۲۰۰ هق) لیکلی دي (۱) د دولت شاه سمرقندي (۹۰۰ هـ ق مړ) په قول یو لکو دوه ویشت زره بیته د شاهرخ زوی بایسنغر میرزا (۸۰۲- ۸۳۷ هق) ته په لاس ور غلي وو. او ځینو روایت کوونکو یې لا د بیتونو شمېر د دروځلور ویا څلور و پنځو لکو ترمنځ ښوولی دي مګر ځکه چې په عربي او دري ژبو کې د امیرخسرو د شاعرۍ په باب ځینې نه ددې مقالې کار نه دي نو له دي، بحثه تیریږو او د امیرخسرو هندي شاعرۍ ته ځو:

د امیر خسرو هندي شاعري:

یکی است ترکی و تازی ، درین معامله «حافظ»
حدیث عشق بیان کن بآن زبان که تو دانی

په هندي ژبه کې د امیر خسرو د شاعرۍ په باب دوې نسبتاً متناقضې نظریې شته، له یوې خوا د تذکره عرفات مؤلف او حد الدین او حدي بلګرامي په هندي ژبه (یادده په قول برج بها کا) کې د امیرخسرو د بیتو شمېر تر دری بیتو لږ نه بولي (۲) له بلې خوا د امیر خسرو د هندي شاعرۍ منکرین غوندي هم شته او کوم هندي اشعار چې د امیرخسرو بلل سوي دي هغه د ده نه ګڼي.(۳) ډاکټر عبد الغني په هغو هندي اشعارو کې چې د امیرخسرو په نامه مشهور دي، فقط یو ملمع نظم دده بولي او بس.

---

(۱) په آتشکده آذر کې د ۸۴۲ شاعرانو د ژوند حالونه او د نظم نمونې راغلي دي دغه کتاب په ۱۱۷۴ هق کال تالیف سوی دي.

(۲) وګوری: امیرخسرو اوران کی هندي شاعري ۷۵ مخ (۱۹۶۱ لکهنو چاپ) او جواهر خسروي ۱۳۹ مخ او شعر العجم ۲ ر ۱۱۹ مخ.

(۳) وګوری: امیرخسرو اوران کی هندي شاعري ۷۵ مخ.

چو آن صافی و ش و این دردناك است
تو گویی کین جسد و آن جان پاك است
جسد را مایهٔ گنجد ز هر سان
نه گنجد در لطافت هیچ در جان
نه زیبد جفت کردن همسری را
عقیقی از یمن در دری را
بهین دولت ز گنج خویش صرف است
متاع عاریت عاری شگرف است
زبان هند هم تازی مثال است
که آمیزش درانجا کم مجال است
گر آئین عرب نحواست هم صرف
ازآن آئین درین کم نیست یک حرف
کسی کین هرسه دکان را ست صراف
شناسد کین نه تغلیط است و نی لاف
اگر پرسی نیایش از معانی
در ان نیز ازدگرها کم ندانی
اگراز صدق وانصافت دهم شرح
ضدهندی کنی گفتار من جرح
ورآرایم زسوگند زبانی
که داند ؟ باورم داری و یانی

دغه راز د امیرخسرو د هندي شاعری منکرېنونه هم وایم : له دې محخه باید ناکاره نه سو، چې هیڅ شاعر دخپل چاپېریال (ما حول) له اغیزو محخه بې تاثیره نه پاتیږي، شاعر مجبور دی دخپل ملک ثقافي او کلتوري اغیزي په لاشعوری توګه ومني او د جامعې تمایلاتوته هرو مرو یوشه غاړه کښېږدي، په تیره بیا امیرخسرو چې د نه سپهر دریم سپهر یې فقه د هندوستان ستاینې ته وقف کړی دی، هندی ژبه دخپلې ژبې (هندی ما) په نامه معرفي کوي او دهغې په پراخې او باقاعده توب و یاړي .

دامیرخسرو د نه سپهر دریم سپهر چې سري و لولی، په دې پوهیږي چې امیرخسرو څومره له هندوستان هندي ژبې او هندي کانوره سره مینه درلوده، د مثال لپاره دده دغه څو بیتونه دلوستلو وړ دي :

دهندي ژبې په ستاینه کې یې د «اثبات گفت هند بحجت که راجح است بر پارسی و ترکی ز الفاظ خوشگوار» ترعنوان لاندې ویلې دي:

غلط کردم گراز دانش زنی دم
نه لفظ هندوی است از فارسی کم

بجز تازی که میر هرز بان است
که بر جمله زبانها کامران است

دگر غالب زبانها در ری و روم
کم از هندی ست، شدز اندیشه معلوم

عرب در گفت دارد کار دیگر
که نامیزد درو گفتار دیگر

به نقصان است لفظ پارس درخورد
که بی آچار تیزی کم توان خورد

دی هم پخپله د هندی ژبی دبنی پوهی په باب وایی:

چومن طوطی هندم ار راست پرسی
زمن هندویی پرس، تا نغز گویم

(دغرة الکمال مقدمه ٦٦ مخ)

په لویوالی کی هم د امیر خسرو ژوند بوانحی درباری ژوند نه و له یوی خوا که دربار د اشرافیت لورته ځکا وه او دری یی په ویله له بلی خوا د خانقاه ژوند او دتبلیغ وتلقین ضرورت بیا له عوامو سره پریوه ټغر کښینولی ؤ، د سازو سروز، قوالیو او ترانو شوق نور هم د عوامو حلقی ته ور کشاوه، عوامو که غوښتل چی د امیر خسرو د سر شاری طبعی له ایجاد اتو څخه خوند واخلی، امیرخسرو غوندی لوی شاعر هم د انسانی طبیعت په حکم داهغه درلوده چی، عام خلک هم دخواصو په خیر د ده په فضل و کمال او اد بی قدرت او استعدا د خبر سی دخواصوصلی که په هندی شاعری کی نه وی، دعوامو معنوی قدردانیو خود شاعر شوق زیاتاوه.

په هندی ژبه کی دخپلی شاعری په باب امیرخسرو د ۶۹۳ هـ ف کال په شاو خوا کی ویلی دی:

«جزوی چند نظم هندوبی نیز نثر دوستان کرده شده است.» (۱)

امیر خسرو چی د هندی نظم کومی گیلای پردو سنا نوو یشلی دی له هغو څخه اوس دغه څوگله راپاتی دی:

۱- یوه ملمعه غزل چی په دری او هندی کی ویلی سوید.

د جواهر خسروی راټولوونکی یی د دری هندی ذولسانین صنعت د امیرخسرو په اولیاتو کی شمیری او وایي:

---

(۱) وگوری دغرة الکمال مقدمه ٦٦ مخ - د دغی اقتباس سوی توتی «نثر» کلمه په ځینو ځایو کی «نذر» راغلی ده.

ولی من کاندرین نقد مهیا
بیک قطره شدم مهمان دریا
زقطره درچشیدن گشت معلوم
که مرغ وادی است ازدجله محروم
کسی کز گنگ هندوستان بود دور
زنیل و دجله لافد هست معذور
چودرچین دیده بابل بوستان را
چی داند طوطی هندوستان را؟

دهندي رسم ورواج ستاينه:

خراسانی که هندی گیرد ش گول
خسی باشد به نزدش برگ تنبول
شناسد آنکه مرد زندگانی است
که ذوق برگ خایی، ذوق جانی است.

خسرو په هندوستان کې زوکړی او په هندوستان کې لوی سو دی، دری ژبه که بې په کوراود ربار کې زده کړې وه، هند ژبه یې د کلیوا و کوڅو ژبه وه او دخینو په قول یې مورنۍ ژبه لا بلل کیدای سي (۱) شهزاده دارا شکوه (۱۰۲۴ - ۱۰۶۹ ه ق) د د هندي دانی په باب په سفینة الاولیا کې لیکلي دي : «در اقسا زبان وفنون علم هندی بی مثل بود.»

(۱) وګوری: اسمر خسرو اوران کې هندي شاعری ۷۶ مخ

دغه غزله امیرخسرو پرهغوعروضو برابرویلی دی چی ابوعبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی بصری (۱۰۰-۱۷۰-یا ۱۷۵ ه ق) را ایستلی دی دخلیل په عروضو کی د دغه نظم وزن ته رجزمثمن مخبون مرفل وایی .

د شمس العلما محمد حسین (آزاد) دهلوی (۱۹۱۰ ع مړ) په خیال امیر خسرو هغه لومړنی شاعردی چه دده په واسطه دخلیل عروضو په هندستان (هندی نظم) کښې لومړی گام ایښې دی-سگرزه وایم داخبره ترهغه وخته پوری د منلو وړده چی دلاهور دمشهور شاعرمسعود سعد سلمان (۵۱۵ ه ق مړ) او ابوعبدالله لنکتی، هندی دیوانونه نه وی پیدا سوی (۱) او دانه وی څرگنده سوی چی دوی خپل هندی نظمونه دخلیل پرعروضو برابرویلی دی که پرهندی عروضو باندی چی پنگل یی بولی، دمحمد حسین آزاددهلوی دی وینا چی دخلیل عروضو تر ټولو لومړی وار په اووم هجری قرن کی د امیرخسرو په واسطه هندی نظم ته لارمونده لی ده، ما ته داخبره راپه زړه کېږه چی د ام البلاد بلخ یوه بل پیاوړی زوی مولانا جلال الدین بلخی (۶۰۴-۶۷۲ ه ق) هم دغه سوغات په دغه اووم هجری قرن کی ترکیی ته وړی او هلته یی د عثمانی ترکی په نظمو نو کی لومړی وار په کار اچولی دی .

د مولانا جلال الدین د عثمانی ترکی هغه نظم چی په عثمانی ترکی ادب کی تر ټولو د مخه دخلیل پرعروضو برابرویلی سوی نظم دی، څوبیته یی دادی:

مفاعی لن	مفاعی لن	فعولان
اگرکیدور	فرنداش یوق سه	یاووز
اوزون یولده	بودرسکا	قلاووز
چوبانی بر	گ توت قورتلر	او گشدر
اشت بندن	قراقوزم	قراقوز
اگرطاتسک	اگررومسن	اگرترك
زبانی بی	زبانان را	بیاموز (۲)

(۱) وگوری : دغرة الکمال دیباچه ۶۶ مخ - تذکرهٔ علمای هند ۲۲۶ مخ- داستان تاریخ اردو ۱۰ مخ .

(۲) وگوری: ۳۰ مخ د spaet, sridnivikovoe Turkiea دلنین گراد چاپ ۱۹۶۳ .

«تر دی پخوا د دغی ذو لسانین څرک نسته ، البته و روستنیو شاعرانو د امیر خسرو په تقلید دغسی ملمع نظمونه چا په هندی بحرو نو کی و یلی دی او چا په دری بحرو نو کی .

ځینو شاعرانو له هندی دوهاوو سره یو یو نیم بیتی دری یا اردو هم نښلولی دی ، مگر امیر خسرو چی په کوم ډول سره دغه دوه خوند ونه سره گډ کړی دی ، نور شاعران دغه حد ته نه دی رسیدلی . »

د امیر خسرو دغه ملمع نظم چی د هندی شاعری په تقلید د بلخی له خوا ویل شوی دی دادی :

مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

زحال مسکین مکن تغافل ورای نینان بنائی بتیان (۱)
که تاب هجران ندارم ای جان نه لیهو کاهی لگائی چهتیان
شبان هجران دراز چون زلف وروز وصلت چو عمر کوتاه
سکهی پیا کو جو مین نه دیکهون تو کیسی کاتون اندهیری رتیان
یکا یک از دل دو چشم جادو بصد فریبم ببرد تسکین (۲)
کسی پری هی جو جا سنادی پیاری پی کو همار ی بتیان
چو شمع سوزان چو ذره حیران زمهر آن مه بگشتم آخر (۳)
نه نیند نینان نه آنگ چینان نه آپ آوی نه بهیجین پتیان
بحق روز وصال دلبر که داد ما را فریب خسرو
سپیت من کی ورای راکهون جو جانی پاون پیا کی گهتیان (۴)

۱- د حیات خسرو په ۸۱ مخ کی «ورائی» کلمه «درای» هم لیکلی ده .

۲- د اعجاز خسروی په ۱۷۸ مخ کی دغه نیم بیتی دغسی لیکلی دی
یکا یک از دل دو چشم جادو بصد خرابیم صبرو تسکین .

۳- په اعجاز خسروی کی دغه نیم بیتی داسی راغلی دی :
چو شمع سوزان چو ذره حیران همیشه گریان به عشق آن مه

۴- د آب حیات په ۹۵ مخ کی د (گهتیان) کامی پر ځای (کهیتان) لیکلی دی .

فرآمد ازدرختی دوخت هندو
که از مادر نه زاده هیچگه او
چو ازنام پدر پرسیدم او را
بگفتا نصف آن تلخ جفاجو
چو پرسیدم زنامش درجوابم
نگفت آن زن بهندی ای هنرجو !

(رشاد)

دهندي کیسی په ور وستی نیم بیتی کی د قافیی کلمه «نبولی» دغی کیسی حل دی، د«نبولی» کلمې نژدی نا مطلوبه معنی ده: «دي ونه ویل» او لیری مطلوبه معنې یې مرگ ساهي دی چې د نیم دونی میوه ده او په هندوستان کی شنه کیږی، د«ادهو» په کلمه سره د نیم ونی ته اشاره سویده ځکه چې (ادهو=ادها) په هندي کی د عربي نصف معنی لري.

سر سید احمد خان ددغسی کیسیو په باب د آثار الصنا دید په ۳۰۳ مخ کی ویلی دي: «بنه کیسی هغه ده چې په کیسی کښی د مطلوب شی نوم په رمز سره راغلی وي، مگر بیا یې هم مخاطب ته پوهیدل گران وی.»

امیر خسرو په دری ژبه کی هم دغسی کیسی لری، د ده د پنځم دیوان غرة الکمال په ۱۰۷ مخ کی دغه کیسی لیکلې ده:

چیست سرزنده وتنی مرده
که زبان آور است و پنبه دهن
بیش صد گر کشی وزنده کنی
می توانیش هر دمی بزمن

د حضرت مولانا جلال الدین بلخی دغه بیتونه په هزج مسدس مقصور وزن کې دي .

۲ـ په هندي ژبه کې د امیرخسرو بل راز نظم پهیلی‌ده، چې د کند هار پښتانه یې «کیسې» د کونړ پښتانه یې «موخی» او د پکتیا پښتانه یې «دوړی» بولي، په ځینو پښتو لهجو کې اړ او تکونه هم ورته وایي دري نوم یې چیستان او عربی نوم یې لغز یا لغزدی، کیسي په روسي ژبه Zagadka او په انګریزي Riddle بولي، په هندي ژبه کې د امیر خسرو په نامه مشهوري کیسې دوه ډوله دي، یو رازی بوجه پهیلیان بولي، بوجه پهیلیان هغه‌دي چې د مطلوب مسمی نوم په کیسه کې راغلی وي لکه :

اك ناري ترور سون اتري ، مان سون جنم نه پایو
باب کا ناون جووا سون پوچهو آدهو ناون بتایو
آد هوناون بتایو ، خسرو کون دیس کی بولي
واکا ناون چوپو چهو مین نی اپنی نا و ن نبو لی

د امیر خسرو د دغې کیسې منظومې پښتو او دري ترجمې دا دي:

یوه ښځه سوه راتاله‌یوې ونې
زیزیدلې نه‌وه، هیڅکله له‌موره
ماوې نوم دې د پلار څه‌دې هندوانیه!
نیم جواب یې راته ووایه په‌زوره
ما ددې د نامه وکړله پو ښتنه
دې ونه ویل جواب ، د هندې ګوره
(رشاد)

د امیرخسرو د دغې کیسې منظومې پښتو او دري ترجمې دادي :

یوه ښځه د ؤپه څاکې دا او سیزي
میداني چې سې تودې او به تږي زیږي
چاچې خوندي دهغوا وبو څکلي
بیایې لاس دی له خپل ژونده څخه ولي
(رشاد)

زني درچه زيداماچوخيزد
بميداني بر آيد، آب ريزد
كسي راگررسد يكجرعه زان آب
متاع عيش او افتد بگرداب
(رشاد)

د دغې کیسې مطلوبه مسمی «توره» ده، چې په دري یې شمشیر او په هندي یې «تلوار» بولي.
دامیرخسرو په نامه په دري ژبه کې هم دغه راز کیسې ستره یوه له هغو څخه دا ده:

کو دکی دیدم عجب درکشور هندوستان
پوستش برموی باشد ،موی او براستخوان

د دغې کیسې مطلوبه مسمی «آم» دی، چې د هندوستان مشهوره میوه ده.
۳- د امیرخسرو په نامه بل راز هندي نظمونه «که مکریا ن» نومیږي، مکرنیان او مکریان یې هم بولي، دغه راز نظمونه زیاتره په څلورو، نیم بیتو څخه روغ دي- په دریولو سر یو نیم بیتو کې د ایهام او توریې په ډول دیوه چا بیان کوي، مګر په څلورم نیم بیتي کې چې

تاکند عمر خویش کم زنده است
تا خورد خون خود بود، روشن

روز خود راکند بشب پیوند
از سرشتی گداز کرده بفن

همه از دم زیند او میـــــرد
سرزنی زنده ترشود ، روشن

شاخ گلنا ریش گلی که دهد
نی به جیب او فتد ، نه در دامن

هرکه دریابد اینچنین لغزی
شب چراغی شود به هر مسکن

ددغی کیسی مطلوب شی څراغ دی، چی په ور وستی نیم بیتی کی دهغه نوم راغلی د ۷ د کیسیو بل راز بن بوجهه پهیلیان دی، پدغه راز کیسیو کی دمطلو بی مسمی نوم نه وی راغلی الکه د امیر خسرو دنه بن بوجه پهیلی:

اك ناری کویی مین رهی
واکانر کهیت مین بهی

جو کویی واکانر کوچا کی
پهر جیون کی آس نه راکهی
(۱)

(۱) په دغه کیسی کی Niv داوبو Khit د جنگ د میدان معنی لری.

ندیدم روی او در روز روشن
بود یار تو؟ نی نی او ست انجم

(رشاد)

۳ـ په هندی ادب کې د توربې یو بل خاص شکل سته، چې هند یان یې دو سخنې او سه سخنې بولي، و یل کیږي چې دغه راز تور یه هم امیر خسرو را ایستلې ده .

په دو سخنې کې دوې داسې پوښتنې یو په بل پسې راځي، چې د هغو دواړو ځواب باید یو وي، داځکه چې په هغه ځواب کې هرو مرو یوه کلمه باید داسې وي چې دوي یا تر دوو زیاتې معناوې ولري او د هرې پوښتنې د جواب لپاره بې بیله معنی په کار سي، په پښتو کې د دغه راز توربې مثال دادی :

۱ـ کدو (نکولی) یې ولې و نه خوړ؟
۲ـ ولې د یرژر ورسید ئې؟
د دغه دواړو پوښتنو جواب دادی «سپور ؤ»

په دغه جواب کې د «سپور» کلمه د لو مړۍ پوښتنې د جواب لپاره د «بې غوړو» او د دو همې پوښتنې د ځواب لپاره د دری « سوار » معنی ورکوي .

په هندي ژبه کې امیرخسرو ته یوه منسوبه دوسخنې دا ده :

۱ـ گوشت کیون نه کها یا ؟
۲ـ ډوم کیون نه گا یا ؟) گلا نه تها

پښتو ترجمه :

۱ـ غوښې یې ولې و نه خوړلې؟ ځواب: پسه ی سوی نه وی (پخې نه وې)
۲ـ ډم ولې بد لې و نه ویلې؟ ځواب: غاړه یې نه دراوده (اواز یې ښه نه ؤ)

پوښتنه خنی وشی ، له نژدی متصور سره لوله ښخه منکر کیږی او
دیو بل شبیه مکر لیری مدلول نوم اخلی او په پښتو او دری کی
ادغسی نظمونه نه دی لیدلی او په نوروژبو کی یی هم تراوسه پوره
خرک نه لرم .

فایق لکه مکریان دامیرخسرو په اولیاتو کی شمیری او وایی «پ
ندی نظم کی ترامیرخسرو پخوا دداغسی نظمونو خرک نسته.» دحیا
خسرو په ۸۰ مخ کی هم دغه خبره لیکلی ده.

غلام علی آزاد بلگرامی (۱۱۱۶-۱۲۰۰ هق) په سبحة المرجان ک
مکرنی دنوربی له ډولونو ښخه بولی ، خوترخوچی د مکرنی خواب
وی ورکړ سوی د آزاد خبره سمه ده.

دامیرخسرو یوه مکرنی یامکری دغه ده:

رات سمی وه میری آوی
بهور بهتی ، واگهراله جاوی
یه اچرج هی سب سی نیا را
ای سکهی ! «ساجن ؟» ــ نا سکهی ! «تارا»

دامیرخسرو ددغی «مکری» پښتو او دری ترجمی دادی :

دی دشپی له خوارا ځینه
چی شپه تیره کړی بیا ځینه
نه یی لاروینم نه لوری
«ستا مین دی ؟» ــ «یا ستوری»
(رشاد)

شبانگه آید او اما سحر گه
ببندد رخت ورو پوشد ز مردم



دکتر سید حسن عابدی

ضمیمهٔ تغلق نامه

از: دکتر عابدی (*)

امیرخسرو (۱) که با لقب طوطی هند ملقب شد بدون شک شاعر ردیف اول دری و یکی از محکمترین رابطه‌های ادبی و فرهنگی بین هندوستان وممالک دری زبان می باشد. اسلاف او از بلخ بهندوستان مهاجرت کردند و شاعربزرگ مادرهندوستان متولد شد وتعلیم و تربیت یافت. پادشاهان آمدندورفتند، امپراطوریها بمنصهٔ ظهور آمدند وازبین رفتند، اما قبهٔ این فرزند نامی آسیا هنوز هم‌زیارتگاه هزاران‌مردم است، وآنان بی‌تفریق مذهب وملت باوتعظیم می کنند. بشرهنوزهم ازپیغام عالمگیر محبت وتحمل ویگانگی‌وجامعیت وانسانیت وبرادری او الهام می گیرد.

---

*دکترسید حسن عابدی، استاد رشتهٔ ادبیات دری پوهنون دهلی.

۱-۶۵۱-۷۲۵هجری ر ۳ ۱۲۵-۱۳۲۵ میلادی

دغې هندي دوه سخنې په خواب کې «کلا» کلمه دوې معنا وې لري او د ایهام په دغه کلمه کې شته.

د دغه راز ایهامونو په سه سخنې کې د دریو پو ښتنو له پاره یو ځواب راځي، په هندي ادب کې امیرخسرو ته منسوبې سه سخنې هم شته.

د امیرخسرو په نامه په هندي نظمونو کې د ډهکوسلا، انمل، او نسبتین تر عنوان لاندې هم څه بیتونه شته او ځینې ګیتونه هم دده بللې شوي دي خو دلته دمقالې او ږدیدلو له ویرې هغه نه څیړم.

سربېره پر دې د «خالق باري» په نامه یو منظوم فرهنګ هم ډېرو خلکو د امیرخسرو بللی دی(۱) په دې فرهنګ کې عربي او دري لغتو ته په هندي معنی سوې دي، مګر صباح الدین عبدالرحمن وایي د وروستیو پلټنو او څېړنو څخه معلومه سوې ده چې د دې کتاب مولف ضیاء الدین خسرو شاه دی او کتاب د امیرخسرو تر مرګ ۳۰۶ کاله وروسته په ۱۰۳۱ ه ق کې لیکلی سوی دی(۲) او دا غلط انتساب ځکه پېښ دی، چې د دې کتاب په پای کې دغه نیم بیتی راغلی دی.

ګدا بهکاري اور خسرو شاه

* * *

---

(۱) وګورئ: د آبحیات ۸۸ مخ - امیرخسرو اوران کې هندي شاعري ۷۹ مخ - دتامس ویلیام بیل اور ینتل بیوګرافیکل ډکشنري - د حیات خسرو ۱۲۳ مخ او جواهر خسروي.

(۲) وګورئ: د آجکل مجلې تحقیقي نمبر د ۱۹۶۷ ع کال داګست ګڼه

کرد و از آنان الهام گرفت ، اما او بالاتر از آن بوده که فقط بتقلید زشعرای کلاسیک قدیم قانع باشد . ذکاوت ادبی وی با یجاد سبک خصوص و بر قرار ساختن شخصیت ممتاز خود در قلمرو ادبیات هنمائی کرد . ما می‌توانیم همان خراج تعظیمی را که درایدن به شکسپیر دا کرده بود باین نابغهٔ ممتاز ادا بکنیم و بگوئیم «او مردی بود که رمیان همه شعرای جدید و شاید شعرای پیشین نیز بزرگترین و مؤثر رین روح داشته».

امیرخسرو نویسندهٔ پرزائی بوده و تعداد ابیاتش را بچند صد هزار ساب می‌کنند ـ از حیث نویسنده نیز وی شهرتی پیدا کرده و آثار با ارزشی از خود گذاشته است . مولانا عبدالرحمن جامی (۱) نویسندگی نود و نه اثر را باو نسبت داده است . او پنج دیوان و پنج مثنوی را که باسم پنج گنج معروف است در همان شیوهٔ متقدم نامی خود نظامی گنجوی با موفقیت سرود ، و نیز توجه خود را بسوی سرودن تعدادی از مثنویها در بیان وقایع تاریخی معاصر مبذول داشت .

در اواخر دورهٔ تیموری (۲) آثار حضرت امیرخسرو خیلی شهرت داشت تعدادی از نسخه‌های خطی مصور مثنویهای وی در کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ جهان یافته می‌شود که بمکتب هرات تعلق دارد و بدون شک بوسیلهٔ خوشنویسان و نقاشان چیره دست آن زمان بشمول سلطان علی مشهدی (۳) و بهزاد (۴) استنساخ و نقاشی شده است .

تغلق نامه آخرین اثر منظوم و مثنوی تاریخی امیرخسرو می‌باشد . نسخهٔ مثنوی مذکور ناقص و ناتمام مانده بود و در عهد مغول گورکانی

۱- ۸۱۷-۸۹۸ هجری ر ۱۴۱۴-۱۴۹۳ میلادی .

۲- ۸۰۷-۹۰۶ هجری ر ۱۴۰۴-۱۵۰۰ میلادی .

۳- متوفی ۹۲۰ هجری ر ۱۵۱۴ میلادی .

۴- ۸۵۴-۹۴۳-۶۵ هجری ر ۱۴۵۰-۶۰-۱۵۳۷ میلادی

امیرخسرو نابغهٔ ممتازی بوده و شخصیت رنگا رنگ او رسوم و روایات ما را غنی ساخته و سهم وی در میراث فرهنگی ما همانندی ندارد. او یک نویسندهٔ بزرگ و درباری تیزفهم و سرباز دلیر و مرد جهانی و متصوف ارادتمند و دانشمند متبحر و مؤرخ شهیر و زبان دان ممتاز و مرد آراسته و هنرمند چیره دست و مرد شوخی و ظرافت برجسته و موسیقی دان مبتکر و از همه بالاتر مرد دارای علو همت بی نظیری بوده است. براستی یک مرد دارندهٔ جامعیت حیرت انگیز. اگر او بدربار های سلاطین و امرای غلام (۱) و خلجی (۲) و تغلق (۳) حضور بهم رسانده و همراه آنان بمیدان جنگ رفته، از نشستن در مجالس صوفیه و درویشان نیز موقعی را ازدست نداده، اگر او در ترقی وتکامل شعر و نثر دری سهم نمایانی داشته، در شکل دادن و دستکاری نمودن زبانهای محلی هند هم لیاقت افتخار را دارا بوده است. در تلاقی دری و هندی، امیرخسرو از حیث پیش قدمی شناخته شده که بتدریج زبانهای هندوستان و اردو، رو بتکامل گذاردند. بهرحال کار بزرگ و نمایان وی در میدان دری هند است جائی که او حکمرانی مطلق دارد. چه کسی می‌تواند ازادعای موسس بودن یکی از سبکهای ادبی وی که سبک هندی نامیده می‌شود منکر باشد. شکی نیست که او کلام شعرای بزرگ دری از قبیل سنائی (۴) و انوری (۵) و نظامی (۶) را اسطالعه

۱-۶۰۲-۶۸۹ هجری ر ۱۲۰۶-۱۲۹۰ میلادی

۲-۶۸۹-۷۲۰ هجری ر ۱۲۹۰-۱۳۲۰ میلادی

۳-۷۲۰-۸۱۷ هجری ۱۳۲۰-۱۴۱۴ میلادی

۴-متوفی ۵۴۵ هجری ر ۱۱۵۰ میلادی

۵-متوفی ۵۸۸ هجری ر ۱۱۹۲-میلادی

۶-۵۳۵-۵۹۹ هجری ر ۱۱۴۰- ۱۲۰۲ میلادی

بآن کافریها که آن قوم کردند
اگر قبله باشد کی ایمان فرستم

بیشتر تذکره نویسان معتقدند که حیاتی در زمان شهنشاه اکبر(۱) بهندوستان رسید، حکیم ابوالفتح گیلانی(۲) او را بدربار راه نمود و او نزد وی مقام و ثروت را کسب کرد. حیاتی نه تنها از الطاف و عنایات خسروانی بهره‌مند بوده، بلکه شاهزادگان نیز او را بسیار دوست داشتند و بوی احترام میگذاشتند. پس از درگذشت شهنشاه اکبر، حیاتی بدربار پسرو جانشینش شهنشاه جهانگیر(۳) منسلک شد و در بیشتر ارتش کشیهای وی همراهی کرد.

حیاتی به عبدالرحیم خانخانان(۴) نیز توسل داشت و چون خانخانان بکشودن دکن مامور شد، حیاتی همرکاب وی بآن ناحیه رفت. در این مسافرت خانخانان صلاحیت و قریحهٔ حیاتی را بخوبی دریافت و دوستی و صمیمیت بین آنان محکم تر و عمیق تر گردید. حیاتی در مدح خانخانان قصائد و غزلهائی می‌ساخته و خانخانان نیز برای دیدن وی می‌رفته است. رسمی قلندر در قصیده ای که در مدح خانخانان ساخته بسوی تشویق و پرورش وی نسبت بحیاتی اشاره کرده است:

زنعمت تو حیاتی حیات دیگر یافت

از دکن حیاتی دوباره بدربار جهانگیر روی آورد، اما در مدح خانخانان همچنان اشعار می‌سرود.

۱-۹۶۳-۱۰۱۴ هجری ر ۱۵۵۶-۱۶۰۵ میلادی
۲- وفی: ۹۹۹ هجری ر ۱۵۹۰-۹۱ میلادی
۳-۱۰۱۴-۱۰۳۷ هجری ر ۱۶۰۵-۱۶۲۷ میلادی
۴- ۹۶۴-۱۰۳۶ هجری ر ۱۵۵۶-۱۶۲۷ میلادی

بوسیلهٔ حیاتی تکمیل شده است. اما چون دو حیاتی بودند حیاتی گیلانی و حیاتی کاشی - تذکره نویسان و مؤلفان در بارهٔ نویسندگی اصل این مثنوی بین دو حیاتی اشتباه نموده اند.

مولانا کمال الدین حیاتی گیلانی در شهر رشت واقع در استان گیلان چشم بجهان کشود. چون بسن رشد رسید چندین مسافرتهای تجارتی بین گیلان و کاشان کرد و عراق و خراسان را نیز دیده بود. یکبار شاعری بنام میلی دست راست حیاتی را با شمشیر زخمی کرد، اما با داشتن قدرت انتقام حیاتی او را عفو کرد. پس از این حادثه حیاتی کاشان را ترك گفته و بسوی هندوستان رهسپار گردید، از هندوستان قصیدهٔ غرای زیر با یران فرستاد که در آن ایران و ایرانیان را ستوده و نسبت با مام رضا عقیدت و ارادت اظهار داشته، اما گیلان و اهالی آنجا را مذمت کرده است:

روم تا بایرانیان جان فرستم
بآن بوم و بر راح و ریحان فرستم
همه دشت ایران گل است و ریاحین
چه سازم فغان گردم الحان فرستم
جبین سازم از ماه وخورشید و آنگه
سجودی بخاك خراسان فرستم
علی رضا آنکه از لطف عاملیش
دو صد خلد و جنت بر ضوان فرستم
ز گیلان و گیلانیان یادنارم
هر آنگه که ...دوستان فرستم

طهماسپ اول(۱) قبل از حیاتی و شاه طهماسپ دوم(۲) بعد از او بود. بهر حال بعد از آن (بعلت عشق ورزیدن با پسر صرافی) حیاتی بقز وین و بعد از آن بهندوستان عزیمت کرده و در شهر احمد نگر زندگانی گذرانده و در سال ۱۰۰۱ هجری ر۹۸-۱۶۸۸ میلادی از دار فانی شتافت.

تغلق نامه در سال ۷۲۵ هجری-۱۳۲۵ میلادی بنا بفرمایش سلطان غیاث الدین تغلق(۳) سروده شد-مثنوی مزبور سه هزار بیت داشته و وقایع کشته شدن قطب الدین مبارکشاه(۴) و حکمرانی چند ماهه خسرو خان(۵) و تخت نشینی غیاث الدین تغلق را بیان می کند. در عهد شهنشاه اکبر، نسخه ای از تغلق نامه که از هردو جانب آغاز و پایان ناقص بوده در کتابخانهٔ سلطنتی موجود بود. نسخهٔ کامل این مثنوی پیش راجه علی خان فاروقی(٦) فرمانروای خاندیش بوده و فیضی نامهٔ زیر را به راجه برای فرستادن ابیات فاقد نوشت:

«به سلطنت و ابهت پناه سید الاقران راجه علی خان فاروقی والی خاندیش... بموجب ضرور استدعا می نماید که از کتاب تغلق نامه که از انفاس مقدسهٔ امیر خسرو هست، چند ورق از اول و چندی از آخر رفته، التفات فرمودە دو جز از اول و همینقدر از آخر بیکی از خدمتگاران امر فرمایند که بهر خطی مسوده نموده بجهت بنده مصحوب حاملان عریضه فرستند... العبد الاقل فیضی»(۷)

۱- ۹۳۰- ۹۸۴ هجری ر۱۵۲۴-۱۵۷٦ میلادی
۲- ۱۱۳۵-۱۱۴۴ هجری ر۱۷۲۲ -۱۷۳۱ میلادی
۳-۷۲۰- ۷۲۵ هجری ر۱۳۲۰-۱۳۲۵ میلادی
۴-۷۱٦- ۷۲۰ هجری ر۱۳۱٦- ۱۳۲۰ میلادی
۵- ۷۲۰ هجری ر۱۳۲۰ میلادی
٦- ۹۸۴ -۱۰۰۵ ر۱۵٦٦-۱۵۹٦ میلادی
۷- تغلق نامه (مطبوعه ،دیباچه) ص ۵-٦

بیشتر تذکره نویسان سال درگذشت حیاتی را ۱۰۱۵ هجری (۷-۱۶۰۶ میلادی) نوشته اند مؤلف باغ معانی عقیده دارد که حیاتی در سال ۱۰۱۸ هجری (۱۰-۱۶۰۹ میلادی) این جهان را پدرود گفت، اما از قطعه ای که سعیدای گیلانی درآن بجانب واقعهٔ وزن شدن حیاتی با طلا ونقره اشاره کرده سال ۱۰۱۹ هجری (۱۱-۱۶۱۰ میلادی) برمی آید، و بنابر این طبعاً وی تا این زمان زنده بود مؤلف مآثر رحیمی از «حیات باقی یافته» سال درگذشت وی را از روی حساب کلمات ۱۰۲۸ هجری (۱۶۱۹ میلادی) برآورده است، و این تاریخ صحیح بنظر می آید.

مؤلف میخانه با مولانا حیاتی ملاقات کرده و او را «منتخب امثال و اقران» دانسته است. او می نویسد که حیاتی در صلهٔ مثنوی «سلیمان و بلقیس» که باسم شهنشاه سروده شده، با طلاونقره وزن شد. اما طبق گفتهٔ بیشتر تذکره نویسان کشیدن با طلا و نقره در حقیقت صلهٔ ضمیمهٔ تغلق نامهٔ امیر خسرو بود. صاحب میخانه ابیات دیوان حیاتی را هفت هزارومؤلف نظم گزیده سه هزار نوشته، در صورتی که نسخهٔ خطی دیوان حیاتی که در کتابخانهٔ آزادبون، دهلی نو ثبت وموجود است(۱) ۱۹۸۳ بیت داردو شامل غزلیات و قصاید و رباعیات ومقطعات ودو مثنوی کوچک وچند سطر در نثر می باشد.

درقرن یازدهم هجری ـ هفدهم میلادی شاعری دیگر باسم حیاتی کاشی میزیسته است. او در ابتدای امر کار سقائی میکرد و در نتیجه بنام حیاتی معروف شد. گفته میشود که حیاتی کاشی بفرقهٔ نقطویان تعلق داشت و باین علت شاه طهماسپ صفوی او را بزندان افگند. پس ازرهائی، او بشیراز وسپس بکاشان رفت. ممکن است داشتن عقاید نقطوی و واقعهٔ زندان شدن درست باشد، اما نسبت دادن آن بشاه طهماسپ امر مشکل است، زیرا زمان شاه

۱ـ نسخه خطی شماره ۴۴

وجهانگیر معاصرهم نبوده است. این امر ثابت می کند که ضمیمهٔ تغلق نامه اثر حیاتی گیلانی است و تذکره ها غالباً همین را نوشته اند. بعضی از تذکره نویسان اخیرمانند مؤلف ید بیضا وخزانهٔ عامره سرودن ضمیمه وواقعهٔ وزن شدن شاعررا بحیاتی کاشی نسبت داده، وآقای هاشمی فریدآبادی عقیدهٔ خودرا برخزانهٔ عامره مبنی داشته است.

سطور ذیل در صفحه اول نسخهٔ موزه الهآباد نوشته شده:

الله اکبر ظل سبحانی

مثنوی اول این کتاب داستان چند یست که بجهت اتمام یافتن کتاب تغلق نامه ناتمام امیرخسرو گفته شده که پارهٔ از اوایل آن داشت وبسیاری از آخرهم، وچنانچه تفصیل آن ... از سبب نظم کتاب که گفته مفهوم میگردد .... بندگان خلایق پناه خلافت دستگاه ... با فصح شعرای زمان ملاحیاتی گیلانی امر فرمودند که ابتدای این کتاب را ... که افتاده بگوید وآخررا اتمام کند. توفیق این خدمت یافته... روح پرفتوح میر یاوری نموده بروش پسندیده صورت اتمام یافت و بساعت نیک از نظر خورشید اثر گذشت ... خلعت پسندیدگی یافت وقایل را بزروزن نمودند، چنانکه گوید:

زان طبع گنج ریز واز آن دست درنثار
مداح کامران شد وممدوح نامدار»

بعلاوه در نسخه خطی عنوانات منثور مقدم بر ابیات زیر آمده که در متن چاپی دیده نمی شود:

«نگارش داستان در مدح.. نورالدین جهانگیر...

حیاتی حمد را فرجام نبود
چه گر آغاز هست انجام نبود

چنین بنظرمی رسد که ابیات فاقد مثنوی بدربار مغول نرسیده، و بنابراین شهنشاه جهانگیر از شعرای درباری خودخواست که قریحهٔ شعری را بکار برده مثنوی مزبور را تکمیل سازند. تکملهٔ حیاتی گیلانی مورد پسند شهنشاه قرار گرفت و او امرداد که درصلهٔ پاداش شاعر را با طلا و نقره وزن کنند. محمد سعید گیلانی بمناسبت این واقعه قطعه ای گفته که ذیلا نقل می گردد:

چون حیاتی را بزر سنجید شاهنشاه عصر
بادشاه عدل گسترشاه گردون اقتدار
شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر بادشاه
آفتاب هفت کشور سایهٔ پروردگار
بهر تاریخش بروی کعبهٔ میزان چرخ
«شاعرسنجیدهٔ شاهی» رقم زدروزگار

(۱۰۱۹ هجری)

مجلس مخطوطات دری -حیدرآباد- تغلق نامهٔ ناقص امیرخسرو را باضمیمهٔ حیاتی درسال ۱۳۵۲ هجری ر۱۹۳۳ میلادی چاپ ومنتشر کرده است. اخیرآدرموزهٔ الهٔ آباد نسخه ای ازدیوان حیاتی (۱) رایافته ام. دیوان مزبور محتوی ضمیمهٔ تغلق نامه نیزهست که دربسیاری موارد باستن چاپی اختلاف دارد-علاوه براین آقای سید هاشمی فرید آبادی که مثنوی تغلق نامه را ترتیب وتنظیم نمود ضمیمه را ازحیاتی کاشی دانسته، درصورتیکه طبق تشخیص من سرایندهٔ این ضمیمه حیاتی گیلانی بوده است. حیاتی گیلانی بدربار مغول هندوابستگی زیاده داشته، و حال آنکه حیاتی کاشی اصلا باین دربار تعلق نداشته، و حتی با اکبر

۱-نسخه خطی شماره ۱۶۸

بتدبیر سره در قلب کوشید
اگرچه قلب لشکرزان نجوشید

دومنزل بازگشت‌از رفتن پیش
همه‌کس بدخیال‌او نیکی‌اندیش

گمان‌این شد بدلهای پریشان
که‌یاترسید ویاشد یار ایشان

این هم قابل ذکر است که ابیات زیر متن چاپی‌در نسخهٔ موزهٔ الهٔآباد موجود نیست :

بیااای خازن گنج معانی
بیا ور آنچه داری آسمانی

درخشان چترش از فرق آسمان گیر
یمانی تیغش از دستش جهانگیر

خزاین بحر بحر و کوه کوهش
زمین تاآسمان فرو شکوهش

قدم برلاله‌نه روبرسمن‌دار
بزیر پای هرجا شاخ گل کار

بندگان حضرت گوهربار شدند که عجب حیفی ... از عمر کتاب منظوم امیرخسرو به تغلق نامهٔ ایشان و اخورده، چنانچه بالکل از حمد و مدح و آغاز داستان و اکثراز حکایت و روایت و موعظه و چگونگی تاریخ وخاتمه بیان نیست ـ و چند یست که بخاطر اشرف لمعان پرتو می افگند که بیکی از سخن سرایان پایهٔ سربر آسمان امیر امرشود که ... ازعهده این کار برآمده از آغاز بانجام رساند ... ازز مرهٔ آن جمع بقدیم بندهٔ فدوی ... امر همایون شرف نفاذ یافته ... در اندك فرصتی بانجام رسید :

حیاتی ای سخن را مرد فرهنگ
برون آورده گوهر از دل سنگ

گذشته ازین از سطور زیر نسخه الهآباد مستفاد می شود که تغلق نامهٔ ناقص بر این چهار بیت بایان یافته که در متن چاپی مشهود نیست :
«گزارش گفتار در تهمت نمودن سخن سازان بد گمان .... که بر گشتن ملك تغلق غازی از برابر غنیم و منزل چند وا پس نشستن نبوده، مگر در ساختن با دشمن و با سراسیمگی و دل بباد دادگی، چنانچه از مضمون این سه چهار بیت تغلق نامهٔ امیرخسرو مفهوم میگردد که آخرین داستان ناتمام این کتاب است :

چو بر غازی ملك شد روشن این حال
بحیله رای شان را کرد پامال



اعضای مجلس علمی در مقابل مسجد خواجه ابونصر پارسا در بلخ.

طبق عبارتی در نسخه موزه اله آباد، نسخه ناقص کتابخانه سلطنتی مغول دو بیت تمهیدی زیر را نیز داشته که حیاتی نتوانست آنها را در جای مناسب بگنجاند و آنها همین طور منفرد و بی‌محل ماند:

چو بیند آسمان از دیدهٔ مهر
شود خارا زراز زیبائی مهر
مگر هدهد که مرغی کم هنر شد
سلیمان چون بدیدش تاجور شد

در پایان باید اضافه شود که نسخهٔ موزه اله آباد فقط محتوی ابیات حیاتی است، درصورتیکه متن تغلق نامهٔ چاپی ابیات هردو شاعر یعنی امیرخسرو وحیاتی را دارد - بهر صورت تردیدی نیست که با مقایسه با نسخه موزهٔ اله‌آباد ابیات هردو شاعر را می توان از یکدیگر تشخیص داد.

معنی عشق
درشعر امیرخسرو بلخی

از : دکتورروان فرهادی

شعر خسرو گررقم برتربت مجنون کنم
روح مجنون آید و آموزد آیتهای عشق

آشنائی باامیرخسرو:

در روز آغاز مجلس علمی امیر خسرو(حوت ۱۳۵۳ شمسی) در تالار محمودطرزی در لحظهٔ مختصری ، نگارنده ،کلمه ای چند بهشیوهٔ گفتار ساده ، دربارهٔ امیر خسر و اظهار کرد.

آن چند سخن کوتاه ، ثمرهٔ همکاری چندماهه در تالیف کتاب «گزیدهٔ آثار »ونگارش یك زندگی نامه ، وچندشباروز آشنا یـی فرهنگی ومعنوی باآن استاد سخن بود.عبارات آن کلمات، زیر اثر احوال شور انگیز آنروز بود. اینك یا دداشت های آن گفتار، کهبحیث مقدمهٔ این مضمون راجع به معنای عشق نزدامیر خسرو ، به خوانندگان تقدیم می شود .

***

زبان شناس:

فرزند ارجمند ادب خراسان در سرزمین هند بود. وعلم بردار فرهنگ آن. داننده‌دری عربی، ترکی، هندی، سانسکریت و دیگر زبانهای هند. اورا «طوطی هند» گفته اند:

مگر طوطی ای بود به‌چندین‌زبان گویا.

علاقمند آنچه بودکه امروز «زبانشناسی» نامیده میشود. وحتی «زبان شناسی مقایسوی» بمقارنهٔ عربی ودری وهندی می پرداخت و از نخستین کسانیست که درین زمینه مطالب عمده نگاشته است. زبان مردم را دوست میداشت وزبانزد های ایشان را درشعر می آورد.

آدم‌شناس:

شعر اوزیبا وروان بود. در آن نشا نــهٔ قریحه استاد سخن ونیز کلام همهٔ روزه‌مردمان رامی توان دریافت . خصایل و احسا سات رفیق‌آدمی.وحالات روحانی دران‌تجلی میکند . خود همچو دیدهٔ بینابود ودلبستهٔ مقایسه احوال « ملك بالا » (یعنی خراسان‌و ماوراء النهر) ومردم آن‌به «ملك پائین» یعنی هندوبه‌هندیان.

بسوی پیرامون خویش مینگر یست وبه‌احوال آن پی میبرد . به آدمیان سخت علاقه داشت و به دانشی که امروز آنرا «علوم انسانی» مینامند. علاقمند همه مردم بود، نه‌تنها راجاها وامیران و سرداران‌لشکر لشکروسواران، پیلان واسپان، بلکه سپاهیان، روستا ئیان ، پیشه وران ، وکارگران. حقایقی‌زند گانی هر روز ایشان درسخن اومتجلیست درپرده های دل دلدار ودلداده ، پسر وپدر، دخترومادر، جوان و پیر حرفی میخوانند. باین معنی نیز بنیان سخن را برپایهٔ انسانی‌بناکرده است.

هند شناس:

بیانگر زیبایی های محیط طبیعی هند ومعرفی کنندهٔ گیاهان وجانوران آ نکشو ر پهناور بود. دراکثر بلاد هند سفر کرده‌بودواحوال آن خطه ها ومردمان آنرابهم مقایسه میکرد . «هندشناسی » او«هندوستی» بود.

* * *

هفت ونیم قرن پیش از امروز، امیـــر سیف الدین بلخی ، مجبورا ازخراسان به هند مهاجرت کرده بود. خداوند بی هـمتا ،اورادرآن‌دیار هجرت ،پسری بخشید (۶۵۱ ه ق) خودپس ازچند سال کوتاه ازجهان ر فت .آن پسر درکودکی شعر میگفت . تازنده بود ازشعر سرودن ونوشتن نه ایستاد.

کودك نابغه بود، وکودك آشنای شعر.چون‌جوان شد، دوستار احباب بود وگو هر حلقه ایشان ، وارادتمند محبت ایشان.

فرزند فرمانبر، مخلص جد ودست بوس‌مادر بود. سالها گـذشت . خودپدر مهربان شد . کودکان خویش را ارج می‌گـذاشت. ایشان را بزبان رفاقت اندرز میداد نه به لهجـهٔ غلبه وتفوق .

دبیر دولتی وپابند وظیفه بود: گر چـــه پیوسته در محضر سلطان خدمت میکرد، مگر طبعا از زرق وبرق دربارسلطنت کناره گیرواز دسایس وسعایت‌ها پرهیز گاربود.معتقد به‌فانی بودن دنیای دون بود.

سخن شناس:

هفت قـرن پیش از امروز قریحهٔ امیـر خسرو چنان درخشید که تاامروز دل‌واندیشهٔ اهل سخن راروشن کرده است. صاحب پنج دیوان غزلیات وقصاید هرکدام اثریك‌دور زندگی نگارندهٔ ،مثنوی های خمسه (ما نندنظامی) ، مثنوی های واقعه نگاری و گـ نثربود. هر کتاب آئینهٔ کمال سخنوری بود وبعضی بیانگرحقایق تاریخی نیز شاعری بود که‌درهرصفحهٔ شعر دری استاد شد. چه‌غزل‌چه‌قصیده، چه‌رباعی چه قـطعه ، چه‌مثنـ داستانی وچه مثنوی واقعه‌نگاری. ادب دری‌پیش ازخودرا به نیکویـــــی می شناخت به‌استادان سلف‌خویش ارادتمند بود. ایشان رایکی بدیگر مقایسه می کرد . پیش از استاد دیگر، امیر خسرو میراث سنگین‌چهارقرن ادب دری رابودیعه گر فته بود.دوسـ شاعر پیشهٔ معاصر خودرا قدر دانی میکرد.مسودهٔ آثار خودرا پیش از آنکه بدیگـ بدهد برای قرائت ایشان میدادومشوره های‌ایشان رارعایت می‌نمود.

وی‌نویسندهٔ هرگونه نثر بود : ازنثـــر مسجع ومطنطن گرفته ، تا رقعهٔ‌سادهٔزندگ همه روزه، ازنامهٔ عارفانه احباب گرفته تـــا منشور های دولتی سلطـــنت دهلـــی، تدریسات ادبی گرفته تا پار چـه هــا ی‌طیبت وطنز.

آموز گار بود: رساله های تدریس‌ادب‌دری برای شاگردان واخلاف گذاشت.

نظر یمین الدین امیر خسرو فرزند امیر سیف الدین محمود بلخی (۶۵۱ تا ۷۲۵ ه ق) درباره عشق، درین اندرز او خلاصه می‌شود:

جهان و هر چه که دروی است ناچیز است
بعشق کوش که چیزی شوی درین ناچیز

بزرگترین دشواری که بر راه ما درین تحقیق عمده قیام میکند، این است که همه شعر امیر خسرو را بطور شمرده هنوز گرد نیاورده ایم و بنا برین هرچه بنگاریم باید در آینده تکمیل و تعدیل شود.

روزی که دیوان های پنجگانهٔ امیر خسرو را جدا جدا با دیگر اشعار معلوم وی بدست داشته باشیم، آنگاه، درباره چندین موضوع عمده، بشمول عشق، در سخن امیرخسرو تحقیق کردن خواهیم توانست.

برای تقدیم این مقاله مجمل ناگزیر شدیم درجملهٔ هزاران شعر امیرخسرو دو دورهٔ شاعری و پندار امیرخسرو را (باصلاح گیاه شناسان و علمای تشریح «مقطع» (برقته) برگزینیم:

۱- دورهٔ سرودن مثنوی های خمسه، از روی آن مثنوی ها: این دوره مظهر کمال و پختگی جوانی آن شاعر بزرگ است که بحساب شمسی مقارن سن چهل و شش تا پنجاه سالگی وی می باشد.

۲- سالیان واپسین زندگانی آن استاد سخن که از ۶۳ تا ۷۲ سالگی بحساب شمسی و وفات وی می باشد و دیوان «نهایت الکمال» مظهر آنست.

بنا برین هرچه ابیات مثنوی درینجا گزیده شده است، از مثنوی های خمسه است، و ابیات در دیگر ابحار از قصیده ها قطعات و غزل های «نهایت الکمال» استخراج شده است.

امیر خسرو چنین به دلدار خطاب میکند:

ای ز سودای تو در دل رونق بازار عشق
رونق جانها ست از یاد لبت آزار عشق

موسس اصلی (یا یکــی از نخستین موسسان) سرودن ونگا ستن شعر بزبان هندی بودکه آنرا هندوی می‌نامید . (تاآن‌زمان درهند جز شعر سانسکریــت و دری را نمی نوشتند).

موسس واقعی سبك هند در شعر دری بود، که تاکنون ، بعنی بازمان فاری عبدالله ورهی معیری زنده‌است. استاد سبك‌هندبود چه‌ازروی گفتار چه از روی پندار، یعنی در لفظ ومضمون .

بنیان گذار تلفیق موسیقی‌خراسان باموسیقی هندبود. وکاشف آهنگهای‌نوین موسیقی .

باهمه پایداری دردین پاك اسلام، درباره‌کیش همسایگان هندوی خو یش آگاه بود، از برهمنان هندو دربنباره بسی‌آموخت ازجمله اینکه روحانیان یکتا شناس رافدر دانی میکرد . زبان وفرهنگ سانسکریت راگرامی‌میداشت . بمعنی انسانی، مؤسس‌ناسیونالیزم فرهنگی هندبود. کــه شش قرن‌پس ازوی، بعدی که درپای مرقد اودرخاك آرمید شش ونیم قرن پس ازوی آزاد یخواهان هنداین مطلب رایك دلیل حق‌هند بازادی خواندند .

حق شناس :

نایب ، وباکمال فروتنی وشکستگی معترف بدگنهکاری بود. اهل سماع بود و همنوای قوالان که سر گرم وجد بودند و چنــان می‌سرودند (وهنوز می سرایند) که مردمان بشمول پیشه‌وران ، بــزرگران ،توانگــرانو بینوایان از هــرکیش وفرقه ازآن بوجد می‌آیند.

مرید شیــخ نظام الدین سلطان الاو لیاء‌مرشد والای طریقت چشتیه بود. اذکار رااز او می‌آموخت . سخنان آن پیر بزرگوار را بسر می‌نگاشت . مورد محبت وی واقع گردید بجای که درپای مرقد او درخاك آرمیــد (۷۲۵ه ق) . صوفی صافی،دل‌آگاه‌وجانباز بود وبه گفته امیر علی شیر نوایی، «سمندر آتشگاه عشق».

ی خواهیم دید وآنگاه عشق جانبازان را .عشق جانبازان، خود
زای درسیر عشق حقیقی است ، که به عشق سوختگان می‌رسد .
درین مختصر ، ازمقایسه افکار امیر خسرو (حتی به افکارخودش
زمان جوانی او) به‌دیگران دست گرفتیم ودرینجا جزیکد و جانا سی
شعرأنرفته است .
این مقاله راسوقتی می‌شماریم .امید است ،روزی فرارسد که
رین زمینهٔ پهناور وپیچیدهٔ رساله ای با محتویات اطمینان بخش
یف گردد وراه مقایسه ها ،ازجهات مختلف کشوده شود .

۱ــ مقدمه : عشق وآدمی

امیر خسرو ،درمثنوی شیرین وخسرو ، بخشی رادر فضیلت عشق
روده است ،ودران ،عشق رالازم جهان‌و لازم آدمی می‌داند:

جهان بی عشق سامانی ندارد
فلک بــی میــل دو رانــی ندارد
نه مردم شدکسی کز عشق پاکست
که مردم عشق و باقی آب‌و خاکست
چراغ جمله عالم عقل‌و دینست
تو عاشق شوکه به زان جمله اینست

پیش ازسرودن مثنوی شیرین وخسرو ، درمثنوی مطلع الانوار ،مقاله
هشتم را در بلندی پایه عشق سروده گفته بود:

چون تن آدم زگل آراستند
خانهٔ جان بــهــر دل آراســتند

ناآگاهان عشق راچون کرگسان ابله می‌شناسد :

مپرس از ابلهان ، خسرو ، دم عشق
که بلبل نغمهٔ کرگس نپرسد

عشق ، عطای خداوند است و به‌تصنع بجا نمی رسد :

اهل شهوت که‌خود آرای بود ، سوختنی است
کرم شب تاب دگر باشد وپروانه دگر
به‌تکلف نشود عشق که‌از جان‌و خرد
بیهش باده دگر باشد ودیوانه دگر!

از اینجاست که سخن عشق را خاص محرمان می‌شمارد :

خسروا باجان ودل هم ، قصهٔ جانان مگو ،
زانکه نتوان گفت با نا محرمان اسرار عشق

وخاص پاکدلان :

خرقهٔ آلوده ز صدق ست دور
هیزم تر دود برآرد ، نه نور!

وی گوید :

زاهل عشق بباید شنیددعوی عشق ،
رموزروم‌چه‌داند خودآنکه‌ازغوراست!

چنانکه خواهیم دید ، امیر خسرو ، عشق راجزء آدمیت وواجب سرشت وسر نوشت انسان می‌شناسد . خواهیم‌دید عشق مجازی رادر داستان های مثنوی های خمسه ، به‌نیکوئی‌و به‌پیروی نظامی گنجوی تمثیل میکند ، بشمول عشق کامجویان را ، سپس عشق پاکدلان را ازنگاه

سوخته را، دل بود از صبر دور
آتش سوزنده نباشد صبور

دل که بسوی رخ دلکش بود
هست چو مومی که بر آتش بود !

و این فضیلت و مزیت آدمی است :

آنکه دماغ بشر این بوی یافت
قابل آن بود از آن روی یافت !

امیرخسرو شرح میدهد که غیر از زیبائی در خصلت دلداران نیاز به ملاحتی است، که بحساب جسم نمی آید و خاص آدمیت است، آنکه مایهٔ مستشعر از عشق باشد :

هر صنمی را که نمک بیش تر
خسته دلان را دل ازو ریش تر !

حسن، نه نیکوئی رنگ است و پوست
هر چه کند جای بدلها نکوست

خوب که او حسن نداند فروخت
سینه ز آتش نتواند بسوخت

باغ چه داند که چه چیزش خوش است ؟
گل چه شناسد که چرا دلکش است ؟

آدمی است آنکه بلای دل است
آفت پوشیده برای دل است

هستی این طائفه سر تا قدم
عاشق و معشوق شد و عشق هم

آدمی آن است که‌در وی دل، است
ورنه علف خانهٔ آب وگل است
دل نه همان قطرهٔ خونست و بس
کز خورو آشام برآرد نفس
دل اگر این مهرهٔ آب و گل است
خرهم ازاقبال تو صاحب دل است
لیک دل آن شد که هوائی‌دروست،
وزطرفی . بوی وفائی دروست!
زنده بجان، خودهمه حیوان بود
زنده بدل باش که‌عمر آن بود!
زندگی‌ای جو، زدل دردناك
زندگی کالبدی چیست؟ خاك!
گرچه‌دهان لقمه زانگشت خو است
ذوق، دهان راست‌نه انگشت راست

پس معشوق و عشق‌را باید جزء آدمی شمرد چنانکه یکی از اندوی باشد:

دوست که مهرش به تمامی بود،
جزوی ازاندام گرامی بود
جزوی‌ازانکس ببرند پاك
مرده بود گرنه‌شود دردناك

کبوتر، در هوای یار چالاک
فروافتد ز ابر تیره بر خاک

ترا گر پای در سنگی برآید،
چو بید رزدی، ز دردت جان برآید!

بلکه مهربانی بر جانوران نشانهٔ نیکوئی آدمی است:

دلت بر گربه ای گر مهربانست
نشان صحت ایمان همانست

دلترا گربه برد و گر نبرده است
برو پیش سگ اندازش که مرده ست

نداری چون ز عشق گربه ای سوز،
وفاداری ز سگ، باری بیاموز!

تا چه رسد بر عشق بر آدمی، یعنی عشق مجازی، که باید فدای آن شد:

فدای عشق شو، گر خود مجازیست
که دولت را درو پوشیده رازیست

حقیقت در مجاز اینک پدید است
که فتح آن خزینه، این کلید است!

خاص آدمیان ، البته آنان که بغفلت تن نداده اند :

بازنه قابل دل هر مردم است ،
بس دل مردم که بغفلت گم ست !

برگردیم به شیرین و خسرو : اندرز می دهد که باید راه و رسم عاشقی را از بت پرستان آموخت :

اگرچه عاشقی خود بت پرستیست
همه مستی شمر ، چون ترك هستیست !
بعشق ار بت پرستی ، دینت پاکست !
وگر طاعت کنی بی عشق ، خاکست !
نئی کم زآن زن هند و درین کوی
که خود را زنده سوزد بر سر شوی
بسا گبرا که پیش بت به تسلیم
بزیر اره ، خوش خوش شد ، بدو نیم !

حتی که از جانوران باید آموخت :

توکز عشق حقیقی لافی ایدوست ،
خراش سوزنی بنمای در پوست
توکز با نگ سگی از دین شوی فرد ،
نداری شرم ازین ایمان بیدرد ؟
چو قمری را دهی بیجفت پرواز
ز بستان در قفس رغبت کند باز

بیک طره صد شهر بر هم زده
بیک غمزه بر ملک عالم زده

این فتنهٔ زمان، خود، بیان فتنه بودن خویش را میدهد:

چو شانه زنم زلف آشفته را
برقص آورم فتنهٔ خفته را
چو یکسو کشم مقنع از طرف گوش
کلاه از سر اندازم وسرز دوش
پری گرچه باشد دل آویزتر
نباشد ز من آفت انگیز تر
بهشتی است این قامت پرنگار
پر از سیب وبادام ونارنج و نار

کمالاتی، بالاتر از میدان تک وتاز شهوات، نیز دارد:

گل از رنگ و رویم گلستان شود
می از دست من آب حیوان شود
سکندر که کرد آب حیوان هوس
نظیر منش بود مقصود و بس
چو در روشنی چون منی را ندید
بتاریکی آب حیوان دوید
چو باز آمد، آن می به پیمانه یافت!
به‌ویرانه گم کرده، در خانه یافت!

۲ــ عشق کامجویان

پیش از آنکه در بیان عشق کام جویان پردازیم، مثال «نمونه‌ئی» دل دادن را، از مثنوی لیلی و مجنون می گزینیم.

لیلی و قیس هنوز کودکند و پابند شهوات نشده اند. چشم و دل ایشان پاك است. مقایسه نشانه های دلدادگی مرد و زن شایسته توجه است، گرچه نتیجه بر هردو یکی است:

این، دیده درو بچشم پاکی
او نیز، ولی بشرمناکی
این کرده بگریه خاك را گل
او گریه فرود خورده در دل
این کام خود از فغان خود دوخت
او سینهٔ خود زآه خود سوخت
عشق آمد خون بخون در آمیخت
خونابهٔ دل ز دیده میریخت
اندیشه متاع صبر گم کرد
غم بر دل ودیده اشتلم کرد!

مثال نمونهٔ دلدار فتنه انگیز را در کنیزکی می یابیم که اسکندر دلبستهٔ او می شود (اسکندر نامه):

جهان سوزی ازمه شب افروز تر
زخورشید، رویش جهانسوز تر

این بود مثالی از مثنوی های خمسه، در غزلیات و دیگر اشعار امیرخسرو، سخن با این بیانات تمام نمی‌کشد. مگر باز هم، بارها، بیان ناز خوبرویان را می‌خوانیم:

به آن چشم کرم دیده، چو دزدیده بسوی من
چو سویش دیده من از ناز، دیگرسو نظر کرده

جایی که شاعر دلداده، خود، راه و رسم ناز را بآن سنگدلی می‌آموزد:

غم عاشقان بشنو، اما بناز
جواب سخن، گه ده و گه مده!

و راه و رسم تغافل را:

وی که رسوا شده‌ای دیده، بگفتی کاین کیست؟
دامن آلوده بخون، خسرو تر دامن بود!

دلدار چنان شوخ و نازپرورده است که خسرو می‌گوید:

زین ذوق همی میرم:
کان شوخ، که از گاهی.
دشنام مرا گوید،
رو با دگری کرده!

* * *

چون می روی. اندر ره،
از آه نمی ترسی؟!
ای هر طرف از شوخی،
داغ جگری کرده!

* * *

با این همه کمالات زندگی پرمستانه ، مزایای جسمانی این سنم مایه دلربائی او شده است . پس هر چند دم از پارسائی زنیم ، در سعر امیر خسرو ، بیان وصال جسمانی را در می یابیم . چند بیتی از مثنوی هشت بهشت می گزینیم :

پاسی از شب چو در گذشت ، نه دیر
در چراگاه آهو آمد شیر
دو مه ، از پرده روشنائی داد
دو دل ، از دوستی گوائی داد
جان عاشق که روی جانان دید
تشنه . گوئی که آب حیوان دید

برگردیم به سکندر نامه و تشبیهات امیر خسرو را در بیان وصال کامجویان بخوانیم :

زبس کاوریدش درآغوش تنگ
بنفشه دمید از گلی لاله رنگ
همائی در افگند . باز سپید
در آمیخت گلبرگ ، با مشک بید .
ز شاخ گل و نخل خرمای تر
گهی انگبین چیدو گاهی شکر
به کان گهر ، شاخ مرجان نشاند
گهر سفت و یا قوت بیرون فشاند!

گویا که شاعر خود آرزومند است بروی مهروا شود و می‌داند که:

خود ز خوبان پری چهره همین کار آید
که ستمکاره و مردم کش و بد خو با شند !

غنچه سان بهر جدائی همه رو بهشت شوند
گل صفت بهر جفارا ، همه تن رو با شند!

در مطلع الانوار، نفس خویش را خطاب کرده او را، از این فتنه‌گان غنچه سان و گل صفت ، برحذر می‌دارد بلکه ایشان را کژدم میخواند:

سیمبرانی که تو بینی چو ماه
عقرب جان اند، ززلف سیاه

گرچه همه چشم و چراغ دلند
سوخته داند که چه داغ دلند

مایهٔ مهر اند ، ولی کینه جوی
دشمن جانند ، ولی دوست روی

آفت تقوی لب می نوش شان
زلف ، بلائی به بناگوش شان

دیدن خوبانست بشهوت وبال
قند چو می گشت ، نباشد حلال

این پشیمانی و تقوای شاعر بما صلا می‌زند، تا بجوئیم ، در بارهٔ عشق پاکدلان چه میگوید .

در دیده کنم جایش ،
دل طعمه نهم پیشش ،
آن سگ که بکوی تو ،
وقتی گذری کرده !

حالات دقیق نازو ناز پروردگی دلدار را ترسیم میکند :

خوش آن شبها که آن سلطان دل مهمان من بودی
حدیثم را نمودی سوی خود ره ، گرچه نشنودی
خوش آن می خوردنش در مستی ای کامد همی خوابش
زدستش ریختنی می اندکی ، آندم که بغنودی!

اینک خطاب زیرکانه به دلدادهٔ نازپرورده :

داده لبت بوسه و رنجه شدی
بازستان ، گرتو نفرموده ای !!
دوش نشد دل که به مه بنگرم (۱)
زانکه تو اندردل من بوده ای
بشنو از ارواح شهیدان خویش
زمزمهٔ عشق که نشنوده ای !

سرنوشت عشق در کف دلدار است و نه دلداده :

جانان گذری به بوستان کن
باده خورو رخ چوارغوان کن!
گرمی کشی ام ، زمن چه پرسی؟
چیزی که تراخوش آید ، آن کن!

---

(۱) دلم نشد یعنی که دلم نخواست مطابق اصطلاح دری گفتاری افغانستان تا امروز .

مادر ز نهیب شرم اغیار
بنشست بگوشه ای دل افگار
زان آتش ده زبانه ترسید ،
وز سرزنش زمانه ترسید !

دیگر چون عشق با همه قدرت آن در رسد آنگاه چنانکه در [illegible]
و خسرو :

چو عشق آرد لگد کوب خطر ناك
نه خسرو ، بلکه کیسخرو شود خاك
یکی دان عشق از موران و پیلان
بآتش در ، چه عود وچه مغیلان !

[illegible] لازمه عشق است :

عشق است مذهب ما
رسوا شویم خسرو
زیراکه عار باشد
ماراز نیک نامی !

[illegible] در حال عاشق چه چاره دارد جز اینکه [illegible] :

شمشیرخون کشیده
عشق و مرادرین کو
پای خرد شکسته ،
چون زین بلاگریزم ؟

[illegible] در هنگام اوج دلدادگی لیلی و مجنون [illegible] :

۳- عشق پاکدلان

درمطلع الانوار بیان میکند که دیده را حقی است بدیدن زیبائی:

گر نگری پاك رخ لاله فام

نیست گل و لاله بدیدن حرام

آنکه زحق پاکی چشمش عطاست ·

منع ز رخسار بتانش خطاست !

اما کدام دیده را ؟ دیدهٔ پاکبازان را:

دیده که د روی نظر پاك نیست

سرمهٔ آن دیده بجز خاك نیست

دیده نبا شد که نظر نیستش

کور چه بیند ، که بصر نیستش ؟

دیدهٔ بادام که بی نور زیست

از گل بادام چه آگه ، که چیست!

این دیده دریی کار این جهان نیست ، ورنه عشق مانند زمان خادی محبت لیلی وقیس میشود :

اندیشه هنوز خام بودش

دل درغم ننگ ونام بودش

زمانی که مادر وپدر بیایند ورسم رواج را بکار بندند، و از زبان اغیار بترسند:

دلداده به جانان میگوید :

جانان رسم چو سوی تو، من آن کبوترم
کاید به میهمانی شاهین به پای خویش !

در چنین احوال، اندرز دادن به مجنون و لیلی چه سودی دارد ؟

زان غم که درون نه ریش میشد
از دادن پند بیش میشد
با سوختگان حدیث پرهیز
روغن بود، اندر آتش تیز
بیمار ز هر چه داری اش باز
لب را بهمان خورش کند ساز !

ملاحظه مجنون به پدر و مادر چنین پاسخ می‌دهد :

پند تو که عافیت پسندست
چون داروی تلخ سودمندست
لیکن چو ببرد دیوم از هوش،
دیوانه به پند کی نهد گوش !

خرد، هرچه در برابر عشق، بغاوت کند، درین مصاف، فاقد پهنا و گنجایش است :

خسرو نشود هرگز، عشق و خردت باهم
کان باغ نمی گنجد، در خانهٔ این باغی !

ملاحظه از اشعار «نهایت الکمال» است :

سلطان خرد برون شد از تخت
هم خانه بباد داد و هم رخت
طوفان ز تنور سر بر آورد
و آفاق بموج خون در آورد
افتاد ز فرق عافیت تاج
خازن شده و خزینه تاراج
فریاد شبان بمانده از کار
میش آبله پای و گرگ خونخوار !
مستان، ز شراب خانه جسته،
خم بر سر محتسب شکسته !

در این حال، عقل چه باکه تقوی کارگر نیفتد، چنانکه در شیرین و خسرو این حالت دودلی، آشفتگی، سراسیمگی و بیچارگی را داده :

دهد هر دم بگوشم عقل ره دارد
کزین آلودگی، خود را نگهدار !
دگر ره گویدم، جان هوائی
که عشق است این، نه آخر پارسائی !
مبادا عشق و تقوی باهم افتد .
که بامی، پارسائی را کم افتد !
بعصمت با تو نتوان زد پر و بال،
که تیهو نازکست و جره قتال !

تو رهی ز نالش من ،
من سوخته ز پندت !

[illegible] خرد در کشور عشق بیگانه است :

خرد را گفتم اندر عاشقی شرحی بکن گفتا :
غریبم ، رسم این کشور من مسکین نمیدانم!

[illegible] اندیشی ، معمای عشق را نتواند [illegible] :

عشق گنجد در دل تنگ و نگنجد در جهان :
وین سخن در دل نگنجد عقل دوراندیش را!

[illegible] زد [illegible] بیگانه [illegible]
[illegible] است که:

عقل بیگانه و عشق آفت و دل دشمن بود

[illegible] عاقبت عقل [illegible] در برابر آفت عشق [illegible] طغیان دل [illegible] عاقبت [illegible]
[illegible] شاعر گاهگاهی [illegible] چه [illegible]
[illegible] بهانه‌ها می‌آورد :

گفته‌ام دلرا: چرا از عشق تازی سوی زهد ؟
وه که شاهدخانه‌ای را وقف مسجد چون کنم!

[illegible] خویش گلایه میکند

دلرا ز عشق ملامت کنم ، چو هیچ ،
این بت پرست کهنه مسلمان نمیشود !

گم است اندر خیالت عقل و دانش

چو پند و مصلحت در عشق معزول

خوی حسنی که از رویت چکیده ،

بشسته دفتر منقول و معقول !

تو ای دانا ، که عاشق را دهی پند ،

مکن دل در غم بیهوده مشغول !

به نا آگاهی و فارغ البالی پند دهنده می خندد :

ای نصیحت گوی بی غم ، ترک من کن چون ز چرخ

روز شادی زان تو ، شب های غم زان من است !

خون من در گردنم ، کامروز دید م روی او

دست من فردای محشر ، هم بدامان من است !

پند دهنده بی خبر از شور عشق است :

در هوایش آنکه پندم میدهد ، گر بیندش

مرد دانم ، کز سر خویش این هوا بیرون برد !

تأثیر پند برعکس آرزوی پند دهنده است :

پند که گویند ، بدل سوزی ام

سوخته را سوخته تر می کنند !

اندرز دهنده را چنین اندرز میدهد :

بزن ای رفیق آتش :

که اثر نماند م ، تا

بلکه، تن هردو یکی میشود، چنانکه در ین نامه که لیلی به مجنون نگاشته است می‌خوانیم :

چون سایه رود براه بامن
فرقی نکنی ز سایه تامن
هرخار که پای تو کند ریش
من از دل خود برون کشم نیش
هرآبله کافتدت برفتار
از دیدهٔ من تراود آزار
هرسنگ که پهلوی تو خستست
اینک تن من ازان شکستست

از روی این سوال، معنی عشق دانسته میشود :

آن نه عشقست کش آمیزش رنگی باشد
زانکه سرخیش زجائی و سپید ازدگر است
بلکه عشق آنست که پوینده کند پای بلند
سوی ملکی، که بران سوی نعیم و سقر است
عشق، نیلوفری برچشمه خور. دانی نیست
هست بل عاشق آن چشمه که زانش آبخور است

این دل را فتنه انگیزی گمراه کرده است :

ندانم این دل گمراه را که فتوی داد

که بت پرستی ای در عاشقی روا باشد؟ !

سرانجام به آفریدگار مراجعه میکند ، و همه معجزه عشق را کار قدرت او می خواند :

ای ز تو کار سازی همه کس

همه کس را تو کارسازی و بس

عقل و عشقند شب روان تولیک ،

دزد ، بیدار تر بسی ز عسس !

باین حساب آن عشق را که در آن امیدواری جانبازی باشد حلال و مشروع می شناسد :

خون شد حرام شرع ، ولی من چو عاشقم

بر من حلال باد که خوش نوش کرده ام

عشق جانبازان

دلدادگان به جائی میرسند که جز یکدیگر را در جهان نمی بینند ، چنانکه در شیرین و خسرو احوال دلداده را بیان می کند .

بهر نرگس که در گلزار دیدی ،

خیال چشم مست یار دیدی !

بهر شاخی که از گل بر گرفتی ،

بیاد دوست آواز سر گرفتی !

چو رنج من است از دل من شب و روز
از دل گله هم پیش دل خویش کنم

اینک ترسیم دلداده، در رنج هجران :

بشکسته‌ام ز هجران،
خونابه زان فشانم!
ناچار می بریزد،
چون بشکند قرابه!

زیرا دل بود که به عشق گردن نهاد :

عشق بنشست بجان، خانه دل باد خراب
که من سوخته را، بر سر این سودا داشت!

چه دشوار است حال مهجور و به چه افسونی زنده می‌ماند :

نی مجال آنکه او را از دل خود برکشم
نی دلم خالی، در آن دل دلبری دیگر کشم
دیده را گر حق آن نبود که دیدار او را بسی
من ز خون هائی که زو خوردم، ز چشمش برکشم!
عاقبت روشن شود. همسایگان را سوز من
گرچه آه آتشین، از خلق پنهان برکشم
جان بدان افسون توان داشت. خسرو، سالها
گر توانم یک سخن، زان لعل جان پرور کشم!

زانکه بی چشمه‌خور چشم همی بندد و بس
لیک بی چشمه آبش بهلاکی ضرراست
پیش افسرده، دم از معرفت عشق زدن،
گفتن «هندوی» اندر ختن و کاشغر است!

(در بیت امیرخسرو، مطلب از کلمهٔ «هندوی» زبان هندی است

نیاورد تن نازک، که رنج فقر برد!
حریرپوش چه داند، که چیست ذوق پلاس!
بجز هوس نبرد، جز فسوس ناشاید
ز موم آنکه کند دیگ و کوزه از قرطاس
بهر دقیقهٔ صدق استوار باش چنانک
فشرد پا بدل سنگ دستهٔ دستاس!

چاره دل عاشق به حیله نمی‌سپرد :

من، در پی صبح طرب،
دل، عاشق شبهای غم،
بد روز مادر زادرا،
از حیله کی مقبل کنم؟!

چنانکه هر شب با صحن ناله می‌کند :

هر شب که در از خلق جهان پیش کنم
از نالش خود، سینه خود ریش کنم

این تسلیم و رضا کمال نعمت عشق است :

به که درین ره برضا ایستی ،

رنجه شوی چون به قضا ایستی !

گر همه بر دیده زند ، دوست تیر ؛

منتی بر دیده نه و در پذیر!

ستمگری دلدار مایهٔ بختیاری ستمدیده است :

هر کرا امروز خواندی باز فردا کشتی اش ،

بارك الله ! این چه اقبال است یاران ترا !

خون تیره می خورند ، از چشم خوش عشاق تو ،

نوش بادا این می بیادت ، دردخواران ترا !

تسلیم به سلوك یار ، گرچه جفا بنماید :

جفای دوست بمقدار دوستیست عزیز ،

رسید عشق ، شفا شد حلاوت ستمش !

مثال زنان هندو را که بعضی هنگام مرگ شوهر با جسد وی خودرا زنده می سوختند ، بارها می آرد :

عاشقان در روش عشق مسلمان نبوند ،

گرنه در سوختن خویش چو هندو باشند !

تسلیم به قربان شدن :

پندم همی دهند بعشقت ! چه جای آنست ؟!

من راضیم که بند ز بندم جدا کنند!!

سرانجام دلداده‌درسی باید که عشق دهد ار، این بلای سوزنده سایهٔ جانباز ان است :

عشق چو توئی گرچه که سوزنده بلا ئیست
کاریست که جان برسر آن کار توان کرد

سم عشق عین سعادت است :

مهٔمن اگر چه هرگز غم دل نکو نباشد،
ولی آن دمم مبادا! که غمت درو نباشد!

عاشق گمگشته را چاره‌جوئی احوال زار، دور از راه وفا داری خواهد بود :

بس که خود را گم کنم، شبها به گشت کوی تو
ره ندانم باز سوی خانهٔ ویران خویش!
ذوق غمهایم حرامم باد گرمن هیچگاه.
خورده‌ام غم در فراقت. از پی سامان خویش
ازجفای تست چون درد دل «خسرو» همه،
از وفا نبود که باشم از پی درمان خویش!

ازینجاست که دل عاشق به آتش عشق تسلیم میشود :

موم بود دل که زعشق است زار
کاو بگدازاو فتد ازیک شرار !

بچشم پرنم واندر دل بریانش میدارم،
وی اندر خون من، نزد یک خود، مهمانش میدارم

درین حالت شور انگیز، دلداده، سراسیمه میشود، زیرا آمادهٔ فداشدن است، مگر هنوز فدا نشده است:

نه جان از لب درون آید نه بیرون
بلاشد عشق پابوس خیالت!

دلداده را دریغ می‌آید که نه خام است نه پخته:

خسرو که هست سوختهٔ خام سوز عشق،
آتش ز نش چو پخته و بریان نمیشود!

ونیز درین رباعی از ناپخته سوختن خویش گوید:

بسیار دل من آتش عشق افروخت
هم پختگی کار درین فن ناموخت
شد سوخته درعشق، ولی پخته نشد
زو راست شد آن مثل که ناپخته بسوخت!

می داند که، جز باختن جان، راهی ندارد:

جان که نه عشقش بود آن بازی است
عشق نه بازی ست که جان بازی است
مرد، که درعشق، بجان فرد نیست
گر صف کافر شکند، مرد نیست!
زنده دلان، خوش زغم دل شوند،
جانوران، پاك به بسمل شوند!

عاشق سربلند و مست شادمانی است، که خانهٔ دل بیچاره اش را فرشتهٔ عشق گرفته و این نعمت را مژدگانی و سربلندی می شمارد:

خسروا، عشق درآمد بدلم مژده مرا،
که بدام پشه جبریل منور بستم!

و درین سوداگری، همه سود را از آن خویش می یابد:

عشقش که هست قیمت او صد هزار جان،
سودی گرانست، اینکه بجانی خریده ام!

پاکان درین تجارت فایده میگیرند:

پاکان که بهر عشق توخود را فروختند،
گوئی که گوهری بسفالی خریده اند
آنانکه عاشقان ترا میزنند طعن
معذور دارشان، که رخت را ندیده اند
یابند، زین پس از غزل خسرو اهل دل،
سوزی که در فسانه مجنون شنیده اند!

عاشق زاری می کند تا جانب دیگر، پایش را از معامله بیرون نکشد:

جان باختم در کوی تو، رنجه شدی چه کم شود!؟
گر طاقت آری بازی ای از عاشق جانباز خود!

گرچه می داند از عشق چاره ای نیست، مگر ازین حال بجان خورسند است:

بتان هرسوی ومنع دل کنم از عشق، چون کاری
که میگویم مشوتر، گرچه در بارانش میدارم!

ازعشق ماکسی نزید. وانکه می زید،
آن فرخی، زطلعت فرخنده فال ماست!

پس ازعشقبازی دست نمی بردارد و از رعنائی یعنی خودخواهی و خودنمائی محترز است:

بردرد عشق بازی،
خسرو دوا نجوید،
دردش دوای من شد،
آن بردوام خواهم!
من عاشقم نه رعنا،
کزدوست کام خواهم،
کامم همین که زآن در،
خاکی بکام خواهم!

بنابرین، معنی این عشق بازی وجانبازی، فراغت ازین جهان است:

آن رهروان که کام بصدق وصفازنند،
دلرا، سرای پرده، برون زین سرازنند!
آنانکه عقل شان نکند حرص را سزا،
بهر چه پای مور برین اژدها زنند؟
خسروخوش آنکسان که فروزند شمع عشق
وآتش درین فریبگهٔ پربلازنند!

مهر، باجان توام میشود:

این ابیات نیز از «مطلع الانوار» است:

زنده نه آنست که جانی در وست
اوست که‌از عشق نشانی در وست
غمزده به، جان که غم اندوز نیست
سوخته به، دل که درو سوز نیست

پس عاشقی بدون جانبازی حقیقت ندارد:

آنکس که گشت بیدل وعاشق زدیدنت،
گوئی نه عاشق است، چو بیجان نمیشود!

جان را باید تیغ عشق هدیه کرد. شاعر از زبان معشوق می گوید:

عاشق کشیم وسایهٔ رحمت نیفگنیم
کاین مرحمت بمذهب خوبان وبال ماست
آن‌عاشقی که گشت گم اندر خیال ما
اوخود نماند وآنکه تو بینی خیال ماست

یک جان چه بلکه هزار جان را:

عشق تو شد بلای من!
کاش بود هزار جان،
کز پی دوستی تو،
پیش بلای خود کشم!

اگر دلداده زنده هم بماند، باید به میمنت دلدار باشد، و دلدار می گوید

چون خاك گردم در رهت ،
وصلت همینم بس بود ،
کائی واز تو سایه ای ،
بالای خاك من فتد !

فل عاشق موجب بیزاری او از عشق نخواهد شد ،آن عشق که
تا محشر زنده است :

گر تیغ زنی بر سر ،
ور تیر زنی برجان ،
زین سیل بلا عاشق ،
بیزار نخواهد شد!
خونخواره بود عاشق ،
خسرو ز چنین باده ،
مستی است که تا محشر
هشیار نخواهد شد !

باکدان را ، توشه راه آن جهان ، ازغم عشق دلداده است :

منزل عشقست که من پوشیده درجان می کنم .
رخ گواهی می دهد ، هرچند پنهان می کنم !
توشه دان جان گران گشت از برای آنجهان
بس که غمهایت ذخیره ، از پی جان میکنم !

مهرت از جان من برون نرود ،
جان من ، گر برون رود جانم!

معشوق و عشق ، جاگزین در میان جان می شود :

ای دردل من ، چوجان نشسته
درسینه درون ، نهان نشسته
من رفتن جان چگونه خواهم
توشوخ در آن میان نشسته!

خاطرهٔ دلدار ، درجان دلداده جاگزین میشود ، خواه شادی باشد خواه غم:

شادی بروی تو ، چوغمم ، بهرروی تست
اینک درون جان خودش جای کرده ام!
گرد سعادت است برخسارمن که دوش
رخ را ، بر آستانت ، زمین سای کرده ام !

خیال دلدار ، عاشق را ، پس از مرگ ، از تاریکی گور در امان دارد:

زبهر روشنی گور ، بس باشد خیال تو ،
در آن روزی که دار آفتاب عمر درگردد !

سودای عشق ازلی است ، و نیز پس از مرگ ، و ابدی :

روزنخست من نگر ،
کزوصل ، گیرد آسمان ،
نامت که بانامم بهم ،
درکام مرد وزن فتد!

داستان عشق ، کزابروی او . میخواند دل ،
قصهٔ یوسف ، نوشته برسر محراب بود!

دلداده درین احوال شکایتی ازعقل ندارد ، زیرا عشق ، درون دل جامی گیرد ، وعقل از بیرون دل ، نمی تواند پاسبانی کند:

عشق آنچه بست ازمن
برعقل نیست طعنه ،
برد آنچه دزد خانه .
برپاسبان نباشد!

کار عشق همین است:

زعشق ، ارعاشقی مبرد ، گنه برعشق ننهد کس
که بهرغرقه کردن ، عیب نتوان کرددریارا !

اینک ، اثرگریه عاشق صادق:

سرخ گل ، کز خون چشم من ، بکوی اودمید
گریهٔ خون کرد بروی . هرکه آنرا برگرفت!
گفتمش گویم غم خود ، چون بدیدم ، دم نماند ،
زانکه حیرت ، ازلب خسرو ، زبان را برگرفت!

عشق ، روشنائی دل است:

زآهم تیر بستان ومرا کش
اگر تیر تودر ترکش نباشد!
دل بی عشق رانوری نیابی
چراغ مرده راآتش نباشد !

وه ببرید این زبا ن ، کا ز گفتن غمها ی او
هر کجا شینم ، دل خلقی پریشان می کنم !
دی که دلها می‌ستد از خلق گفتم: این چراست؟
گفت در بازار غم ، نرخ دل ارزان می کنم !
جان ودل دادم خیالش را ، کجا ماند بجای !
خسروا چون دزد بر کالا نگهبا ن می کنم !

طاعت وعبادت خالی ، از عشق بی ثمر است :

بی صدق ، سوی خدای رو نتوان کرد
بی عشق ، بهیچ کار خو نتوان کر د
زاهد ، به حدیث بی عمل ، نتوان شد
کز آب دهان خود وضو نتوان کرد

وصال صادقان وصال مجنون است :

وصال عشق بصدق این بود که چو ن لیلی
بخاك رفت ، درآغوش خفت مجنونش

عاشقان جانباز ، محرمان راز عشق اند :

خوانند روح وامق ومجنون واویس را ،
کایشان درون پردهٔ این راز محرمند !

۵ـ عشق سوختگا ن

دلداده پاکدل از راه جانبازی سوخته شعله عشق می گردد .
ابروی جانان محراب وقربانگاه پاکیزهٔ او میشود:

عشق سخت است ولی معرفت‌آموز دلست ،
سرمه سنگ است ولی نورفزای بصر است !

این نعمت جز در جانبازی پیهم و سوزش سینه‌ها حاصل نشود :

ما و رسوائی و بدنامی و بی ننگی و عشق .
ای سلامت جو تو رو باعقل و بافرهنگ ساز !

چون سرود عشق او ، شدورد م ، ای مطرب بزهد
رشته تسبیح من بستان و تار چنگ ساز

خسروا ، از عشقبازان ، چندجانی وام کن
وانگهی با عادت آن چشم شوخ و شنگ ساز

شیخ عطار از زبان منصور حلاج گفته بود «گلگونه مرد است خون» امیرخسرو در این میدان مردانگی به نامردی اعتراف کرده با چشم گریان خود را هنوز چون زن می‌داند :

سوی تو می گریزم ازخود که زنده مانم
بکشد مرا خیالت گر سوی خود گریزم
عشق است کار مردان من آن نه ام ، عروسم
وز درو لعل دیده بین زیور و جهیزم !

و نیز می گوید :

نه من مردم که خون گریم ، زعشق شهوت آلوده ،
عروسی دان مرا ، گلگونه از خون جگر کرده !

این کار عشق با دلداده است، بلکه با همه جهان:

چرخ که زیرست و زبر هر نفس
زیر و زبر کردهٔ عشق است و بس

این ابیات نیز از «مطلع الانوار» است، و به همین معنی رهبری میکند:

روح، درین زاویه . بیگانه یست
عقل، درین سلسله، دیوانه یست
آنکه چشید این قدح تلخ فام
تلخ شدش چشمهٔ حیوان بکام
چاشنی بادهٔ تلخ، آنکه یافت
روی زشیرینی عالم بتافت
وانکه بود آتش او خانه خیز،
رخت وی از شعله ندارد گریز!
ایکه بمیری ز تف یک شرار،
لاف چو خسرو مزن از عشق یار

پس دریغ آدمی را اگر بی همتی گزینند، و بالاتر از فرشته نرود:

بفلک سرچه فرود آری، ای بی همت؟!
چون ترا برتر از آن پایه مقام و مقر است!
می پرد گرچه فرشته ز بلندی فلک،
بفگند بال و پر آنجا که علو بشر است!

ذوق طرب نجویم کز غمکشان عشقم
فضل عرب ندانم کز روستای غورم
هر مرده از گناهی سوزند، من چو میرم،
از سوز عشق بازی باشد عذاب گورم!

و سالک را، از عقل ابله، برحذر می‌دارد:

در اوصاف خود عقل را ره مده!
بهشت برین را با بله مده!

سوختگان شهید را، برسردار، بخشاینده زندگانی نو می‌دانند:

خسرو شد از تو کشته و جوید حیات نو
زان کشتگان عشق که حاجت روا کنند!

عشق بدون سربازی، کار نامردان است:

اگر از عشق لاف مردو نامردو نبازد سر،
سرم از تو. که خسرو مرد تر باشد از آن هردو!

و اینک آرزوی شهید عشق:

برسر گور شهید عشق، حاجت خواستم،
گفت نام دلبر من گوی، نی حاجت بگوی!

وصل پاکان در قربانی است:

رخ زرد عاشق چه باشد تا آنکه جان قربان نکرده است :

عاشق که نمیرد ، زرخ زرد چه خیزد
عشقست دروغین ، که هستی بزر آلود

آن مرد خدا هنوز در آغاز سلوك است و جانبازی نکرده است و ما نند اه بسیار تواند بود :

بس مرد خدائی که چو در عشق در آمد ،
گلگونهٔ خون کرد برخسار و زنی شد !

جا دارد که دلدار بروی بخندد که هنوز زنده مانده است :

یکخنده بزن زان لب لعل شکر آلود
بر عاشق رسوا که رخ از خون تر آلود

دلداده را باید که ، بردار ، چون منصور رود ، همان عاشق را نیز که شیخ نظام الدین سلطان الاولیا در ارشادات خود اورا می ستود (و امیرخسرو در «افضل الفوائد» کلام شیخ را درین باره آورده است و خود میگوید :

دار ست جای عاشق و زان هم نه ایم ما ،
ما را چو بخت جلوه بدان جلوه گه نهاد !

امیرخسرو ، ازین روی ، عاقبت خود را در می یابد و سر نوشت خود را تعیین می کند :

از دست دل بدانم	کزجای خود بسوزم
بیرون روم که باشد	خو باگوزن و گورم

دلدادهٔ طالب عاقبت منصور حلاج است ، که او را برای عبرت عوام بغداد بدار کشیده و جسدش را سوختند و خاکسترش را در دجله افکندند ، و دجله آنرا بدریا برد :

ای اهل دل ، نخست ز دل ترك جان کنید
وانگه نظاره بر رخ آن دلستان کنید
سویش همی کنید ببازی نظر ، خطاست
مانا بران شدید که بازی جان کنید !
یاران ، کنید بهروی از خنجرم شهید ،
وز بهر شهر گشت ، سرم بر سنان کنید
یادر زنید آتش و خاکسترم را ،
بر سیل چشم خویش ، بسویش روان کنید !
تا کشتی مراد من اندر عدم رود ،
بروی ز پردهٔ دل من بادبان کنید !

و اینک سرنوشت هر قطرهٔ خون عاشق که چون خون و خاکستر منصور سرمست عشق گردد :

هر قطره خون چشم من هست ،
بر خاتم عاشقی نگینه !

درین طریق چنان پا بمردی می کند که او را همسفر و همسخن با سرور عارفان جلال الدین محمد بلخی می یابیم :

خوبرویان چون به سلطان عالم بالا کشند
شیرمردان را ، بزیر تیغ جان فرسا کشند
پیر عاشق پیشه ام ، به کاین مصلای مرا
خدمتی . در زیر پای شاهد رعنا کشند!
بسکه از رفتار خوش ، پای تو بر جانم نشست .
رخنه گردد جانم ار خار ترا از پا کشند
وصل من بس اینکه خون من بریز ندو ز خون
نقش من با نقش تو صورتگران یکجا کشند
باوجود خویشتن ما را دوئی باشد ولیک
با تو نبود . گر کسان اره بفرق ما کشند !
خسته . جان خسرو ، از شیرینی و عیش و نشاط .
برکشیدی . راست همچون خسته از خرما کشند!

منصور حلاج گفته بود که وضوی دو رکعت عشق ، جز با خون روا نشود ، امیرخسرو نیز گوید :

این دل که . به بت پرستی ، از هر با بش ،
خو گشت . چگونه زان شوم ، رو تابش؟
هر لحظه ز خون وضو کنم ، پیش صنم .
وانگاه کنم سجده استحبابش!



بناغلی ـ ا ـ ف گیرس

امیر خسرو بلخی
و
شرق شناسی اتحاد شوروی

ا. ف. گیرس شرق شناس اتحاد شوروی

بحیث نمایندهٔ انستیتوت شرق شناسی اکادیمی علوم اتحاد شوروی از صمیم قلب افتخار میکنم که درپایتخت مملکت دوست جمهوریت افغانستان درین محفل بزرگ بین المللی در بارهٔ شاعرو نویسندهٔ بزرگ شرق امیرخسرو بلخی دهلوی شرکت میکنم.

به میتکرین این محفل علمی از صمیم قلب تبریک می گویم. در آسمان ادبیات دری نام امیر خسرو مثل سایر ستارگان بزرگ درخشنده

بنماز بسکه بینم،
چپ و راست نقش آن بت
دو سلام چار گویم،
چو ادا کنم نمازی

این شعر را که خواندیم از دیوان کبیر مولانا جلال الدین گزیده ایم، بلکه در نهایت الکمال یمین الدین امیر خسرو یافته ایم و نیز این شعر را که از روی آن می توانیم با امیرعلی شیر نوائی همنوا شویم که امیرخسرو را «سمند رآتشگاه عشق» و «غضنفر بیشهٔ درد» خوانده بود:

کندن جان، چون ز پی مردن است
کندن جان، از تن بیکار به
از تن کاهل که چو گل نازکست.
خارکش سوخته صد بار به
راه روی کاو برهٔ دل رود،
از تن خود نیز سبکبار به!

عشق خوش است از همه باشد مجاز،
لیک ز شهوت دم انکار به!

مرتبه عشق چو بیچارگی است،
فخر بدین مرتبه ناچار به!
سر الاهی به تهٔ تیغ گوی
رمز «انا الحق» بسر دار به!

پشتو و دری به قلم غلام جیلانی جلالی، پوهاند رشتین، مرحوم پاینده محمد زهیر و فرزند او عبدالرزاق زهیرو بعضی نشریه های دیگر علوم و مورد استفاده است. دیروز اثر مشهور دوکتور روان فرهادی را سه بار خواندم.

شرقشناسان وطن من که مطالعه تمدن و تاریخ جهان به نظر مارکسیزم می بینند در مورد تحقیقات در بارهٔ امیرخسرو از لحاظ کیفیت مرحله نوی را شروع کرده اند. ادب شناسان مشهور شوروی:

اکادمیسن آ.ای. کریمسکی ـ عضو دایمی اکادیمی علوم، آ.ای. بیرتیلس. پروفیسور ای.س. براگینسکی. پروفیسور. آ، ان. بولدیریف وغیره زندگی و آثار امیرخسرو را در زمینه مسایل عمومی نظری ادب شناسی مورد غور عمیق قرار داده اند.

بطور مثال: «موضوعات توضیح دوره های مستقل در تاریخ ادبیات شرق صنعات و ابتکارات ادب ملی مسایل ترکیب مشترك مسلمانان و هندوان مناسبات متقابل در بین ادبیات ملل مختلف شرق و دیگر مسایل ضروری»(۱) ادب شناسان اتحاد شوروی متفقاً این عقیده را پذیرفته اند که در ادبیات قرون وسطی تمایلات شاهی ملوك الطوایفی از یکطرف و دیموکراسی مردمی از طرف دیگر دایماً با هم در حال تصادم و مبارزه اند که انعکاسات این نظریهٔ عمومی از آثار خود امیرخسرو، در رسالهٔ دوکتور ای غضنفر یوسف او غلی علی یف طور مفصل صورت گرفته.

در شرق شناسی شوروی مرحوم پروفیسور آ.آ. ستاریکوف، اولین دانشمند بود که زندگی خود را وقف تحقیقات مخصوص مربوط به خلاقیت ادبی امیرخسرو نمود. پروفیسور ستاریکوف در تالیفات خود می نویسد: در بارهٔ ادب زبان فارسی هند و آثار امیرخسرو دهلوی به منظور تحقیقات کامیاب باید

---

(۱) فهرست آثار مطبوع در اتحاد شوروی در بارهٔ امیرخسرو به زبان روسی ضمیمهٔ این راپور تقدیم شده بود.

اینک درمرور هفت قرن می درخشد. سرنوشت شخص امیرخسرو خاندان پدر مادر و شجرهٔ نسب اووالبته آثار وابجادات او به دو جامعهٔ مهم نژادی ودو مدنیت قدیم (از یک طرف به فارسی-تاجکی و دری زبانان و ازطرفی به ناقلان هندی زبان) ارتباط ومناسبت عمیق و مستحکم دارد. وازهمین سبب طبیعی است که نام او تا امروز به دو نوع هم شکل به تلفظ دری زبانان (خسرو) و به تلفظ هندی زبانان (خوسرو) تلفظ می شود.

مگر آثار بدیعی وتاریخی امیر خسرو (مثنوی، غزلیات، قصاید و آثار مشهور او) بسیار پیش از مناطق ثقافتی دری و هندی بر آمده و بزبان اصلی و یا ازراه ترجمه مال وملکیت بسیاری از ملل گشته.

این یک حقیقت غیر تصادفی است که امروز ممالک مختلف هفت صدمین سالگرهٔ امیرخسرو را مثل جشن خاص ادبی و کلتوری خویش استقبال می نمایند.

آثار گرانبهای ادبی اودرقرون وسطی توجه شعراء وعلماء و تذکره نویسان را بخود جلب نمود.

درسالهای بیستم وسی ام قرن ما اولین تحقیقات عصری شروع می شود که درآن زندگی زمانه و بعضی آثار امیرخسرو مورد مطالعه قرار گرفته و نویسندگان این آثار علمی دانشمندان نامور هندی- رامچندر، محمد حبیب، محمد وحید میرزا و اقبال حسین بودند.

به این صورت تیزس عمومی ادب شناسی شوروی «وقتیکه علمای شرق مطالعه ادبیات خود را بدست خود می گیرند، درادب شناسی شرق عصر نوی شروع می شود- به شکل خصوصی هم ثابت می شود.

به این سبب باید گفت که دانشمندان افغانستان در تحقیق خلاقیت ادبی امیرخسرو فعالیت های قابل قدری کرده اند. در اتحاد شوروی برای ما محققین کتاب محمد ابراهیم خلیل بنام (شرح مختصر آثار و احوال امیرخسرو) و هم درباره این شاعر برجسته مقالات و رسالات

کارها و فعالیت های زیادی برمبنای تیکستولوجی (متن شناسی) شوروی برپایه تجربه و اصول اساسی علمی صورت می گیرد که تقاضای اصلی موضوع عبارت است از: تحقیق متن باید با ارتباط آثار و نسخه های مختلف نشان داده شود. مقایسه و تحلیل متون مختلف باید با درنظر داشت تسلسل تاریخی اوقات استنساخ نسخه ها صورت بگیرد.
در متن شناسی شوروی اصول فوق طرز اصلی و اصول مقایسوی و تاریخی شناخته می شود.

در بین آثار امیرخسرو و اثری که علمای شوروی بالای آن تحقیقات تیکستولوجیک انجام داده اند لازم است از همه اولتر «خمسهٔ» شاعر معرفی شود. متن انتقادی همه مثنوی های این منظومه: (مطلع الانوار مجنون و لیلی، شیرین و خسرو آئینه سکندری و هشت بهشت) به مناسبت سالگرهٔ شاعر بزرگ به زبان اصلی تحت نظر و ریاست اکادیمیشن بابا جان غفوروف از طرف انستیتوت شرقشناسی مسکو در پنج جلد مستقل تهیه و سه جلد آن چاپ شده و بقیه زیر چاپ می باشد.
انجمن مطالعات امیرخسرو مرکب از: غضنفر علی یف. طاهر محرم اوف جعفر افتخار و میرسید وف است.

در تهیه و تدوین متن انتقادی و علمی از منابع مختلف و موثوق استفاده شده مثلاً در جریان تهیه منظومهٔ چهارم: (آئینه سکندری) سی نسخهٔ قدیمی قلمی بدست آورده شده که اکنون نسخ مذکور در کتابخانه های لیننگراد، باکو، تاشکند، دوشنبه و لندن محفوظ اند.

هم چنین تجزیه و تحلیل تیکستولوژیک و دقیق در بارهٔ بعضی از آثار دیگر شاعر نیز صورت گرفته. بطور نمونه درین جا از همه اولتر باید نام محقق تاشکندی باسط. م. موسی یف و دانشمندی از شهر دوشنبه م. بقایف

کوشش های متخصصان مختلف گردآوری وتدوین شود. و این کار که اولا منحصر به خود ستاریکوف بود ازطرف شاگردان او نیز تعقیب گردید و امروز دراتحاد شوروی نه تنها درمسکو و لیننگراد، که مراکز مهم معنوی شرق شناسی در وطن ما میباشد، آثار امیر خسرو مورد تحقیقات و تتبعات مفصل قرار گرفته بلکه در تاجکستان و ازبکستان آذربایجان وسایرجمهوریت های سوسیالستی شوروی هم جریان دارد. علمای شوروی در باره خلاقیت ادبی و تاریخی امیر خسرو به این نکات اساسی توجه دارند:

نکته اول- تحقیقات عمیق و مفصل آثار این شاعرو نویسنده در شرقشناسی شوروی به اساس علم قوانین انکشافات ادبی وتاریخی صورت می گیرد.

درده پانزده سال اخیر درمسکو، دوشنبه، تاشکند، باکو و سایر شهرهای مملکت ما علما دربارهٔ امیرخسرو چند کتاب و رسالهٔ خاص را تهیه و چاپ نموده اند.

چون وقت تنگ است، مجبورم که تنها نام این تالیفات و نویسندگان آنرا ببرم:

-غضنفرعلی یف- ادبیات زبان فارسی هند.
-میرمن اشرافیان- سلطنت دهلی.
-م، بقایف- امیرخسرو (بزبان تاجکی)
(همین نویسنده: خسرو دهلوی و مثنوی او، دول رانی وخضر خان. این کتاب نیز بزبان تاجکی نشر گردیده است).
-طاهراحمد اوغلی محرم اوف- زندگی و آثار امیر خسرو شاعر بزرگ (به زبان آذربایجانی) لیفکوفسکایا- ادبیات زبان فارسی هند وغیره.

نکته دوم- تحقیقات شرقشناسان شوروی این است بعضی متخصصین متن شناسی ما، بدقت علمی تمام، به نشرآثار امیرخسرو مصروفند. این نشرات با تبصره و توضیحات دقیق و مقدمه های علمی بر آثار، یکجا با متون انتقادی آن بزبان اصلی شاعر چاپ می شوند.

نسخه های خطی
آثار امیرخسرو بلخی

معرفی یکعده نسخه های خطی عمده حاوی آثار امیرخسرو بلخی در کتابخانه های افغانستان

از: فقیر محمد خیرخواه

چنانکه علاقمندان محترم در فهرست مراجع و مدارک جلد سوم آثار گزیدهٔ امیر خسرو بلخی (که توسط موسسهٔ نشراتی بیهقی بمناسبت مجلس بزرگداشت امیر خسرو ، هفتصد سال پس از آغاز شاعری وی سال گذشته نشر شده است) ملاحظه کرده اند . در کتابخانه های افغانستان یکعده از نسخه های خطی عمده و قابل توجه شامل آثار امیر خسرو بلخی موجود است که هر یک گنجینهٔ بزرگ و میراث ارزندهٔ دانشمندان سلف بوده بعد از گذشتاندن صدها آفت زمان و مکان و دیدن بسا منازعات و دستبرد ها بما رسیده است .

قبل برین نظر به ارادتی که به شعرای عارف دارم با رهنمائی دانشمندان سعی کردم تا نسخه های خطی حضرت مولانا جلال الدین بلخی امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی و واعظ کاشفی را ترتیب دهم اکنون مناسب دانستم یک قسمت ازین یادداشت های خودرا به کنفرانس علمی بیان کرده و شامل این مجموعهٔ «مجلس امیر خسرو بلخی» نمایم .

بنابرین بعد از تقدیم یک فهرست عمومی در معرفی چند نسخه یی که از نظر تحقیق متن و یا از نگاه هنر خط و نقاشی و صحافت قابل توجه پیدا شد ، برای علاقمندان علم و دانش معلومات خاصی تقدیم نمایم .

برده شود. که اولی دیوان (تحفة الصغر) امیر خسرو را که درزمان جوانی‌اش نوشته تحت مطالعه قرارداده و دومی مثنوی مشهور شاعر (دول رانی وخضرخان) را زیر تحقیق گرفته.

یک نکتهٔ دیگر تحقیقات دانشمندان شوروی دربارهٔ میراث ادبی امیرخسرو این است که ذریعهٔ ترجمهٔ آثار شاعر بزبانهای روسی آذربایجانی ازبکی، قزاقی‌و بعضی‌اززبانهای دیگر-راه آثار گرانمایه شاعرگرامی رادربین توده های مردم کشوده اند. مخصوصاً به مناسبت سالگرهٔ امیرخسرو ترجمهٔ غزلیات، رباعیات، روایات، مثنوی‌های مشهور «شیرین وخسرو»، «هشت بهشت» «ومجنون ولیلی» شاعر در شهرهای مسکو، باکو، تاشکند ، دوشنبه، الماتاوغیره به‌چاپ رسیده‌اند.

گرچه تیراژ این کتابهای منتشره به‌پانزده‌-هزار نسخه میرسد ولی ترجمه های آثار شاعردرآن واحد نشرو بفروش رسیده، واین می‌رساند که آثار امیرخسرو دربین‌مردم‌ما ارزش، محبوبیت و شهرت بزرگ‌و حقیقی‌دارد.

این بود یک نظر اجمالی برشناسائی امیرخسرو در شرقشناسی شوروی که به‌ما ثابت می‌سازد که فعلا دانشمندان، متخصصان وترجمانان ما درین ساحه دارای‌مقام‌اول می‌باشند.

مگردربارهٔ شاعرونویسندهٔ نامور، تاکنون مسایل تحقیق ناشده ویا کم‌تحقیق شده موجود است وما می‌خواهیم که برای تکمیل این تحقیقات، علماو متخصصان ممالک مختلف باهم دست داده تادرین کار شریفانه ونجیبانه کامیابی قطعی‌را کمائی کنند.

ب- کتابهای خطی مربوط پوهنتون کابل:

۱۴- مطلع الانوار - این نسخه در قرن نهم هجری در شهر رستاق افغانستان کتابت شده است .

۱۵- مجموعهٔ لطایف وسفینهٔ ظرایف - سنهٔ کتابت ۸۰۳ ه.

۱۶- هشت بهشت (مورخ به‌سال ۸۹۱ کاتب محمد بن ناصرالدین).

۱۷- قران السعدین (کاتب شرف‌الدین وسنهٔ کتابت ۱۱۹۷).

۱۸- اعجاز خسروی (طوریکه در پایان رساله‌دوم آمده است به‌سال ۱۲۶۹ ه به خط نستعلیق نوشته شده است).

ج- کتابهای خطی موزیم هرات:

۱۹ - دیوان وسط الحیات .(استاد بورکوی، سنه کتابت این نسخه‌را درفهرست نسخه های قلمی افغانستان ۹۶۸ ه قید کرده‌اند).

۲۰ - مطلع الانوار .

۲۱ - آیینهٔ اسکندری.

د- کتابخانهٔ ارگ جمهوری نظر به (فهرست استاد بورکوی)

۲۲- قران السعدین.

۲۳ - نسخهٔ دیگر قران السعدین (فهرست پروفیسوربورکوی).

۲۴- مثنوی خضر خانی ودولرانی (که‌در زمان حیات امیرخسرو نوشته شده است).

ه - مربوط به‌کتابخانهٔ شخصی استاد پروانتا :

۲۵- دیوان اشعارخسرو .

۲۶- اشعار خسرو درجنگ زمان سلطان‌حسین بایقراء.

۲۷- قران السعدین .

فهرست مختصر
نسخه های خطی آثار امیر خسرو

الف- کتابهای نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور:

۱- خمسهٔ گرانبها و بی نظیر امیرخسرو دریک وقایه، که سالها مورد استفادهٔ اعیان و هدیه به سلاطین و امرا بوده و به سالهای (۹۷۱، ۹۸۲ و ۹۸۹) تحریر گردیده است.

۲- سبعهٔ جامی، خمسهٔ امیر خسرو و خمسهٔ نظامی دریک وقایه که در زمان حیات جامی در هرات نوشته شده است.

۳- خمسهٔ بدون مثنوی لیلی و مجنون. سنهٔ کتابت ۸۳۲ ه.

۴- خمسه یی که مثنوی مطلع الانوار در آغاز و انجام آن قرار دارد.

۵- اعجاز خسروی.

۶- نه سپهر.

۷- خضر خانی و دولرانی.

۸- قران السعدین.

۹- نسخهٔ دیگر قران السعدین.

۱۰- دیوان اشعار امیر خسرو.

۱۱- دیوان غزلیات امیر خسرو.

۱۲- نصاب بدیع العجایب امیر خسرو که به سال ۱۲۶۶ در شهر کابل تحریر گردیده است.

۱۳- مجموعهٔ اشعار نایاب امیر خسرو (سنه کتابت ۱۰۲۴ ه).

سکندری) را به سال ۹۷۱ ه ق، (هشت بهشت) را به ۹۸۲ و (شیرین و خسرو) را در سنه ۹۸۹ به خط زیبای خود نوشته است، تا اینکه چندی بعد به توجه و اهتمام نورالدین محمد نا کی تهیه، ترتیب و تکمیل گردیده حضور

---

* واضح تر ارائه گردد چند جمله از صفحه ۳۵ کتاب «خوشنویسان و هنرمندان» اثر مرحوم فکری سلجوقی، نیز تقدیم میگردد:

«مولانا علاء الدین هروی سخت مشهور است و در همه جا او را علاء الدین هروی شاگرد ارجمند سلطان علی نوشته اند و با این همه شهرت شرح حال او بیش از آنچه صاحب ریحان نستعلیق نوشته بدست نمی آید که همه تنها باسم علاء الدین هروی اکتفا نموده او را شاگرد ارجمند سلطان علی یاد کرده اند. کاتبی دیگر بنام محمد بن علاء الدین رزه ئی بسیار مشهور است و آثار او کم و بیش بدست می آید که در فن کتابت استادی هنرمند بوده و آنچه از آثار او باقی است از بهترین نمونه های نستعلیق خفی بشمار میرود الحق که بسیار عالی و شیرین و از اکثر اساتید پیشین صافتر و بهتر نوشته و هم اکنون خمسهٔ امیر خسرو بلخی دهلوی بقلم کتابت عالی خفی بخط زیبای او در کتابخانهٔ نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور موجود است کتابت خفی سراپا یکدست نوشته شده و براسی تراشیدن و قطع نمودن قلم بآن باریکی و کتابت نمودن کتابی بزرگ بآن خط و قلم از قدرت بشر خارج می نماید و اگر صاحب ریحان نستعلیق را اشتباهی دست نداده و یا کاتب (محمد بن علاء الدین رزه ئی) را علاء الدین محمد قید ننموده باشد یقین دارم این خمسه ایست که صاحب ریحان نستعلیق آنرا دیده و محمد معصوم خان (صاحب تاریخ معصومی) آنرا خریده است».

کاتب در آخر خمسه چنین امضاء نموده است «تمت الکتاب بعون الملک الوهاب. تحریرآ فی شهر رجب المرجب سنة اثنا و ثمانین و تسعمائة. کتب العبد المذنب فقیر محمد بن علاء الدین رزه ئی، غفر ذنوبه و ستر عیوبه.

۲۸ -مثنویات خمسه (که در سال ۷۷۶ تحریر گردیده است).
۲۹ - آیینهٔ اسکندری.
۳۰- تذکره دولتشاهی.
۳۱ -نزهة الارواح و مجمع الصنایع.
۳۲- دیوان حسن دهلوی به خط زیبا.
۳۳- دیوان حسن دهلوی به خط خام.

نسخهٔ پرارزش و بی نظیر خمسه امیرخسرو بلخی

نسخهٔ قلمی متعلق به کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور مشتمل به ۳۳۴ ورق، ۶۶۸ صفحه، هر صفحه ۳۸ بیت ۷۶ مصرع نوع خط نستعلیق بار یک زیبا، دارای دو صفحهٔ مرصع، سه سرلوح و سه مجلس تصویر منقش، عنوانها همه مطلا بوده و برنگ سفید بآن نوشته شده است کاغذ متن سمرقندی، حاشیه زرافشان ملون، جدولهای متن همه آب طلا و اطراف متن به وسه رنگ خطکشی شده است، طول و عرض این نسخه ۳۴-۲۳ جلد بخارانی رو به روغنی است.

طوریکه در پایان صفحهٔ ۳۲ تحت تصویر مرد عارف تحریر گردیده است نقاش ماهر، محمدی (۱) و کاتب محمد بن علاء الدین رزه نی است (۲) که (آیینهٔ

(۱) چنانچه در سه تصویر موجود دیوان خطی خمسه دیده میشود مخصوصاً در یکی از مجالسی که خود نوشته است «از اول تا اخیر به قلم محمدی». محمدی هنرمند ماهری بود ه که همه تصاویر را طور مجسم و طبیعی نشان داده است، چنانچه بیننده میشناسد که یک اسپ کار، دیگری مشکین، یک درخت بید و دیگری ثمر است.

(۲) محمد بن علاء الدین رزه ئی هروی کاتب تمام متن خمسه، از استادان مشهور نستعلیق خفی بوده که هرورق کارش به خود مانند ندارد چه تمام کارش یکدست نوشته شده تراشیدن و قطع قلم بان باریکی و کتابت آن کار سهل نیست. برای اینکه در مورد معلومات*

۱- مطلع الانوار:

مطلع الانوار کتاب اول خمسه است که بجواب مخزن الاسرار نظامی و بنام سلطان علاءالدین خلجی نوشته شده، اصل نسخه دارای ۳۳۱۰ شعر(تصوفی) است که در سال ۶۹۸ سروده شده است.

شروع کتاب اول خمسهٔ امیرخسرو که در صفحه مرصع متناظر این نسخهٔ قلمی نوشته شده عبارت است از:

آغاز:

بسم الله الرحمن الرحیم
خطبهٔ(۱) قدس است بملک قدیم
دایحهٔ «۲» حکمت و توقیع راز
نیست مگر کین رقم جان نواز

انجام:

نیت راگر زحق باشد فراغی
گیاهی را بود پاداش باغی
نخواهی آخر اندر کارها خوش
توکل را مکن اول فراموش

در انجام مقالهٔ هفتم که در بارهٔ «صبر، قناعت و خرسندی» است تصویر زیبای رنگه به قلم نقاش ما هر موسوم به محمدی ترسیم گردیده است. نقاش در این تصویر مرد قناعت پیشه یی را نشان میدهد که ترک حرص و

---

(۱) در اصل خصه خوانده میشود اما در «مجموعه اشعار نایاب» قید شماره ۲۹۵ر۲۸ر۱۰ر۵۳ کتابخانه خطی «خطبه» نوشته شده است.

(۲) اما این دو مصرع در «خمسهٔ امیرخسرو (ناقص)» که قید شماره ۱۳ فهرست کتب خطی مرحوم فکری سلجوقی است چنین آمده است:

فاتحهٔ فکرت و توقیع راز   نیست مگر کین رقم جان فراز

جلال الدین محمد اکبر(۱) اهداء شده است . و بالاخره این پنج گنج در صفرالمظفر سال ۱۳۳۷ ه‍.ق از طرف سید عالم (شاه بخارا) برای امیرحبیب الله‌خان پادشاه افغانستان هدیه گردیده است .

این خمسه عبارت از پنج مثنوی تصوفی، عشقی و رزمی امیرخسرو بلخی است که به‌ترتیب ذیل در آن نوشته شده است :

مطلع الانوار، شیرین خسرو، لیلی مجنون، آیینهٔ اسکندری و هشت بهشت که امیرخسرو این همه را در کمتر از دو سال سروده است چنانچه در صفحات بعد در مورد هر کدام مطالبی تقدیم گردیده است :

۱- اکبر: جلال الدین محمد اکبر(۹۶۳-۱۰۱۴) پسر همایون نوادهٔ بابرشاه یکی از شاهان بزرگ شرق است که در مدت بیش از پنجاه سال حکمروائی خود سرزمین وسیع را به خوبی اداره نموده نام نیکی از خود یادگار مانده است .وی به علماو دانشمندان علاقهٔ خاصی داشته است- ابوالفضل، فیضی، خان خانان، عبداللطیف عباسی از آن جمله است .

چندین صفحه به‌خط و امضای عباسی وخانخانان پسر بیرم خان در کتابخانهٔ خطی وزارت اطلاعات و کلتور موجود است .

همچنین در صفحه ۳۷۰ «تاریخ تذکرهٔ همایون و اکبر» تالیف بایزید که به سال ۱۳۶۰ ه‍.ق در کلکته طبع و نشر گردیده چنین آمده است :

«در سنه ۹۷۷ بندگان حضرت معه شهزاده ها و محلها بسیر کشمیر تشریف بردند و بعد از (۳ماه) یعنی وقتی که میرزا خان ولد نواب مرحوم بیرم‌خان به خطاب خانخانان سرافراز شد متوجه سیر کابل شدند و چند ماه دیگرد رباغ شهرآرای کابل تشریف داشتند ودر اوایل سال ۹۹۸ از کابل برآمدند و منزل به منزل به لاهور تشریف آوردند چنانچه محمد قاسم مستوفی مشهدی در مورد این سفر گفته است :

بحمدالله که از گلزار کابل	بفیروزی شهٔ بحرو بر آمد
ز شادی عالمی خوش‌دل که ناگاه	جلال الدین محمد اکبرآمد
شهنشاهی که ذات عالی او	میان پادشاهان مظهرآمد
ز پیر عقل چون تاریخ جستم	بگفتا مهر از مغرب بر آمد

تصویردوم درانجام عنوان« سرود گفتن نیکپا»آمده است که صحبت شیرین و خسرو را نشان میدهد ، گرچه روی تصویرخسرو و شیرین تراشیده شده است اما تصویرمرد موسفید عصا بدست و یک جوانی که در کنارآب وزیر شگوفهٔ درختهای پراز گل بیکدیگر نگاه میکنند نهایت جالب است . ابیاتی که تحت تصویرآمده است خوانده نشده اما چند بیت دیگرآن چنین آمده است :

کجایی ایدلم برده بدستان

نظر بهزین فگن برزیردستان

بنوروصل روشن کن چراغم

ببوی خود معطرکن دماغم

چومی باید بتنهایی غنودن

چرا باید بعمداً دور بودن

به بیداری نشاط عمردریاب

کهدارد هر که بینی تکیه برخواب

مناز ازگل اگرچه نازنین است

که هر گل راخزانی درکمین است

جوانی چیست اندر نقش خوابی

بنای آدمی خاکی و آبی

حصار گل کشد گر سر برافلاك

بیک باران نهدرخساره درخاك

آرو شکم پرستی نموده به تربیهٔ روح میکوشد و هم دیده میشود که ملوک و وزراء با همه شأن و شوکت به دست بوسی خم شده از وی مدد میجویند چنانچه در بالا و پائین این تصویر اشعاری به خط نستعلیق زیبا نوشته شده است :

کار شناسی پی کاری گرفت
رفت بعزلت بن غاری گرفت

شد ز گریبان کشی غم ستوه
دامن خود بست بدامان کوه

تن ز تنعم بجفایی نهاد
دل ز قناعت بگیاهی نهاد

خاصه یکی از ملکان دیار
روزی از آن سوی گذشت از شکار

گوشه نشین را بطواف اندرون
دید چو سیمرغ بقاف اندرون

پیکری از کوب محن چون خیال
قامتی از سلح فلک چون هلال

۲ـ شیرین و خسرو :

دومین کتاب خمسه، شیرین و خسرو است که تعداد ابیات آن ۴۲۱۲ بوده، در ماه رجب سال ۶۹۸ تمام شده است .

آغاز :

بهر کاری که باشد تا توانی
خدا را یاد کن دیگر تو دانی



این تصویر که در انجام داستان منظوم لیلی ومجنون « خمسهٔ پرارزش امیرخسرو » کشیده شده ، مهارت کار نقاش ماهر (محمدی) را نشان میدهد .

بیندیش این زمان کین جان کم بخت
بزندان فراموشان کشد رخت
کسی کز تو فراوان آورد یاد
همین گوید که مسکین آدمی زاد
بساخانه کزین دود کهن سوخت
نشاید روسپی را حیله آموخت

انجام :

چو بکشایند فردا پردهٔ راز
نپرسی از من این بازیچه را باز
چو برخسرو سراید زندگانی
گناهش عفو کن دیگر تودانی

تحریر آفی غره شهر صفر ختم با لخیر و الظفر سنه ۹۸۹ غفر ذنوبه و ستر عیوبه

۳- لیلی و مجنون (۱) :

لیلی و مجنون که شمار اشعار آن (۲۶۶۰) و در سال ۶۹۸ ه ق به پایان رسیده عبارت است از آن اشعار پخته و استادانه امیرخسرو که بین آن و لیلی و مجنون نظامی تفاوتی دیده نمیشود.

---

(۱) نقاش چیره دست در صفحهٔ مقابل، تصویر زیبای دو پسری را کشیده است که یکی سوار اسپ بوده بردست بازشکاری دارد و دیگر درجلو اوست هردو در فراز کوهی قرار دارند. در دامنهٔ کوه در کنار جوی آب و گل های خودرو و درختهای بید و سرو سنبل دختر زیبایی نشسته اسپ سیاه قوی هیکل او دورتر ایستاده معلوم میشود، وی دست به پیشانی گذاشته طرف دو جوانی که بالای کوه قرار دارند نگاه میکند. گرچه این تصویر در آخر داستان منظوم ـ لیلی و مجنون کشیده شده ، اما بالای یکی خسرو شاه و بر دیگری شیرین نوشته شده است.

آغاز :

ای داده بدل خزینهٔ راز
عقل از تو شده خزینه پرداز

ای دیده کشای دور بینان
سرمایه ده تهی نشینان

بعد از مناجات ، نعت سید مرسلین، صفت معراج ، مدح شیخ نظام الدین ، مدح سلطان علاءالدین محمد شاه، سبب نظم کتاب ، نصیحت به فرزند ، داستان منظوم «دانستن مردم، عاشقی لیلی و مجنون را» چنین شروع گردیده است:

بر روی محیط پل توان بست
نتوان لب خلق را زبان بست

انجام کتاب لیلی ومجنون:

امیرخسرو درانجام این اثرخود تاریخ ختم کتاب و تعداد اشعار را چنین آورده است :

از شکر خدای خوش کنم کام
کاغاز صحیفه شد با نجام

بیتش بشمار راستی هست
جمله دوهزار و ششصد و شصت

نامش که زغیب شد مسجل
مجنون و لیلی ، بعکس اول

بعد از (حمد، نعت، صفت شب معراج، مدح شیخ نظام الدین اولیا، مدح سلطان علاءالدین، نصیحت به فرزند، اقبال دولت، فضیلت خشم فروخوردن) آیینهٔ اسکندری شروع شده است.

ختم آیینهٔ اسکندری:

بیا ساقی وان می که کام منست
بمن ده که درخورد نام منست
مرا با حریفان من نوش باد
حریفان بد را فراموش باد
بیا مطربا ساز کن پرده را
بسوز این دل عشق پرورده را
رسید از بتان جان خسرو بکام
بیک نغمه کن کار اورا تمام

«تمت الکتاب بعون ملک الوهاب تحریر فی شهر ذی حجة الحرام سنه احدی و سبعین و تسعمائة (۹۷۱) کتبه العبد المذنب فقیر محمد بن علاءالدین رزه ئی غفر ذنوبه و ستر عیوبه، به ولایت خواف در قریه نشتقان صورت تحریر یافت. تمت الکتاب.»

۵- هشت بهشت:

آخرین مثنوی پنج گنج امیرخسرو هشت بهشت است که در جواب هفت پیکر نظامی گفته شده تعداد ابیات آن (۳۳۸۲) و سال ختم آن ۷۰۱ درج شده، که اشعار آن بنام سلطان علاءالدین خلجی سروده شده است.

تاریخ ز هجرت آنچه بگذشت
سالش نود ست و ششصد و هشت

هر کو بکند بطبع قابل
از بعد نوشتنش مقابل

یا بیتی از ین میان کند کم
کم بادورا خلاص از غم

امید که هرخرد پناهی
درچشم رضا کند نگاهی

زانکس که طلب کند بتمکین
انصاف طلب کنم نخستین

یارب که من سیاه نامه
کاراستم این ورق بخامه

هرچند برآمد این شمارم
چشم از تو بجز بهی ندارم

«تمت و طابت و یا لیتها طالت»

۴- آیینهٔ اسکندری :

چهارمین کتاب خمسه آیینه اسکندریست که بجواب اسکندرنامهٔ نظامی گفته شده است.

تعداد اشعار آن (۴۴۵۰) و سال انجام آن را (۶۹۹ هـ ق) نشان داده اند.

آغاز :

جهان پادشاها خدایی تراست
ازل تا ابد پادشاهی تراست

کشایندهٔ چشم بینش تویی
نگارندهٔ آفرینش تویی

بسرحد اختتام رسید و در رشتهٔ انتظام کشید این تحفهٔ لایق احرار و این آفتاب پرانوار، این روضهٔ چون خلد برین و این منتخب احوال خسرو شیرین، این مجموعهٔ حکایات موزون و این دیباچهٔ داستان لیلی و مجنون، این گلستان بگل و ریاحین آراسته و این بوستان بسان هشت بهشت پیراسته، این عقد مملو بدرو گوهرو این بنای عالی چون سد سکندر، که چون خمسهٔ متبحر بی شبه و نظیرست ومانند پنج گنج بیعدیل و دلپذیر، جواهرهاست از مخزن اسرار غیب و گلهاست از حدیقهٔ انوار لاریب، گوهریست از بحر اعجاز، گلدسته ایست از گلشن راز، درهاست دریک صدف، زیور هاست درغایت عزو شرف، افسریست در نهایت زیور، عقدیست آراسته بدرو گوهر بحریست بیکران، عبارتیست بی پایان، حوران غیبش دلایل حسن و جمال، تصویرات شیرینش شواهد صدق ومقال، سنبل زلف بتان سبزهٔ سیراب دران، سروان لاله عذاران صنوبر بالا رشحات سحاب بلاغت از صفحات اوراق آن لایح، نفحات مشکین رقم فصاحت شیم از صحایف اطباق آن رایح، حکایات رنگینش مشعر برمعانی صدق ویقین، روایات شیرینش مخبر از اسرار دیرین، الفاظ بیغش مبنی برغایت سخنوری معانی بدیعش محتوی برنهایت فضیلت گستری، از شعرهای ترش آب خضر منفعل است، مسیح از نفس روح پرورش خجل است، تحفهٔ مجلس بهشت آئین وهدیهٔ محفل جنت قرین حضرت پادشاه گردون جاه منظور الله نور حدقهٔ سلطنت وشهریاری، نور حدیقهٔ ابهت وبختیاری:

گوهر درج خلافت اختر برج جلال

آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله

مستفیض از نفحهٔ گلزار عدلش جان ودل

مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهرو ماه

آغاز :

ای کشایندهٔ خزانهٔ جود
نقش پیوند کار گاه وجود
کوکب آرای آسمان بلند
هم زمین ساز وهم فلک پیوند

انجام :

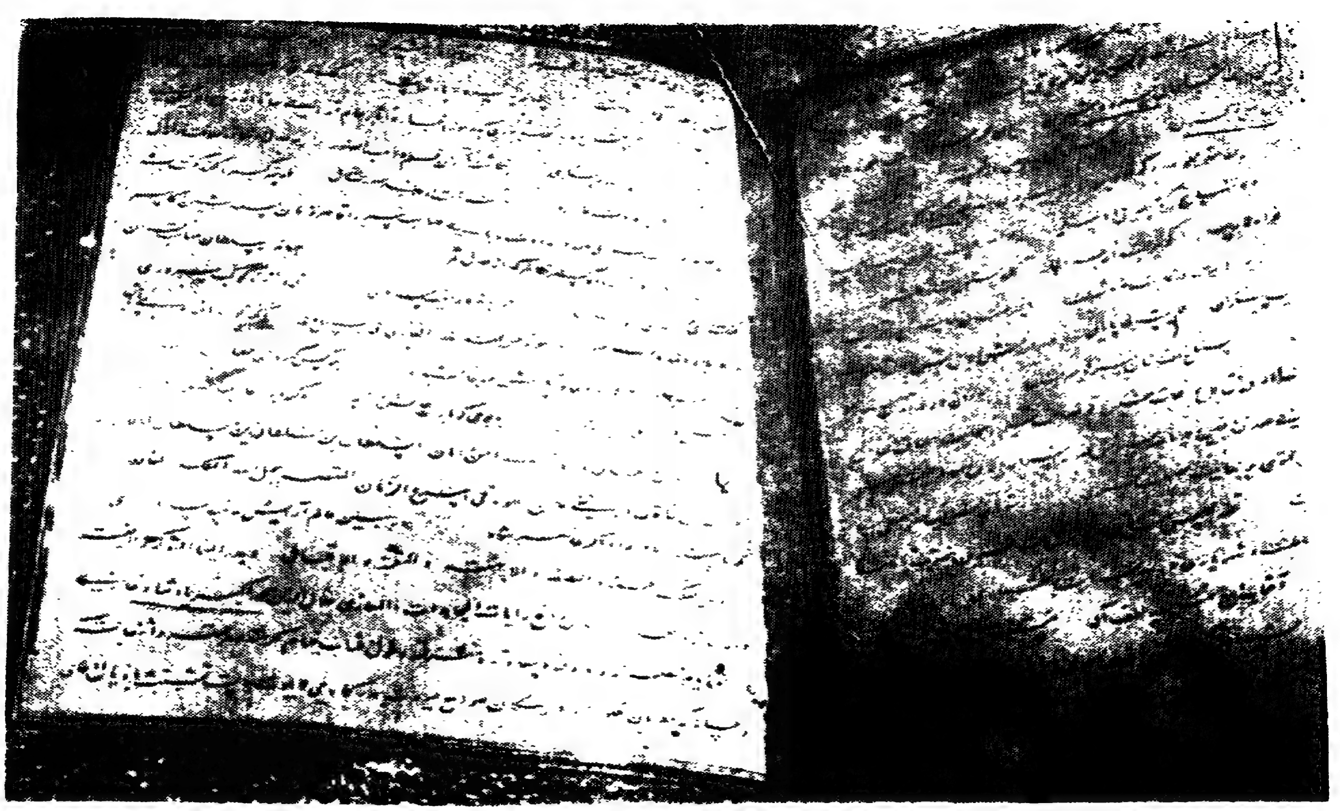
نامهٔ او که حرز جانش باد
در قیامت خط امانش باد

درختم هشت بهشت مهتمم این نسخهٔ قلمی مطالبی چند درمورد خمسهٔ امیر خسرو ،تهیه، ترتیب و صفات نیک جلال الدین اکبرنوشته است که اینک غرض مزید معلومات علاقه‌مندان تقدیم است:

«الحمد لله، علی الاتمام، والصلوة والسلام علی خیر الانام، و اولاده الکرام الی یوم القیام»:

بسال همایون ووقت سعید
بتاریخ میمون و روز چوعید
بساعتی که‌مبارك بود به آن ایام
به‌طالعی که‌تفاخر کندبآن اجرام—۱—
کواکب همه سعد ومسعود حال
مبارك بتاثیرو فرخ بفال

۱—چنانکه ملاحظه‌می کنند وزن این بیت دوم غیراز وزن بیت اول‌و سوم است.



دو صفحه تحشیه و تعلیقی که نورالدین محمد تاکی در باره «نسخه گرانبهای خمسه امیرخسرو»

جمشید دولتی که دین محمدی وملت احمدی زینت یافتهٔ جاه اوست فریدون صولتی که ملک سلیمان سلک کمترین بندگان درگاه اوست هجهٔ چتر آسمان سایش پیکر طمع خورشید ،و نعل سمند گردون سایش افسر مرصع جمشید ، پرچم رایات منصورش طرهٔ عنبر افشان حور ، وصدای کرنای عالم گیرش نمودار نفخهٔ صور :

شهی چتر او ابر مشکین برند
سر سدره در پای تختش بلند
بتحقیق سلطان کشور کشاست
پدر بر پدر خسرو و پادشاست

ملک قدری که اسرار اقتدارو فرمان روایی گویا از کرام الکاتبین دیده، فلک بدری که رموز اخبار وآثار عالم آرای همانا ازروح الامین شنیده :

برلوح کاینات بدین لطف پیکری
بنگاشت تا کنون قلم واهب الصور
بر عدل اونهاده خلافت هزار دل
برروی او کشاده سعادت هزار در
در کنه ذات او نه رسد صورت عقول
در سر کبریا چکند مکنت بشر

نگین خاتم صاحب قرانی تحفه و ارادت ربانی صاحب سریر اقاصر زمان مسند نشین اکابر دوران :

مظلوم نواز، دادگستر، ظالم گداز، عدل ثمر، جهان دار، سلطان صاحب قران، فلک رای، کشورستان :

فرازندهٔ رایت خسروی
فروزندهٔ کوکب سروری

حافظ بلاد الله، ناصر عباد الله، المؤید من عند الله الغازی فی سبیل الله، آنکه فواید انعام بی‌پایانش همه را رسیده و موائد انعام بیکرانش همه جا کشیده:

بهر کس که روزی عطایش رسید
دگر نسل او روی حاجت ندید
به بومی که باران عدلش وزید
دگر باره خار جفاکش ندید

داعی لوای عدل و احسان، باسط اخجه امن و امان، السلطان بن سلطان بن سلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ارتقی مدارج علوه فی اسرع الزمان المعتصم بحبل الله الملک المنان، آنکه، نابینای مادرزاد اگر حاضر شود، در جبین عالم آرایش ببیند، سروری شمس الفلک الحشمت و الصفة و لا بهذو العظمة و الاقبال و بدر السماء الشکوه و الرفعة و الاعایز و العزو الا جلال رافع رایات المجاهدات و المغازی. جلال الدین محمد اکبر، پادشاه غازی ...ایام نصرته و دولته و سعادته و منزلته و طول اطناب خیام مکرمته و مرحمته و اشفاقه و احسانه که مقربان ملکوت و سکان صوامع جبروت بدرگاه حی لایموت دست تشبث باذیال دعای بی‌ریا استوار کرده بزبان اعتذار میگوید:

سال و فال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت
بادت اندر شهریاری بر قرار و بر دوام
سال خرم، فال نیکو، مال وافر، حال خوش
اصل ثابت، نسل باقی، تخت عالی، بخت رام



بتوفیق خالق عباد و سعی و اهتمام الاعتقاد سرگشته بادیه غمناکی نورالدین محمد تاکی که در نوای شهور و اعوام از خلوص نیت و اهتمام ستوده دعاگوی را نصب العین خود ساخته امیدوار است که به عنایت آفریدگار که آفتاب تائیدات ربانی که برقصر عظمت این دودمان عظیم الشأن تافه همیشه تابنده باشد ....»

در حاشیهٔ صفحهٔ آخر این نسخه قلمی ، بخط زیبای نستعلیق ریز چنین نوشته اند :

بحضور اعلی حضرت سراج الملة و الدین امیر حبیب الله خان پادشاه افغانستان هدیهٔ سید عالم خان امیر بخارا ، مصحوب ایشان طوره خواجه صدر و حاجی قطب الدین صدور ماه صفر المظفر ۱۳۳۷ (۱)

مشخصات این نسخهٔ خطی :

۱- بجای حروف خاص دری (پ ، چ ، ژ ، گ) حروف (ب ، ج ، ز ، ك) نوشته شده است .

۲- در اکثر موارد یای نسبی بصورت همزه نشان داده شده است (هواء نداء وغیره)

۳- در بعضی موارد کلمات (آنکه ، آنچه) بصورت قدیم آن (آنك آنچ) تحریر گردیده است .

۴- بعضی کلمات نقطه دار بدون نقطه در زیر حروف (ی) دو نقطه (ي) در زیر (س) نقطه (پس) گذاشته شده است .

سبعه جامی، خمسه امیرخسرو بلخی وخمسه نظامی

این نسخه متعلق به کتابخانهٔ نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور مشتمل به ۸۲۶ صفحه ، تعداد سطر های صفحات مختلف ، نوع خط نستعلیق کاغذ متن ، خانبالغ و حاشیه ابری است . هشت صفحه مرصع و مذهب و ۳۳ مجلس تصویر داشته جلد روغنی ساخت ماشین خانهٔ کابل است که با تکهٔ مخمل سبز غلاف شده است .

---

(۱)- صفر ۱۳۳۷ هجری قمری مصادف با نوامبر ۱۹۱۸ و چهار ماه قبل از پایان زندگی سراج الملة است .



این تصویر، امیرخسرو را در حالی نشان میدهد که با یاران دست دعا و نیاز بدرگاه بخشاینده بی‌نیاز بلند کرده میگوید :

چو بگشایند فردا پردهٔ راز　　نپرسی از من این بازیچه را باز

چو برخسرو سرآید زندگانی　　گناهش عفو کن دیگر تو دانی

عناوین برنگ سفید وخط زیبای نستعلیق نوشته شده، سنهٔ کتابت ۸۷۹ هـ ق، نام کاتب احمد الشیرازی است . به استناد صفحه ۲۶۷ فهرست قلمی کتابخانهٔ نسخ خطی- تصاویر این مجموعه غالباً به قلم بهزاد یا سلطان محمد هروبست و یا شاید از قاسم علی چهره کشا باشد که بکار های وی بسیار شباهت دارد .(قاسم علی از شاگردان بهزاد است که در عصر سلطان حسین با یقرادر شهر هرات شهرت داشته)واین نسخه در آنجا تحریر، تذهیب و تصویر گردیده است .

این مجموعهٔ خوشخط دارای تصاویر وتذهیبی است که از نوادر روزگار بشمار میرود .

عقده اثر سه شاعر شهیر دری گوی در این نسخه نفیس به خط زیبای نستعلیق چنین آمده است :

۱- در متن هر صفحه- سبعهٔ جامی (هفت اورنگ جامی)

۲- حاشیهٔ جوار متن- خمسهٔ امیرخسرو بلخی.

۳- حاشیهٔ کلان خمسهٔ نظامی است .

کاتب این مجموعه در انجام کار خود سنه ۸۷۹ را واضح نوشته است :

« تمت الخمستین و السبعه بتوفیق الله الملک المنان فی شهور تسع و سبعین ثمانمائة» که ۸۷۹ باشد و در حاشیهٔ صفحهٔ آخر اسکندر نامه نوشته شده است :« تم الکتاب بعون الوهاب فی سنة ۹۸۹ » واین رقم به هندسه تحریر گردیده است که مغشوش و دست خورده بنظر میرسد امادر مورد سنهٔ انجام کتاب هیچ جای شک و تردید نیست زیرا سال تحریر بعربی نوشته شده واضح و بدون دست خوردگی است که تصرف در آن محال است .ودر آخر سلسلة الذهب، کاتب بنام احمد الشیرازی امضا کرده.

این نسخه از نفایس بیش قیمتی است که خوشبختانه تا حال سالم باقی مانده و بما رسیده است .





حهٔ انجام کتاب خطی «سبعه جامی، خمسه امیرخسرو و خمسه نظامی»
ته بسال ۸۹۷ ه‍.ق نوشته شده است .

دراول حوادث روزگار اوراق این گنجینه را پریشان ساخته، اما در عصر مرحوم امیر حبیب الله خان دوباره ترمیم گردیده است، چنانچه مرحوم محمد رضا (۱) خطاط خوش نویس در ورق علیحده‌ای نوشته:
این کتاب نایاب رو شنی بخش دیدهٔ اولوالالباب که از خصوصیات کتابخانهٔ معارف نشانهٔ پادشاه خیرخواه رعیت پرور مهربان اعلیحضرت سراج الملة والدین پادشاه خود مختار دولت خداداد افغانستان خلد الله ملکه است. خیلی نفیس و نادر و مستحسنات آن ظاهرو باهراست از پخته‌گی خطوط ولطایف نفوس و تصاویر مستغنی از بیان است الحق مجموعه ایست پراز اشعار آبدار اولای شاه وار از سه شاعر شیرین زبان نادرهٔ روزگار ـ ضمن آن سبعهٔ جامی و حاشیهٔ کلان خمسهٔ نظامی وحاشیهٔ خورد خمسهٔ امیرخسرو دهلوی علیه الرحمه را شامل است. لیکن لیلی ومجنون نظامی را کاتب بعینه مکرر نوشته است واسکندر نامهٔ امیرخسرو دهلوی را کتابت نکرده وعوض آن «اقبال نامهٔ اسکندری» نظامی را نوشته است.

پس برین تقدیر شش کتاب از نظامی وچهار کتاب از امیر خسرو مهیا شد. فهرست این کتاب معهٔ شمار تعداد صفحات آن حسب الامر جلیل القدر اعلیحضرت همایونی دربن صفحه مرقوم شده بتاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۳۳۲ فی دار السلطنهٔ کابل حرره فقیر حقیر محمد رضا.

۱ـ شیخ محمد رضا: مرحوم شیخ محمد رضا، خراسانی یکی از خطاطان و هنرمندان توانای این سرزمین بود که تا ۵۸ سال پیش در شهر کابل حیات بسر می برد.

وی شاعر، عالم و منجم توانایی بود که در نوشتن انواع خط مهارت زیاد داشته آثار متعددی از وی باقی است مقدمهٔ نسخهٔ خطی این مجموعه، لب و لباب مثنوی و ریاض الالواح غزنه، نیز به قلم اوست.
مرحوم خراسانی بتاریخ ۱۲ صفر ۱۳۶۱ ق ه فوت گردیده است.

فهرست این مجموعه ا:



خمسه امیرخسرو (ناقص)

۱- مطلع الانوار
۲- آیینهٔ اسکندری
۳- شیرین و خسرو
۴- هست بهشت

نسخهٔ قلمی قید صفحه ۳۱ فهرست خطی مرحوم فکری سلجوقی در کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور. طول و عرض نسخه ۲۵ و نیم × ۸ و نیم سانتی بداخل ۱۳۸ ورق هر ورق ۲۵ سطر نوع خط نسخ مما یل به نستعلیق. کاغذ سمرقندی و دارای سرلوح مذهب است که در سال ۸۳۲- نوشته شده است.

آغاز:

بسم الله الرحمن الرحیم

خطبهٔ قدس است بملک قدیم

فاتحهٔ فکرت و توقیع راز

نیست مگر کین رقم جان فراز

انجام:

شعرار چه که خود صلاح دین است

بروی ز شریعت آفرین است

این نامه سزای آفرین باد

انشاءالله که همچنین باد

اما کاتب در ختم آیینهٔ اسکندری تاریخ کتابت را چنین واضح قید کرده است:

«تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی تاریخ یوم الثلثا سادس عشر رجب المرجب سنة اثنین و ثلثین و ثمانمائة» (۱۶ رجب المرجب سال ۸۳۲ هـ ق)

نسخه دیگر خمسه

این نسخه عبارت است از: مجموعهٔ خسرو شیرین ، لیلی و مجنون آیینهٔ اسکندری و هشت بهشت . که مطلع الانوار بعد ها درآغاز و انجام آن وقایه شده است این کتاب نیز متعلق به کتابخانهٔ خطی وزارت اطلاعات و کلتور مشتمل به ۲۲۵ ورق هرصفحه ۱۴ سطر بطول وعرض ۱۷ × ۹ و نیم، نوع خط نستعلیق. کاغذ خانبالغ بوده دارای دو سر لوح معمولی است.

آغاز:

صرف زجان گرهمه اینجاشدی
قطره عجب نیست که دریاشدی

انجام:

چرخ که خورشید خیالش نوشت
مطلع الانوار خطابش نوشت

(تمت الکتاب مطلع الانوار)

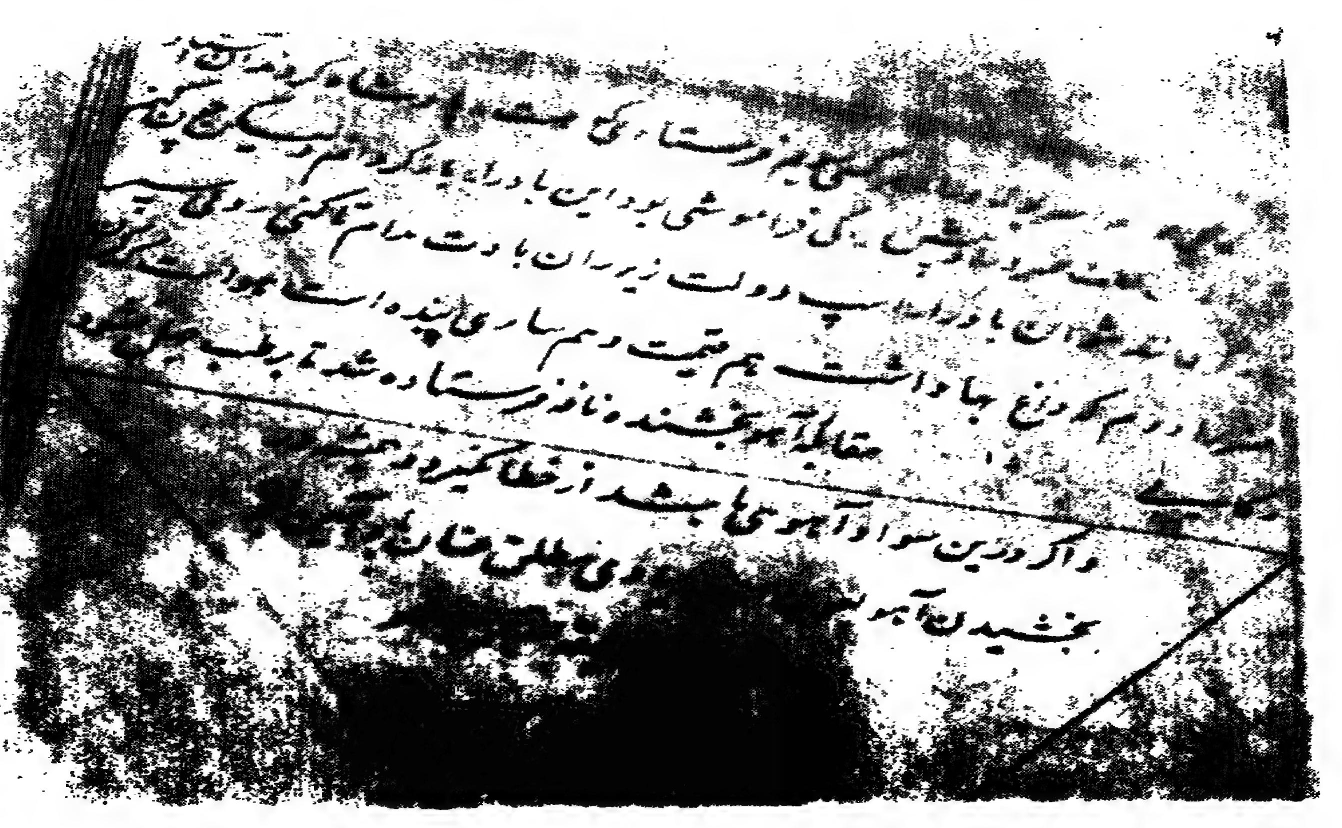
اعجاز خسروی

نسخهٔ قلمی مربوط به (صفحه ۱۴ فهرست مرحوم فکری سلجوقی در کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور (بطول ۲۶ و نیم × ۱۵ و نیم سانتی‌متر، ۳۱۹ ورق هر صفحه ۱۸ سطر نوع خط نستعلیق ، و کاغذ خوقندی است. ازینکه ورق آخر کتاب موجود نیست سنه کتابت معلوم شده نتوانست ، این نسخه نیز بدون سرلوح وجد ول میباشد.

شروع: هذا الکتاب بفضل الله ذی الکرم .

ختم: التاسع عشر من شوال خمس وثلثین وسبعمائة (۷۳۵)

چگونگی: در این نسخه کدام تصویر سر لوح و جدول رنگه بکار نرفته است .



انجام نسخهٔ خطی « اعجاز خسروی »

نسخه قلمی نه سپهر

نسخهٔ خطی ناقص ۹ سپهر متعلق به کتابخانهٔ خطی وزارت اطلاعات و کلتور مشتمل بر ۸۱ صفحه هر صفحه ۱۵ بیت طول و عرض نسخه ۱۱ × ۱۸ سانتی متر ۶ × ۱۳ . نوع خط نستعلیق باریک زیبا ، عنوانها برنگ سرخ ، کاغذ متن خانبالغ ، حواشی بعضی صفحات ملون و برخی ابره یی بوده بعد ها اکثراً اوراق را مور یا نه خورده است . باید گفت ـ این کتاب محض یک قسمت نه سپهر است که سه ورق اول از سپهر اول و ۵ ورق ما بعد از سپهر سوم و ۲۳ ورق ما بعد از سپهر دوم میباشد نه سپهر راسلطان نامه و نه سپهر قطبی (بنام سلطان قطب الدین) نیز یاد کرده اند اما مثنوی کامل (نه) سپهر بیش از ۴۵۰۰ مصرع داشته شامل (نه) فصل است و هر فصل آن را سپهر نامیده که در آن یکی از مقامات اختران ذکر گردیده است .

امیر خسرو این اثر را به سن ۶۵ سالگی خود یعنی در سال ۱۸ ۷ به انجام رسانده است .

آغاز :

همه لعب ناکرده در شطـ شد نـد

همه ساده بودند در خط شد ند

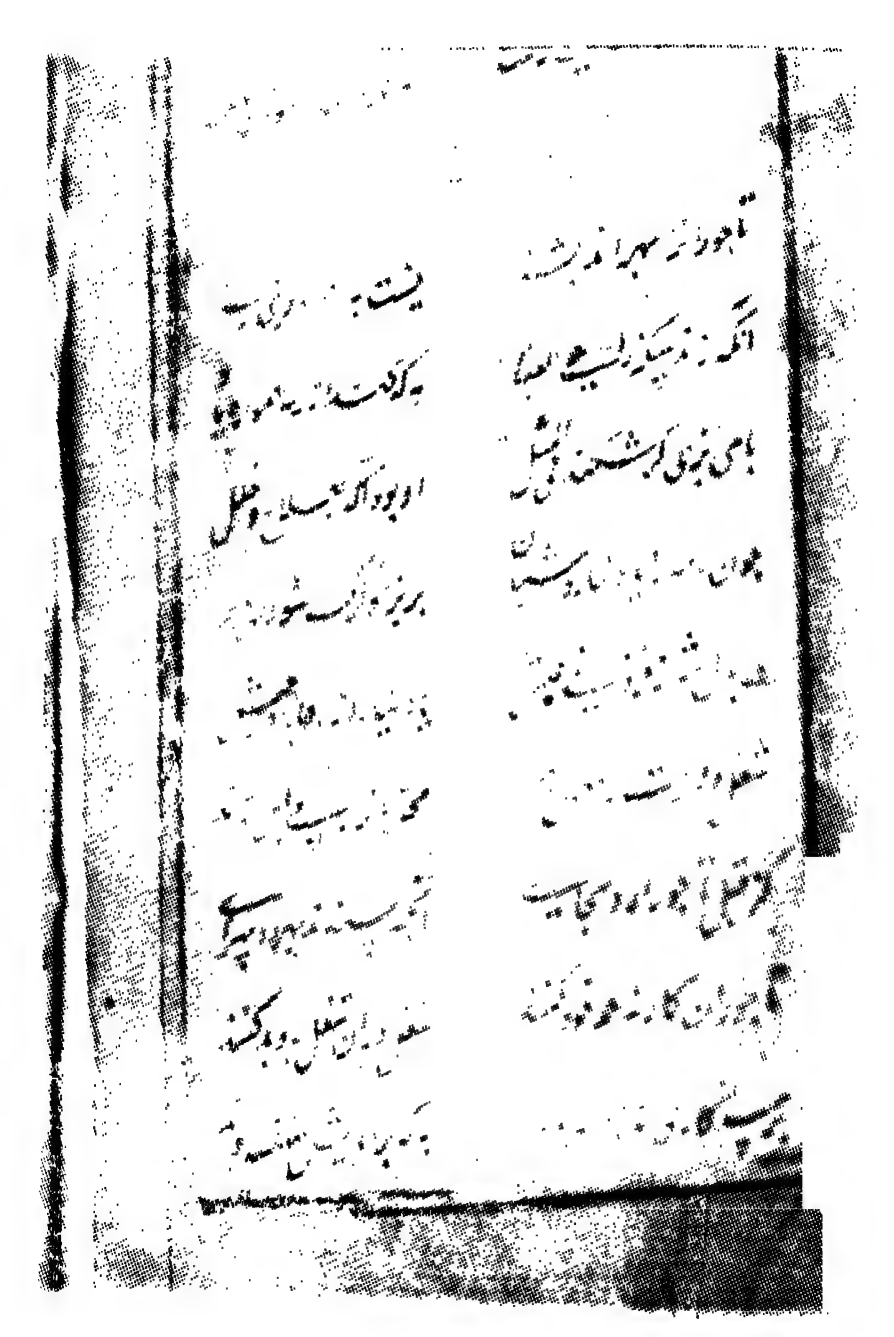
قلم راچون سرزان رقم سوده گشت

قلم زان سواد ازسر آسوده گشت

انجام :

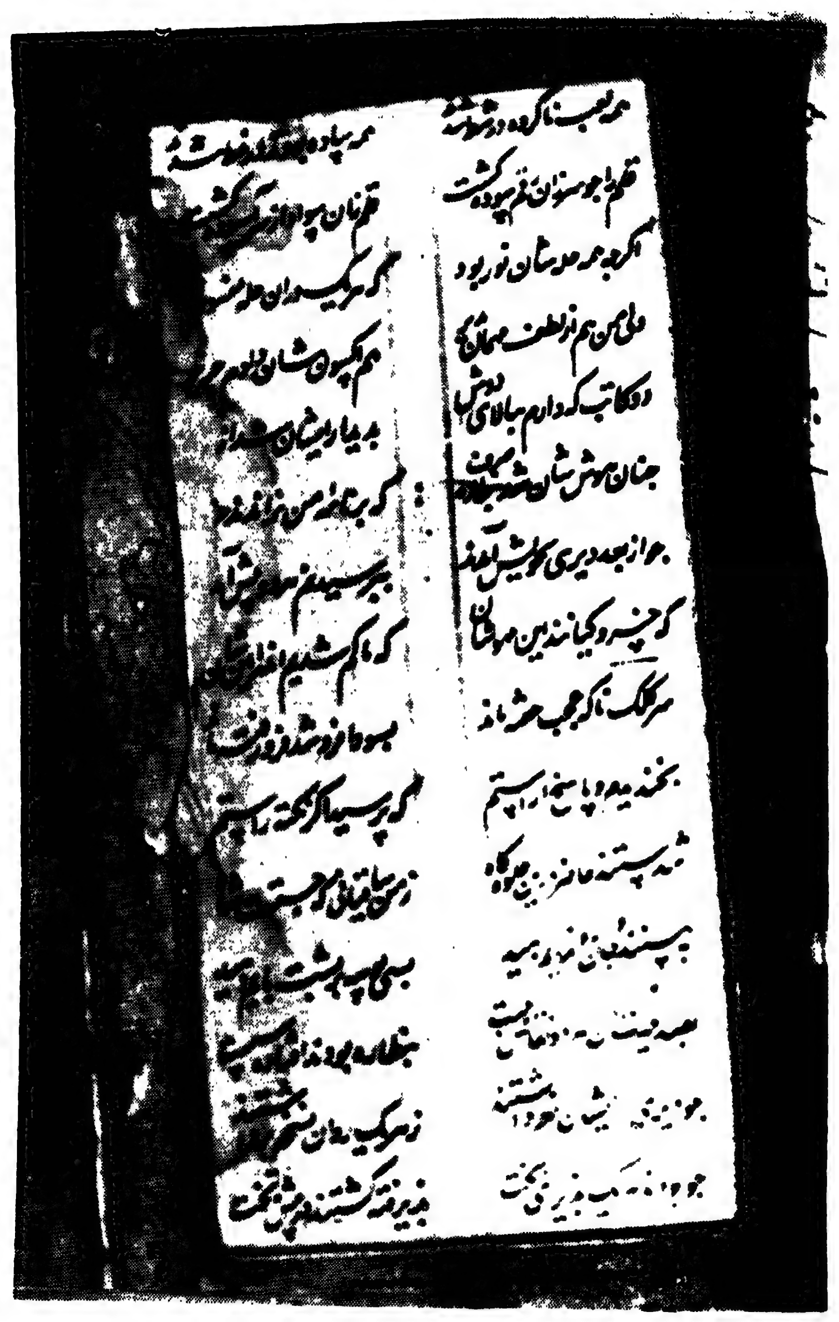
تاجورانرا بهر اندیشه یی

نیست به از داد گری پیشه یی



انجام نسخهٔ خطی «نه سپهر»



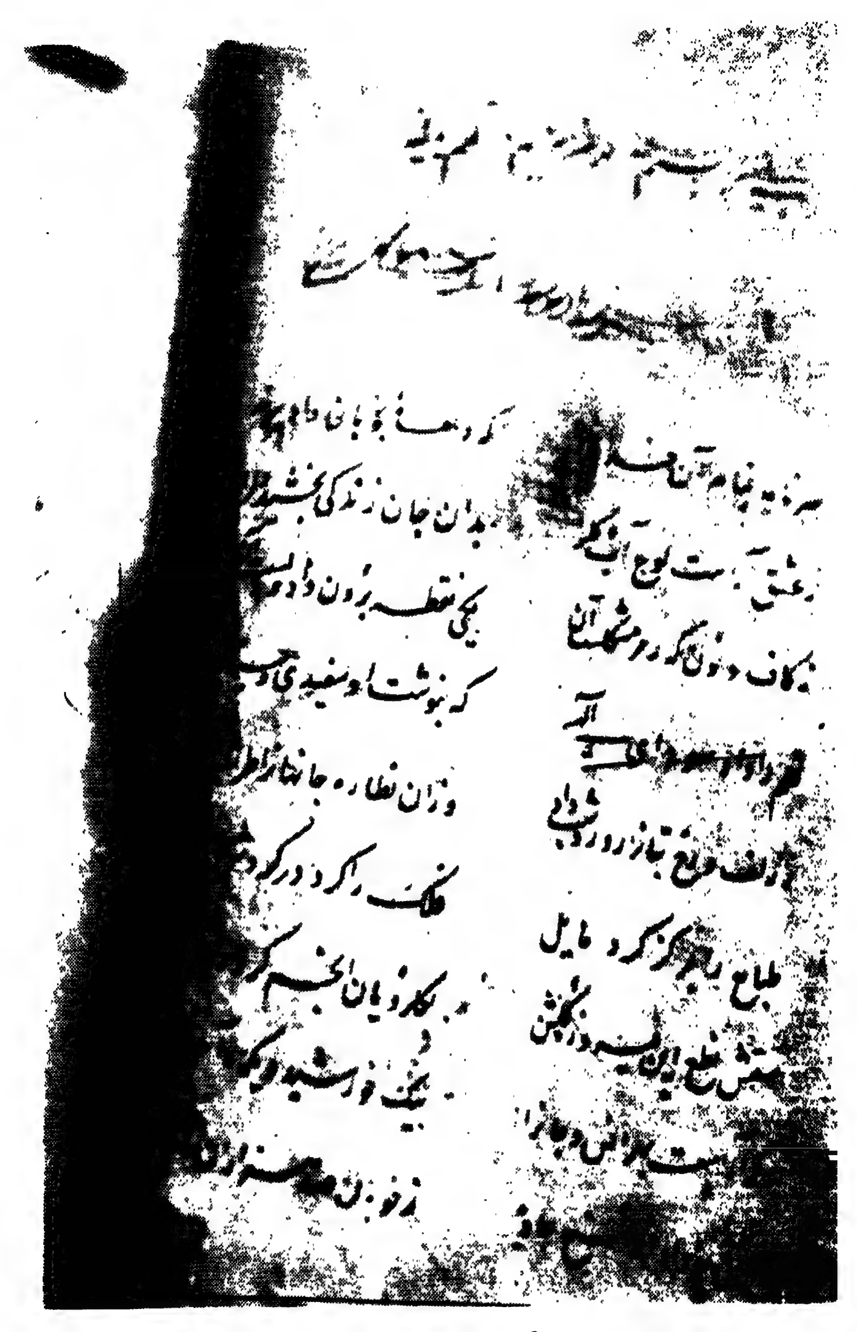


آغاز نسخه‌خطی «نه سپهر» ـ علق به کتابخانه خطی اطلاعات و کلتور.



استاد محمد وحید میرزا در کتاب خود بزبان انگلیسی راجع زندگی و آثار امیر خسرو، این مثنوی را بحیث یک شهکار آن شاعر بزرگ تشخیص میکند . وی با مراجعه به سه نسخهٔ قلمی شامل اندیا آفس لندن مجمل محتویات همه سپهرهای این مثنوی را میدهد که در اینجا خلاصه میشود :

فصول مثنوی	وزن عروضی	مندرجات
دیباچه	مفتعلن مفتعلن فاعلن	حمد نعت معراج، ستایش نظام الدین اولیا
سپهر اول	فعولن فعولن فعولن فعل	جلوس مبارکشاه رفع بغاوت دیوگیر
سپهر دوم	فعولن فعولن فعولن فعولن	عمارات دهلی ـ تلنگ و جنگ ورنگل، جنگ عظمت دهلی ساقی نامه، غزل
سپهر سوم	مفتعلن مفتعلن مفتعلن	وصف هند، اقلیم ـ گل ها مرغان ـ جانوران، دینی زبان های هند، شکست هرپادیو
سپهر چهارم	فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات	اندرز به شاه، به ولیعهد، ملکان و امراء، به سپاه و رعیت، غزل



صفحه اول نسخه خطی کتاب «خضر خانی و دول رانی»

فصول مثنوی	وزن عروضی	مندرجات
سپهر پنجم	فاعلاتن، مفاعلان، فعلن	شکار سلطان، مناظرهٔ تیر و کمان، ساقی نامه
سپهر ششم	مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن	بهار، نوروز، جشن تولد سلطان محمد، رقاصه
سپهر هفتم		موسیقی، بزم باده
سپهر هشتم	مفعول، مفاعلن، فعولن	بازی چوگان سلطان مناظره، گوی چوگان ساقی، غزل
سپهر نهم	فاعلاتن فاعلاتن فعلن	عظمت شعرای هند، ستایش سعدی و حسان شعر خودش ـ ذکر ختم مثنوی نه سپهر.

خضرخانی ودولرانی

این نسخهٔ خطی مربوط به کتابخانهٔ نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور مشتمل به ۳۰۴ صفحه در صفحه ۱۵ بیت ۳۰ مصرع، خط نستعلیق کاغذ خانبالغ، اندازهٔ کتاب ۲۲×۱۵ سانتی است، عناوین به رنگ سرخ جلد ضربی نارنجی لبه چرمی است. چون اوراق آخر نسخه ناقص شده است لذا نام کاتب و سنه کتابت معلوم نیست. در صفحهٔ اول نسخهٔ قلمی نوشته شده است: «کتاب خضر خانی و دولرانی من مصنفات پادشاه صوری و معنوی امیر خسرو دهلوی علیه الرحمه و المغفره» (این کتاب به سال (۱۳۳۶ ه، ۱۹۱۷ ع در مطبعهٔ علی گر) طبع و نشر گردیده است).

آغاز:

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر .

سرنامه بنام آن خداوند
که دلها را بخوبان داده پیوند
زعشق آراست لوح آب وگلرا
بدان جان زندگی بخشید دلرا

انجام:

یکی از من غزل جوید یکی بیت
نشانیدم برآتش روغن زیت

اما طوریکه نسخهٔ چاپی دیده شد شعر فوق انجام اصل کتاب
ه بلکه پنجاه بیت آن در این نسخهٔ قلمی موجود نیست چنانچه در
ۀ چاپی کتاب ، این شعر انجام آن است:

نمیخواهم زتو بخشی چو هر کس
توخسرو راچو میبخشی همان بس

دولرانی دختر سلطان گجرات وخضر خان پسر سلطان علاءالدین
که عاشق دولرانی شده واورا به نکاح در آورد . خضرخان
رضوع را به امیر خسرو هدایت داد تا در مدت چهار ما
ب را تمام کند . این کتاب مشتمل بر ۴۳۰۰ بیت بوده اما بعد
رگ خضر خان دیگر وقایع که برای دولرانی پیش آمده همه
ر ۳۱۹ شعر دیگر بیان نموده وبران اضافه کرده است.
امیر خسرو این اثر را در سال ۷۱۵ به انجام رسانیده است.



دیوان اشعار امیرخسرو

نسخهٔ قلمی متعلق به کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور، مشتمل ۴۳ ورق، تعداد سطرها، متفاوت، نوع خط نستعلیق، کاغذ خانبالغ چرم سیاه، طول و عرض نسخه ۲۷ ونیم×۱۳ سانتی متر است، این نسخه ابیاتی موجود است که در اکثر نسخه های چاپی موجود نخورده لذا این دیوان گفت برای حل مشکلات محققین نسخهٔ مهمی که باید هرچه زودتر طبع و نشر گردد.

این دیوان دارای یک سرلوح بوده صفحات آن به آب طلا خط گردیده، عنوانها همه برنگ آبی، سرخ و آب طلا نوشته شده است.

شروع:

ای زخیال مابرون درتو خیال کی رسد

....

ختم:

تاکی گویی مراکجا رفت دلت

آن جان عزیز من کجا رفت بگوی

غزلیات امیرخسرو

این نسخه نیز متعلق به کتابخانهٔ نسخ خطیست که دارای ۵۷ ورق ۱۷ سطر، اندازه ۲۲ و نیم×۱۲ و نیم، نوع خط نستعلیق خوش، کاغذ لغ و جلد آن معمولی است.

شروع:

ن بگسلم ازمویش از شرم مسلمانان

تن را بنماز آرم زنار همان دردل

قران السعدین

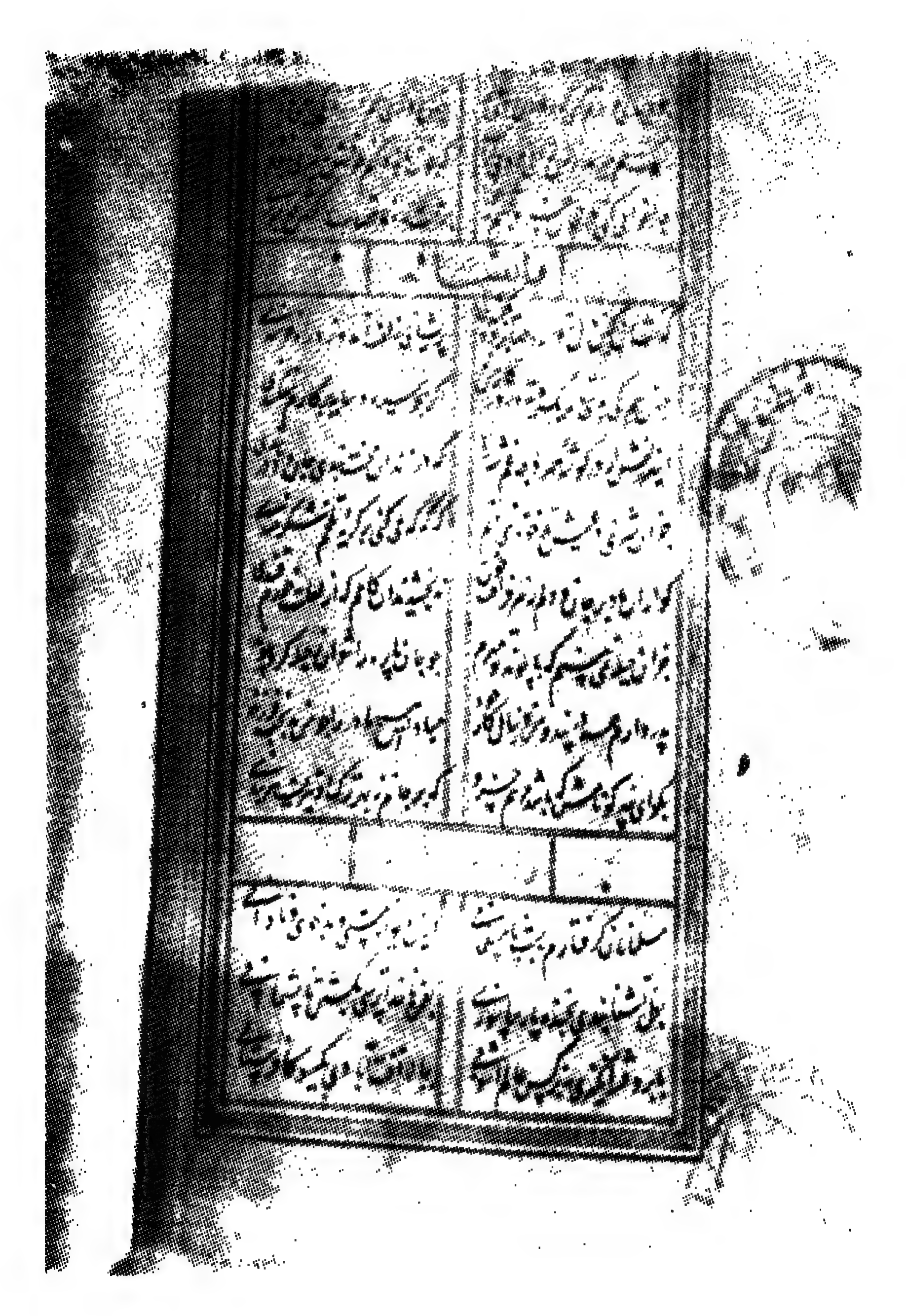
نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ خطی اطلاعات و کلتور، دارای ۱۰۵ صفحه هر صفحه ۲۵ سطر طول و عرض ۲۰×۱۲ و نیم سانتی، نوع خط نستعلیق، کاغذ سمرقندی، جلد معمولی، تزیین، ندارد .

چون کتاب با آنکه قید (نمبر ۲۲۸ فهرست مرحوم فکری سلجوقی در کتابخانه خطی اطلاعات و کلتور است) پیدا نشد، لهذا تنها به شهرت قید فهرست کتابخانه اکتفا شده است .

قران السعدین

کتاب قلمی قید صفحه ۲۲۸ فهرست مرحوم سلجوقی متعلق به کتابخانه نسخ خطی اطلاعات و کلتور مشتمل بر ۱۳۶ صفحه هر صفحه ۱۵ سطر نوع خط نستعلیق - کاغذ سمرقندی، جلد - چرم ضربی سرخ رنگ سنه کتابت ۹۹۶ بوده، تزئینی ندارد .

نوت : چون این نسخه را محترم کتابدار نسخه خطی یافته نتوانست بنابران معلومات فوق از روی فهرست قید گردیده آغاز و انجام کتاب تا وقت پیدا شدن آن سفید ماند .



صفحهء انجام کتاب خطی « غزلیات امیرخسرو »

ختم :

با بروفتنه انگیزی به نرگس عالم آشوبی
ببالا آفت آبادی بگیسو کافرستانی

چگونگی : اوراق اول و آخر کتاب افتاده، جدولها به آب طلا، و عناوین بر نگ سرخ، آبی و آب طلا کار شده است .

نصاب بدیع العجایب

مجموعهٔ بنام «اثرات طغرا، غزلهای سنمان، بدیع العجایب امیرخسرو و ادبیات» مؤلفهٔ رنجورای متعلق به صفحه ۳۰۸ فهرست کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور مشتمل به ۱۵۴ صفحه، طول و عرض ۱۹ و نیم × ۱۷ سانتی، هرصفحه ۱۲ سطر، نوع خط نستعلیق مایل به شکست کاغذ - خوقندی جلد - معمولی . نصاب بدیع العجایب در صفحات (۹۹-۱۳۲) این مجموعه گنجانیده شده . کاتب در مورد نام مؤلف، اسم مجموعه، سنه و محل کتابت چنین نوشته است :

تمت نصاب بدیع العجایب من تصنیف حضرت امیر خسرو دهلوی قدس الله سره، در بلدهٔ کابل بتاریخ بیست و هشتم جمادی الاول سنه ۱۲۶۶ .

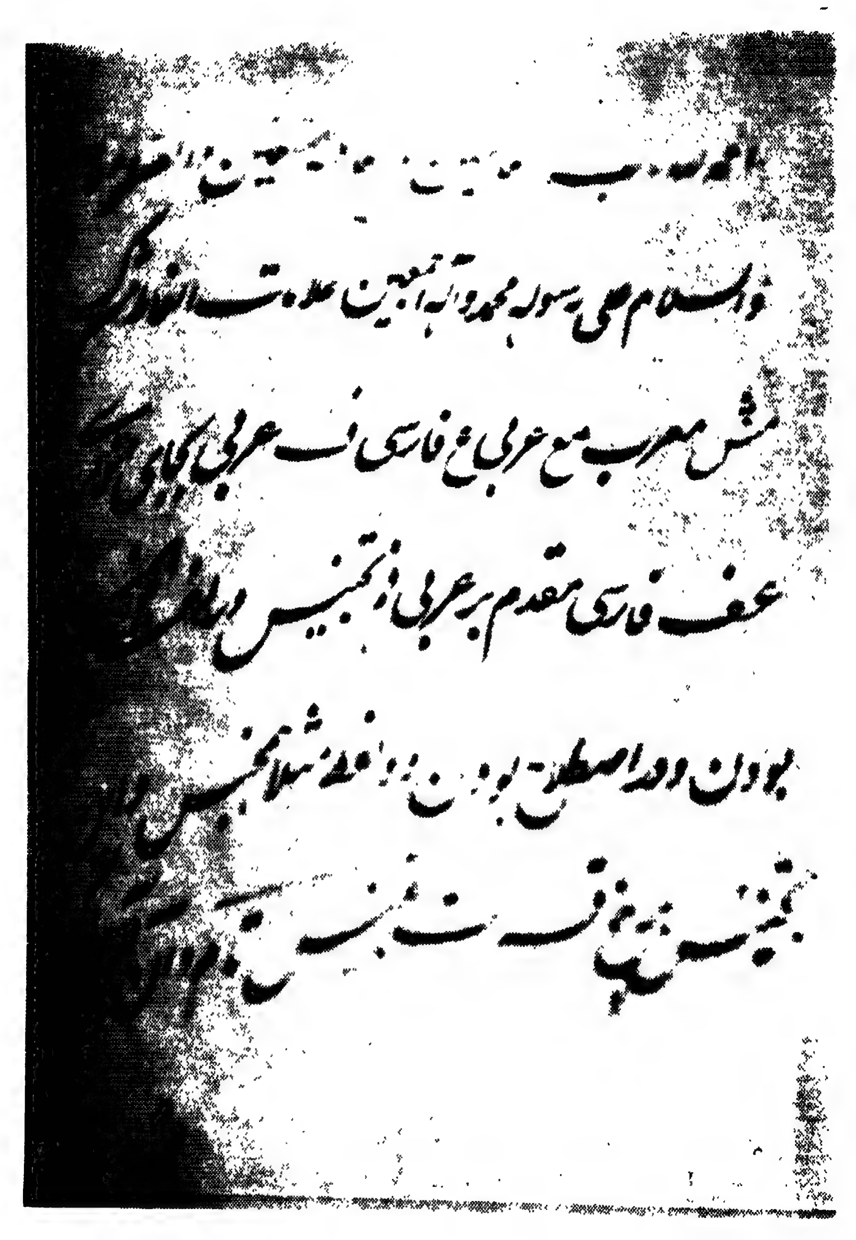
آغاز مجموعه :

بسم الله الرحمن الرحیم عرضداشت حقارت انتما طغرا از حضیض سکنت ذره وار .

انجام مجموعه :

این لفظ مشتق بود چون سوز و سوزنده و قرار بمعنی بستن و کشادن و گاهی یک لفظ مفرد و جمع .

آغاز (نصاب بدیع العجائب) : الحمد لله رب العالمین و العاقبته للمتقین
انجام : در بلدهٔ کابل بتاریخ ۲۸ جمادی الاول سال ۱۲۶۶ .



صفحه اول کتاب خطی «نصاب بدیع العجایب» که بسال ۱۲۶۶ ه ق. در کابل نوشته شده است.

مجموعه اشعار نا یاب

کتاب قلمی مربوط به کتابخانهٔ نسخ خطی اطلاعات و کلتور است.

طول و عرض مجموعه ۱۶ × ۱۰ سانتی، تعداد صفحات در انجام کتاب ۱۷۴ نوشته شده اما مجموعه بیش از دو صد صفحه است. جلد چرم سرخ ضربی عنوانها برنگ سرخ، کاتب قاضی شیخ زاده، و سنهٔ کتابت ۱۰۲۴ هـ» این مجموعهٔ اشعار از مطلع الانوار، قران السعدین، خسرو شیرین و آیینه اسکندری بداخل ۱۵ صفحه انتخاب گردیده است.

آغاز:

بسم الله الرحمن الرحیم

خطبهٔ قدس است بملک قدیم

عقل بران گنج ندارد کلید

دهن بر ین مایه نیارد رسید

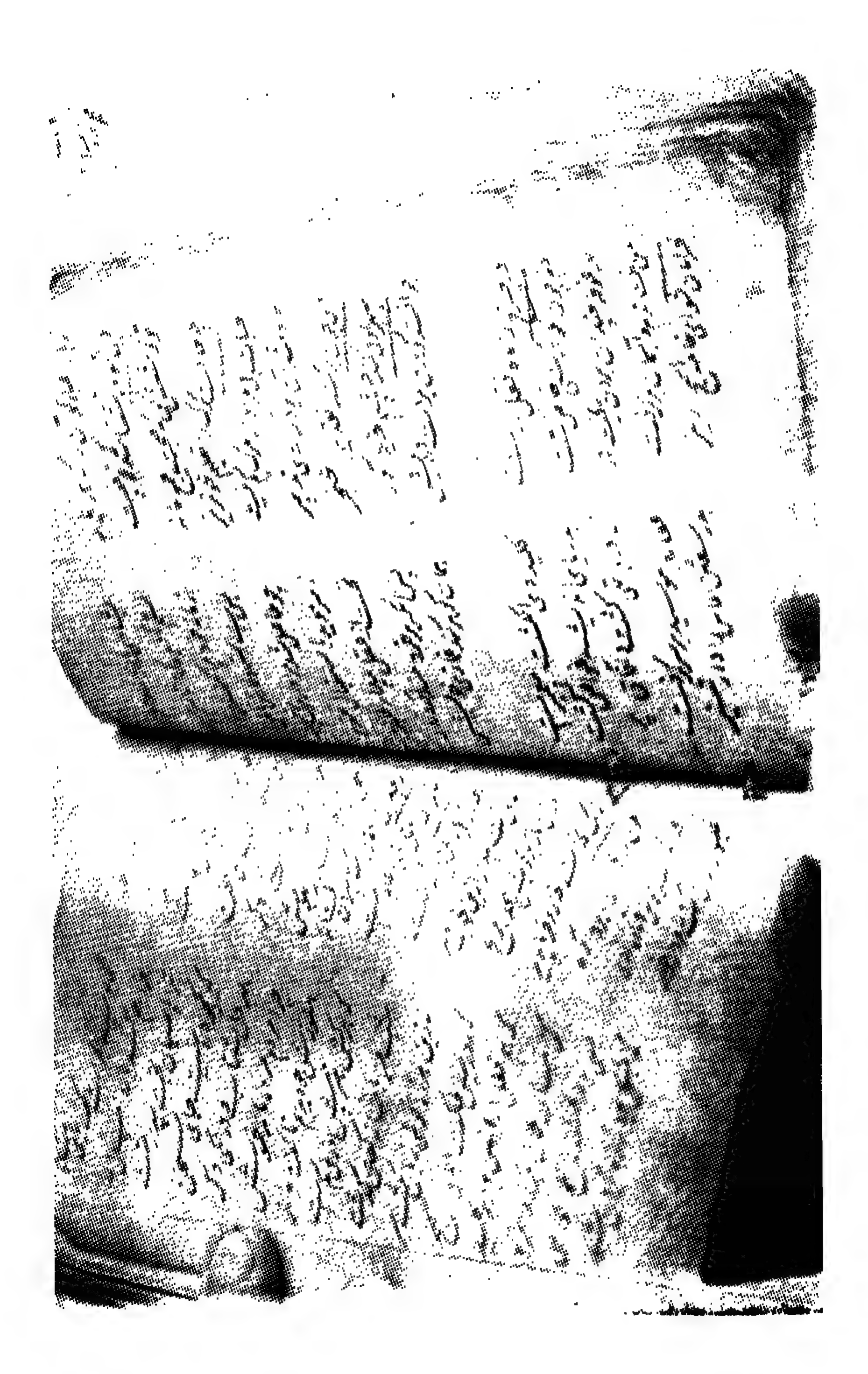
انجام:

پشیمان ز گفتار دیدم بسی

پشیمان نگشت از خموشی کسی

چو حلوا و پالوده برخوان بود

همه خلق نا خوانده مهمان بود



مطلع الانوار

این نسخهٔ خطی مربوط به نمبر (۱۱۵۶۳۹) کتابخانهٔ پوهنتون کابل بوده مشتمل به ۲۶۸ صفحه است. نوع خط نستعلیق کاغذ، خوقندی ـ جلد بخارایی ضربی. طول و عرض نسخه ۶×۸ و نیم انچ بوده نام کاتب معلوم نیست. تمام عنوانها برنگ سرخ نوشته شده است.

چگونگی: این اثر امیرخسرو بلخی که دارای سه هزار و سه صد و ده بیت است بجواب مخزن الاسرار نظامی بوده بنام سلطان علاءالدین خلجی به سال ۶۹۸ نوشته شده در آغاز کتاب بعد از حمد، نعت، صفت شب معراج، صفت صبر، قناعت ـ بعضی مطالب سهم تصوفی نیز موجود است. مطلع الانوار که کتاب اول خمسه است چندین بار طبع و نشر گردیده است.

آغاز کتاب: این برج دقایق که مطلع الانوار الهی است:

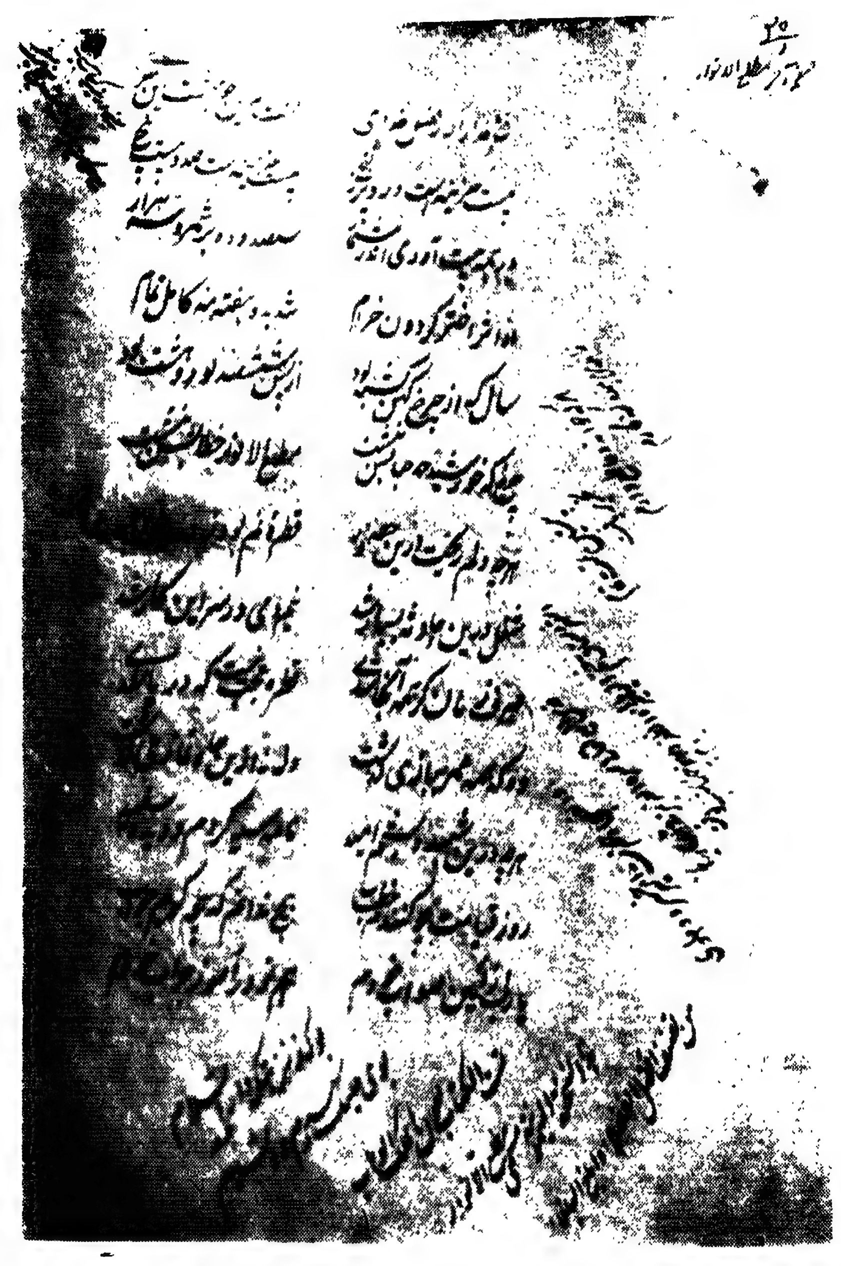
بسم الله الرحمن الرحیم
خطبهٔ قدس است بملک قدیم

انجام:

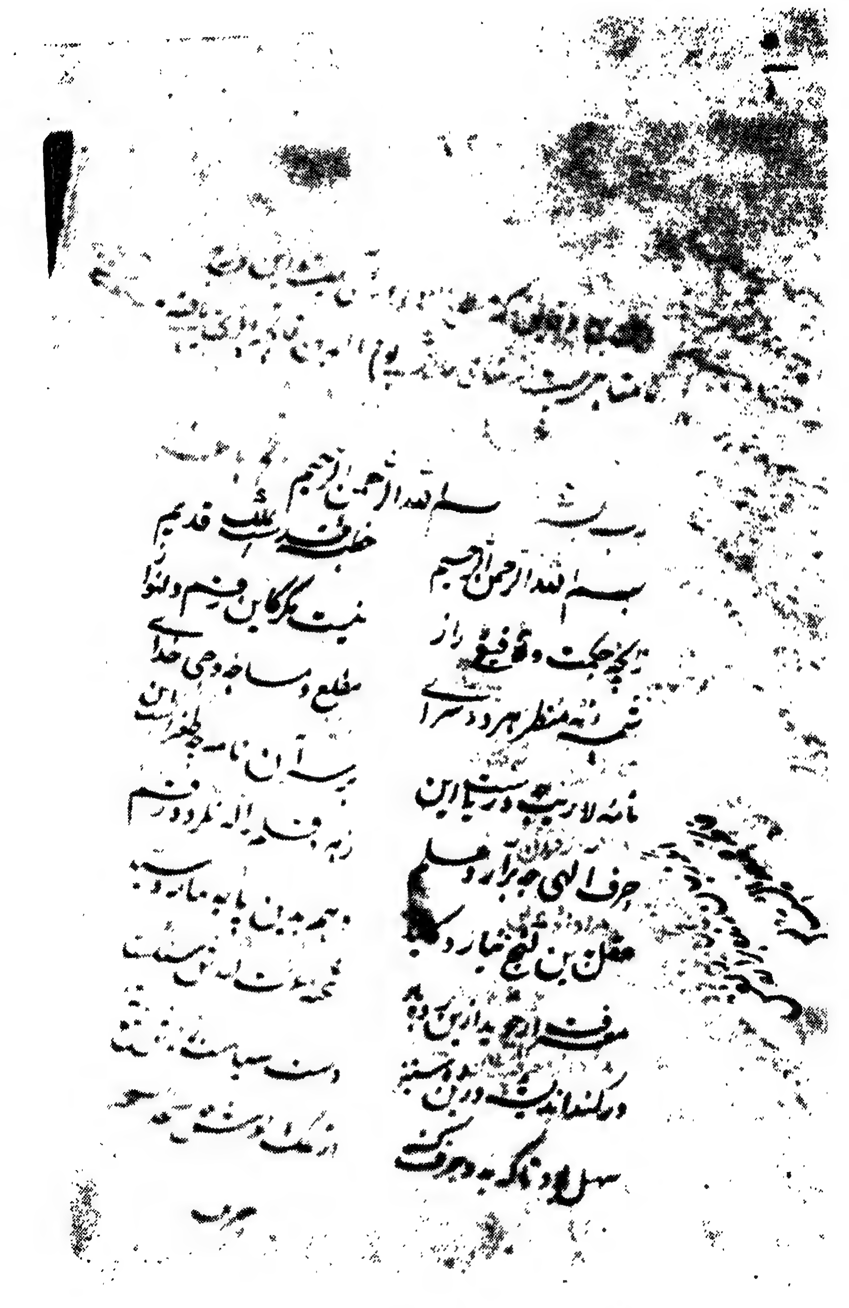
بو که ز نزهتگه دار السلام
بوی علیکی رسدم والسلام

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب هذا نسخه المیمونة مسمی به مطلع الانوار من تصنیف افضل الفضلا و ابلغ البلغا و الفصحا، حضرت امیرخسرو دهلوی قدس الله تعالی سره العزیز، فی تاریخ و شهر رستاق ختم الله بالخیر و الظفر یوم چهارشنبه بوقت پیشین تمت تمام تحریر یافت

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بندهٔ گنه کارم.



یک صفحه از انجام کتاب خطی «مطلع الانوار» که در شهر رستاق نوشته شده است



آغاز کتاب خطی «مطلع الانوار» مربوط کتابخانه پوهنتون کابل.



مجموعه لطایف و سفینه ظرایف

از: سیف جام هروی (۱)

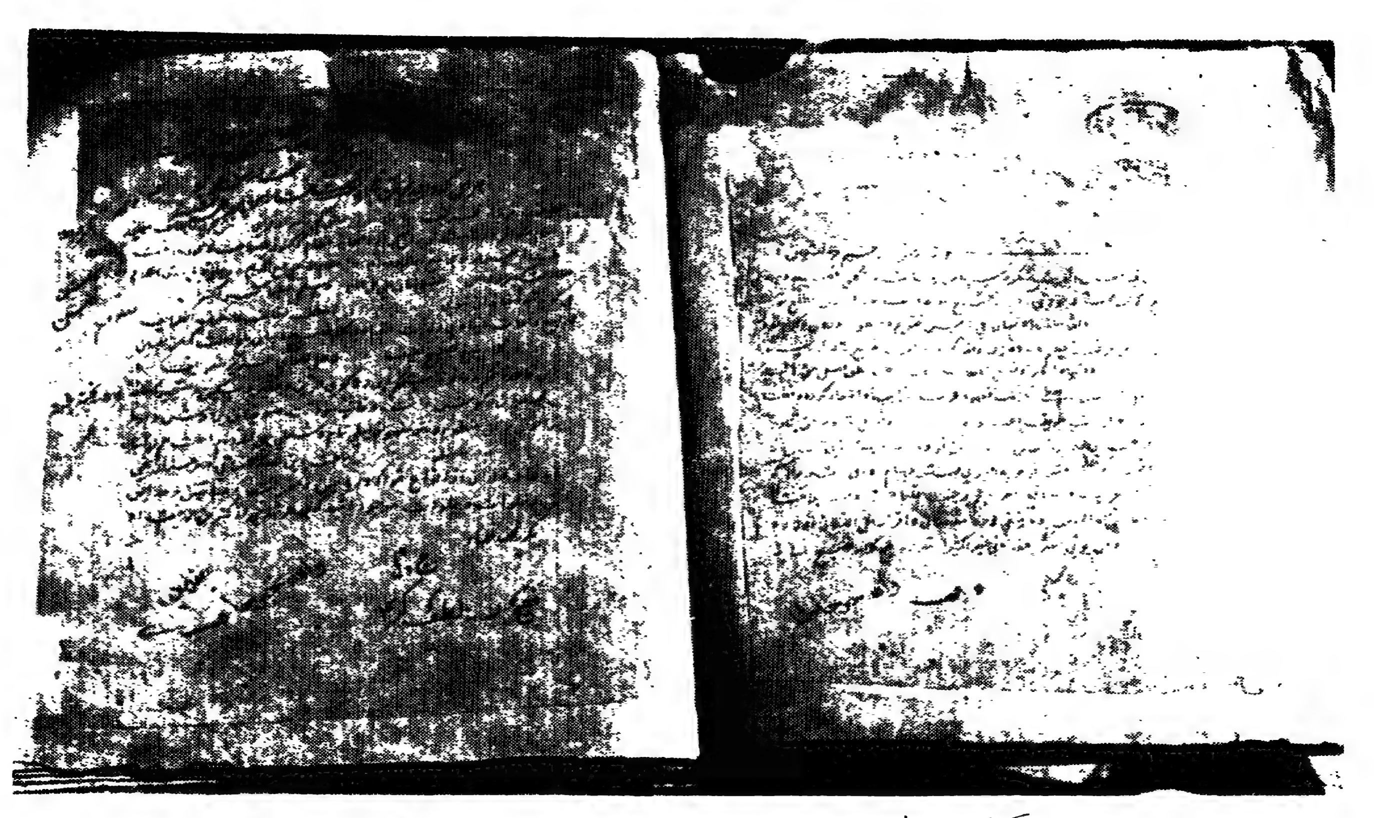
نسخهٔ خطی متعلق بشماره (۱۳۷۶۱) نسخ قلمی کتابخانهٔ پوهنتون کابل طول و عرض نسخه ۲۶×۲۰ سانتی. تعداد صفحه ۸۳۱ هرصفحه سی بیت. نوع خط، نستعلیق. عناوین و شمار فهرست برنگ سرخ، جلد چرم قهوه یی بعضی اوراق از شیرازه جدا گردیده نوع کاغذ خانبالغ است که به سال ۸۰۳ نوشته شده است. چنانچه به صفحه (۳۹۱) این مجموعه آمده است: «ابیات که از حروف اول صد هزار مصراع حاصل میشود تاریخ سنه ثلاث و ثمانمایه از ترکیب - این سلطان شرق بحساب مجمل محسوب است».

بخش غزلیات «مجموعهٔ لطایف و سفینهٔ ظرایف» که در شماره هشتاد و پنج فهرست درج است از صفحه ۳۹۳ الی ۵۰۷ میرسد، از صفحه ۳۹۳ با غزل خاقانی آغاز و در صفحه ۵۱۳ پایان یافته است.

پس از آن غزلیات امیرخسرو بلخی که از نصف صفحه ۵۱۳ شروع و تا نیمهٔ صفحه ۵۲۳ ختم گردیده چنین شروع شده است:

۱- سیف جام: با وجود تجسس زیاد، در مورد سیف جام و مجموعه لطایف معلومات بیشتر بدست نیامد، امید است دانشمندان محترمی که درین مورد منبع و ماخذی دیده باشند بر بنده منت گذارند.





مقدمه کتاب خطی «مجموعه لطایف و سفینه ظرایف»

امیرخسرو لاچین فرماید :

شکرت(*) را شده گرچه سیه مور مسرکب
مگسی نیز نخواهم که کند سایه بر آن لب

بکرشمه سر ابرو مکن از بهر خدا خم
که ز محراب تو بر شد بفلک نعرهٔ یارب

مکن ای دوست نصیحت که مکن سجده بتانرا
چو بود مذهب من(۱) این نتوان گشت ز مذهب

منم و قامت شاهد (۲) بروای خواجه موذن
تو در مسجد خود زن، والی ربک فارغب

دل درویش(۳) ندارد خبر از تاج سلاطین
برهی کان بسر آید سر ما وسم مرکب

بخیال سر زلفش (۴) خبر از تاج ندارم
چه درازست شبم وه که سیه روی چنین شب

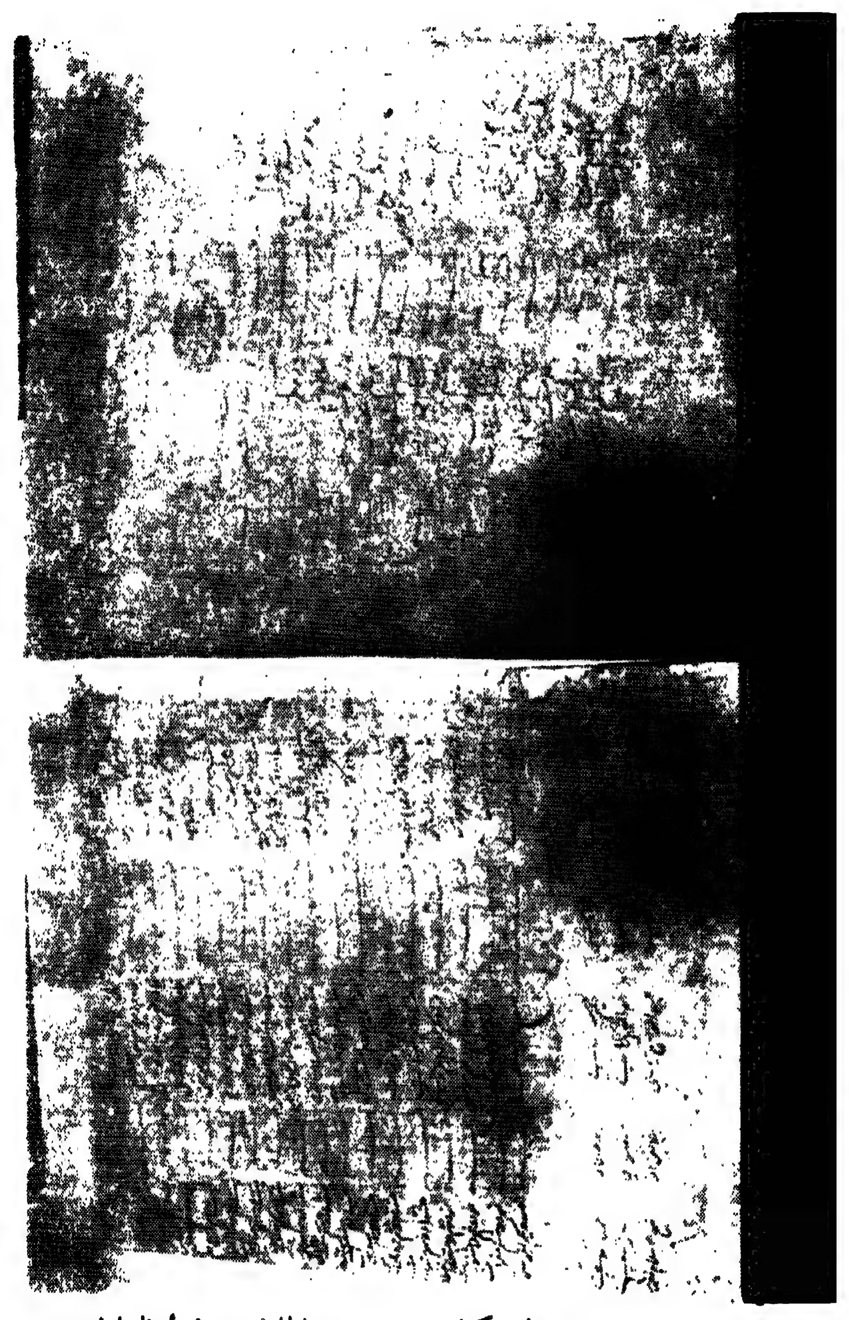
(*) این غزل در صفحه (۱۳) غزلیات کامل امیر خسرو که به سال ۱۳۵۰ در تهران طبع گردیده با تفاوتی چند آمده است :

۱- ما

۲- قامت آن لب

۳- سر درویش

۴- سر زلفت



فهرست نسخه خطی کتاب « مجموعه لطایف و سفینهٔ ظرایف »



اگر آن (۱) سوخته گوید سخن بوس و کناری
مکنی عیب که هست این هذیان گفتن از تب
سخنی کز لبت آمـــد مبادا شنود کس (۲)
ز پی بردن دلها چـــه فسونست مجرب
که بود خسرو مدبر که دهد دل بتو بـــاری
بسر کنگر زلفت ســـر پیران مقـرب

هشت بهشت

نسخهٔ خطی قید شماره (۱۳۷۶۱) نسخ قلمی کتابخانه پوهنتون کابل است. طول وعرض نسخه ۶×۸ انچ بوده تعداد صفحات ۸۳۱ است که هر صفحه (۱۱۶) بیت دارد. نوع خط نستعلیق خفی زیبا، کاغذ خانبالغ جلد ابری، دوره چرمی که به سال ۸۹۰ هـ ق به دست محمد بن ناصرالدین محمد نوشنجی قلمی شده است.

آغاز:

ای کشایندهٔ خزانهٔ جود
نقش پیوند گار گاه وجو

انجام:

رمضان المبارك سنه تسعین وثمانیه مائة

۱ـ این

۲ـ بجای مصرع فوق چنین آمده است: «لب لعل تو بهنگام شکر خندهٔ پنهان»

با تمام رسید وخلعت اختتام پوشید نسخهٔ متبرکهٔ قران السعدین ، یوم پنجشنبه تاریخ بیست و پنجم رجب المرجب سنه یکهزار و یکصد و نود هفت ، از دست اضعف العباد الله، کمترین خلق الله ، شرف الدین مرحوم .

چگونگی : قران السعدین مثنوی اول امیرخسرو است که به سن ۳۶ سالگی خود یعنی سال۶۸۸ ه نوشته است. در این مثنوی که بعد از حمد ، نعت ، صفت شب معراج ، تعریف دهلی مسجد جامع مراسلات کیقباد و شرحی درمورد ملاقات آنها دارد.

اعجاز خسروی

الف: نسخه قلمی قید شماره (۱۵۹ر۵۳۷۳۶) کتابخانه پوهنتون کابل طول وعرض ۷ونیم× ۱۲و نیم انچ ، تعداد اوراق ۱۳۳ ، نوع خط نستعلیق کاغذ سمرقندی ، جلد چرم سیاه ، نام کاتب معلوم نیست .

آغاز: هذا الکتاب بفضل الله ذی الکرم

انجام: ازین آسمانهای بلند اعنی رسالت این کتاب.

چگونگی: اعجاز خسروی که در قواعد و اصول انشاء تالیف گردیده هزاران صفت ایجاد و ابتکار دارد که، حضرت امیر خسرو درسال ۷۱۹ درسه جلد به اتمام رسانیده است.

سنه کتابت در پایان رساله دوم چنین آمده: تمام شد رسالته الثانی من اعجاز الخسروی سنه ۱۲۶۹ ه ق. در انجام این کتاب یک معمای هندی چنین نوشته شده:

«کوتی کسری بی کون دو با جور ملور
جبی نه ها س که بی ا س سیتی جو ر»

چگونگی: این نسخهٔ قلمی که درچهار ستون تحریر گردیده، دارای جدول های طلایی میباشد. هشت بهشت آخرین مثنوی خمسهٔ امیرخسرو بلخی است، که بجواب هفت اورنگ نظامی در سال ۷۰۱ نوشته شده وتعداد ابیات آن بعد از حمد، نعت، بنام سلطان علاءالدین خلجی نوشته شده وجمله هجده هزار بیت است. این کتاب نیز چندین بار بچاپ سنگی طبع گردیده است.

قران السعدین

نسخهٔ قلمی متعلق به شماره (۱۲۱۱۵۸) نسخ قلمی کتابخانه پوهنتون کابل طول و عرض ۳ ونیم × ۸ تعداد اوراق ۲۳۰. هر صفحه ۱۵ سطر. نوع خط نستعلیق - کاغذ - خوقندی جلد - چرم ضربی دار، سنه کتابت ۱۱۹۷ بوده اسم کاتب شرف الدین آمده است.

آغاز:

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان

برسر نامه ز توحید نوشتم عنوان

انجام:

شد سخن ختم قبولی که خدایش داد ست

تاابد بادش پایان ومبادش پایان



صفحهٔ اول «کتاب وسط الحیات» مربوط به کتابخانه موزیم هرات

دیوان وسط الحیات (۱)

نسخه قلمی متعلق به کتابخانه موزیم هرات مشتمل به (۱۷۵ صفحه) اما در صفحات خود کتاب ۱۸۳ صفحه نوشته اند. طول وعرض کتاب ۲۸×۱۸ جدولها به آب طلا. نوع خط ـ نستعلیق. کاغذ ـ خوقندی جلد ـ کپره ئی، گوشه های جلد چرم سیاه گرفته شده، جز یک سرلوح دیگر تزئینات ندارد. چون آخر نسخه ناقص است، لذا نام کاتب وسنه کتابت معلوم شده نتوانست. اما پروفیسور بورکوی سنه این نسخه را ۹٦۸ قید کرده اند.

آغاز: بفضل الله قد سطرت هذه الصفحات وجعلتها وسط البقاء الذات بعد اعتماد وترجمیتها بوسط الحیات.

انجام:

باد کوس بنفشه می پیچد

که ز بلبل سخن نمی شنود

مطلع الانوار (۲)

این نسخه شامل یک مجموعه است که در صفحه ۳۲۱ فهرست استاد بورکوی درج است.

آیینه اسکندری

همچنین یک جلد کتاب دیگر بنام اسکندر نامه ضم این مجموعه و صفحه فهرست نشان داده شده است.

---

(۱) دیوان وسط الحیات، اشعار بین سالهای ۲۰ ـ ۲۳ و ۳۴ سالگی امیر خسرو است.

(۲) هردو نسخه مربوط به موزیم هرات است.

دیوان اشعار امیر خسرو

نسخهٔ خطی مربوط به کتابخانهٔ شخصی استاد پروفسور مشتمل به ۷۸۳ صفحه هر صفحه ۱۳ سطر. از اول کتاب اوراقی چند افتاده است. طول و عرض نسخه ۲۳×۱۶، نوع خط نستعلیق، کاغذ خانبالغ، جلد کپره‌یی سیاه، زیروزاویه‌های جلد چرم سفید، کدام تزئینی در کتاب به کار نرفته، نام کاتب و سنه کتابت معلوم نیست.

آغاز:

ای دیده کز تیغ ستم ریزی همی چون دم بدم
یاجان من بستان زغم یاغم ده این غمناک را
ریزی توخون برآستان من شویم از اشک روان
کالوده دیدن چون توان این آستان پاک را
آندم که می پوشی قبا مخرام از بهر خدا
پوشیده دار از چشم ما آن قامت چالاک را

انجام:

... پی سر قلم نبود این تاریخ
تا گشت به سال هفتصد و هژده تمام
... گر در این همه دیوان
خلاف دین سخن گفت خسرو مسکین.
اشهد ان لااله الاالله...
بدین احمد مرسل رسول باز پسین
که حشر کن بصف مومنان مغفورم
رسان بعز قبول این دعای من، آمین!

خمسه (ناقص)

نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ استاد پرونتا مشتمل به ۲۲۶ صفحه طول وعرض هر صفحه ۲۱×۱۴ کاغذ سمرقندی،خط نستعلیق خفی زیبا پشتی کپره ئی،عناوین برنگ سرخ که حسب الامر میرزا کچی بیگ تحریر گردیده و سنهٔ کتابت در انجام هشت بهشت ۲۰ رجب المرجب ۷۷۶ آمده است .
چون اول و آخر نسخه ناقص است،نام کاتب معلوم شده نتوانست .
آغاز:

نیمشبی کاختر پر نور ما

انجام:

نبود از بسکه دراو هیچ مویش
کدوی تلخ دامانست رویش

سکندرنامه و آیینه اسکندری

کتاب خطی مربوط به کتابخانهٔ شخصی استاد پرونتا مشتمل است بر ۲۲۶ صفحه (از صفحه ۶۸-۲۹۴ مجموعهٔ سکندرنامهٔ نظامی و آیینه اسکندری امیر خسرو آمده است) هر صفحه ۱۸ سطر متن و ۵۵ سطر حاشیه دارد.طول و عرض نسخه ۱۲ و نیم × ۱۳ ، کاغذ متن خوقندی حاشیه خانبالغ ، نوع خط نستعلیق خفی زیبا،جدولها مذهب،عنوانها برنگ سرخ .آغاز داستان اول در آغاز کردن آیینه اسکندری و فرستادن سکندر .

انجام:

رسیداز بتان جان خسرو بکام
بیک زخمه کن کار اورا تمام

تمام شد آیینهٔ سکندری

جنگ دورهٔ سلطان حسین با یقرا

نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانه محترم پرونتا بداخل ۵۹۷ صفحه، هر صفحه از ۱۷ الی ۱۹ سطر است که اشعار امیر خسرو از صفحهٔ ۱۳۲-۳۳۴ آن آمده، عناوین وجدولها برنگ سرخ کشیده شده، جلد چرم سرخ، طول وعرض کتاب ۲۰×۱۳ سانتی، نوع کاغذ خوقندی خط - نستعلیق، کاتب وسنهٔ کتابت واضح تحریر نگردیده .

قران السعدین

کتاب متعلق به کتابخانهٔ استاد پرونتا مشتمل به ۲۶۶ صفحه، هر صفحه ۱۵ سطر طول و عرض نسخه ۱۲ × ۲۲ بوده جدولهای مطلا، خط نستعلیق زیبا، کاغذ سمرقندی، کاتب و سنهٔ کتابت نا معلوم بوده با چرم سرخ وقایه شده است .

آغاز:

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان
بر سر نامهٔ توحید نوشتم عنوان
نام این نامهٔ والاست قران السعدین
کز بلندیش بسعدین سپهرست قران

انجام:

دردا که دل خسرو بیچاره میرود
آگاه نه ز بردن دل آن که میرود

آغاز مجمع الصنایع:
الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام.

انجام مجمع الصنایع:
الثانی ختم الله بالامن و الامانی سنه ۱۲۷٦ ه

دیوان حسن دهلوی

نسخه قلمی مربوط به کتاب خانهٔ بناغلی پروفسور حبیبی (?) مشتمل به ۲٦٦ صفحه هر صفحه ۱٦ بیت ۳۲ مصرع، طول ۲۰، عرض ۱۳ سانتی، نوع خط نستعلیق خفی زیبا، کاغذ سمرقندی ملون، جلد چرم گلابی آغاز و انجام نسخه از بین رفته، جدولها مذهب است.

آغاز:

والله بملک دلبری یک بت حریف تو نشد
دراعتقاد عارفان حجت تویی توحید را

انجام:

دل تنگ مدارای حسن ازمنت دون
دارند هنر کم ومباهت افزون
گرلاف زنند فاعق عنهم واضح
هرطایفة بمالدیهم فرحون

تذکرهٔ دولتشاهی

نسخهٔ خطی مربوط به کتابخانهٔ شاغلی پرونتا ، مشتمل به ۳۸۱ صفحه هر صفحه ۲۳ سطر ، نوع خط ـ نستعلیق ، کاغذ خوقندی ملون ، پشتی ـ چرم قهوه یی که در صفحه ۱۸۸ آن راجع به امیر خسرو مطالبی ذکر گردیده است .

نزهت الارواح مجمع الصنایع

این نسخه نیز متعلق به کتابخانه محترم پرونتا است . اول و آخر کتاب مکمل ، نوع خط نستعلیق خفی ، کاغذ ـ هندی رنگه ، پشتی چرم قهوه یی تاپه دار ، کاتب غلام حسن تلخکام . نزهت الارواح از امیر حسینی و مجمع الصنایع از نظام الدین احمد است که در سنه ۱۲۷۶ ه نوشته شده .

آغاز نزهت الارواح :

الحمد لله رب العالمین علی کل حال علی کل حین .

انجام نزهت الارواح :

المسمی به نزهت الارواح فی سبعین صباح ورواح فی اواخر شهر شعبان سنه سته و سبعون ومأتان بعد الالف . (۱۲۷۶ ه)

هذا کتاب نزهت الارواح من تالیف حضرت سید حسینی سادات ،



یک صحنه از مجلس علمی امیرخسرو بلخی در تالار محمود طرزی

دیوان خطی حسن دهلوی

کتاب خطی متعلق به کتابخانه استاد پسرونتا مشتمل به ۱۶۱ ورق ۳۲۲ صفحه هر صفحه ۱۶ سطر به طول ۲۲ وعرض ۱۶ سانتی نوع خط نستعلیق خام مخلوط به شکسته. کاغذ عادی جلد. چرم سیاه موریانه خورده، جدولها برنگ سرخ صفحات آب رسیده. شروع کامل و از انجام افتاده است. کاتب. سنه کتابت و محل آن معلوم نیست.

آغاز :

ثناو ستایش کنم بر خدا
درو دودعا باد بر مصطفی

بود یار اول ابو بکر پاك
دوم عمر عادل با صفات

سوم هست عثمان کان حیا
چهارم علی حیدر با وفا

انجام :

از عشق من آن ترك خطا را که خبر کرد
درد دل من عشوه نما را که خبر کرد

چون حلقه نموده سررا هم خم ز لفش
درگردن من دام بلا را که خبر کرد

افسانه هجر تو بخوانیم شب و روز
انشا گری درد جفا را که خبر کرد

یادداشت : برای اینکه در ضخامت کتاب «مجموع مقالات امیرخسرو» نیفزاید، معلومات بیشتر و مفصلتر این سلسله در کتاب «نسخه های خطی افغانستان» وقتی که بچاپ برسد تقدیم خواهد شد.

پیشنهاد مجلس علمی کابل

در مورد نشر متن های انتقادی مجموعهٔ آثار امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی:

- نظر به مقام والای امیر خسرو بلخی معروف به دهلوی در ادب زبان دری،
- نظر به ضرورت قاطع تقدیم مجموع آثار نظم و نثر آن استاد سخن با هل ادب و دانش و همه خوانندگان کشور های علاقمند،
- نظر به در دست نبودن یک مجموعهٔ یکسان و یکدست از آثار امیر خسرو،
- با تائید کامل پیشنهاد رئیس پوهنتون کابل در جلسه اول علمی که تهیهٔ متن انتقادی مجموعهٔ آثار امیر خسرو یکی از خدمت های مهم و ضروری است که جز با همکاری دانشمندان و مراکز علمی همه کشور های ذیعلاقه نمی تواند صورت گیرد.
- به مقصد تعیین حدود و مراحل این خدمت علمی و فرهنگی و میسر ساختن این همکاری.
- مجلس علمی تحقیق در بارهٔ امیر خسرو (مرکب از دانشمندان افغانی، هندی، ایرانی، شوروی و بنگله دیش) در اجتماع کابل (حوت ۱۳۵۳-مارچ ۱۹۷۵) این طرح پیشنهادی را که بنام «طرح کابل» نامیده خواهد شد، تصویب کرده است:

۳- درصورتیکه دیوان کامل به مفهوم ممزوج معتبر قد بم شامل همه اشعار امیرخسرو بدست است بطور جداگانه برای چاپ آماده خواهد شد .

۲-مثنوی های خمسه :

الف- مطلع الانوار	٦۹۸
ب- شیرین و خسرو	٦۹۸
ج- مجنون و لیلی	٦۹۸
د- آئینهٔ سکندری	٦۹۹
ه - هشت بهشت	۷۰۱

۳-مثنویهای پنجگانهٔ واقعه نگاری :

الف- قران السعدین	٦۸۹
ب - مفتاح الفتوح	٦۹۰
ج - خضرخان ودول رانی	۷۱۵
د - نه سپهر	۷۱۸
ه - تغلق نامه	۷۲۵

۴-آثار منثور :

الف -خزاین الفتوح	۷۱۱
ب - افضل الفوائد	۷۱۹

ج - اعجاز خسروی شامل مقدمه، پنج رساله و فصل خاتمه - ۷۲۰

۵- تهیهٔ دیگر متنهای انتقادی . منظومه منثوریکه قبلاً شناخته نشده و با ثر تحقیقات جدید کشف خواهد شد .

٦- تهیهٔ متن معتبر آثار دری آمیخته با زبان هندی و یا خالص درزبان های هندی با افزودن ترجمهٔ دری آن :

۷-چاپ عکسی (فاکسیمیلی) از نسخه های معتبر و هنری،

فصل اول — مراحل تهیهٔ متنها

مرحلهٔ اول - ترتیب فهرست نسخه های خطی امیر خسرو :

۱- جمع آوری مندرجات فهرستهای چاپ شده نسخه های خطی و فهرست نسخه های چاپی کمیاب امیر خسرو .

۲- جمع آوری نام ها و مشخصات نسخه های خطی که فهرست آن ها چاپ نشده است از راه تماس و مکاتبه با مراکز دست نویس ها یا مراجعهٔ مستقیم .

۳- چاپ فهرست نسخه های خطی و نسخه های چاپی کمیاب که باین گونه تهیه شده .

۴- تهیهٔ عکسها و میکرو فلمها از نسخه های معتبر و مورد ضرورت و آماده داشتن آنها برای توزیع .

مرحلهٔ دوم - تهیه مجموعهٔ آثار موجود امیر خسرو :

گام مقدماتی : تعیین نحوهٔ واحد نقل برداری متن (پس از استکتاب انتقادی) در زمینهٔ رسم الخط و نقطه گذاری - تقطیع عبارات و بند ها و فصول و معیار انتخاب نسخه بدلها در حواشی و انواع فهرستها :

۱- دیوانهای پنج گانه :

الف-	تحفة الصغر	۶۷۰
ب-	وسط الحیاة	۶۸۲
ج-	غرة الکمال	۶۹۲
د-	بقیهٔ نقیه	۷۱۶
هـ	نهایة الکمال	۷۲۵

تذکرات :

۱- دیباچه های منثور هر دیوان نیز شامل متن انتقادی آن خواهد بود .

۲- در آخر هر دیوان فهرستهای لازم برای تسهیل رجوع و تحقیق در اعلام و اماکن با شعار دیوان اضافه خواهد شد .

مرحلهٔ پنجم :

۱-تهیه و چاپ متن های قدیمی دیگر که در تحقیق زندگانی و آثار امیرخسرو سودمند است از قبیل آثار مربوط حسن سجزی نظام الدین اولیا و شروحی که دربارهٔ آثار امیرخسرو وجود دارد
۲-ترجمه و نشر تحقیقات در احوال، آثار و افکار امیرخسرو از زبان های دیگر بزبان دری و بالعکس.

تبصره :

مراحل پنجگانهٔ بالا نظر به چگونگی آن یکی بی دیگر یا مو ازی بهم در موارد جداگانه عملی خواهد شد.

فصل دوم ــ اقدامات اجرائی

۱-انجمن تاریخ وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان به همکاری ریاست پوهنتون کابل امور مکاتبات و تبادل خبرهای مربوط عملی شدن طرح کابل را اجراء خواهد کرد، و از طریق شعبهٔ فرهنگی وزارت امور خارجهٔ جمهوریت افغانستان این طرح و جریانات ما بعد و اطلاعات را که درین زمینه از مراکز علمی کشورهای دیگر دریافت کند منظما به دول علاقمند اطلاع خواهد داد تا نحوهٔ شروع کار در مورد اجزای این طرح بطور لازم و مؤثر و باهم آهنگی صورت گرفته شود تا حتی الامکان تحقیقات مکرر پیش نیاید.

۲-هر یک از مؤسسات علمی کشورهای ذی علاقه تمایل خود را با نجمن تاریخ وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان دربارهٔ به عهده گرفتن هریک از اجزای طرح کابل خبر خواهد داد و انجمن تاریخ آنرا به اطلاع همه کشور های ذی علاقه خواهد رسانند.

مرحلهٔ سوم— چاپ متنهای انتقادی و تهیهٔ کتاب شناسی

۱ ـ محل چاپ هریک از متن های انتقادی حتی الامکان در کشور تهیه کنندهٔ متن (و یا هر محل دیگر که و سایل شایستهٔ چاپ را تهیه کند.) خواهد بود .

۲ ـ تهیهٔ کتابشناسی کامل در بارهٔ امیر خسرو اعم از کتابها مقالات و تحقیقات .

مرحلهٔ چهارم — چاپ مجموعهٔ آثار امیر خسرو :

۱ـ حتی الامکان مجموعهٔ آثار امیر خسرو توسط یک مرکز واحد باساس متن های انتقادی صورت خواهد گرفت و بآن فهرست مراجع اضافه خواهد شد .

۲ ـ برعلاوه هر کشور آرزو مند باشد بهچاپ یا تجدید چاپ مجموعهٔ آثار خواهد پرداخت .

۳ـ تجدید چاپ گزیدهٔ آثار چاپ کابل (۱۳۵۳ مطابق ۱۹۷۵) برای کشورهای دیگر آزاد است .

۴ـ هر کشور آرزو مند باشد گزیدههای جداگانهٔ آثار امیرخسرو را بچاپ خواهد رسانید .

۵ـ متنهای ساده برای استفادهٔ همگان در هر کشور چاپ خواهد شد .

۶ـ ترجمهٔ آثار بزبانهای مختلف نشر خواهد شد .

۷ـ تهیهٔ یک جلد مستقل مشتمل برارزش آثار امیر خسرو بنظر انتقادی ومقایسوی بادرنظر داشتن محتوی وقالب وتخلیقات هنری خاص او در پرورش معانی و قوالب گفتار ـ که برای تکمیل این کتاب تمام مقدمات دانشمندان هندی برطبع آثار وی (دکن ـ علیگره) و همچنان کتیبه در بارهٔ امیرخسرو بزبانهای مختلف نوشته شده در نظر خواهد بود و این کتاب ارزش خاص انتقاد بیطرفانهٔ علمی خواهد داشت .

انجام مجلس بزرگداشت امیر خسرو بلخی -١-

از : پروفیسور انور علی یف

استادان محترم ، دوستان گرامی !

زدانا بپرسید پس دادگر
که فرهنگ بهتر بود یا گهر؟
چنین داد پاسخ بدو رهنمون:
که فرهنگ باشد ز گوهر فزون!

امروز مجلس بزرگداشت یکی از نوابغ مشرق زمین ، سخنور نامی امیرخسرو بپایان رسید. در این سمینار علمی بین المللی دانشمندان افغانی ، هندی ، ایرانی ، بنگله دیش و اتحاد شوروی شرکت نمودند باید گفت که این سیمینار از لحاظ علمی بسیار ثمربخش و ازحیث استحکام دوستی و تماسهای دانشمندان کشور های ما بسیار موفقیت آمیز بود. مقاله هائی که درجریان سمینار قرائت گردید نتیجهٔ تتبعات و پژوهش های عمیق دانشمندان در بارهٔ زندگی و خلاقیت این سخنور بزرگوار بوده و پس از چاپ در دسترس عشاق ادب گذاشته خواهد شد .

-١- این بیانیه به وکالت از همه دانشمندان مهمان در مجلس امیر خسرو ایراد گردید .

۳-هریک از کشور های ذی‌علاقه میتواند برای جلب همکاری مؤسسات علمی بین المللی و یا مراکز علمی دیگر کشور ها (از جمله کشور هایی که در اجتماع کابل نماینده نداشتند) اقدام کند.

۴- حکومت جمهوری افغانستان متن این طرح پیشنهاد را به توجه مدیر عمومی یونسکو رسانیده مساعدت آن مؤسسه را در اجرای مراحل این طرح و فراهم آوردن امکانات مزید جلب خواهد کرد.

۵-در اجتماعات دیگریکه راجع به بزرگداشت و تحقیق احوال و آثار امیرخسرو در هریک از کشور های ذی‌علاقه صورت گیرد در بارهٔ عملی ساختن مراحل طرح کابل مطالعهٔ مزید صورت خواهد گرفت.

۶-بمنظور اجرای مؤثرو بهتر طرح کابل امید است کمیته‌ای در آینده به اشتراک کشورهای علاقمند تشکیل شود و تا آنوقت در صورت لزوم ازطریق مکاتبه با دانشمندان کشور های ذی‌علاقه نظر های آنها خواسته شود و مورد توجه قرار گیرد.

۷-هیئت های شامل این مجلس علمی متن پیشنهاد را به مقامات کشورهای خویش تقدیم خواهند داشت.

خاتمه:

مجلس علمی ازخدمات و تحقیقاتیکه دانشمندان عده‌ای از کشور ها تا کنون در تهیهٔ متون و چاپ آثار و احوال امیرخسرو بجا آورده اند قدر دانی میکند و امید دارد دانشمندانیکه اکنون به تهیهٔ متنهای دیگر آثار امیرخسرو اشتغال دارند با «طرح کابل» همکاری نمایند.

اعضای مجلس علمی مقابل تالار محمود طرزی در کابل

ضمناً از جانب هیئت علمی اتحاد شوروی که در این سمینار شرکت دارند، اجازه میخواهم اظهار نمایم که برای ما این یک افتخار بزرگی است و ما خوشوقت هستیم که توانستیم به دوستان دانشمند خود گزارش دهیم که مستشرقین اتحاد شوروی در باره آثار و زندگی امیرخسرو نامی بیش از هفتاد کتاب که تحقیقات علمی میباشد نوشته اند و متن انتقادی خمسه امیرخسرو را به چاپ رسانیده اند.

پیام رئیس دولت و حکومت جمهوری افغانستان که هنگام افتتاح مجلس بزرگداشت قرائت گردید بیانگر اهمیت بسزایی است که جمهوریت افغانستان برای ترویج علم و ادب و آموزش میراث خلق قائل میباشد. به این سبب پیام شاغلی محمد داود موجب تقدیر و سپاسگزاری عموم شرکت کنندگان سمینار گردید.

ما همچنین از وزارت اطلاعات و کلتور جمهوریت افغانستان و وزیر آن شاغلی پوهاند نوین و کارکنان آن وزارتخانه محترم مخصوصاً اعضای ریاست نشرات که در تنظیم برگزاری این مجلس بذل مساعی ارزنده نموده اند متشکر میباشیم و از کارکنان و هنرمندان رادیو افغانستان و نشرات رادیوئی که در برگزاری مجلس افتتاحیه نقش مهمی داشتند سپاسگزاریم.

شرکت کنندگان مجلس بزرگداشت امیرخسرو، از مساعی رئیس پوهنتون کابل و رئیس پوهنځی ادبیات وجمیع دانشمندان افغانی وخاصه کمیته علمی سمینار، که مقدمات مجالس علمی را تهیه نموده وتوسط مؤسسه نشراتی بیهقی سه جلد کتاب سودمند حاوی صفحات ارزنده ای از آثار نظم و نثر امیرخسرو را بچاپ رسانیده و مقدمه های علمی ارزنده ای بر منتخبات هریک از آثار چاپ شدهٔ امیر خسرو در کابل نگاشته اند، قدر دانی مینمائیم.

شرکت کنندگان سمینار مراتب شکران خود را به رئیس دولت وحکومت افغانستان اظهار نموده. معتقدند که این مجلس بزرگداشت وسمینار علمی مربوط به آن در شناسائی مزید احوال وآثار امیرخسرو که آفریده های او میراث فرهنگی گرانبها ومشترک مردمان این ناحیه است، گام عمده‌ای بوده ونتایج آن در تحقیقات وپژوهش های علمی مابعد بسی سودمند واقع خواهد شد.

شرکت کنندگان سمینار اظهار رضایت مینمایند که در نتیجه این مجلس بزرگداشت «طرح کابل» حاوی توصیه‌ای در موضوع ادامهٔ نشرمتن های انتقادی وطبع کلیات آثار امیر خسرو اتخاذ گردید ویقین دارند که این امرخدمت بزرگی به فرهنگ آسیا خواهد بود.

شرکت کنندگان کنفرانس انتظار دارند که مجموعهٔ‌ای با پیام رئیس دولت وحکومت جمهوریت افغانستان ومقالات و سخنرانیهای سمینار وشرح زندگانی امیرخسرو و دیگرمقالات وپیامهای واصله به مجلس بزرگداشت امیرخسرو، به چاپ برسد.

باری:

دل نمیخواست جدائی تواما چه کنم

دور ایام نه بر قاعدهٔ دلخواه است

درپایان باردیگر از ملاطفت، مساعدت ومهمان نوازی گرم مقامات ومردم افغانستان که بهترین خاطرات را در حافظه ودل ما باقی گذاشت مراتب سپاسگزاری وامتنان خود را تقدیم میداریم.

صحت نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۵	۹	میسر کرده	میسر کرد
۲۷	۹	دایون	دیوان
۲۹	اخیر	جوان	چوهان
۳۱	۱۱	ثراین	نراین
۳۱	۱۶	وکیسل	وکیل
۳۲	۱۳	جوهان	چوهان
۳۵	اخیر	مزج و فرهنگ	مزج فرهنگ
۳۹	۳(از زیر)	ازیر	آذین
۷۸	۶	قاسم فرشت	قاسم فرشته
۷۹	۹	جدوم	جروم
۸۲	۲(از زیر)	لغان	لغات
۸۵	۶(از زیر)	خلیجان	خلجیان
۸۷	۶	J	T
۸۷	۱۳	جوات	جواب
۸۸	۸	سگ نوشته	سنگ نوشته
۸۹	۷	عز	غز
۲۰۲	اخیر	خسم	خصم
۲۰۶	۱۵	خسرو وپرویز	خسرو پرویز
۲۱۲	۱۲	دشوارتر	از داستان نویسی دشوارتر
۲۴۷	۳	وادارد کند	وادارد که
۲۵۱	۲۰	برد	بر
۲۵۱	۲۱	وآهو	دوآهو

[illegible]	سطر	نادرست	درست
۲۸۹	۵	اشک	رشک
۳۰۰	اخیر	بحرالابرباز	بحرالابرار
۳۰۳	۱۳	شکریز	شکرریز
۳۱۶	۱۴	آلهیم	الهیم
۳۱۸	۱۲	چند	چتر
۳۲۰	۱۰	نوابی	نوایی
۳۳۰	۴	میخوانید	مخوانید
۳۴۰	۷	یوره	یووره
۳۴۴	۲	تصنیقال	تصنیفات
۳۴۵	۲	ددي	دي
۳۴۵	۱۷	خورد	خرد
۳۵۲	۱	ددغی	ددغسي
۳۵۳	۱۹	فرنداش	قرنداش
۳۵۵	۱	دوخت	دخت
۳۵۶	۱۲	دv	دی
۳۵۶	۱۳	الکه	لکه
۳۵۶	۱۹	Niv	Nir
۳۵۸	۵	ک ه	که
۳۵۸	۱۳	پهتی	پهتی
۳۵۹	۱۳	اله	اپ
۳۷۳	عنوان	امیروخسرو	امیرخسرو
۳۸۰	۲ (از اخیر)	ببرند	چو ببرند
۳۹۲	۱۳	عقل‌ره‌دارد	عقل‌ره‌دار
۳۹۶	عنوان	عشق‌جا نبازان	۳ـ عشق‌جا نبازان
۴۰۹	۱۰	مبرد	میرد
۴۱۳	۱۱	خسته، جان	خسته‌جان
۳۷۴	۱۲	بجز سه کلمه اول یعنی «فرهنگی هند بود» دیگر کلمات این سطر زاید است خط زده شود.	